

راب فیلیپس

آنچه مسیحیان باید در مورد

شیطان

بدانند

مترجم: آرینه سرکیسیان
ویراستار: ادیسون غریبمان

حق چاپ محفوظ است.

Copyright © 2021 by Rob Phillips

All rights reserved. No part of this book may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted in any form or by any means, except for brief quotations in critical reviews or articles, without the prior written permission of the author.

Unless otherwise indicated, Scripture quotations are from the Christian Standard Bible (2017).

Acknowledgements:

High Street Press is the publishing arm of the Missouri Baptist Convention (MBC) and exists because of the generous support of Missouri Baptists through the Cooperative Program. To learn more about the MBC and the way 1,400 affiliated churches cooperate voluntarily for the sake of the gospel, visit mobaptist.org. To learn more about High Street Press, visit highstreet.press.

فهرست

۵	پیش‌گفتار
۸	مقدمه
۱۴	فصل ۱: کروی مسح‌شده سایه‌گستر
۴۳	فصل ۲: مار/اژدها (قسمت اول)
۷۳	فصل ۳: مار/اژدها (قسمت دوم)
۱۰۳	فصل ۴: شیطان/ابلیس
۱۳۶	فصل ۵: پدر دروغ‌ها
۱۵۷	فصل ۶: قاتل
۱۷۸	فصل ۷: وسوسه‌گر
۲۰۸	فصل ۸: فریب‌دهنده
۲۴۵	فصل ۹: شخص شریر
۲۹۶	فصل ۱۰: بعل‌زبول و رئیس دیوها
۳۲۲	فصل ۱۱: بلیعال
۳۲۹	فصل ۱۲: رئیس این جهان
۳۶۳	فصل ۱۳: نابودگر
۳۹۶	فصل ۱۴: آن که دوزخ برای او آماده شده است
۴۳۷	فصل ۱۵: درگیر شدن با شریر
۴۶۴	پانویس‌ها

پیش‌گفتار

«از دیدنت خوشوقتم! امیدوارم حدس زده باشید که نام من چیست!»

میک جَگر، خواننده اصلی گروه مشهور راک^۱، این جمله را در ترانه سال ۱۹۶۸ خود تحت عنوان «همدردی با شیطان»^۲ بارها تکرار کرد. در این ترانه، جگر نقش شیطان را بر عهده دارد. او فجایع تاریخ بشر را برمی‌شمارد که شیطان در آن‌ها حضور فعالانه داشته و در ویران کردن زندگی و جامعه نقشی ایفا نموده است. اگر در آغاز ترانه متوجه نشدی او کیست، در پایان دیگر تردیدی باقی نمی‌ماند.

اما واقعاً شیطان کیست؟

از فیلم‌ها گرفته تا تبلیغات، از داستان‌های عامه‌پسند تا بازی‌های ویدئویی، شیطان جایگاه برجسته‌ای در فرهنگ عموم غربی‌ها دارد. گاهی او یک شخص کوچک سرخ‌فام و بامزه است که نماد انتخاب نادرست است. گاهی همان نجوایی است که در گوش شما زمزمه می‌کند تا کار اشتباه را انجام دهید. یا همان هیولای سرخ‌شاخی است که در دوزخ قرار دارد.

حقیقت این است که به‌جز در فیلم‌های ترسناک، فرهنگ غرب به‌طور کلی شیطان را به‌عنوان یک شخص واقعی جدی نمی‌گیرد. او معمولاً فقط تجسم همه شرارت‌ها یا نیرویی در برابر کارهای خدا در نظر گرفته می‌شود. به‌ندرت کسی در غرب، ابلیس را

^۱ Mick Jagger, lead singer of The Rolling Stones

^۲ *Sympathy for the Devil*

به‌عنوان موجودی واقعی و آفریده‌شده که همراه دیوهایش به شکلی ویرانگر در جهان امروز فعال است، تلقی می‌کند.

نسل‌های پیشین دیدگاه بهتری داشتند. به‌عنوان نمونه، اصلاح‌طلب بزرگ، مارتین لوتر را در نظر بگیرید. او در سرود معروف خود،^۳ از چگونگی محافظت خدا از ایمانداران می‌گوید. اما در مورد شیطان کلماتش را بی‌پرده به کار می‌برد. در بند نخست این سرود او می‌گوید:

«زیرا هنوز دشمن کهن ما
در پی زیان رساندن به ماست؛
حیله و قدرتش عظیم است،
و از سرِ نفرتی بیرحمانه،
بر زمین همتایی ندارد.»

در ادامه سرود، لوتر بر پادشاهی و پیروزی عیسا بر شیطان تأکید می‌کند، اما هرگز تهدید او را کوچک نمی‌شمارد. در بند سوم، لوتر تصویری ترسناک ترسیم می‌کند:

«و اگر این جهان، پر از دیوان،
تهدید کند که نابودمان سازد،
نمی‌هراسیم، زیرا خدا اراده کرده است
تا حقیقتش از طریق ما پیروز شود؛
شاه تاریکی تیره‌رو،
ما از او نمی‌لرزیم؛
می‌توانیم خشمش را تاب آوریم،
زیرا نابودی‌اش حتمی است،
و تنها یک کلمه او را سرنگون خواهد کرد.»

^۳ *A Mighty Fortress is Our God* (۱۵۲۸)

کتاب مقدس به روشنی درباره شخص شیطان سخن می‌گوید، و کتابی که اکنون در دست دارید، به شما کمک می‌کند از میان هیاهوی تصویرسازی‌های فرهنگی، حقیقت را ببینید. راب فیلیپس شما را به صفحات کتاب مقدس می‌برد تا درک کنید که آن شریر، موجودی با لباس قرمز و دُم نوک‌تیز و چنگک نیست؛ بلکه همان کسی است که «مدعی برادران و خواهران ماست.» (مکاشفه ۱۲:۱۰)، همان که «چون شیری غران در پی کسی است که ببلعد» (اول پطرس ۵:۸). در پایان این مطالعه، متوجه می‌شوید که چرا ما مسیحیان نیازی به ترس از شیطان نداریم، اما در عین حال، چرا کتاب مقدس به ما می‌گوید که در درگیر جنگی روحانی هستیم.

دعای من این است که هنگام خواندن این کتاب و مطالعه کتاب مقدس، به درکی روشن از شیطان و دیدگاهی کتاب مقدسی نسبت به او و کارهایش دست یابید. وقتی تجهیز گشتید، با اطمینان گام خواهید برداشت، زیرا می‌دانید پایان کار آن شریر از پیش تعیین شده است؛ چون عیسا پادشاه است.

جان مارک بیتس

رئیس امور دانشجویان و موفقیت تحصیلی

استاد تاریخ کلیسا

الاهیات بپتیست میدوسترن

مقدمه

یک نام، گویای چه چیزهایی است؟ پدر و مادرهای ما شاید ما را به نام نیاکانِ عزیز، ستاره‌های سینما، رهبرانِ قهرمان، یا حتی ترانه‌های محبوب نام‌گذاری کرده باشند. برای نمونه، نام دخترِ ما اوبری، برگرفته از عنوان یک ترانه پاپِ دهه ۱۹۷۰ است. نام‌های محبوب در یک نسل ممکن است با ظاهر شدن نام‌های تازه و مد روز کمرنگ شوند، اما بعداً دوباره بازگردند. برخی دیگر به نظر جاودانه می‌آیند، همانند جیمز و ماری که نزدیک به یک قرن، محبوب‌ترین نام نوزادان در ایالات متحده بوده‌اند.^۴ واقعاً سخت است بفهمیم والدین مشهور دنیا وقتی اسم بچه‌های - شان را «Moon Unit» یا «Pilot Inspektor» نام می‌گذاشتند، دقیقاً به چه فکر می‌کردند. با این حال، حتی شل سیلورستاین ترانه‌سرا نیز دلیل پدری را که پسرش را «Sue» نامیده بود، این‌گونه توضیح می‌دهد که برگرفته از یک ترانه است:

اما باید از من تشکر کنی، پیش از این که بمیرم
برای ریگ در دل و آب دهان در چشمت.^۵

^۴ “Top Names Over the Last ۱۰۰ Years,”

<https://www.ssa.gov/oact/babynames/decades/century.html>.

^۵ Shel Silverstein, “A Boy Named Sue,” performed by Johnny Cash.

نام‌های کتاب مقدسی کمی هدفمندتر به نظر می‌رسند. خدا نخستین انسان را آدم نامید، که عموماً به معنای انسان یا نوع بشر است و به واژه عبری «آداما» پیوند می‌خورد تا به زمینی اشاره کند که او از آن شکل گرفته است. دختر فرعون فرزندخوانده خود را موسا نامید، بر پایه واژه‌ای عبری که به معنای «بیرون کشیدن از آب» است. خداوند به هوشع فرمان می‌دهد پسرانش را یزرعیل و لوعمی و دخترش را لوروحامه بنامد، که همگی به داوری پیش روی اسرائیل اشاره داشتند. الیزابت و زکریا اصرار می‌کنند فرزندشان را یحیا بنامند و در برابر همه فشارها برای نام‌گذاری او به نام پدرش مقاومت می‌کنند، چون فرشته جبرائیل به آنان دستور داده است چنین کنند.

و بعد، البته که لقب‌ها و عنوان‌های توصیفی نیز وجود دارند. پسر الیزابت و زکریا به نام یحیای تعمیددهنده شناخته می‌شود. خدا نام ابرام و سارای را به ابراهیم و ساره تغییر می‌دهد؛ آنان بخشی از نام الاهی یهوه، را دریافت می‌کنند تا نشانه عهد خدا با ایشان باشد. شاگردان یعقوب و یوحنا پسران رعد نامیده می‌شوند. تومای رسول، دیدیموس خوانده می‌شود، که به معنای دوقلو است و شائول طرسوسی پولس می‌شود؛ او برای خود لقبی تند و کوبنده برمی‌گزیند: بدترین آنان، یعنی گناهکاران.

پس، درباره شیطان و نام‌ها و لقب‌های بسیارش باید چگونه فکر کنیم؟ جالب است که واژه عبری «Satan» به معنای متهم‌کننده است و عنوانی نیست که تنها به شریر نسبت داده شود؛ حتی فرشته خداوند در یک موقعیت نقش «Satan» را بازی می‌کند (اعداد ۲۲: ۲۲، ۳۲). واژه یونانی «diabolos» که از آن کلمه «Devil» گرفته شده است، در ترجمه هفتاد (ترجمه یونانی عهد عتیق) برای ترجمه «Satan» به کار رفته و عملاً همان معنا را دارد.

با این حال، در کتاب مقدس نام‌هایی وجود دارند که به یک فرشته سقوط کرده مشخص اشاره دارد که بر لشکری از پیروان دیوماندش فرمان می‌راند. این نام‌ها شامل اژدها، مار، پدرِ دروغ‌ها، قاتل، وسوسه‌گر، فریبنده، شریر، بعزبول، بلیعال، رئیسِ این جهان، و نابودکننده است. در صفحاتِ پیشِ رو، این نام‌ها و نام‌های دیگر را بررسی می‌کنیم تا بیشتر درباره دشمنِ اصلیِ خدا و قومش بیاموزیم.

فصلِ نخست، تنها به یک اشاره کتاب مقدسی درباره کرویِ محافظِ مسح‌شده می‌پردازد. آیا ممکن است این همان شیطان، پیش از سرکشی و سقوطش باشد؟ فصل‌های دوم و سوم مار یا اژدهایی را نشان می‌دهند که در پیدایش فصل سوم معرفی می‌شود و در مکاشفه فصل بیست به دریاچه آتش و گوگرد افکنده می‌شود. فصلِ چهارم در مورد رایج‌ترین عنوان‌های این موجود سخن می‌گوید: شیطان و شریر. اما هیچ‌کدام فقط برای تصویر کردنِ شریر به کار نمی‌روند.

فصلِ پنجم ما را به سخنانِ عیسیای مسیح می‌رساند؛ او ابلیس را پدرِ دروغ‌ها می‌نامد. بنابراین او دروغگویِ نخستین و برانگیزاننده همه ناراستی‌هاست؛ به‌ویژه در برابرِ عیسیای مسیح که خود حقیقت است.

فصلِ ششم شیطان را به‌عنوانِ قاتلِ ترسیم می‌کند. در واقع او نخستین قاتل بود. نخست، او با وسوسه موفقِ آدم و حوا، نژادِ بشر را به قتل می‌رساند. سپس قاتن را برمی‌انگیزد تا برادرش هابیل را بکشد. از آن زمان تاکنون سردسته شبکه قتل و جنایت بوده است.

فصلِ هفتم ما را با وسوسه‌گر آشنا می‌کند؛ نقشی که او از نخستین برخوردارِ ثبت‌شده‌اش با انسان‌ها بازی می‌کند و در سراسر تاریخ بشر از آن لذت می‌برد.

فصلِ هشتم فریبنده را برملا می‌کند؛ کسی که اغلب خود را به شکلِ فرشته‌ای نورانی نمایان می‌سازد.

فصلِ نهمِ شیطان را شریر می‌نامد که الگوی همه چیزِ مخالفِ خدا و قومش است.

فصلِ دهمِ نامِ باستانیِ بعلزبول را بررسی می‌کند و شیطان را به اعمالِ بت‌پرستانه در اسرائیلِ باستان پیوند می‌دهد. او شاهزاده شناخته شده ارواحِ شریر است.

فصلِ یازدهم به اختصار به یک اشاره واحد اما مهم درباره شریر با نامِ بلیعال می‌پردازد.

فصلِ دوازدهم نقشِ شیطان را به عنوانِ «رئیسِ این جهان» مرور می‌کند. یاد می‌گیریم چگونه او بر پادشاهی‌ای فرمان می‌راند که لشکرش هر روز کوچک‌تر می‌شود و سرانجامش شکست است.

فصلِ سیزدهم نقشِ هولناکِ او را به عنوانِ نابودگر بررسی می‌کند که در کتابِ مکاشفه «ابدون» و «اپولیون» نامیده شده است.

فصلِ چهاردهم سرنوشتِ نهاییِ شریر را نشان می‌دهد: جهنم، جایی که عیسیای مسیح می‌گوید برای شیطان و فرستادگانش آماده شده است.

و سرانجام فصلِ پانزدهم تعلیمِ پولس درباره زرهِ خدا را بررسی می‌کند که به همه ایمانداران توان می‌بخشد در برابرِ هجومِ بی‌امانِ شیطان استوار بایستند.

هر فصل با پرسش‌هایی برای مطالعه فردی یا گروهی پایان می‌یابد. این مطالعه داستان‌های هراس‌انگیزی از قدرتِ شیطان و گزارش‌های ترسناکی از روش‌های فریبکارانه او را در بر دارد. با این همه، دلیلی برای ترس از شریر نداریم، زیرا او شیری است که توسط خدا افسار زده شده است و سرنوشتش در دریاچه آتش نیز به همان اندازه در دستِ حاکمِ خدا، قطعی است.

وقتی در مورد شریر مطالعه می‌کنیم، خوب است به یاد داشته باشیم که دشمن ما افراد بی‌خدا، جان‌گرا (انیمیست)، مسلمان، یا مورمون‌ها نیستند. آنان در حقیقت قربانیانِ شریرند، کسی که ایشان را اسیر می‌سازد تا اراده او را انجام دهند (دوم تیموتائوس ۲:۲۶). تمرکز ما باید متوجه شیطان باشد، زیرا او دشمن حقیقی خدا و قوم خداست و دعای ما باید برای رهایی همه کسانی باشد که شریر کورشان کرده، به بند کشیده، و آنها را اسیر خود ساخته است.

هر قدر هم این جهان تیره به نظر برسد، مسیحیان همیشه باید سر بلند کنند، زیرا رستگاری ما نزدیک است (لوقا ۲۱:۲۸). روزی می‌رسد که دشمن اصلی به دریاچه آتش افکنده می‌شود (مکاشفه ۲۰:۱۰)، و نجات‌دهنده ما آسمان و زمین جدید می‌آفریند (دوم پطرس ۳:۱۰-۱۳؛ مکاشفه ۲۱-۲۲).

فصل اول

کروبی مسح شده سایه گستر

مارکوس لسینیوس کراسوس، یکی از ثروتمندترین و نیرومندترین مردان روم باستان بود. او که در سال ۱۱۵ ق.م متولد شد، از راه‌های گوناگون ثروتی کلان اندوخت؛ وی از داد و ستد بردگان گرفته تا خرید زمین‌های سوخته از آتش و بازسازی و فروش آنها با سودهای گزاف را پیشه خود نمود. ثروتش به او امکان می‌داد رقیبان را در هم بکوبد و نزد ژولیوس سزار محبوب بگردد. حتی او بود که هزینه سپاهیان را برای سرکوب شورش بردگان به رهبری اسپارتاکوس، پرداخت نمود.

سزار برای قدردانی، کراسوس را فرماندار سوریه مقرر کرد و سرزمینی سرشار از منابع را به وی بخشید. این هدیه می‌بایست باعث صعود افسانه‌ای کراسوس می‌شد، اما او چون ستاره‌ای دنباله‌دار افول کرد. لشکرکشی فاجعه‌باری علیه امپراتوری پارت‌ها به راه انداخت. پس از نبرد حرّان، برای صلح پا پیش گذاشت؛ اما پارت‌ها طلای گداخته در گلویش ریختند. یکی از ثروتمندترین مردان تاریخ با جرعه‌ای سوزان از همان چیزی خفه شد که در زندگی بیشتر از هر چیزی برای آن به‌ها می‌پرداخت. یار عالی‌رتبه سزار، کراسوس، در خفت و خواری در برابر دیدگان جهان باستان جان سپرد. (۱)

شگفت این‌که درباره صعود و سقوط کراسوس بیش از شیطان می‌دانیم. کتاب مقدس درباره صعود و سقوط آن شریر اندک می‌گوید، هرچند از سقوط و سرنوشت ننگینش خبر می‌دهد. می‌دانیم که ابلیس مخلوق است؛ قدرتمند، زیرک، فریبکار، آزمند و کشنده. می‌دانیم که با تمام قوا جنگی چریکی را علیه خدا و قوم

خدا پیش می‌برد. می‌دانیم که سپاهی انبوه از ارواح خبیث دارد که با فرشتگان مقدس و انسان‌ها در جنگ روحانی درگیرند. می‌دانیم که پادشاهی و اقتداری بسیار بر آنانی دارد که به اسارتش درآمده‌اند.

اما از حدودش نیز آگاهییم. شیطان نه دانای کل است، نه قادر مطلق، و نه حاضر مطلق است، زیرا این صفات تنها مختص خداست. و از این هم مهم‌تر، می‌دانیم با اینکه روزگاری قدر و منزلتی داشت یا اگر امروز نیز خود را چنین می‌نمایاند، اما در سراسییبی تندی افتاده است. از عرش آسمان و نزدیک تخت خدا رانده و از قلمروی آسمانی تبعید شده است و امروز خشمگینانه بر زمین پرسه می‌زند. روزی آتش‌های دوزخ که به‌ویژه برای او و هم‌دستانش افروخته شده است، خانه عذاب جاودانه‌اش خواهد بود (متی ۲۵:۴۱).

اما شیطان چه زمانی به آن شریر بدل شد؟ شرارت چگونه در دلش شعله کشید؟ چگونه به ذهنش رسید که می‌تواند آفریدگارش را شکست بدهد؟ و چرا مصمم است تا می‌تواند انسان‌های بیشتری را با خود به دوزخ بکشانند؟

تنها پاسخی که از نظر کتاب مقدسی معنا دارد این است که شیطان مخلوقی باهوش با قدرت بسیار بود، که علیه خداوند شورید. کتاب مقدس روشن می‌گوید که خدا همه‌چیز را در قلمروهای مادی و روحانی آفرید (پیدایش ۱:۱-۲؛ یوحنا ۱:۳؛ کولسیان ۱:۱۶) که شیطان را نیز شامل می‌شد. همچنین، خدا هرچه را که آفرید، نیکو بود (پیدایش ۱:۳۱؛ مزامیر ۱۰۴:۲۴؛ اول تیموتائوس ۴:۴).

پس، برای آن که موجودی ماورایی همچون شیطان تبدیل به «شریر» بگردد، باید بر ضد خدا عصیان می‌کرد و از حالت معصومیت نخستین سقوط می‌نمود. هم‌چنین نتیجه می‌گیریم که خدا می‌دانست این اتفاق خواهد افتاد، و اجازه داد رخ دهد، و آن را به خیریتی بزرگ‌تر تبدیل نمود تا پسر خود را آشکار سازد؛ پسری

که با انسان سقوط کرده هم‌ذات شد و از طریق زندگی بی‌گناه، مرگ، دفن و قیامش آنان را فدیة داد. شکستی شگفت برای آن شیرین؛ و پیروزی برای خدا و قومش. این، همه پرسش‌ها درباره صعود و سقوط شیطان را پاسخ نمی‌دهد؛ اما چارچوبی به دست می‌دهد تا مخلوقی را بررسی کنیم که حزقیال نبی او را «کروبی نگهبانِ مسح‌شده» می‌خواند.

نورِ عهدعتیق اشعیا فصل چهاردهم

دو بخش بسیار بحث‌انگیز در عهدعتیق، روزنه‌هایی را به سوی شناخت دلِ آن شیرین می‌گشایند. نخست، اشعیا ۲۱-۱۴:۳ است که «شعری طعنه‌آمیز» عبری است (مَثَل در عبری - سرودِ تحقیرآمیز یا مَثَلی مقایسه‌ای) علیه پادشاه بابل است؛ و در عین حال، واژه‌هایی در آیات ۱۲-۱۴ دارد که بسیار فراتر از وصفِ یک انسان می‌نمایند.

اشعیا فصل ۱۴ پیامی امیدبخش را بیان می‌کند. هرچند یهودا با داوری خدا به دست بابلیان سقوط می‌کند، اما خودِ بابل نیز نابود می‌شود. تبعیدِ بابل جای خود را به بدرقه‌ای شادمانه تا اورشلیم می‌دهد. آنگاه قوم سرود پیروزی خود را علیه پادشاه خوارشده بابل می‌سرایند. سرود چنین آغاز می‌شود:

«چگونه آن ظالم از میان رفت،

و وقاحت او به پایان رسید!

خداوند عصای شیرین

و چوگان حاکمان را شکسته است؛

که خشمگینانه قومها را بی وقفه می زدند،
و غضبناکانه با آزار بی امان بر امتها حکم می راندند.
زمین سراسر آسوده و آرام است،
و مردم به آواز بلند می سرایند.
صنوبرها و سروهای آزاد لبنان
از تو به وجد آمده، می گویند:
”از زمانی که تو پست شدی،
هیچ چوب ببری به بریدن ما نیامده است.“
هاویه در پایین به جنبش درآمده است
تا چون بیایی به استقبالت بشتابد.
ارواح مردگان را برای خوشامدگویی تو بیدار می سازد،
جمله آنان را که رؤسای زمین بودند؛
آنان را که پادشاهان قومها بودند،
جملگی از تخت‌هایشان به پا می دارد.
آنان همگی خطاب به تو خواهند گفت:
”تو نیز چون ما ضعیف گشته‌ای!
تو نیز مانند ما شده‌ای!“
شوکت تو و نوای چنگ‌هایت،
به هاویه فرود آورده شده است.
زیرانداز تو حشراتند،
و روی اندازت کرمها.
ای ستاره صبح، ای پسر فجر،

چگونه از آسمان فرو افتاده‌ای!
 ای که ملت‌ها را ذلیل می‌ساختی،
 چگونه خود بر زمین افکنده شده‌ای!
 در دل خود می‌گفتی:
 ”به آسمان صعود خواهم کرد،
 و تخت خود را فراتر از ستارگان خدا خواهم افراشت؛
 بر کوه اجتماع جلوس خواهم کرد،
 بر بلندترین نقطه کوه مقدس؛
 به فراز بلندیه‌های ابرها صعود خواهم کرد،
 و خود را مانند آن متعال خواهم ساخت.“ (آیات ۴-۱۱).

آشکار است که تا این‌جا، سرود خطاب به یک انسان یعنی پادشاه بابل است. هرچند به صورت یک شخص مورد مخاطب قرار می‌گیرد، اما نبودِ نامی مشخص شاید بدین معنا باشد که پادشاه نماینده «اوج دست‌گاهِ ستمگری است که بر قوم خدا ستم روا می‌داشت.» (۲). عصای پادشاه، مسئولیت چوپانی‌اش را نشان می‌دهد. عصای سلطنتی (گرزی زینتی و گاه سلاحی)، نمادِ قدرتِ اوست. هر دو شکسته می‌شود تا حاکمیتِ خدا آشکار گردد. حتی درختانِ لبنان به این خاطر شادند که دیگر برای ساختِ برج و بارو قطع نمی‌شوند.

آیه ۹ واژه «سئول» (عالم مردگان) را پیش می‌کشد. سئول شخصیت می‌یابد و چنان می‌نماید که به گرمی از پادشاه پذیرایی می‌کند. ارواح فرمانروایان در گذشته آنجایند و از ناتوانی و خواریِ پادشاه در شگفت‌اند. آیه ۱۱ از کرم‌ها سخن می‌گوید که پیکرِ پادشاه را در گورش می‌خورند.

اما آیات ۱۲-۱۴ پادشاه را با واژگانی فراسوی این جهانی خطاب می‌کنند: «ای ستاره صبح، ای پسر فجر، چگونه از آسمان فرو افتاده‌ای! ای که ملت‌ها را ذلیل می‌ساختی، چگونه خود بر زمین افکنده شده‌ای! در دل خود می‌گفتی: "به آسمان صعود خواهم کرد، و تخت خود را فراتر از ستارگان خدا خواهم افراشت؛ بر کوه اجتماع جلوس خواهم کرد، بر بلندترین نقطه کوه مقدس؛ به فراز بلندیهای ابرها صعود خواهم کرد، و خود را مانند آن متعال خواهم ساخت."» (آیات ۱۲-۱۴)

آیا هنوز سخن از پادشاه بابل است؟ یا این گذر ادبی به موجودی ماورایی اشاره دارد؟ ترجمه قدیم آیه ۱۲ را چنین می‌آورد: «ای زهره، دختر صبح! چگونه از آسمان افتاده‌ای!...» بر اساس این ترجمه، و با این پیش‌فرض که آیه درباره شیطان است، برخی نتیجه گرفته‌اند که «ستاره صبح» (گرفته از ولگات لاتین به معنای «آورنده نور») یکی از نام‌های ابلیس است. اوريجن نخستین کسی در دوره کلیسای اولیه است که چنین ادعایی را مطرح نمود. (۳) آگوستین نیز بعدها آن را پذیرفت.

با این همه، بسیاری از مفسران کتاب مقدس با این دیدگاه مخالف هستند. «ستاره صبح» شاید به‌طور مجازی به الهه‌ای کنعانی اشاره کند که داستانش الگوی هجونامه یهودا شده است: خدایی فروتر که می‌کوشد جایگاه خدای برتر را غصب کند و به‌سرعتی هولناک فرو می‌افتد (۴).

تفسیر دیگر این است که پادشاه به سیاره زهره تشبیه شده باشد، سیاره‌ای که در روزگار باستان ستاره صبح به‌شمار می‌آمد که به‌سرعت در آسمان فرو می‌افتد. همچنین درباره «مجمع خدایان در دورترین جانب شمال» شاید اسطوره‌شناسی

کنعانی تأثیرگذار باشد. تختِ بَعْل، خدای بزرگ، بر کوهِ «شمال» (عبری: صافون) پنداشته می‌شد.

دلیلِ دیگر بر ردِ «ستاره صبح» به‌عنوان ارجاع به شیطان، خودِ واژه عبری است که این نام از آن برگرفته شده: «Helel». به‌جای آن که مانند برخی پدران کلیسا اصرار ورزیده شود که «Helel» از «Halal» (گاه به‌ندرت «درخشیدن») می‌آید، معقول‌تر آن است که آن را از ریشه‌ای دیگر «Yalal»، به معنای «ناله/زارای» دانست.

حتی جروم (مترجم ولگات که ستاره صبح در آن «لوسیفر» ترجمه شده آمده) در تفسیرش از کتاب اشعیا اعتراف می‌کند که ترجمه بهترِ «Helel» در این بخش «Ulula» (لاتینِ «ناله/فغان») است (۵). پس چرا «لوسیفر»؟ چون جروم، پیشاپیش از خوانشِ خود از اوربجن متقاعد شده بود که اشعیا فصل ۱۴ به شیطان اشاره دارد، ترجمه لاتینی‌اش را با آن دیدگاه هماهنگ کرد (۶).

از این گذشته، کاربرد «Yalal» در اشعیا و دیگر کتاب‌های نبوتی عهدعتیق در متن داوری و ماتم می‌آید و با این موقعیت، سازگارتر است. چنان که جان گیلهولی می‌نویسد: «این واژه فقط در کتب انبیا می‌آید و غالباً هم‌نشینِ دیگر واژگان عبری فریادِ اندوه و مصیبت است (zaaq and sapad). چون این بخش به‌صراحت عناصرِ مرثیه‌گونه دارد، برگردانِ طبیعیِ آن «ناله» است، نه «آورنده نور» (۷). از این‌رو، گیلهولی این آیه را این‌گونه می‌آورد: «چگونه از آسمان فرو افتاده‌ای! واویلا، ای پسرِ صبح! چگونه به زمین به زیر افکنده شده‌ای، تو که روزگاری امت‌ها را ضعیف می‌ساختی.» (۸)

سرودِ تحقیرآمیز در اشعیا فصل ۱۴ دوباره به‌طور کامل به پادشاهِ زمینی

بازمی‌گردد:

«اما به هاویه پایین آورده شدی،
و به اعماق گودال فرود آمدی.
آنان که تو را بینند بر تو خیره خواهند نگریست،
و درباره‌ات چنین خواهند اندیشید:
”آیا این همان است که جهان را به لرزه درمی آورد،
و ممالک را می‌جنبانید؟
همان که دنیا را به بیابان برهوت بدل کرده
و شهرهایش را منهدم ساخته بود،
و اسیران خویش را از بازگشت به خانه‌هایشان باز می‌داشت؟“
پادشاهان قومها جملگی در شکوه و جلال
هر یک در قبر خویش می‌خسبند،
اما تو چون شاخه‌ای منفور
و لاشه‌ای لگدمال شده هستی!
از قبر خود بیرون افکنده
و به کُشتگان پوشانده شده‌ای،
کشتگانی که به شمشیر دریده شده،
و تا به سنگهای گودال فرو رفته‌اند.
همچون شاهان به خاک سپرده نخواهی شد،
زیرا سرزمینت را ویران کرده‌ای،
و قوم خویش را کشته‌ای.
از فرزندان شیرین هرگز یاد نخواهد شد؛
پس برای پسرانش کشتارگاهی مهیا سازید،

به سبب تقصیر پدران ایشان،
مبادا برخیزند و جهان را به تصرف درآورند،
و زمین را از شهرها پر سازند.» (آیات ۲۱-۱۵).

پادشاه بابل، که زمانی قدرتمند بود، اکنون در مرگ ناتوان و بی‌دفاع تبدیل شده است. ساکنان گمنام عالم مردگان، از فرودستی‌اش در شگفت‌اند. برخلاف پادشاهان دیگر که با شکوه به خاک سپرده می‌شوند، پیکر او در میدان نبرد رها می‌شود و زیر اجساد دیگر می‌ماند.

خلاصه آن‌که، تردیدی اندک است که اشعیا فصل ۱۴ به پادشاهی زمینی اشاره داشته باشد؛ شاید ترکیبی از فرمانروایان شریبری باشند که مشت بر آسمان می‌افراشتند و قوم خدا را می‌آزردند. کرم‌ها پیکرش را می‌خورند، در حالی که ارواح درگذشتگان، او را در سئول خوش آمد می‌گویند. با این‌همه، شاید آیات ۱۴-۱۲ سایه‌ای کتاب مقدسی بیفکنند. نگاهی مستتر از آن شریر که عصیان‌ش علیه خدا، سرمشقی برای هر گونه شورش انسانی علیه آفریدگار شد.

چنان‌که گیلهولی^۱ به‌گونه‌ای هشدارآمیز اذعان می‌کند:

«با توجه به این‌که نوشته‌های نبوتی خصلتی آخرالزمانی دارند، می‌توان در داوری تاریخی مشخص بر پادشاه بابل، الگویی از داوریِ الهی را دید که تکرار می‌شود و سرانجام در داوریِ شیطان و همه فرزندان‌ش در آخر زمان به اوج می‌رسد. با این حال، بین بازشناسی الگویی در ترسیم‌های نبوتی داوری و این ادعا که این متن خاص ما را از سقوط اخلاقی شیطان آگاه می‌کند، تفاوتی مهم وجود دارد. اشتیاق ما به پُر کردن شکاف‌های روایت‌های الهیاتی‌مان نباید ما را بر آن دارد تا در سخن انبیا چیزی بخوانیم که قصد بیان‌ش را ندارند.» (۹).

^۱ Gilhooly

حزقیال فصل ۲۸

دومین متن بسیار بحث‌انگیز در عهدعتیق درباره منشأ و سقوط شیطان، حزقیال فصل ۲۸ است؛ بخشی که سقوط فرمانروای صور و مرثیه‌ای برای پادشاه صور را ثبت نموده است. شاید هر دو اشاره به یک شخص باشد. همانند اشعیا فصل ۱۴، نام پادشاهی مشخص آورده نشده؛ اما پادشاهی که در روزگار خدمت حزقیال سلطنت می‌کرد اِثْبَعْلِ سَوْم (۵۷۳-۵۸۵ ق.م.) بود. آیات آغازین حزقیال فصل ۲۸ آشکارا فرمانروایی انسانی و متکبر را مورد خطاب قرار می‌دهد:

«کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ای پسر انسان، به حاکم صور بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: از آن رو که دلت مغرور شده، و می‌گویی، "خدا هستم! و در دل دریا بر سریر خدایان می‌نشینم. حال آنکه نه خدا، بلکه انسانی، هرچند دل خویش را همچون دل خدایان می‌شماری؛ به درستی که از دانیال حکیمتری، و هیچ رازی بر تو پوشیده نیست. به حکمت و بصیرت خویش برای خود ثروت اندوخته‌ای، و خزینت را به طلا و نقره انباشته‌ای. به فراوانی حکمت خویش در تجارت، دولت خود را افزون ساخته‌ای، و دلت به سبب توانگری‌ات مغرور گشته است. بنابراین خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: از آن رو که دل خویش را همچون دل خدایان می‌شماری، اینک من بیگانگان را بر تو خواهم آورد، ستم‌پیشه‌ترین قومها را؛ تا بر ضد زیبایی حکمت تو شمشیر از نیام به در آورند و فرّ و شکوه تو را بیالایند. آنان تو را به هاویه فرو خواهند افکند، و به مرگ هولناک در دل دریا جان خواهی سپرد. آیا در حضور قاتلانت همچنان خواهی گفت که: "خدا هستم؟" حال آنکه در دستان قاتلانت، نه خدا، بلکه انسان خواهی بود و بس؟ به دست بیگانگان، به مرگ نامختونان خواهی مرد؛ زیرا خداوندگار یهوه می‌فرماید که من سخن گفته‌ام.» (آیات ۱-۱۰).

هرچند فرمانروای صور خود را خدا می‌پنداشت، اما خداوند او را آشکارا سرزنش می‌کند و خاطر نشان می‌کند که او انسانی مغرور است و حکمت بشری و ثروت فراوان، او را فریفته‌اند. او به دست بیگانگان در جنگ کشته می‌شود و به هاویه فرو خواهد رفت. آنگاه متن به مرثیه‌ای برای پادشاه صور اشاره می‌کند:

«کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ای پسر انسان، بر پادشاه صور مرثیه‌ای بسرا و او را بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: تو الگوی کمال بودی، آکنده از حکمت و کامل در زیبایی. تو در عدن بودی، در باغ خدا، و هر گونه سنگ گرانبها زینت تو بود: لعل و یاقوت زرد و الماس، زبرجد و عقیق و یشب، یاقوت کبود و فیروزه و زمرد. نگین‌دانه‌ها و کنده‌کاری‌هایت از صنعت طلا بود؛ اینها همه، در روز آفرینشت مهیا شده بود. تو کروب‌ی مسح شده سایه‌گستر بودی، و من تو را برقرار داشته بودم؛ تو بر کوه مقدس خدا بودی، و در میان سنگهای آتشین می‌خرامیدی. از روزی که آفریده شدی، تا روزی که شرارت در تو یافت شد، در طریقه‌هایت کامل بودی. اما از کثرت سوداگری، بطن تو از خشونت آکنده شد، و گناه ورزیدی. پس تو را چون چیز نجس از کوه خدا بیرون افکندم، و تو را ای کروب‌ی سایه‌گستر، از میان سنگهای آتشین نابود کردم. دلت از زیبایی‌ات مغرور گشت، و به سبب قر و شکوهت، حکمت خویش را فاسد گردانیدی. پس تو را بر زمین افکندم و در معرض تماشای پادشاهان نهادم. به واسطه کثرت گناهت و بی‌انصافی سوداگری‌ات، مکانهای مقدس خویش را ملوث ساختی؛ پس آتشی از میانت بیرون آوردم که تو را سوزانید، و در برابر دیدگان همه نظاره‌گرانت، تو را بر روی زمین خاکستر ساختم. جمله آنان، از میان قومها، که تو را می‌شناختند، از تو در شگفت شدند؛ سرانجامی دهشتناک رسیده‌ای، و دیگر تا به ابد نخواهی بود.» (آیات ۱۱-۱۹).

توصیف‌های اغراق‌آمیز درباره پادشاهِ صور - «الگوی کمال،» «در عدن، باغِ خدا،» «روبی مسح‌شدهٔ سایه‌گستر،» «بر کوه مقدسِ خدا،» «کمال در طریق‌ها،» به صورت تحت‌اللفظی نمی‌تواند به یک انسان اشاره کند. حزقیال نبی، پادشاه را با کسی مقایسه می‌کند که در جایگاهی والا بوده، اما فاسد شده و فیض خدا را از دست داده است. کتاب The CSB Apologetics Study Bible خلاصه دو دیدگاه متضاد را این‌گونه بیان می‌کند:

«از میان بیست ویژگی توصیفی قابل‌شناسایی در این بخش، دست‌کم شانزده مورد با اشعیا ۱۴:۱۲-۱۷ که حدود یک‌ونیم قرن پیش‌تر نوشته شده، هم‌خوانی دارد. این هم‌خوانی بسیاری از دانشمندان محافظه‌کار را به این نتیجه می‌رساند که این دو متن با هم مرتبط‌اند و به سقوطِ شیطان اشاره دارند؛ همان شیطانی که دشمنِ خدا و قومِ او و سرچشمه شرارت است. بر این اساس، حزقیال با زبانی که مخاطبان‌ش درک می‌کردند، می‌گوید که شیطان مغز متفکرِ پشتِ پادشاهِ صور بود. مفسرانِ دیگر که به همان اندازه به مصون از خطا بودن کتاب مقدس پای‌بندند، چنین نظری را حدس‌وگمان می‌دانند و معتقدند این قسمت به «فراتر از آنچه نوشته شده» می‌رود (اول قرن‌تینان ۴:۶). اگر حزقیال قصد داشت درباره شیطان سخن بگوید، دلیلی نداشت که نامش را نبرد؛ همان‌گونه که در دیگر متون عهدعتیق نامِ او آمده است (اول تواریخ ۲۱:۱؛ ایوب فصل‌های ۲-۱؛ زکریا ۳:۱-۲). حزقیال چون دیگر انبیای اسرائیل، با مبالغه‌گویی ادبی شناخته می‌شود. در این بخش، او پادشاهِ صور را به شخصیتی والا در باغ عدن تشبیه می‌کند تا با «نمایش» (آیه ۱۷) خفت او را تشدید کند؛ کسی که «هرگز دیگر وجود نخواهد داشت.» (آیه ۱۹).» (۱۰)

شاید اکنون روشن شود که چرا اشعیا فصل ۱۴ و حزقیال فصل ۲۸ در میان متالهمین انجیلی بسیار بحث‌انگیز هستند. بیایید بار دیگر در پرتوی بخش دوم، به بخش نخست نگاه کنیم.

کروبی مسح شده سایه گستر

نخست آن که، اشعیا فصل ۱۴ و حزقیال فصل ۲۸ چند ویژگی مشترک دارند: نخست، هر دو پادشاهان شریر زمینی را توصیف می‌کنند که سودای خدایی در سر دارند. دوم، خدا به گونه‌ای دراماتیک خفت آنان را رقم می‌زند؛ آنان که می‌کوشند میان خدایان - یا حتی فراتر از آنان - بنشینند، به هاویه سقوط می‌کنند. سوم، خودستایی پادشاهان چنان به تصویر کشیده می‌شود که فراتر از مبالغه می‌نماید؛ گویی موجودی نادیدنی و قدرتمند پشت پرده این پادشاهان کمین کرده است. از این رو، بسیاری از مفسران بر این باورند که هر دو نبی، توصیف‌هایی از آن شریر به دست می‌دهند که اشاراتی به جایگاه پیشین او و سقوط پس از آن دارند.

اشعیا از این موجود با عنوان «ستاره صبح» یاد می‌کند که چنان که پیش‌تر گفتیم می‌تواند اشاره‌ای به الوهیتی کنعانی باشد. اما حزقیال او را «کروبی مسح شده سایه گستر» می‌نامد. کروبیان، موجوداتی آسمانی خاصی هستند که همچون سرافین در کتاب مقدس هرگز «فرشته» خوانده نمی‌شوند و به فرشتگان شباهت ندارند. هر دو گروه، بال دارند (حال آن که فرشتگان چنین توصیفی ندارند)، گرچه شمار بال‌ها متفاوت است (خروج ۲۵:۲۰؛ اشعیا ۹:۳۷؛ اشعیا ۶:۲). کروبیان گاهی دارای چهار چهره و اندام‌هایی انسانی و گاومانند توصیف می‌شوند (حزقیال فصل‌های ۱ و ۱۰). این چهره‌ها شاید نماد قوت‌های شناخته شده آن جانوران باشد: گاو (توان)، شیر (شوکت، خطر)، انسان (حکمت)، عقاب (تحرك، سرعت).

از منظری، کروبیان و سرافین ترکیبی از ویژگی‌های انسانی و حیوانی را با هم دارند. در فرهنگ خاور نزدیک باستان نیز چنین موجوداتی را می‌یابیم؛ که به طور غالب نماد قدرت یا بازدارنده شرارت هستند. پس، بسته به این که چه کسی با آنان روبه‌رو شود، کروبیان و سرافین یا نگاهبانانی پذیرفتنی یا کیفردهندگانی هولناک توصیف می‌شوند.

برخی ویژگی‌های متمایز کروبیان عبارتند از: نخست، چون باغ عدن، کروبیان در مرز بین مقدس و نامقدس گمارده می‌شوند. برای نمونه، آنان راه بازگشت آدم و حوای رانده‌شده از عدن را می‌بندند (پیدایش ۳: ۲۴). دوم، واژه «کروبی» احتمالاً به معنای «محافظ» یا «شفیع» است. این واژه ۹۱ بار در عهدعتیق آمده است. همچنین در کتاب مقدس از خدا به‌عنوان کسی که «بر کروبیان می‌نشیند» یاد شده است (اعداد ۷: ۸۹؛ دوم سموئیل ۶: ۲؛ مزمور ۸۰: ۱). به بیان دیگر، کروبیان در حضور خدا جایگاهی ویژه دارند. سوم، جایگاه کفاره با کروبیان زرین کوب مزین شده بود؛ بال‌های‌شان بر پوشش کفاره گسترده است؛ همان جایی که رئیس کاهنان خون قربانی را برای کفاره گناهان قوم می‌پاشد. تصویر آنان نیز بر پرده خیمه نقش بسته است (خروج ۲۶: ۱). در هیکل، در محراب درونی دو کروبی بزرگ از چوب زیتون در قدس اقداس کنار صندوق عهد قرار داده می‌شود (اول پادشاهان ۶: ۲۳، ۲۷). چهارم، کروبیان در توصیف به سرافین نزدیک‌اند؛ همانانی که خدا را قدوس قدوس می‌خوانند و او را خدمت می‌کنند (اشعیا ۶: ۱-۳؛ مکاشفه ۴: ۶-۱۰). پس وقتی خداوند پادشاه صور را «کروبی مسح‌شده سایه‌گستر» می‌نامد، لابد به صفت منحصربه‌فردی در گذشته او اشاره دارد. اما به دشواری می‌توان دریافت که این توصیف، لفظی است یا مبالغه‌آمیز. باید آن را عمیق‌تر کاوید.

سه برداشت

مقایسه اشعیا فصل ۱۴ و حزقیال فصل ۲۸، باعث برداشت‌های گوناگونی می‌شود. سه برداشت از همه پررنگ‌ترند: (۱) نویسندگان تباهی پادشاهان زمینی را توصیف می‌کنند و برای نشان دادن حماقتِ نخوتشان از مبالغه/طعنه بهره می‌برند (۲) نویسندگان هم‌زمان پادشاهان زمینی و در حزقیال فصل ۲۸ به‌طور خاص، سقوطِ آدم را توصیف می‌کنند. (۳) نویسندگان هم‌زمان پادشاهان زمینی و شیطان را توصیف می‌کنند و پرده را کنار می‌زنند تا مخلوقی ماورایی را نشان دهند که نخ‌های پادشاهان سلطنتی را می‌کشد.

متفکران معتبر کتاب مقدس سخت می‌کوشند تا آشکار کنند که کدام برداشت با متن سازگاری بیشتری دارد. در ادامه، هر دیدگاه را به اختصار مرور می‌کنیم:

دیدگاه نخست: پادشاهان زمینی

بسیاری، اشعیا فصل ۱۴ و حزقیال فصل ۲۸ را تصویرهایی درخشان از پادشاهان بدکار زمینی می‌دانند که برای افشای حماقتِ خودبزرگ‌بینی‌شان از مبالغه و یا طعنه سود می‌جویند.

کینث بوا و رابرت بومن از مدافعان این برداشت هستند. در اشعیا فصل ۱۴، نبی مستقیماً پادشاه بابل را مورد خطاب قرار می‌دهد (آیه ۴) و صراحتاً او را «مرد» می‌خواند (آیه ۱۶). اما این نبوت همچنین از اسطوره‌شناسی بت‌پرستانه بهره می‌گیرد تا سقوط پادشاه از قدرت را به تصویر بکشد. برای نمونه، در یکی از اسطوره‌های کنعانی، خدایی به نام عثتار (به معنایی شبیه به پسر سپیده‌دم یا ستاره صبح) می‌خواست بر تخت بعل از کوه صفون، کوهی مقدس در شمال، حکومت کند. دو ترجمه فارسی را مقایسه کنید و ارتباط میان آن‌ها را ببینید. بنابراین، بر

اساس این دیدگاه، اشعیا به احتمال زیاد از تصاویر مذهبی رایجِ زمان خود استفاده می‌کند تا تحقیر و فروتنی یک پادشاه زمینی متکبر را توصیف کند (۱۱).

در مورد حزقیال فصل ۲۸، بوا و بومن استدلال می‌کنند که دو وحی بر ضد «سرورِ صور» و «پادشاهِ صور» بر یک فرمانروای انسانی متمرکز است. آنچه برخی مفسران را به همسان کردن «پادشاه» با شیطان کشانده، کاربرد «کروبی» در متن عبری است (آیات ۱۴، ۱۶). اما ترجمه هفتاد می‌گوید پادشاهِ صور «با کروبی مسح‌شده» بود (آیه ۱۴) و همین کروبی او را «بیرون آورد» (آیه ۱۶). بسیاری از ترجمه‌های نوین انگلیسی این تفاوت را یادآور می‌شوند. مثلاً در NRSV می‌خوانیم: «با یک کروبی مسح‌شده به‌عنوان نگهبان تو را نهادیم... کروبی نگهبان تو را از میان سنگ‌های آتشین راند.»

جمع‌بندی بوا و بومن:

«جان کلام این است که نه اشعیا فصل ۱۴ و نه حزقیال فصل ۲۸ به‌روشنی به سقوط شیطان از بی‌گناهی نخستینش اشاره نمی‌کنند. می‌توان حدس زد که شیطان به دلایلی مشابه پادشاهانِ صور و بابل سقوط کرد؛ دلایلی چون تکبر و غرور و به‌ویژه خواستِ خدا شدن. این با وسوسه مار در باغ عدن سازگار است که به حوا و آدم گفت می‌تواند «مانندِ خدا» شوند (پیدایش ۳: ۵).» (۱۲).

پیروی همین دیدگاه برخی نیز می‌گویند: (۱) در هیچ متن دیگری از کتاب مقدس، شیطان به‌صورت «کروبی» یا همراه با کروبی در باغ معرفی نشده است؛ (۲) درک اسرائیلیان باستان از شیطان بسی محدودتر از درک عهدجدیدی است؛ حتی در کتاب ایوب، «ساتان» نام شخصی نیست، بلکه به «وظیفه» اشاره می‌کند (۳) شیطان تا حدود سده دوم ق.م. به‌عنوان سرور فرشتگان سقوط کرده شناخته

نمی‌شد و او پیش از تبیین آموزه‌های مسیحی به صورت منشا شرارت ظاهر نمی‌گردد. بنابراین، در متن حزقیال فصل ۲۸:

«...این توصیفی استعاری از نقش امانت‌داری بلندمرتبه‌ای است که به «سرورِ صور» سپرده شده بود (این نقس به همان اندازه اهمیت داشت که کروی بی در باغ داشت). او به جای آن که این امانتِ مقدّس را با حرمت و بیم پاس بدارد، آن را به سودِ خود سؤاستفاده نمود، گویی کروی بی باغ، کنارِ جاده دکانِ میوه‌فروشی زده باشد! از این رو، از سِمَتِ خود برکنار شد، از امانت معاف گردید و به‌طور علنی خوار شد.» (۱۳)

دیدگاه دوم: پادشاهان زمینی و سقوطِ آدم

برداشتی دیگر—که متفکرانی چون ج. ک. بیل ارایه می‌کنند این است که اشعیا فصل ۱۴ و حزقیال فصل ۲۸ پادشاهان بدکارِ زمینی را توصیف می‌کنند و در همان حال پرتوی بر نخستین انسانِ سقوط کرده، یعنی آدم، می‌افکنند (۱۴). در حالی که پادشاهانِ بابل و صور می‌خواهند در بین خدایان بنشینند، اما آدم در واقع با حضرت اعلی «راه می‌رفت» و در جمع بزرگان آسمانی می‌نشست؛ او در عدن، باغِ خدا بود.

درباره جواهراتِ حزقیال ۱۳:۲۸، برخی می‌گویند این زبان اشاره به جامه‌ای جواهرنشان است که شهزاده‌ای بر تن می‌کند؛ و شهزاده عدن همان آدم است. همچنین این جواهرات با سنگ‌های سینه‌بندِ رئیسِ کهنه اسرائیلی، هم‌پوشانی دارد (خروج ۲۸:۱۷-۲۰؛ ۳۹:۱۰-۱۳). پس تصویری از آدم به‌عنوان «کاهن-پادشاهِ عدن» به دست می‌آید.

چون عیسا «آدمِ دوم» و «کاهن-پادشاه» است، این تشبیه مصداق می‌یابد. بنابراین، زمینه تکبرِ پادشاهِ صور، آدمِ یاغی است؛ نه شیطان (۱۵). آدم از روزِ

آفرینش تا هنگامِ نافرمانی بی‌عیب است؛ اما در کوشش برای «مثلِ خالق» شدن، عصیان می‌کند. پس خداوند آدم را با خفت و خواری از عدن (کوهِ خدا) بیرون می‌راند، او را به زمین می‌افکند و در نهایت مایه وحشت می‌سازد. این برداشت با ترجمه هفتاد نیز هم‌خوانی دارد که پادشاهِ صور (یا با این برداشت، آدم) «با یک کروبِی مسح‌شده» بود و آن کروبِی او را بیرون راند. یعنی آدم خود کروبِی مسح‌شده نیست؛ بلکه کروبِی که پیش‌تر نگهبانِ او بود، وی را از عدن بیرون راند و اکنون با شمشیرِ آتشبار می‌ایستد تا از بازگشتِ او و خوردن از درختِ حیات جلوگیری کند.

دیدگاه سوم: پادشاهانِ زمینی و سقوطِ شیطان

سی. فرد دیکسِن در هر دو متن اشعیا فصل ۱۴ و حزقیال فصل ۲۸ ارجاعی دوگانه می‌بیند؛ یعنی در هر یک، دو شخص مورد خطاب‌اند. در حزقیال فصل ۲۸، مثلاً، آیات ۱۰-۱ به رهبرِ انسانی (سرورِ صور) اشاره می‌کند، در حالی که آیات ۱۹-۱۱ رهبرِ ماورایی (پادشاهِ صور/شیطان) را که پشتِ اوست، توصیف می‌کند. رهبرِ نخست «انسان» خوانده می‌شود (آیات ۲، ۹)، اما دومی «کروبِی» (آیات ۱۴، ۱۶). شخص دوم برتر از اولی است؛ «سرشار از حکمت»، «کامل در زیبایی» و «بی‌عیب». دیکسِن نتیجه می‌گیرد: «از این رو، حزقیال ۲۸: ۱۲-۱۹ درباره شیطان سخن می‌گوید، نه انسان.» (۱۶) مفسرانِ بسیاری دست‌کم از روزگارِ اوريجن (۲۵۴-۱۸۵ ب.م.) دیدگاه مشابهی دارند.

در اشعیا فصل ۱۴ نیز دیکسِن چنین تقابلی را می‌بیند: نخست رهبرِ انسانی و سپس قدرتِ ماوراییِ پشتِ سرِ او. این به‌ویژه وقتی آشکار می‌شود که پادشاهِ بابل پنج بار «خواهم ساخت» خود را اعلام می‌کند و آخرین‌شان این است: «خود را مانند حضرتِ اعلیٰ خواهم ساخت.» گراهام کول می‌نویسد: «اگر حق با دیکسِن

باشد، چه طنزی شگفت‌انگیزی در میان است و کروی که باید منافع خدا را پاس بدارد، همان‌ها را هدف می‌گیرد!» (۱۷)

چارلز دایر نیز می‌نویسد که تغییر «سرور» (عبری: نَگید) در حزقیال ۲:۲۸ به «پادشاه» (عبری: مِلک) در ۱۱:۲۸ در پرتو این نبوت‌ها معنا می‌یابد.

در آیات ۱-۱۰، حزقیال سرور را به سبب ادعای خدایی حال آن که او فقط انسان است، نکوهش می‌کند. اما در آیات ۱۹-۱۱، پادشاه را با واژگانی وصف می‌کند که برای بشرِ عادی معنایی ندارد. در پاسخ به آنان که پادشاه را آدم می‌دانند، دایر یادآور می‌شود: «اما وقتی آدم گناه کرد، از «کوه خدا» بر «زمین» افکنده نشد و هنوز امتی هم نبود تا از سقوط او بهت‌زده شوند.» او به طور خلاصه می‌گوید:

«حزقیال نه یک انسان آرمانی را وصف می‌کند و نه خدایی دروغین را (در آیات ۲۶-۱۱). بلکه گذار او از «سرور» به «پادشاه» و اشاره‌هایش به باغ عدن نشان می‌دهد که شخص توصیف‌شده فراتر از بشر است. بهترین توضیح این است که حزقیال درباره شیطان سخن می‌گوید؛ همان «پادشاه» واقعیِ صور که «سرور» انسانیِ صور را برمی‌انگیخت. شیطان در باغ عدن بود (پیدایش ۳:۱-۷) و گناه اصلی‌اش غرور بود (اول تیموتائوس ۳:۶). او نیز به حضور خدا دسترسی داشت (ایوب ۱:۶-۱۲). پس همان‌گونه که خدا سرور انسانیِ صور را به سبب غرورش داوری کرد (حزقیال ۱:۲۸-۱۰) نبی برای پادشاه شیطانیِ صور نیز مرثیه سر داد که او هم به سبب غرورش داوری خواهد شد (آیات ۱۹-۱۱). صور به همان گناه شیطان مبتلا بود و همان سرنوشت در انتظار او بود.» (۱۸)

یکی از شباهت‌های جالب بین «سرور صور» و «پادشاه صور» کاربرد واژه «تجارت» در حزقیال است. در آیه ۵، «تجارت» به مهارت سرور در بازرگانی اشاره

دارد که به ثروتِ عظیم می‌انجامد. اما در آیات ۱۶ و ۱۸، «تجارت» به خشونت و ناراستی پادشاه اشاره دارد. ریشه عبری واژه «تجارت» «رَکَل» است؛ یعنی «از پیش کسی به پیش کس دیگر رفت و آمد کردن» است. حزقیال با کاربردی گسترده از این واژه، دادوستدِ تجاریِ سرور را با دسیسه‌های روحانی پادشاه مقایسه می‌کند. دایر درباره «رَکَل» می‌نویسد:

«حزقیال واژه‌ای به کار می‌برد که معنایی گسترده دارد. جایگاهِ شیطان در آسمان، او را در تماسِ وسیع با عناصرِ بسیاری از آفرینش خدا قرار می‌داد؛ همان‌گونه که جایگاهِ سرورِ صور، او را با اُمّت‌های بسیاری مرتبط می‌ساخت. با آن که حزقیال درباره «حاکمِ نهایی» صور یعنی شیطان سخن می‌گفت، مقصودِ مرثیه، سخن گفتن از ویران‌سازیِ شهر بود. از این رو، او صفاتِ پادشاهِ شیطانی را با سرورِ انسانی درمی‌آمیزد. شیطان بر زمین افکنده خواهد شد (آیه ۱۷) و پادشاهِ صور در برابرِ دیگر پادشاهان، دشمنانش، به زیر کشیده خواهد شد. سرانجامِ نهاییِ شیطان دریاچه آتش است (مکاشفه ۲۰:۱۰) و شکست و مرگِ حاکمِ انسانیِ صور نیز به سوختن در آتش تشبیه شده است (حزقیال ۲۸:۱۸). شکستِ شیطان و صور، اُمّت‌هایی را که دنبالشان رفته بودند، به شگفت خواهد انداخت؛ آنان از پایانِ هولناکِ شیطان و صور «بهت‌زده» خواهند شد (۳۵:۲۰-۳۶)» (۱۹).

لامار کوپر در تفسیر خود بر کتاب حزقیال این پرسش را مطرح می‌کند که پس آن شخص چه کسی بود که شخصیتش شبیه پادشاه صور بود و عناصر آیات ۱۲ تا ۱۷ از حزقیال ۲۸ در او تحقق یافته باشد؟ پاسخ او این است:

«مار به مکاری (پیدایش ۳:۱)، فریب و ضدیت با خدا (۴:۳) معروف بود؛ انسانیت را به گناه کشاند (۳:۷-۶). در جای دیگر، او فریب‌دهنده (مکاشفه ۹:۱۲: ۳:۲۰)، برانگیزاننده شرّ (یوحنا ۱۳:۲، ۲۷)، طالبِ پرستش به سانِ خدا (لوقا ۴:۶-۸،

دوم تسالونیکیان ۲:۳-۴) و کسی که می‌کوشد دیگران را به انکارِ خدا بکشاند (ایوب ۲:۵-۴) توصف می‌شود. او به صورتِ فرشته نور ظاهر می‌شود (دوم قرنتیان ۱۱:۱۴) و «پدرِ دروغ و خشونت» است (یوحنا ۸:۴۴)، کتاب مقدس را تحریف می‌کند (متی ۴:۶)، علیه ایمانداران می‌ستیزد (دوم قرنتیان ۲:۱۱)، و سرانجام داوری می‌شود (متی ۲۵:۴۱؛ مکاشفه ۱۹:۲۰-۲۱؛ ۲۰:۱۳-۱۵). بنابراین، این نتیجه که شخصِ پشتِ نمادِ شاعرانه همان مار است که با نامِ «خصم»، «ابلیس»، «شیطان» نیز شناخته می‌شود (مکاشفه ۹:۱۲)، نتیجه‌ای منطقی است... حزقیال پادشاهِ صور را جباری شریر ترسیم می‌کند که به دستِ جباری شریرتر و نادیدنی، یعنی شیطان، تحریک و هدایت می‌شد. تصویری که نبی ارائه می‌دهد فراتر از آن چیزی است که در دیگر متون درباره خصم می‌دانیم: از حکمت، زیبایی، کمال، گماشتگی به نگرهبانی، و راندنش از حضورِ خدا سخن می‌گوید.» (۲۰).

مایکل هایزر نیز اشعیا فصل ۱۴ و حزقیال فصل ۲۸ را به شیطان پیوند می‌دهد و هر دو را به پیدایش فصل ۳ مرتبط می‌سازد. به باورِ هایزر، جرمِ مار این بود که آزادانه اقتدارِ خدا را نپذیرفت. خدا اراده کرده بود انسان بیافریند و به آنان این ماموریت را دهد تا عدن را بر زمین گسترش دهند. اما دشمن بر این طرح می‌شورد و تصمیم می‌گیرد خود را به جای خدا بنشاند. «در دل خود می‌گفتی: "به آسمان صعود خواهم کرد، و تخت خود را فراتر از ستارگان خدا خواهم افراشت؛ بر کوه اجتماع جلوس خواهم کرد، بر بلندترین نقطه کوه مقدس.» (اشعیا ۱۴:۱۳).

هایزر می‌نویسد: «او با بیدارباشی سخت روبرو شد.» چون فریبِ مار به گناه آدم و حوا انجامید، از خانه خدا رانده شد (حزقیال ۲۸:۱۴-۱۶) و به زمین تبعید گردید «به زمین افکنده شد» (اشعیا ۱۴:۱۲)، جایی که مرگ فرمان می‌راند و حیات جاودان وجود ندارد (۲۱).

به تعبیرِ هایزر شیطان به جای سرورِ حیات، «سرورِ مردگان» گشت. یعنی دشمن اکنون بر انسان ادعا دارد، چرا که رخدادهای عدنِ جاودانگیِ زمینی را از انسان گرفت. از این پس، انسان باید فدیهِ شود تا حیاتِ جاودان را در عدنی نو با خدا بازیابد (۲۲).

تصویر افکنده شدن پادشاهانِ بابل و صور به زمین (اشعیا ۱۴:۱۱-۱۲؛ حزقیال ۲۸:۱۷)، به واژه عبری «اِرتس» اشاره دارد که به‌طور لفظی «خاک/خاکِ زمین» و به‌صورت استعاری «جهان زیرین» را می‌رساند. این تصویر به پیدایش فصل ۳ بازمی‌گردد؛ جایی که خدا مار را نفرین می‌کند تا «خاک زمین» را بخورد. مارها برای تغذیه خاک نمی‌خورند؛ نکته این است که در هر سه متن، آن شریر از حضورِ خدا و از لشکرِ آسمانیِ خدا به زمین، و حتی زیرِ زمین، رانده می‌شود. در جهانِ زیرین، مار از حیواناتِ صحرا هم فروتر است؛ از نظرها و از حیات در دنیای خدا پنهان می‌شود. قلمروی او مرگ است (۲۳).

دیدگاه‌های دیگر

غیر از سه دیدگاهِ یادشده، برداشت‌های دیگری نیز درباره اشعیا فصل ۱۴ و حزقیال فصل ۲۸ وجود دارد؛ از جمله این باور که شیطان واقعاً در پادشاهانِ بابل و صور «سکنا گزید»، و نیز این دیدگاه که اشعیا و حزقیال از اسطوره‌ها و آیین‌های بت‌پرستانه خاور نزدیکِ باستان بهره بردند تا شرارتِ فرمانروایانِ انسانی را بزرگ‌نمایی کنند.

به هر حال، به نظر می‌رسد تفسیر وفادار به کتاب مقدس این است که اشعیا و حزقیال، سقوطِ سختِ دو پادشاهِ شریرِ زمینی را پیش‌گویی می‌کنند؛ و در عین حال، ممکن است این انبیا پرده را کمی کنار زده باشند تا نگاهی گذرا به کسی افتد که نخ‌های عروسک‌های سلطنتی‌اش را می‌کشد. این نمایشِ غریب شاید

مدتی طولانی ادامه یابد، اما پایان آن برای همه فاجعه‌بار است. هرچند نمی‌توان با یقین گفت، به نظر می‌رسد «کروبی مسیح‌شده سایه‌گستر» عنوانی بجا برای آن شریر است (حزقیال ۲۸:۱۴). (۲۴)

راز زمان و چگونگی سقوط شیطان

کتاب مقدس درباره این که شیطان در اصل چه زمان و چگونه سقوط کرد و حتی چرا خدای صاحب‌اختیار به او اجازه این عصیان نتایج وحشتناکش را داد، پاسخ روشنی نمی‌دهد. پیدایش فصل ۳ منشأ شر را به ما معرفی نمی‌کند، بلکه از حضور شری توضیح‌نایافته در مار پرده برمی‌دارد. آدم و حوا معصوم آفریده می‌شوند، و اندکی بعد مار که از پیش سقوط کرده بود، ظاهر می‌شود. صراحت بی‌پرده جان پایپر در این ابهام راهگشاست. او در پاسخ به پرسشی درباره این که شیطان اصلاً میل‌گناه را از کجا آورد، در بخشی از سخنانش می‌گوید:

«تا آن‌جا که می‌بینم، در کتاب مقدس هیچ توضیحی داده نشده که چگونه شیطان تبدیل به شریر شد... چگونه ممکن است موجودی کاملاً نیکو؛ با اراده‌ای کاملاً نیکو و دلی کاملاً نیکو؛ انگیزه‌ای ناقص را تجربه کند که اراده او را به سوی گناه سوق بدهد؟ پاسخ این است که کسی نمی‌داند...»

پایپر ادامه می‌دهد:

«آن‌چه می‌دانم این است: خدا صاحب‌اختیار است. هیچ چیز بیرون از نقشه او رخ نمی‌دهد؛ چه چیزهایی که او کمابیش مستقیم باعث آنها است و چه آنچه را کمابیش غیرمستقیم اجازه می‌دهد. کمترین شکی ندارم که سقوط شیطان و تمام نقشه‌رهایی‌بخش خدا برای شکوه فیض، مطابق نقشه ازلی خدا بود... خدا می‌تواند چنان مقدر کند که چیزی رخ دهد که خود از آن نفرت دارد. این همان کاری است که مثلاً در طرح مصلوب شدن عیسا انجام داد (اعمال رسولان ۲۷:۴-۲۸). قتل

عیسا گناه بود، و با این همه تمامی جزئیاتش در نقشه خدا بود... فکر می‌کنم کتاب مقدس ما را به این باور رهنمون می‌شود که او بر تمام گناه‌ها حاکم است و هرگز خود گناه نمی‌کند. این است آنچه کتاب مقدس تعلیم می‌دهد.» (۲۵).

به دلایلی فراتر از درک کنونی ما و بیرون از آنچه خدا در کتاب مقدس آشکار کرده است، خداوند صلاح ندیده جزئیات عصیان و سقوط شیطان را افشا کند. شاید، همان گونه که سرهنگ نیتن جِسپ در دادگاه نظامی فیلم «چند مرد نیک» فریاد می‌زند، «ما طاقت حقیقت را نداریم!» شاید خداوند این مکاشفه را برای روزی مقرر فرموده که فرزندان پذیرفته شده‌اش رو در روی او بایستند. یا ممکن است خدا نخواهد ما آن قدر در سقوط فرشتگان غرق شویم که از گناه خود و نیاز به نجات‌دهنده غافل بمانیم.

با این حال، کتاب مقدس صورت چند حقیقت ساده، سرخ‌هایی ظریف درباره طبیعت آزمند و سقوط کیهانی آن شریر ارائه می‌کند:

نخست؛ شیطان مخلوق است. خدا درباره هرچه آفرید فرمود: «بسیار نیکوست» (پیدایش ۱: ۳۱؛ نیز یوحنا ۱: ۳؛ کولسیان ۱: ۱۵-۱۶). مخلوقی که امروز «آن شریر» می‌خوانیم، همیشه چنین نبود و نمی‌توانست باشد. این که خدا شیطان و دیگر موجودات آسمانی را پیش از شش روز آفرینش آفرید یا در خلال آن، روشن نیست. نویسنده‌ای یادآور می‌شود:

«می‌توان نتیجه گرفت که شیطان در هفت روز خلقت آفریده شد؛ چون بی‌عیب بود، زیر همان اعلام «بسیار نیکو» در پایان روز ششم قرار داشت... استنتاج منطقی (از ایوب فصل ۳۸ و پیدایش فصل ۱) این است که فرشتگان یا در همان روز نخست یا دست‌کم تا روز سوم آفریده شدند.» (۲۶).

دوم؛ خدا به شیطان دامنه گسترده‌ای از آزادی عمل سپرد. آن شریر چون همه فرشتگان مقدس و سقوط کرده فرصت انتخاب داشت؛ فرصتی با توانی بیش از انسان در معرفت و قدرت. افزون بر این، این موجودات در محیطی بی‌گناه عمل می‌کردند، بدون پیشینه‌ای از عصیان؛ پس جهششان به سوی گناه جسورانه‌تر و پیامدهایش سنگین‌تر بود.

سوم؛ شیطان آگاهانه و عامدانه عصیان کرد. به نظر می‌رسد غرور نقشی کلیدی داشت. هر چند این که این غرور در محیطی بی‌گناه چگونه پدید آمد، همچنان یک راز باقی مانده است. خود این واقعیت که انسان‌ها در باغ عدن وسوسه می‌شوند «مانند خدا» باشند، شاید بهترین سرنخ درباره گناه نخستین وسوسه‌گر باشد (۲۷). پولس نیز این نکته را تایید می‌کند، آن‌جا که تیموتائوس را از گماشتن نوایمانان به عنوان شیخ کلیسا برحذر می‌دارد: «و نوایمان نیز نباشد، مبادا مغرور گردد و به محکومیت ابلیس دچار شود» (اول تیموتائوس ۳: ۶). واژه «مغرور» از فعل یونانی «تیفوو» است؛ یعنی «با بخار نخوت پر شدن، از خود بی‌خود گشتن در غرور، باد کردن.» (۲۸).

شاید حسادت نیز آتش عصیان او را شعله‌ورتر نمود. چون خدا نخست لشکریان آسمانی را آفرید، ممکن است شیطان آنگاه که خدا آدم و حوا را آفرید و به آنان مأموریت داد عدن را بر پهنه زمین بگسترانند، برآشفته باشد. شاید وقتی خدا بر آزادی آدم و حوا در باغ حدودی مقرر فرمود و به آدم هشدار داد تا از درخت معرفت نیک و بد نخورد، که جزایش مرگ است (پیدایش ۲: ۱۷)، همان زمان شیطان فرصت را غنیمت شمرد و با خود گفت که اگر بتواند آن دو را به نافرمانی بکشاند، خواهند مُرد، و این پایان بشریت خواهد بود.

چهارم؛ به نظر می‌آید شیطان پس از آفرینش جهان مادی عصیان کرد. نشانه‌هایی هست که همه لشکریان آسمانی این رخداد کیهانی را جشن گرفتند (ایوب ۳۸:۷). اما یقیناً پیش از نزدیک شدن به حوا در باغ عدن، شوریده بود (پیدایش ۳:۱).

پنجم؛ خدا هرچند جایگاه والای آسمانی را از شیطان گرفت، اما به او اجازه داد هوش، قدرت و مکاری خود را دست‌کم برای مدتی علیه انسان حامل تصویر خدا به کار گیرد؛ اما نه برای همیشه! همان‌گونه که کراسوس رومی با جرعه‌ای طلای گداخته خفه شد، آن کروی مسح‌شده سایه‌گستر روزی با دودِ گوگردآلود دریاچه آتش گیر روبرو خواهد شد؛ جایی که شبانه‌روز تا ابد معذب خواهد بود. شاید درباره منشأ آن شریر اندک بدانیم و درباره تولد گناه اطلاعات کمی داشته باشیم، اما خدا شمار روزهای شیطان را تعیین کرده و پایان فرمان‌روایی اش قطعی است (متی ۲۵:۴۱؛ مکاشفه ۲۰:۱۰).

خلاصه

نکات کلیدی درباره کروی مسح‌شده سایه‌گستر:

(۱) دو متن بسیار بحث‌انگیز در عهدعتیق، روزه‌هایی احتمالی به دل آن شریر می‌گشایند: اشعیا ۱۴:۳-۲۱ و حزقیال فصل ۲۸.

(۲) اشعیا فصل ۱۴ به پادشاهی زمینی یعنی پادشاه بابل یا شاید ترکیبی از فرمانروایان شریر ستیزه‌جو با خدا اشاره می‌کند و شاید در کنار آن، نگاهی محو به آن شریر می‌بینیم که عصیان‌ش سرمشق همه شورش‌های انسانی علیه آفریننده شد.

۳) حزقیال فصل ۲۸ واژگونی «سرورِ صور» و مرثیه‌ای برای «پادشاهِ صور» را شرح می‌دهد (شاید دو عنوان برای یک شخص). مفسران این اشخاص را به چند صورت بیان می‌کنند: الف) فرمانروایانِ فاسدِ زمینی؛ ب) فرمانروایِ زمینی (سرورِ صور) و پشتِ سرِ او «آدمِ سقوط‌کرده» (پادشاهِ صور)؛ پ) فرمانروایِ زمینی (سرورِ صور) و «شیطانِ سقوط‌کرده» (پادشاهِ صور)، و حزقیال پرده را کنار می‌زند تا مخلوقی ماورایی را نشان دهد که نخ‌های عروسک‌های سلطنتی را می‌کشد.

۴) هرچند با یقین نمی‌توان گفت، اما به نظر می‌رسد «کروبی مسح‌شده سایه-گستر» عنوانی به‌جاست (حزقیال ۱۴:۲۸).

۵) کتاب‌مقدس پاسخِ روشنی درباره زمان و چگونگی سقوطِ نخستین شیطان؛ و حتی اینکه چرا خدای حاکم اجازه داد تا عصیان او و پیامدهایش شکل بگیرد، به دست نمی‌دهد.

۶) درباره منشأ شیطان اندک می‌دانیم و درباره تولدِ گناه کمتر؛ اما خدا شمارِ روزهای شیطان را بسته و پایانِ سلطه او قطعی است (متی ۴۱:۲۵؛ مکاشفه ۱۰:۲۰).

پرسش‌ها برای مطالعه فردی یا گروهی

۱) به نظر شما چرا خدا ترجیح داده درباره آفرینش، عصیان و سقوطِ شیطان اندک بگوید؟

۲) «سرودِ تحقیر» درباره پادشاهِ بابل (اشعیا ۱۴:۳-۲۱) را بخوانید. کدام آیات آشکارا به پادشاهی انسانی اشاره دارند و کدام آیات گویی موجودی فراجهانی را تصویر می‌کنند؟ بهترین راه جمع‌بندی این دو توصیف چیست؟

۳) ترجمه‌های فارسی کتاب مقدس، اشعیا ۱۴:۱۲ را به شکل‌های گوناگونی توصیف می‌کنند؛ برای نمونه «ستاره صبح» (هزاره نو)؛ «زهره» (ترجمه قدیم)؛ «ستاره نورانی صبح» (مژده) با آن که واژه «شیطان» پرترفدار است، چرا به احتمال زیاد مقصود اشعیا این نبوده است؟

۴) چهار ویژگی متمایزِ کروبیان کدام است؟

۵) مقایسه اشعیا ۱۴:۳-۲۱ و حزقیال ۱:۲۸-۱۹ چه طیفی از برداشت‌ها را پیش روی ما قرار می‌دهد؟ سه دیدگاه اصلی کدام‌اند و کدام‌یک بیش از همه با متن‌ها سازگار است؟

سیلاب‌های اژدها هرگز از سیل بندهای خداوند فراتر نمی‌روند

فصل دوم

مار / اژدها

قسمت ۱

در اساطیر یونان، مدوسا زنی بسیار زیباست که در یکی از معابد آتنا با پوسیدون ارتباط دارد. به عنوان مجازات، آتنا «الهی باکره» مدوسا را به گورگون تبدیل می‌کند؛ نژادی از زنان مارمانند که نگاهشان انسان‌ها را به سنگ تبدیل می‌کند. گورگونها به جای مو مار بر سر دارند، چنگالهای بلند، دندانهای تیز، و پولکهای که بدنشان را پوشانده است. آتنا بعدها به قهرمان داستان یعنی پرسئوس، کمک می‌کند تا مدوسا را بکشد. او سپری براق از برنز به پرسئوس می‌دهد تا به جای نگاه مستقیم به مدوسا، بازتاب او را در سپر ببیند. پس از بریدن سر مدوسا، پرسئوس آن را بر سر سپرش قرار می‌دهد و در نبردهای بعدی از آن برای فلج کردن دشمنانش استفاده می‌کند (۱).

به قرن پانزدهم در لهستان می‌رویم؛ افسانه ای که در آن اژدهایی هولناک در غاری تاریک در کنار رود ویستولا زندگی می‌کند. این هیولای آتش افشان هر روز به مردم هجوم می‌آورد، خانه‌هایشان را غارت می‌کند و دامهایشان را می‌بلعد. شاه کراکوس شجاعترین شوالیه‌هایش را برای کشتن اژدها می‌فرستد، اما همگی

قربانی چنگالهای مرگبار و آرواره‌های استخوان خردکن آن جانور بالدار می‌شوند. شاه در نومی‌دی وعده می‌دهد دختر زیبایش را به همسری مردی بدهد که اژدها را نابود کند.

شاگرد کفاش فقیری به نام اسکوبا این چالش را می‌پذیرد. او بره‌ای بریان را با گوگرد پر می‌کند و بیرون غار اژدها می‌گذارد. اژدها طعمه را می‌بلعد. کمی بعد، گوگرد شکمش را می‌سوزاند. آن قدر تشنه می‌شود که نیمی از رود ویستولا را می‌نوشد، و در نتیجه باد می‌کند و در نهایت منفجر می‌شود. شاه نیز طبق وعده‌اش دخترش را به اسکوبا می‌دهد و البته اسکوبا و عروسش تا پایان عمر با خوشی زندگی می‌کنند (۲).

قرن‌هاست که داستان‌های مار و اژدها صفحات فولکلور را پر کرده است. فیلمها و سریال‌های امروزی هم اغلب از این اسطوره‌ها و افسانه‌ها وام می‌گیرند یا موجوداتی تازه خلق می‌کنند. مثلاً در فیلمی پرفروش مربوط به سال ۱۹۹۷، آناکوندایی غول‌پیکر روی پرده می‌خزد و قسمت‌های بعدی که نزدیک به دو دهه ادامه‌دار پخش شدند، زنده می‌ماند. مارهای کارتونی زیرک و بامزه — از کا در کتاب جنگل گرفته تا رتل‌اسنیک جیک در رنگو — بچه‌ها و والدینشان را سرگرم می‌کنند. و این همه ماجرا نیست. از اسم‌ها، آخرین اژدهای بزرگ سرزمین میانه در هابیت جی. آر. آر. تالکین، تا توتلس اهلی و دوست داشتنی در چگونه اژدهای خود را تربیت کنیم، تا دراگون‌خسن و در عین حال همدلانه در تاج و تخت، این اژدها همیشه خیال ما را به پرواز درمی‌آورند و هیجان‌مان را برمی‌انگیزند.

پس برای مسیحیان امروز نباید شگفت‌آور باشد که نگاه‌های سکولار پس از خواندن پیدایش فصل ۳، و نیز مکاشفه ۱۲ و ۲۰ — جایی که شیطان «مار» و «اژدها» نامیده می‌شود — با تمسخر همراه شود. خوانندگان شاکاک همین که در

موضوع شناخت شیطان به مارها و اژدها می‌رسند، به وجود واقعی شیطان می‌خندند و نتیجه می‌گیرند این نامها فقط اسطوره بودن او را ثابت می‌کند. بالاخره، اصلا ماجرای آن مار سخنگو در پیدایش فصل ۳ چیست؟ و مکاشفه آن قدر زبان رمزآلودی دارد که اژدها، موجودات آسمانی با شش بال، و حیوانی با هفت سر و ده شاخ، شاید سرگرم‌کننده باشند، اما ارزش جدی گرفتن ندارند.

درست است که مارهای خزنده و اژدهای آتش‌افشان در قصه‌های پریان فراوانند، اما این بی‌انصافی است که روایتهای پیدایش و مکاشفه را این قدر زود کنار بگذاریم. در واقع، هنگامی که این نامها درباره آن شریب به کار می‌روند، «مار» و «اژدها» بیش از آنکه بیانگر ظاهر شیطان باشند، بهتر نشان می‌دهند که او چه‌گونه است.

مار

واژه مار در ترجمه فارسی هزاره بیست و چهار بار در بیست و سه آیه آمده است (۳). ده مورد آن روشن و آشکار به شیطان اشاره دارد (پیدایش ۱:۳-۱۴، دوم قرنتیان ۳:۱۱، مکاشفه ۹:۱۲-۱۴:۱۵؛ ۲:۲۰) سه بار مار در رویارویی موسی با جادوگران دربار فرعون دیده می‌شود (خروج ۷:۹-۱۲) (۴). سه اشاره نیز به هیولای دریایی یا لویاتان است، خدایی اساطیری که خداوند بر او قدرت مطلق دارد (ایوب ۱۳:۲۶؛ اشعیا ۱:۲۷؛ عاموس ۳:۹). دو بار نیز از اژدهای پرنده نام برده می‌شود؛ یا تمثیلی از آشور (اشعیا ۲۹:۱۴) یا اشاره به یکی از جانوران وحشی صحرای رهب (اشعیا ۳۰:۶). موارد تک و خاص دیگر اینهاست: تمثیلی برای شراب دشمن (تثنیه ۳۳:۳۲)؛ نام یک مکان (نحمیا ۲:۱۳)؛ شکارچینی که در کمین هستند (مزامیر ۹۱:۱۳)؛ خوراک جانوران در خلقت نو که می‌گوید خوراک مار خاک

خواهد بود (اشعیا ۶۵:۲۵)؛ و دستور عیسیای مسیح به شاگردانش که در برابر جفاهای پیش رو با زیرکی عمل کنند (متی ۱۰:۱۶؛ و مقایسه کنید ۱۰:۲۱-۲۳). نویسندگان عهد عتیق در این آیات از سه واژه عبری متفاوت که به مار ترجمه شده استفاده می‌کنند. رایج‌ترین آن ناچاش است، به معنی مار یا افعی. خود واژه وقتی تلفظ می‌شود صدایی شبیه هیس دارد (۵). واژه «تَنین» (که در خروج فصل ۷؛ تشبیه ۳۳:۳۲؛ نحمیا ۲:۱۳؛ و مزامیر ۹۱:۱۳ آمده) کاربرد گسترده‌تری دارد و می‌تواند به معنای مار، مار زهردار، هیولای دریایی یا رودخانه‌ای، یا اژدها/دایناسور باشد. واژه سوم، «سراف»، فقط یک بار به کار رفته است (اشعیا ۳۰:۶) و می‌تواند مار، مار آتشین، یا مار زهردار ترجمه شود. همین واژه ریشه سرافین است، موجودات آسمانی شش بالی که اشعیا در رؤیای تخت خدا می‌بیند (اشعیا ۶:۱-۳).

در عهد جدید واژه یونانی «اوفیس» بیش از دوازده بار به کار رفته و به مار یا افعی ترجمه شده است. گاهی به ماری واقعی اشاره دارد (متی ۷:۱۰؛ یوحنا ۳:۱۴-۱۵؛ و مقایسه کنید با اعداد ۲۱:۸-۹)، و گاهی به صورت تمثیلی برای بیان ویژگی‌هایی خاص استفاده می‌شود. برای نمونه، عیسیای مسیح کاتبان و فریسیان را به سبب ریاکاری زهدارشان، مار خطاب می‌کند (متی ۲۳:۳۳). پس از فرستادن شاگردانش برای موعظه انجیل، به آنان می‌گوید مانند مار زیرک و مانند کبوتران بی‌آزار باشند (متی ۱۰:۱۶).

اشاره‌های دیگری نیز بیشتر به قلمرو اهریمنی مربوط است. به ایمانداران اقتدار بر مارها وعده داده می‌شود که نشانگر قدرت آنان بر شیطان و عوامل اوست (لوقا ۱۰:۱۹). و پولس به قرنطیان هشدار می‌دهد که آن مارِ کهن هنوز با نیت مرگبار ضربه می‌زند: «ما بی‌م دارم همان‌گونه که حوا فریب حیلۀ مار را خورد، فکر

شما نیز از سرسپردگی صادقانه و خالصی که به مسیح دارید، منحرف شود.» (دوم قرنتیان ۱۱:۳).

همان طور که می‌بینید، نویسندگان کتاب مقدس از واژه‌های گوناگون عبری و یونانی برای توصیف موجودات مختلف مرتبط با مارها استفاده کرده‌اند. اندرو نَسلی می‌گوید مار اصطلاحی فراگیر است، یک دسته بزرگ که هم افعی‌ها را در بر می‌گیرد و هم اژدها را. افزون بر این، او می‌نویسد:

مار در کتاب مقدس دو راهبرد عمده دارد: فریب دادن و بلعیدن. به طور کلی، شکل مار در کتاب مقدس به راهبردش بستگی دارد. وقتی ماری در کتاب مقدس می‌خواهد فریب بدهد، افعی است. وقتی می‌خواهد بلعد، اژدهاست. افعی‌ها فریب می‌دهند؛ اژدهاها می‌بلعند. افعی‌ها وسوسه می‌کنند و دروغ می‌گویند؛ اژدهاها حمله می‌کنند و می‌کشند. افعی‌ها از پشت خنجر می‌زنند؛ اژدهاها یورش می‌برند. (۶).
برای هدف ما، تمرکز اصلی بر تصویرهای شیطان به عنوان مار در پیدایش و مکاشفه است.

افعی در کمین

گاهی مارها نماد فقط نماد شرارت نیستند بلکه نماد خیریت نیز هستند. نخستین اشاره به مار در کتاب مقدس مثبت است: پس خدا هیولاهای بزرگ دریایی را آفرید (تَنّین)، و آنها را نیکو اعلام کرد (پیدایش ۱:۲۱). نویسندگان مزامیر خدا را به سبب قدرت آفرینندگی‌اش برای لویاتان و هیولاهای دریایی می‌ستایند (مزامیر ۱۰۴:۲۶؛ ۱۴۸:۷). همان طور که گفتیم، سرافین در بالای تخت خدا نام خود را از واژه «سراف» گرفته‌اند که می‌تواند به مار آتشین ترجمه شود. و وقتی عیسی مسیح دوازده رسول را برای موعظه ملکوت آسمان نزد گوسفندان گمشده اسرائیل می‌فرستد، از آنان می‌خواهد به زیرکی مارها باشند (متی ۱۰:۱۶).

اما بیشتر اوقات، مارها نماینده شرارت هستند، و در نهایت نماینده شریر. این در نخستین حضور شیطان در کتاب مقدس به عنوان ناچاش در پیدایش فصل ۳ درست است. او زیرکترین همه حیوانات وحشی است که خداوند خدا ساخته بود (آیه ۱). این توصیف ظاهرا مار را حیوانی واقعی نشان می‌دهد، اما حیوانی که با قابلیت شگفت‌انگیز هوش و سخن گفتن آشکار می‌شود. اگر چنین باشد، این قابلیت برای شریر بسیار ایده‌آل بوده تا آن را به کار گیرد.

می‌دانیم که انسانها و حیوانات می‌توانند توسط ارواح پلید تسخیر شوند؛ مانند مرد جراسیانی و گله خوک‌ها که در ملاقات با عیسی مسیح در آن سوی دریاچه جلیل (مرقس ۵:۱-۲۰) چنین تجربه‌ای را داشتند. بنابراین، بسیاری از مفسران کتاب مقدس می‌گویند شیطان مار را تسخیر نمود و از تواناییهای طبیعی و شگفت‌انگیز او برای فریب دادن حوا استفاده کرد (۷). اما شاید توضیحی کتاب مقدسی‌تر وجود داشته باشد.

می‌توان از اینجا آغاز کرد که چرا حوا از مار نترسید، یا چرا وقتی مار سخن گفت، او شگفت‌زده نشد؟ حیوانات سخنگو در کتاب مقدس به ندرت دیده می‌شوند و در مواقع استثنایی آنها سخن گفتند و این قاعده نبود (با اعداد ۲۲:۲۸-۳۰ مقایسه کنید). هیچ گزارشی از حیوانات سخنگوی دیگر در عدن نداریم. این که بگوییم این دیدار پیش از سقوط رخ داد، پس نباید عجیب باشد، واقعا پاسخ پرسش را نمی‌دهد.

در ادبیات خاور نزدیک باستان — دنیای عهد عتیق — سخن گفتن حیوانات نسبتا رایج است. اما زمینه چنین سخن گفتنی نوعی جادو محسوب می‌شد، و جادو با جهان بت‌پرستان و خدایان دروغین پیوند دارد. مثلا در مصر باستان، هیچ‌کس انتظار نداشت که گاوهایش با او گفتگو کنند. اما وقتی خدایان یا نیروهای جادویی

فراخوانده می‌شوند، حیوانات اغلب وسیله آشکار حضوری الهی یا قدرتی ماورایی در داستان می‌شوند. اینکه چه نوع حیوانی ظاهر می‌شود و سخن می‌گوید، به ویژگی‌هایی بستگی دارد که به آن حیوان نسبت داده می‌شود، یا به جایگاه و اهمیتی که آن حیوان در باورها و دین یک فرهنگ دارد.

پس شاید منطقی‌تر باشد مارِ پیدایش فصل ۳ را موجودی الهی — عضوی از لشکر آسمانی — بدانیم. او همراه خدا و دیگر موجودات ماورایی در عدن حضور دارد. در این صورت، ظاهر و سخن او برای حوا عجیب نبود. همان‌طور که فرشتگان اغلب در شباهت انسانی بر زمین ظاهر می‌شوند، مار هم می‌توانست تبلور جسمانی یک کربوبی مسح‌شده سایه‌گستر باشد (نگاه کنید به فصل ۱). پولس رسول به قرن‌تیان یادآوری می‌کند که شیطان خود را به شکل فرشته نور درمی‌آورد (دوم قرن‌تیان ۱۱:۱۴). بنابراین چرا نتواند در قالب موجودی جذاب و قانع‌کننده ظاهر شود؟ همان‌طور که مایکل هایزر می‌گوید، اگر فقط به مار به عنوان یک حیوان فکر کنیم، پیغام را از دست می‌دهیم (۸).

به گفته هایزر، آن پیام این است:

کتاب پیدایش برای خوانندگان اسرائیلی ایده‌هایی ساده اما عمیق را مخابره می‌کند. جهانی که تجربه می‌کنید به دست خدایی قادر مطلق آفریده شد؛ انسانها نمایندگان و آفریده او هستند؛ عدن مسکن او بود؛ او با لشکری ماورایی همراه بود؛ یکی از اعضای آن همراهان الهی از تصمیمهای خدا برای آفرینش انسان و بخشیدن اقتدار فرمانروایی او خشنود نبود و همه اینها باعث شد که انسان به این آشوب بیافتد.

از جهاتی می‌دانیم که مار کتاب پیدایش، فقط مخلوقی از قلمرو حیوانات نبود. آیات دیگری به ویژه در عهد جدید به ما کمک می‌کند تا بتوانیم این نکته را

بفهمیم. با مطالعه این متن متوجه می‌شویم که هرچند نویسندگان عهد جدید به مارِ عدن اشاره می‌کنند اما منظورشان موجودی ماورایی است، نه صرفاً جانوری از عالم حیوانات (دوم قرتیان ۱۱:۳؛ اول تسالونیکیان ۵:۳؛ مکاشفه ۹:۱۲) (۹).

می‌توان این طور خلاصه کرد که وقتی موسی و دیگر نویسندگان انسانی کتاب مقدس شریر را مار می‌نامند، ظاهر او را توصیف نمی‌کنند، بلکه شخصیتش را آشکار می‌کنند. او موجودی فریبنده، هوشمند، زیرک و جذاب است که تمام وجودش آماده تزریقِ زهری مرگبار است. زبان نرم و لغزان او برای حوا، هم زیبایی و هم پلیدی او را نشان می‌دهد؛ دو ویژگی همزاد که تا روزی که به دریاچه آتش افکنده شود، باقی می‌ماند (مکاشفه ۲۰:۱۰).

خدا ما را این گونه نفرین می‌کند:

«پس بپهوه خدا به مار گفت: «چون چنین کردی، از همه چارپایان و همه وحوش صحرا ملعونتری! بر شکمت خواهی خزید و همه روزهای زندگی‌ات خاک خواهی خورد. میان تو و زن، و میان نسل تو و نسل زن، دشمنی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد.» (پیدایش ۳:۱۴-۱۵).

با وجود این که بسیاری از مفسران مار را حیوانی واقعی می‌دانند که شیطان از آن برای وسوسه حوا استفاده کرد، شاید بهتر باشد این آیات را در پرتو نقش شریر به عنوان موجودی آسمانی — شاید همان کروی مسیح شده سایه‌گستر حزقیال فصل ۲۸ — بخوانیم. نفرین خدا بر مار او را چارپا یا حیوان وحشی نمی‌نامد؛ بلکه می‌گوید تو از همه چارپایان و از همه حیوانات وحشی ملعونتر خواهی بود.

تمام آفرینش، از جمله عالم حیوانات، زیر بار گناه ناله می‌کند (رومیان ۸:۲۲)، گناهی که از عدن آغاز شد. اما لعنت مار بدتر بود: او بر شکم خواهد خزید و خاک خواهد خورد. می‌دانیم مارها برای تغذیه خاک نمی‌خورند. اما همان طور که دونالد

بارنه‌هاوس می‌گوید، خاک خوردن یعنی شناختن شکست، و این داوریِ نبوتی خدا بر دشمن بود. او همیشه برای خواسته‌هایش دست دراز می‌کند و کمی پیش از رسیدن به آنها، فرو می‌افتد. اشتیاق پیوسته وجود دارد، اما هرگز به تحقق نمی‌رسد (۱۰).

همان‌طور که پادشاهان مغلوب را بر زمین می‌خوابانند و پای فاتح بر گردنشان قرار داده می‌شد (یوشع ۱۰:۲۴)، شیطان دشمنی شکست خورده بود که پولس می‌گوید خدا وعده داده او را زیر پاهای ما خرد کند (رومیان ۱۶:۲۰). شریب به‌عنوان وسوسه‌گر مغلوب شد و از خدا و لشکر آسمانی او رانده شد و به زمین و حتی زیر زمین افکنده شد. در جهان زیرین، مار از جانوران صحرا هم پست‌تر است. او که پیوسته در پی جلب توجه و به‌دست گرفتن کنترل است، از حیات جهانی که خدا آفریده پنهان و محروم می‌ماند. و هرچند موفق می‌شود پاشنه پای مسیح موعود را زخمی کند، اما درمی‌یابد که مرگِ پسرِ خدا — مرگی که اضطرابی بیمارگونه در پی آن بود — ضربه‌ای مرگبار بر سرِ خودِ او وارد می‌سازد.

مار مفرغی

پیش از پرداختن به بحث اژدها و سپس بررسی آیات کتاب مکاشفه که هم در مورد مار و هم اژدها سخن می‌گوید، باید از حادثه‌ای یاد کنیم که در طی چهل سال سرگردانی اسرائیل در بیابان اتفاق افتاد. در اعداد فصل ۲۱، قوم بر ضد خدا و موسی شکایت می‌کنند. می‌گویند چرا ما را از مصر بیرون آوردید تا در بیابان بمیریم؟ نانی نیست و آبی نیست، و از این خوراکِ رقت‌انگیز بیزاریم (آیه ۵). پس خداوند مارهای زهردار (سراف) را میان قوم فرستاد و بسیاری مردند. قوم نزد موسی می‌آیند، به گناهشان اعتراف می‌کنند که بر ضد خدا و بنده او سخن گفته‌اند، و از موسی می‌خواهند برایشان شفاعت کند. موسی چنین می‌کند،

و خداوند به او می‌گوید ماری مفرغی بسازد و بر نيزه‌ای قرار دهد. هر که را مار بگزد، باید به آن مار مفرغی نگاه کند تا شفا یابد. با گذشت زمان، قوم به پرستش مار مفرغی و سوزاندن بخور برای آن می‌پردازند، و سرانجام حزقیای پادشاه آن را تکه‌تکه می‌کند تا بت‌پرستی را از سرزمین بردارد (دوم پادشاهان ۴:۱۸).

داستان تمام می‌شود (یا چنین به نظر می‌آید که تمام شده است)، تا وقتی که عیسی مسیح در گفتگو با نيقوديموس در آن شب، این واقعه تاریخی را بازنشر می‌کند:

«همان‌گونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود، تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد. زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد. زیرا خدا پسر را به جهان فرستاد تا جهانیان را محکوم کند، بلکه فرستاد تا به واسطه او نجات یابند.» (یوحنا ۳:۱۶-۱۷).

عیسی مسیح به نيقوديموس یادآوری می‌کند که مار مفرغی در بیابان نماد ابزار نجات بود. ایمان به خدا که گناه و تاثیر آن را برمی‌دارد. هیچ تکه فلزی به خودی خود نیش مار را درمان نمی‌کند. اما خدایی که درمان را با نگاه ساده به مار مفرغی عطا می‌کند، بیش از آن قادر است ما را از گناهانمان نجات دهد. وقتی عیسی مسیح بر صلیب می‌خکوب می‌شود، آنان که با ایمان به او می‌نگرند به رابطه درست با خدا بازگردانده می‌شوند. همان‌گونه که موسی ماری مفرغی ساخت تا نمونه‌ای از مار واقعی باشد، خدا نیز آن که گناه را شناخت، به خاطر ما گناه ساخت تا در او عدالت خدا شویم (دوم قرن‌تین ۵:۲۱).

عیسای مسیح همان درهم کوبنده نهایی مار است و چنین شد وقتی که به خاطر شرارت‌های ما، مضروب گردید (اشعیا ۵۳:۵). و همه اینها مطابق نقشه جاودانی خداست، خدایی که خشنود شد او متحمل چنین رنجی شود (اشعیا ۵۳:۱۰؛ و مقایسه کنید با اعمال رسولان ۲۳:۲-۲۴ و ۲۷:۴-۲۸). در نتیجه، پیروان عیسای مسیح در لهکردن سر شیطان شریک می‌شوند (رومیان ۱۶:۲۰).

اژدها

واژه اژدها (drakon به یونانی) در عهد جدید ۱۴ بار در ۱۳ آیه کتاب مکاشفه به کار رفته است. در برخی ترجمه‌های انگلیسی واژه عبری «tanniyn» گاهی «اژدها»، «مار» یا «هیولا» ترجمه می‌شود (مثلا در نحμία ۲:۱۳، اشعیا ۲۷:۱ و ۵۱:۹، حزقیال ۳:۲۹ و ۲:۳۲). در برخی از ترجمه‌ها در همین آیات «tanniyn» را «مار» یا «هیولا» ترجمه شده است و در برخی دیگر در عهد عتیق واژه «اژدها» به کار نمی‌رود.

در ترجمه یونانی عهد عتیق (هفتاد)، واژه «drakon» برای چند واژه عبری و برای انواع جانوران مختلف استفاده شده است؛ از جمله شیر (ایوب ۴:۱۰ و ۳۸:۳۹)، مار و افعی (ایوب ۲۶:۱۳؛ عاموس ۳:۹)، و شغال (ارمیا ۹:۱۱؛ مراثی ۴:۳؛ میکاه ۱:۸). همچنین برای هیولای بزرگ لویاتان هم به کار رفته است (ایوب ۴۰:۲۰؛ مزمور ۷۴:۱۳-۱۴؛ اشعیا ۱۰۴:۲۶؛ اشعیا ۲۷:۱). در نسخه هفتاد استر، نبردی آخرازمانی میان مردخای و هامان به صورت دو اژدها که در نبرد مرگبار به هم پیچیده‌اند تصویر می‌شود؛ شبیه نبرد مردوک و تیامات در انومه‌الیش، داستان آفرینش بابل. به گفته پیتربولت، احتمال دارد همین اسطوره پشتِ افزوده سپتواجینت به دانیال، یعنی داستان «بِل و اژدها» باشد (۱۲).

یوحناى رسول واژه «اژدها» را به طور انحصارى در كتاب مكاشفه به عنوان نمادى از شيطان به كار مى برد. او همچنين «اژدها» و «مار» را کنار هم مى گذارد تا نشان دهد اين موجود همان وسوسه گر باستانى باغ عدن است. اژدها صريحا چنين معرفى مى شود: مارِ كهَن، كه ابليس و شيطان ناميده مى شود، و فريب دهنده تمام جهان است (مكاشفه ۹:۱۲؛ ۲:۲۰).

اين تصوير او را با «هيولاي دريائي» عهد عتيق نيز پيوند مى دهد؛ موجودى كه دشمنان قوم خدا را نمايندگى مى كند. مثلا در مزمو ۱۳:۷۴-۱۴، آساف با زبان اسطوره هاى كنعانى مى گويد: «تو بودى كه دريا را به نيروى خود شكافتى، و سرهاى هيولاهاى دريا را در آبها شكستى! سرهاى لوياتان را تو فرو كوفتى، و آن را خوراك جانوران صحرا ساختى.» نامهاى «لوياتان» و «هيولاهاى دريا» شيوه بت سازى از نيروهاى مهارنشدى درياست. اما خدا در خروج، بر دريا پيروز شد و حاكميتش را نشان داد و لشكر مصر را نابود كرد (مزمو ۱۱۴:۳؛ اشعيا ۵۱:۹-۱۰). با شكست مصر و سپس آشور و بابل، خدايانى كه آنها مى پرستيدند را نيز شكست داد.

در مكاشفه، اژدها دشمن اصلى مسيح و كليساي اوست و از نيروهاى انساني و اهرىمنى براى پيشبرد اهدافش بر زمين استفاده مى كند. بياييد خيلى کوتاه هر اشاره به اژدها و مار در كتاب مكاشفه را بررسى كنيم. سپس اين فصل را با مطالعه زن، نوزاد و اژدها (مكاشفه ۱۲:۱-۶)، اژدهايى كه از آسمان به زير افكنده مى شود (مكاشفه ۱۲:۷-۱۲)، و اژدها و زن تحت آزار (مكاشفه ۱۳:۱۲-۱۷) به پايان مى برسيم.

در فصل ۳، ادامه ماجرا را با اژدها و وحش برآمده از دريا (مكاشفه ۱۳:۱۸-۱۰)، اژدها و وحش برآمده از زمين (مكاشفه ۱۳:۱۱-۱۸)، اژدها و پياله ششم (مكاشفه

۱۶:۱۲-۱۶)، اژدهای بسته شده (مکاشفه ۲۰:۱-۳)، و اژدهای مغلوب (مکاشفه ۲۰:۷-۱۰) پی می‌گیریم.

زن، نوزاد، و اژدها (مکاشفه ۱۲:۱-۶)

«آنگاه نشانی عظیم و شگرف در آسمان پدیدار شد: زنی که خورشید به تن داشت و ماه زیر پا داشت و تاجی از دوازده ستاره بر سر داشت. زن آبستن بود و فریادش از دردِ زا و عذاب زاییدن بلند بود. آنگاه نشانی دیگر در آسمان پدیدار شد: اژدهایی سرخ‌فام و عظیم که هفت سر داشت و ده شاخ، و هفت تاج بر سرهایش بود. دُمش یک سوّم ستارگان آسمان را جاروب کرد و بر زمین فرو ریخت. اژدها پیش روی آن زن که در آستانه زایمان بود ایستاد، بدان قصد که فرزند او را تا به دنیا آمد، ببلعد. آن زن پسری به دنیا آورد، فرزند ذکوری که با عصای آهنین بر همه قومها فرمان خواهد راند. و فرزند او ربوده شد و نزد خدا و پیش تخت او فرستاده شد. و زن به بیابان، به جایی که خدا برای او مهیا کرده بود، گریخت تا در آنجا از او به مدت هزار و دویست و شصت روز نگهداری کنند.»

مفسران انجیلی عموماً درباره عناصر این رویا هم‌نظرند: زنِ ملبس به خورشید همان قوم اسرائیل است؛ پسر همان عیسیای مسیح است؛ اژدهای سرخ‌فام همان شیطان است؛ و بیابانی که زن به آن می‌گریزد، مکان حفاظت قوم خدا در دوره آزار شدید است (۱۴). دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد، مخصوصاً درباره زن (بعضی او را مریم باکره می‌دانند، بعضی کلیسا)، و درباره مکان نیز می‌گویند این بیابان است. با این حال، درباره هویت اژدها اختلاف چندانی نیست. چون اژدها محور مطالعه ماست، روی نقش او در این رویا تمرکز می‌کنیم.

همان‌طور که دیدیم، خواننده یهودیِ زمانِ یوحنا با تصویر اژدها آشنا بود. نویسندگان عهد عتیق از لویاتان، رهب، و اژدها یا هیولای دریا سخن گفته‌اند و

تاکید کرده‌اند که خدا قادر است او را مغلوب کند (ایوب ۱۲:۲۶-۱۳؛ زمزمور ۷۴:۱۳-۱۴؛ ۸۹:۹-۱۰). لویاتان یعنی پیچاننده است و در اسطوره‌های خاور نزدیک، به اژدهای دریایی مرتبط با آشوب آفرینش اشاره دارد. رهب یعنی پرخروش و همان کاربردی را دارد که لویاتان دارد. کتاب مقدس گاهی رهب را برای مصر نیز به کار می‌برد (اشعیا ۵۱:۹-۱۰). حزقیال مصر و فرعون‌هایش را هیولاهای دریا تصویر می‌کند (حزقیال ۲۹:۳-۵؛ ۳۲:۲-۸). ارمیا پادشاه بابل را هیولای دریا می‌خواند (ارمیا ۵۱:۳۴). اما هیچ‌جا تصویر اژدها به اندازه مکاشفه شکل گرفته و واضح نیست. همان‌طور که یک منبع می‌گوید:

اژدها نماد شرارت، آشوب و دشمنی دیرینه با خداست. مکاشفه اژدها را آشکارا با شیطان یکی می‌داند. همان‌گونه که خدا در کتاب دانیال بر وحش دریا پیروز شد و در خروج بر اژدهای مصر چیره گشت، در پایان بر شیطان نیز پیروز خواهد شد. در آسمان و زمین نو دیگر دریایی نخواهد بود و دیگر اژدهای دریایی باستانی‌ای نیست که خلقت نو را تهدید کند (۱۵).

اکنون با دقت بیشتری به این اژدهای سرخ‌فام نگاه کنیم

اژدهای سرخ‌فام

رنگ اژدها سرخ است. این می‌تواند اشاره به خونریزی‌ای باشد که بر زمین می‌گستراند (آن‌را با اسب سرخ آتشین در مکاشفه ۶:۴ مقایسه کنید)، یا به‌طور خاص‌تر به آزار و جفایی که بر مقدسان روا می‌دارد (مکاشفه ۶:۹-۱۰؛ ۱۷:۳-۶) اشاره کند. او همان متهم‌کننده برادران و خواهران ماست و با خشم عظیم به زمین افکنده شده است (مکاشفه ۱۲:۱۰، ۱۲). سرخی با مرگ پیوند دارد (مکاشفه ۴:۶)، و شیطان قاتل، همیشه دستانش به خون آلوده بوده است (۸:۴۴ یوحنا). پس هفت سر و هفت تاج می‌توانند نماد ادعاهای متکبرانه اژدها نسبت به حاکمیت الهی

باشند؛ به‌ویژه وقتی به تاج‌های بسیار (diadema) بر سر عیسی توجه می‌کنیم، آنگاه که او در مکاشفه ۱۹: ۱۲ با پیروزی بازمی‌گردد. شیطان عالی‌ترین جعل و بدل است، و عدد هفت عدد کمالِ الهی به‌شمار می‌آید.

ده شاخِ اژدها ما را به دانیال فصل ۷ برمی‌گرداند؛ جایی که دانیال نبی وحشی هراسناک با ده شاخ می‌بیند که نماینده ده پادشاه هستند. در مکاشفه فصل ۱۳، وحشی از دریا برمی‌خیزد که هفت سر و ده شاخ دارد. گرچه مفسران در جزئیات اختلاف دارند، اما یک حقیقت روشن است: شیطان در میانه تاریخ بشریت فعال است؛ پادشاهی که خود تاج بر سر نهاده و تمام تلاشش را می‌کند تا پادشاهی محکوم به نابودیِ خویش را سرپا نگه دارد.

عیسای مسیح در متی فصل ۱۲ از شیطان به عنوان پادشاهی با ملکوتش یاد می‌کند. در انجیل یوحنا سه بار او را رئیس این جهان می‌نامد. پولس در دوم قرنتیان ۴:۴ او را خدای این عصر می‌خواند و در افسسیان فصل ۲ او را حاکم قدرت هوا معرفی می‌کند. در وسوسه عیسای مسیح، شیطان عیسی را به کوهی بلند می‌برد و همه پادشاهی‌های جهان را نشان می‌دهد و ادعا می‌کند اختیار اینها را دارد. در اول یوحنا ۵:۱۹ می‌خوانیم که تمام جهان زیر سلطه شریر است.

پادشاهی‌ها و قدرت‌های زمینی می‌آیند و می‌روند؛ اما پشتِ پادشاهانِ عروسکی، اژدهای سرخ ریسمان‌ها را حرکت می‌دهد. زمین قلمرو اوست تا زمانی که شیپور هفتم به صدا درآید؛ آنگاه پادشاهی جهان به پادشاهی خداوند ما و مسیح او تبدیل می‌شود، آن که تا ابدالآباد سلطنت خواهد کرد (مکاشفه ۱۱:۱۵).

دمی که یک‌سوم ستارگان را می‌روبد

دمِ اژدها یک‌سوم ستارگان آسمان را می‌روبد و به زمین می‌افکند. این تصویر بسیار مورد بحث است. آیا ستارگان نماد کلیسایی مرتد هستند که شیطان انسان‌ها

و فرشتگان سقوط کرده را برانگیخته تا رهبری اش کنند؟ آیا یوحنا دارد اشاره‌ای کوتاه به شورش نخستین شیطان علیه خدا می‌کند که در آن او شمار کثیری از فرشتگان را با خود همراه کرد؟ یا این صرفاً تصویری از گستره نفوذ و قدرت شیطان است؛ آیا دم او به این معنا است که نفوذ او از آستانه آسمان تا ژرفای دریا کشیده شده است؟

در اینجا هشدارِ رابرت اُتلی به‌جا است: هرچند این موضوع جذاب است، اما شاید قصد نویسنده در این زمینه شرح منشأ ارواح پلید یا سقوطِ نخستین شیطان نباشد. در ادبیات آخرازمایی، موضوع اصلیِ رویا حیات‌ی است، اما جزئیات و تصاویر به‌طور نمایشی و نمادین بیان می‌شوند. مراقب باشید به جزئیات بیش از اندازه وارد نشوید؛ ادبیات آخرازمایی معمولاً الهیات درست را در قالبی تخیلی و نمادین ارائه می‌کند (۱۶).

دست‌کم می‌توان گفت که دمِ اژدها تصویرگرِ نفوذِ کیهانی اوست. از نقشِ زمانی‌اش به‌عنوان متهم‌کننده مقدسین در حضور تختِ خدا، تا میدانِ نبردش در عالم روحانی، تا گشت‌زنی‌اش بر زمین همچون شیری غرنده، وسعت نفوذِ شریر در میان مخلوقات خدا بی‌همتا است.

اژدها روبه‌روی زن ایستاد

خصوصیت دیرینه شیطان با اسرائیل در تولدِ مسیح به اوج می‌رسد؛ همان نسلِ زن که سرِ مار را می‌کوبد (پیدایش ۳: ۱۵). مسیح با تجسدش (یوحنا ۱: ۳)، زندگی بی‌گناهِش (دوم‌قرن‌تیاں ۵: ۲۱)، و کارِ کاملش بر صلیب (اول‌قرن‌تیاں ۱۵: ۳-۴) شیطان را شکست می‌دهد عیسیای مسیح اعمالِ شریر را اینگونه نابود می‌کند (اول یوحنا ۳: ۸).

بی‌تردید در عهد عتیق، شیطان بارها می‌کوشد نقشه خدا را خنثی کند و قوم خدا را نابود سازد؛ از عجله ابراهیم و تولد اسماعیل، تا سنگدلی فرعون و مقاومتش در برابر رهایی قوم، تا ازدواج‌های اسرائیلیان با اقوام بت‌پرست، تا توطئه هامان برای نابودی یهودیان؛ شریب به هر شکل می‌کوشد قوم خدا را از هدف الهی باز دارد.

وقتی همه این تلاش‌ها شکست می‌خورد، شیطان آن قدر نزدیک می‌شود تا در لحظه تولد عیسی مسیح، نوزاد ناتوان را بلعد. واضح‌ترین نمودش تحریک دل هیروودیس بود تا همه پسران خردسال بیت‌لحم و اطرافش را بکشد. این «کشتار بی‌گناهان» در ارمیا ۱۵:۳۱ پیشگویی شده بود. اما خدا همیشه یک گام جلوتر است؛ فرشته‌ای می‌فرستد تا یوسف را آگاه کند. یوسف با مریم و عیسی مسیح به مصر می‌گریزد (متی ۲:۱۳-۲۰).

شیطان شکست‌خورده اما تسلیم‌نشده است. او همچنان در پی منجی می‌دود. به‌طور مثال در وسوسه‌های بیابان شیطان می‌خواهد بر او چیره شود، اما پسر انسان پیروز بیرون می‌آید. پسر می‌داند برای چه آمده است او آمده بود تا گمشده را بجوید و نجات دهد (لوقا ۱۹:۱۰)، تا بر صلیب بمیرد (یوحنا ۱۲:۲۷)، و جان خود را فدی‌ای برای بسیاری بگرداند (متی ۲۰:۲۸).

در واقع عیسی مسیح و شیطان هدف‌هایی کاملاً متضاد دارند، اما در یک ابزار مشترک هستند و آن ابزار مرگ است. شیطان می‌خواهد عیسی مسیح را بکشد و بخورد؛ اما عیسی مسیح می‌خواهد کشته شود تا گنه‌کاران را از محکومیت گناه یعنی مرگ و جهنم رهایی بخشد. عیسی مسیح واقعا می‌میرد، اما دواطلبانه و در زمان‌بندی کامل پدر، و به قدرت روح‌القدس خود را تسلیم می‌کند.

اژدها از آسمان به زیر افکنده می‌شود (مکاشفه ۱۲:۷-۱۲)

«و ناگهان جنگی در آسمان در گرفت. میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگیدند و اژدها و فرشتگانش در برابر آنان به پیکار ایستادند، اما شکست خوردند و پایگاه خود را در آسمان از دست دادند. اژدهای بزرگ به زیر افکنده شد، همان مار کهن که ابلیس یا شیطان نام دارد و جمله جهان را به گمراهی می‌کشاند. هم او و هم فرشتگانش به زمین افکنده شدند. آنگاه صدایی بلند در آسمان شنیدم که می‌گفت: اکنون نجات و قدرت و پادشاهی خدای ما، و اقتدار مسیح او فرا رسیده است. زیرا که آن متهم‌کننده برادران ما که شبانه‌روز در پیشگاه خدای ما بر آنان اتهام می‌زند، به زیر افکنده شده است. آنان با خون بره و با کلام شهادت خود بر او پیروز شده‌اند. زیرا که جان خود را عزیز نشمردند، حتی تا به مرگ. پس شادی کنید ای آسمانها و ای ساکنان آنها! اما وای بر تو ای زمین، و وای بر تو ای دریا، که ابلیس با خشم بسیار بر شما فرود آمده است، زیرا که می‌داند فرصت چندانی ندارد.»

ما از تصویر زن باردار و اژدهای سرخ (۱:۱۲-۶) به نبردی کیهانی بین میکائیل و اژدها منتقل می‌شویم؛ نبردی که مقدسین و فرشتگان شریب در آن درگیرند. جنگ شدید است. میکائیل و فرشتگانش پیروز می‌شوند. شیطان و فرشتگانش به زمین افکنده می‌شوند. متهم‌کننده برادران و خواهران ما دیگر دسترسی به تخت آسمانی ندارد. هرچند جنگ در عالم نادیدنی پیروز می‌شود، یوحنا تاکید می‌کند که این «خون بره» و شهادت شهیدان مسیحی است که ضربات نهایی را می‌زند. آسمانها شادی می‌کنند، اما زمین و دریا باید خود را برای هجوم اژدهایی خشمگین آماده کنند.

باید توجه کنیم که شیطان از همان لحظه‌ای که نخستین بار در برابر خدا ایستاد، در حال سقوط بوده است. پس از وسوسه حوا، مار محکوم می‌شود و به زیر

افکنده می‌گردد. او بیهوده می‌کوشد جایگاهش را بازیابد: آزارِ ایوب نتوانست ایوب را به انکار خدا برساند (ایوب ۲: ۱۰) و اتهام‌هایش علیه یهوشع کاهن اعظم با توبیخ خدا روبه‌رو شد (زکریا ۳: ۲). با پیروزی عیسی مسیح در جلجتا، اژدها آخرین پایگاه حقوقی‌اش را در برابر ایمانداران از دست می‌دهد. پس از جنگ با میکائیل، بر زمین افکنده می‌شود. در روزهای آخر، در هاویه بسته می‌شود. و در آستانه آسمان و زمین جدید، به آتش جاودانی‌ای سپرده می‌شود که برای او و فرشتگانش آماده شده است (متی ۲۵: ۴۱؛ مکاشفه ۱۰: ۲۰).

پس اکنون به نام‌هایی نگاه می‌کنیم که شیر در این متن با آنها مورد خطاب قرار می‌گیرد. یوحنا روشن می‌سازد که اژدها نشانه یا نماد شیطان است. یوحنا رسول در دام اسطوره‌های بت‌پرستانه نیفتاده است؛ بلکه از تصویر موجودی حریص، خطرناک و شرور استفاده می‌کند تا کسی را معرفی کند که اغلب به انسان‌ها همچون فرشته نور ظاهر می‌شود (دوم قرنتیان ۱۱: ۱۴). یوحنا نقاب شیر را کنار می‌زند و او را همان‌گونه که هست نشان می‌دهد.

مارِ کهن

پولس در دومین نامه‌اش به کلیسای قرنتس، توجه ما را دوباره به باغ عدن برمی‌گرداند و هشدار می‌دهد که همان‌گونه که مار حوا را با مکر خود فریب داد، ممکن است ذهن‌های شما نیز از اخلاص و پاکی وفاداران به مسیح منحرف شود (دوم قرنتیان ۱۱: ۳). پولس به ما هشدار می‌دهد درباره «بزرگ رسولان» خودخوانده‌ای که به میان جماعت بی‌خبر نفوذ می‌کنند و آنان را به بیراهه می‌کشاند (دوم قرنتیان ۱۱: ۱۲ و ۵: ۱۱). این رهبران در واقع «رسولان دروغین، عاملان فریبکار» هستند که خود را شبیه رسولان مسیح نشان می‌دهند (دوم قرنتیان ۱۱: ۱۳). پولس می‌گوید این نباید ما را شگفت‌زده کند، زیرا خود شیطان

هم خود را به صورت فرشته نور درمی‌آورد؛ پس اگر خدمتگزاران او نیز در لباس «خدمتگزاران عدالت» ظاهر شوند، تعجبی ندارد. پایان کارشان مطابق اعمالشان خواهد بود (دوم قرن تیان ۱۱: ۱۴-۱۵).

در مکاشفه فصل ۲۰، یوحنا آینده مار را می‌بیند که در هاویه بسته می‌شود. هاویه در این متن احتمالاً زندانی عمیق و گریزناپذیر برای ارواح شریر است (با لوقا ۸: ۳۱ مقایسه کنید). یوحنا توصیف می‌کند که فرشته‌ای که از آسمان فرود می‌آید «او اژدها را، آن مار کهن را، که همانا ابلیس یا شیطان است، گرفت و در بند کشید تا هزار سال در اسارت بماند و او را به هاویه در انداخت و در بر او قفل کرد و مهر بر آن نهاد تا قومها را دیگر نفریبد تا آن هزاره سر آید. و پس از آن چندگاهی آزاد گردد...» (مکاشفه ۲۰: ۲-۳).

به یاد داشتن این نکته می‌تواند مفید باشد که مار حیوانی ناپاک است (لاویان ۱۱: ۴۲) و اغلب نماد دشمنان خداست (مثلاً اشعیا ۱۴: ۲۹). پس شیطان به عنوان مار، دشمن اصلی خداوند است و مقصد نهایی او در تلاش برای کنار زدن خالقش، آتش جاودانی است (متی ۴۱: ۲۵). همان‌طور که پولس رسول یک مار سمی را از دستش تکان داد و به آتش انداخت (اعمال رسولان ۵: ۲۸)، مسیح نیز روزی مار را به شیوه‌ای مشابه به کیفر خواهد رساند (مکاشفه ۲۰: ۱۰).

ابلیس

این نام از واژه یونانی دیابولوس می‌آید و به معنای اتهام‌زن یا متهم‌کننده است. مترجمان هفتاد، دیابولوس را برای ترجمه واژه عبری «شیطان» به کار بردند. متی با عنوان «ابلیس» ما را با وسوسه‌گر عیسای مسیح در بیابان آشنا می‌کند، و عیسای مسیح او را «ابلیس» می‌نامد تا نشان دهد شریر، لشکری از دیوها دارد که جهنم برای آنها آفریده شده است (متی ۴۱: ۲۵). این ممکن است

همان متهم‌کننده (عبری: شیطان) باشد که برای حصارِ حمایتیِ خدا در اطراف ایوب جار می‌زند و ایوب را به دلیل انگیزه پنهانِ فرضی در اعمالِ درستش متهم می‌کند (ایوب ۱:۱-۲). او همچنین ممکن است همان دادستانی باشد که در حضور فرشته خداوند به کاهن اعظم یهوشع اتهام می‌زند (زکریا ۳:۱-۲). برای شرح بیشتر درباره ابلیس، به فصل ۴ مراجعه کنید.

شیطان

واژه عبری «شیطان» به معنای متهم‌کننده یا خصم است. هرچند در عهد عتیق می‌تواند به انسان‌ها، موجودات فرشته‌گونه، یا حتی خدا به عنوان کسی که متهم می‌کند اشاره داشته باشد. روشن‌ترین اشاره به موجودی شریر و ماورایی که «شیطان» نامیده می‌شود، در اول تواریخ ۱:۲۱ آمده است، جایی که او داود را تحریک می‌کند تا سرشماری انجام دهد و این به داوری خدا می‌انجامد. عهد جدید شیطان را آشکارا سرکرده دیوها و دشمن اصلی خدا و انسان‌ها، به‌ویژه آنان که متعلق به مسیح‌اند، معرفی می‌کند.

به گفته یک فرهنگ کتاب‌مقدسی، شیطان ماموریتی دوگانه دارد: مخالفت با خدا و نابودی انسان. همان‌گونه که شیطان آدم و حوا را به گناه و سوسه کرد (پیدایش فصل ۳)، عیسیای مسیح را نیز و سوسه کرد تا نقشه‌رهایی خدا را نابود کند (متی فصل ۴). شیطان سرچشمه گناه و سوسه‌گر اصلی است؛ از آغاز قاتل و دروغگو بوده است (یوحنا ۸:۴۴). برای شرح بیشتر درباره شیطان، به فصل ۴ مراجعه کنید.

آن که تمام جهان را فریب می‌دهد

این عنوان، گستره وسیعی از فعالیت‌های ویرانگرِ اژدها را توصیف می‌کند. او ذهن‌های بی‌ایمانان را کور می‌سازد (دوم قرن‌تیان ۴:۴)، بر فکر مردم اثر می‌گذارد

(متی ۱۶:۲۳)، به گناه و سوسه‌شان می‌کند (اعمال رسولان ۵:۳؛ اول قرن‌تیان ۵:۷)، با تعلیمِ دروغ فریب می‌دهد (دوم قرن‌تیان ۴:۱۱)، خود را فرشته نور جلوه می‌دهد و معیارِ «کارگزاران دروغین عدالت» را بالا می‌برد (دوم قرن‌تیان ۱۱:۱۴-۱۵)، پیروانِ مسیح را می‌آزارد (لوقا ۲۲:۳۱)، مانع کارِ خدا می‌گردد (اول تسالونیکیان ۲:۱۸)، و از طریق دشمنانِ انجیل عمل می‌کند (یوحنا ۸:۴۴؛ دوم تسالونیکیان ۲:۹؛ مکاشفه ۲:۱۳ و ۹:۲ و ۱۳:۲).

متهم‌کننده برادران و خواهران ما

اژدها از ابتدا متهم‌کننده بوده است. نخستین سخنان ثبت‌شده او با انسان‌ها برای این بود که در فهم آنها از فرمانِ خدا شک ایجاد کند و بعد خداوند را به دروغ‌گویی متهم سازد (پیدایش ۱:۳؛ فصل‌های ۴-۵). با حرکت روبه‌جلو در کتاب مقدس، این وضعیت بدتر می‌شود. امروز، هرچند اژدها ممکن است پیروانِ عیسیای مسیح را به درستی به گناه متهم کند، اما ما وکیل مدافع‌های چون عیسیای مسیح داریم که در دست راستِ پدر ایستاده و خون ریخته‌شده‌اش را دلیلِ تبرئه ما اعلام می‌کند (اول تیموتائوس ۲:۵؛ عبرانیان ۸:۱-۲؛ اول یوحنا ۲:۱).

یوحنا با این فهرست از توصیف‌های گوناگون درباره اژدها، به‌عنوان شاهدِ عینیِ مسیح پیش می‌آید. در این روند، خود او نیز نقشِ متهم‌کننده را بر عهده می‌گیرد. گویی بر جایگاهِ شاهد می‌ایستد، درباره قدرت‌های ویرانگرِ اژدها شهادت می‌دهد و با انگشت به سوی آن شریب اشاره می‌کند و او را به‌عنوان مقصر معرفی می‌نماید.

اژدها و زن تحت آزار (مکاشفه ۱۲:۱۳-۱۷)

«و چون اژدها دید که به زمین فرو افکنده شده است، به تعقیب آن زن پرداخت که فرزند ذکور زاده بود. اما دو بالِ آن عقاب بزرگ به آن زن داده شد تا به

جایگاهی در بیابان پرواز کند که برای او مهیا شده بود و در آنجا، دور از دسترس آن مار، زمانی و زمانها و نیم‌زمانی از او نگهداری شود. آنگاه مار از دهان خود آبی بسان رود جاری ساخت تا در پی آن زن روان شود و سیلاب او را با خود ببرد. اما زمین به یاری زن آمد و دهان گشود و سیلاب را که ازدها از دهان خود جاری ساخته بود، فرو خورد. آنگاه ازدها به زن خشم برد و عزم آن کرد تا با دیگر فرزندان او بجنگد؛ یعنی با آنان که احکام خدا را اطاعت می‌کنند و شهادت عیسی را نگاه می‌دارند.»

یوحنا در این بخش «ازدها» و «مار» را به جای هم به کار می‌برد تا تعقیبِ خستگی‌ناپذیرِ شریر نسبت به قوم خدا را نشان دهد. اکنون می‌بینیم وقتی شیطان از آسمان رانده و به زمین افکنده می‌شود، چه می‌کند. ازدها که خشمگین است و خوب می‌داند روزهایش به عنوان «خدای این عصر» زودگذر است (دوم قرن‌تیاں ۴:۴)، با شدت قومی را تعقیب می‌کند که مسیح از میان آنها آمد: یعنی یهودیان! اما خدا نقشه او را خنثی می‌کند و حفاظت و روزی خود را به اسرائیل عطا می‌فرماید. شیطان تلاش می‌کند از عناصر زمین برای نابودی قوم خدا بهره ببرد، اما زمین و هرچه در آن است چون از آن خداوند است (مزمور ۱:۲۴)، از آنان محافظت می‌کند. شیطان که اکنون از خود بی‌خود شده است، ضدیهودی‌گری خود را کنار می‌گذارد و حمله‌اش را متوجه «بقیه نسل» زن می‌کند.

باید توجه کنیم که ریشه یهودی‌ستیزی در ازدها است و همیشه حمله‌ای شیطانی بر علیه قوم خدا را طراحی کرده است. این حقیقت در سرزمین جوشن دیده می‌شود؛ وقتی فرعون به قدرت می‌رسد که یوسف را به یاد نمی‌آورد و پسران یعقوب را تهدید می‌بیند، آنها را به بردگی می‌کشد و برای کنترل جمعیت، دست

به کودک کشی می‌زند. این در دربار پادشاه در روزگارِ ملکه استر نیز دیده می‌شود؛ جایی که مداخله شجاعانه او توطئه هامان را برای نابودیِ یهودیان خنثی می‌کند. همچنین در کاخ هیرودیس نیز دیده می‌شود؛ وقتی از خبر تولد پادشاهی یهودی چنان می‌ترسد که فرمان قتل همه نوزادانِ پسر در بیت لحم و اطرافش را صادر می‌کند. بر صلیب نیز دیده می‌شود، جایی که پادشاهِ عریان یهودیان، خون‌آلود، مضروب و تحقیر شده آویخته بود. در اردوگاه‌های مرگِ نازی نیز دیده شد، جایی که رویای هیتلر برای نژاد برتر، هولوکاست را رقم زد. و امروز هم در شعارهای مسلمانان افراطی که خواستار ریختن یهودیان به دریا هستند نیز دیده می‌شود.

اما خدا یهودی‌ستیزی را بر نمی‌تابد و اجازه نمی‌دهد شیطان پیروز شود. اگر شیطان انسان بود، شاید او را به دیوانگی متهم می‌کردیم، چون بارها همان کار را تکرار می‌کند - آزار قومِ خدا - و انتظار نتیجه متفاوت دارد. اما هر بار خدا مسیر تاریخ بشر را هدایت می‌کند؛ تاریخی که در آن اسرائیل و کلیسا نقش‌های محوری دارند.

مفسران کتاب مقدس دیدگاه‌های گوناگونی درباره «بال‌های عقاب» دارند که به زن داده می‌شود و توسط آنها از حضور مار می‌گریزد. برای نمونه، برخی این بال‌ها را نمادی از امپراتوری روم مسیحی شده در دوران کنستانتین می‌دانند. گروهی دیگر اشاره به بال‌های عقاب را زبانی نبوتی برای یک انتقال هوایی گسترده از ایمانداران یهودی از اسرائیل به مکانی امن در روزهای آخر تفسیر می‌کنند؛ شاید پترا در اردن! در این برداشت، ایالات متحده - که نمادش عقاب است - می‌تواند رهبری این عملیات نجات را بر عهده داشته باشد.

دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد. در هر حال به نظر می‌رسد یوحنا از همان تصویری استفاده می‌کند که درباره رهایی اسرائیل از سپاه مصر آمده است. در خروج ۴:۱۹، خداوند به موسی می‌گوید: «شما خود دیدید که بر مصریان چه کردم و چگونه شما را بر بالهای عقابها حمل کرده، نزد خود آورد.» و در سرود موسی می‌خوانیم: «همچون عقابی که اشیان خویش به تکان آورد و بر فراز جوجه‌هایش بال و پر زند، و بالهای خویش بگستراند و آنها را برگیرد، و بر پرهای خویش حملشان کند.» (تثنیه ۱۱:۳۲).

همان‌طور که هویت عقاب روشن نیست، یوحنا محل بیابان را نیز مشخص نمی‌کند. اما کتاب مقدس اغلب به بیابان به عنوان نماد مکانی امن برای فرار از تعقیب کنندگان اشاره می‌کند. داود از دست شائول به بیابان می‌گریزد (اول سموئیل ۲۳:۱۴-۱۵). ایلیا نیز برای فرار از ایزابل به بیابان می‌رود (اول پادشاهان ۴:۱۹). یهوه چهل سال در بیابان پس از خروج از مصر از قومش محافظت می‌کند و همه چیز برای آنها تدارک می‌بیند. او در بابل - که در اشعیا فصل ۲۱ «بیابان کنار دریا» نامیده می‌شود - در طول هفتاد سال تبعید، باقی‌مانده‌ای را حفظ می‌کند. و پس از چهل روز بیابان، فرشتگان را می‌فرستد تا عیسیای مسیح را خدمت کنند. بیابان لزوماً جای راحتی نیست؛ می‌تواند خشک و خطرناک باشد، با گرما و سرمای شدید، دزدان سرکش و جانوران وحشی. اما جایی است که انسان ناتوان به روشنی دست حاکم خدا را برای تامین همه نیازهایش می‌طلبد.

عبارت «یک زمان و دو زمان و نیم‌زمان» عموماً سه سال و نیم فهمیده می‌شود (دانیال ۷:۲۵ و ۷:۱۲؛ لوقا ۴:۲۵؛ مکاشفه ۲:۱۱-۳ و ۵:۱۳). بعضی مفسران آن را دوره آزار نرون می‌دانند که با خودکشی او پایان یافت (۶۴-۶۸ میلادی). گروهی آن را مدت زمان جنگ یهودیان (۶۶-۷۰ میلادی) می‌بینند. برخی آن را

نیمی از مصیبتِ هفت‌ساله آینده می‌دانند. دیگران از تعیینِ زمان دقیقِ پرهیز می‌کنند و می‌گویند یوحنا فقط می‌خواهد اطمینان دهد که رنج‌های مسیحیان محدود و پایان‌پذیر است و با بازگشت خداوند به اتمام می‌رسد.

شاید بهتر باشد درباره این سه سال و نیم با قطعیتِ افراطی سخن نگوییم. در عوض باید پیام روشنِ زبانِ آخرالزمانیِ یوحنا را دریابیم: خداوند همیشه باقی‌مانده ایمانداران وفادار را حفظ می‌کند. او شهادتی وفادار در برابر انبیای دروغین هر عصر بر جا می‌گذارد. قدرتِ شیطان را برای فریب و آزار محدود می‌کند. و وقتی روزهای سخت می‌آید، قومِ خود را تامین می‌کند؛ برخی را از مرگ می‌رهاند و برخی را از میانِ مرگ عبور می‌دهد.

مار یا همان اژدها از دهانش آبی چون رود جاری می‌کند تا سیلاب زن را ببرد؛ اما زمین دهانش را می‌گشاید و رود را فرو می‌بلعد. هرچند ممکن است این تصویر به سیلابی واقعی اشاره داشته باشد، اما به نظر می‌رسد فهمِ نمادین آن با متن سازگارتر است. اما این نماد به چه معناست؟

برخی این رود را هجوم اقوام ژرمن به امپراتوری روم برای نابودیِ مسیحیت می‌دانند. برخی دیگر آن را سیلابِ تعالیمِ دروغ می‌بینند، بدعت‌گذارانی چون آریوس، نستوریوس و پلاگیوس. گروهی دیگر آن را تلاشِ شیطان برای نابودیِ اسرائیل یا موجِ نفرت و تبلیغاتِ یهودستیزانه می‌دانند. شاید این دیدگاه به موازاتِ مزمور ۱۲۴ باشد، جایی که خداوند اسرائیل را از سپاهِ مهاجم که چون «سیلاب» و «آب‌های خروشان» تصویر شده‌اند، نجات می‌دهد.

هر کدام از این دیدگاه‌ها درست باشد - و البته دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد - می‌توان مطمئن بود که خداوند همیشه جلوتر از شریر است. شیطان فقط با اجازه خدا و در حد و مرزی که خدا تعیین کرده حمله می‌کند. او به اسرائیل و

کلیسا آسیب می‌زند، اما نمی‌تواند آنها را نابود کند یا مانع تحقق مقاصد خدا در تاریخ شود. به بیان دیگر، سیلابِ اژدها هرگز از سدهای خداوند بالاتر نمی‌رود. در پایان این بخش، اژدها علیه «بقیه نسل زن» جنگ می‌کند - یعنی آنان که فرمان‌های خدا را نگاه می‌دارند و بر شهادتِ عیسی مسیح استوارند (مکاشفه ۱۲: ۱۳-۱۷). اگر زن اسرائیل باشد، بقیه نسل او باید کلیسا یا بخشی از آن باشد، هرچند درباره این موضوع دست کم سه مکتب فکری وجود دارد.

مکتب اول می‌گوید نسل زن کل کلیساست، شامل ایمانداران یهودی و غیریهودی، که از زن - یعنی خود قوم اسرائیل - متمایز می‌شوند. دیدگاه دوم می‌گوید نسل زن کلیسای غیریهودی است؛ در این نگاه، غیریهودیان همان «گوسفندانِ دیگر» عیسی مسیح‌اند که از این آغل نیستند (یوحنا ۱۰: ۱۶). گروه سوم می‌گوید هم زن و هم نسل او یهودیان‌اند؛ زن خود قوم اسرائیل است و نسل او یهودیان مسیحی.

اگر اژدها با «بقیه نسل زن» می‌جنگد، پس نسل آغازین زن چه کسانی‌اند؟ اگر خود قوم یهود باشند، منطقی است که بقیه نسل یا کلیسای مرکب از یهودیان و غیریهودیان باشد (مکتب اول)، یا یهودیان مسیحی باشند (مکتب سوم). اگر نسل آغازین یهودیان مسیحی باشند، پس بقیه نسل، غیریهودیانِ پیرو مسیح‌اند (مکتب دوم).

اما ممکن است متن را این‌گونه بخوانیم که عیسی مسیح - پسر/طفلِ مذکر زن - نسل آغازین است. در نخستین نبوت مسیحایی کتاب مقدس وعده داده می‌شود که نسل زن سر شیطان را خواهد کوبید (پیدایش ۳: ۱۵). پولس نیز در جاهای مختلف عهد عتیق این مفهوم «نسل» را به مسیح ربط می‌دهد (مثلاً غلاطیان ۳: ۱۶). اگر عیسی مسیح نسل آغازین زن در مکاشفه ۱۲: ۱۳-۱۷ باشد،

آنگاه بقیه نسل زن مسیحیان خواهند بود. این خوانش ساده و مستقیم است و ممکن است همان باشد که یوحنا قصد داشته به ما برساند.

در جمع‌بندی، خدا پیروزی بر اژدها را به ما بخشیده است. اژدها جنگ را باخته، اما در عقب‌نشینی‌اش همچنان سیاستِ ویرانی همه‌جانبه را دنبال می‌کند. وقتی آزار را تحمل می‌کنیم، خود را زیر دستِ خدا تسلیم می‌کنیم و در برابر ابلیس می‌ایستیم، در پیروزی‌ای شریک می‌شویم که مسیح بر صلیب برای ما به دست آورد. شیطان برای مدتی از ما دور می‌شود و در کارزارِ بی‌ثمرش علیه خداوند و قومِ او، سراغ میوه‌های با دسترسی بیشتر می‌رود.

خلاصه

نکات کلیدی درباره مار و اژدها (قسمت ۱):

(۱) هرچند مارهای خزنده و اژدهای آتش‌افشان صفحات افسانه‌ها را پر کرده‌اند، اما کنار گذاشتن گزارش‌های کتاب مقدس درباره مار و اژدها بی‌انصافی در حق متن است. در واقع وقتی این نام‌ها درباره شریر به کار می‌روند، بیشتر توصیف می‌کنند او چگونه است، نه اینکه ظاهرش چگونه است.

(۲) گاهی در کتاب مقدس، مارها نمادِ خیرند، اما اغلب نمادِ شر - و در نهایت نمادِ خودِ شریر - هستند. این در نخستین ظهورِ شیطان به عنوان «مار» (عبری: ناچاش) در پیدایش فصل ۳ روشن است.

(۳) وقتی نویسندگان کتاب مقدس شریر را «مار» می‌خوانند، ظاهر او را توصیف نمی‌کنند، بلکه شخصیت او را بیان می‌کنند: موجودی فریبنده، هوشمند، زیرک و جذاب که سراسر وجودش برای تزریقِ زهرِ مرگبار آماده است. زبان نرم و فریب-

دهنده او نسبت به حوا هم زیبایی‌اش را نشان می‌دهد و هم پلیدی‌اش را؛ دو صفتی که تا زمان افکنده شدنش در دریاچه آتش همراه اوست (مکاشفه ۲۰:۱۰).
 (۴) همان‌گونه که پادشاهان مغلوب بر زمین خوابانده می‌شوند و پای فاتحان بر گردنشان قرار می‌گیرد (یوشع ۱۰:۲۴)، شیطان نیز دشمنی شکست‌خورده است که پولس می‌گوید خدا وعده داده او را زیر پای ما له کند (رومیان ۱۶:۲۰).

(۵) چون عیسای مسیح بر صلیب می‌خکوب شد، کسانی که با ایمان به او نگاه کنند با خدا مصالحه می‌کنند. همان‌گونه که موسی ماری برنجین ساخت تا نمونه واقعی را نشان دهد (اعداد ۲۱:۴-۹)، خدا «آن که گناه را نشناخت برای ما گناه ساخت تا در او عدالتِ خدا شویم» (دوم قرنتیان ۵:۲۱).

(۶) در مکاشفه، اژدها دشمن اصلی مسیح و کلیسای اوست و با نیروهای انسانی و اهریمنی اهدافش را پیش می‌برد.

(۷) عیسای مسیح و شیطان هدف‌هایی کاملاً متضاد دارند، اما هر دو از یک ابزار استفاده می‌کنند: مرگ. شیطان می‌خواهد عیسای مسیح را بکشد و ببلعد؛ عیسای مسیح می‌خواهد کشته شود تا انسان گناهکار را از محکومیت گناه، یعنی مرگ و جهنم، رهایی دهد. او واقعا می‌میرد، اما به اراده خودش، در زمان‌بندی کاملِ پدر و به قدرتِ روح‌القدس.

(۸) خداوند همیشه باقی‌مانده ایمانداران وفادار را حفظ می‌کند. او شهادتی وفادار در برابر انبیای دروغین هر عصر فراهم می‌آورد. قدرتِ شیطان را برای فریب و آزار محدود می‌سازد و در روزهای سخت برای قومِ خود تدارک می‌بیند؛ بعضی را از مرگ نجات می‌دهد و بعضی را از میان مرگ عبور می‌دهد.

پرسش‌ها برای مطالعه شخصی یا گروهی

- ۱) یک فرد شکاک کتاب مقدس شما را باز می‌کند و به‌خاطر ایمان شما به سخن گفتن مار در فصل ۳ پیدایش سرزنش می‌کند چگونه پاسخ می‌دهید؟
- ۲) پیدایش ۱۵:۳ را بخوانید. این آیه، «نخستین بشارت»^۲ یا نخستین اشاره به انجیل در کتاب مقدس نامیده می‌شود. با توجه به بقیه کتاب مقدس، این آیه درباره شیطان، عیسای مسیح، و انسان‌ها چه چیزی را پیشگویی می‌کند؟
- ۳) واژه‌های عبری و یونانی «مار» و «اژدها» گاه به حیوانات، موجودات آسمانی، یا حتی چهره‌های اسطوره‌ای اشاره دارند. اما هنگامی که این واژه‌ها درباره شیطان به کار می‌روند، چگونه به ما کمک می‌کنند تا دریابیم او چه نوع موجودی است؟
- ۴) در مکاشفه ۱:۱۲-۶، زن، طفل، و اژدها چه کسانی هستند؟
- ۵) مکاشفه ۷:۱۲-۱۲ را بخوانید. یوحنا برای توصیف شیطان از چه نام‌هایی استفاده می‌کند؟ اهمیت هر نام چیست؟

^۲ protoevangelium

فصل سوم مار / اژدها قسمت ۲

ما بررسی خود از اژدها را در کتاب مکاشفه ادامه می‌دهیم:

اژدها و وحش برآمده از دریا (مکاشفه ۱:۱۳-۱۰)

«و اژدها بر شنهای کنار دریا ایستاد. آنگاه دیدم وحشی از دریا بیرون می‌آید. ده شاخ داشت و هفت سر، با ده تاج بر شاخهایش؛ و بر هر سرش نامی کفرآمیز نوشته شده بود. آن وحش که من دیدم به پلنگ می‌مانست، اما پاهای خرس داشت و دهان شیر. و اژدها قدرت خود را و تخت خود را به وحش داد و اقتداری عظیم به او بخشید. از سرهای آن وحش، یکی گویی زخمی مهلک برداشته بود، اما آن زخم مهلک بهبود یافته بود. تمام جهان در حیرت فرو شد و به پیروی از آن وحش گردن نهاد. مردم اژدها را پرستش می‌کردند زیرا که به آن وحش اقتدار بخشیده بود. نیز آن وحش را پرستش می‌کردند و می‌پرسیدند: «کیست آن که همتای این وحش باشد؟ کیست آن که بتواند با او بجنگد؟ به وحش دهانی داده شد تا سخنان نخوت‌بار و کفرآمیز بگوید، و اجازه یافت تا اقتدار خود را چهل و دو ماه به کار برد. پس دهان خود را به کفرگویی بر خدا گشود و به نام او و به مسکن او، یعنی آنان

که در آسمان می‌زیند، اهانت کرد. به او اجازه داده شد با مقدسین بجنگد و بر آنها پیروز شود؛ و به او اقتدار بر هر طایفه و ملت و زبان و قوم داده شد. همه ساکنان زمین آن وحش را خواهند پرستید - همه آن کسان که نامشان در آن دفتر حیات نیامده که از آن بره است که از بدو آفرینش جهان ذبح شده بود. آن که گوش دارد بشنود: اگر کسی می‌باید به اسارت برود، به اسارت خواهد رفت. اگر کسی می‌باید به شمشیر کشته شود، به شمشیر کشته خواهد شد. این پایداری مقدسین را می‌طلبید و ایمان آنان را.»

واژه اژدها در ۱:۱۳ در متن یونانی دیده نمی‌شود، بنابراین مترجمان می‌کشند مشخص کنند که چه کسی بر شن‌های کنار دریا ایستاده است: یا اژدها، یا او (یعنی اژدها)، یا من (یعنی یوحنا). در هر صورت، یوحنا در مکاشفه ۱:۱۳-۱۰ وحشی هولناک را می‌بیند که از دریا برمی‌خیزد. در آیات ۱۸-۱۱، او وحش دومی را می‌بیند که از زمین برمی‌خیزد. اژدها به هر دو وحش قدرت می‌بخشد. این مطلب درباره وحش نخست به‌صراحت بیان شده و درباره وحش دوم به شکل ضمنی فهمیده می‌شود.

وحش نخست از این جهت شبیه اژدهاست که ده شاخ و هفت سر دارد. با این حال، او موجودی متمایز و فروتر از اژدهاست، زیرا اژدها سرچشمه قدرت، تخت، و اختیار وحش است. واژه یونانی به‌کاررفته برای وحش (تریون) به معنای حیوان وحشی است و به‌صورت مجازی به موجودی بی‌رحم، درنده، و خون‌خوار اشاره می‌کند. اژدها به وحش قدرت می‌دهد تا به مدت چهل و دو ماه عمل کند. اژدها همچنین به وحش دهانی می‌بخشد تا سخنان متکبرانه و کفرآمیز بگوید.

وحش از زخمی که ظاهراً مرگبار بود به‌گونه‌ای معجزه‌آسا بهبود می‌یابد و باعث می‌شود تمام زمین از او پیروی کند. مردم اژدها و وحش را، شاید از ترس

نه از محبت، پرستش می‌کنند، زیرا اعلان می‌کنند: چه کسی مانند وحش است؟ چه کسی می‌تواند با آن بجنگد؟ (مکاشفه ۴:۱۳).

اژدها وحش را توانمند می‌سازد - و خداوند اجازه می‌دهد - تا با مقدسان بجنگد و بر مردم مسلط شود. کسانی که به عیسای مسیح وفادارند آزار می‌بینند و می‌میرند، در حالی که بی‌ایمانان - هر کسی که نامش از بنیاد جهان در دفتر حیاتِ بره ذبح‌شده نوشته نشده است - تنها با ادامه پرستش وحش زنده می‌مانند (مکاشفه ۸:۱۳).

پس این وحش کیست؟ و اژدها چه رابطه‌ای با او دارد؟ یک دیدگاه این است که وحش نماینده قلمروی بزرگ، مانند امپراتوری روم، است. دیدگاه رایج‌تر این است که وحش انسانی است که یک سازمان جهانی شوم را اداره می‌کند. بخش‌های دیگری از کتاب مقدس نیز تفسیرِ وحش به‌عنوان یک شخص را تقویت می‌کنند.

برای مثال، در مکاشفه ۲۰:۱۹ گفته می‌شود که وحش همراه با وحش دوم گرفته می‌شود و به دریاچه آتش افکنده می‌گردد؛ و اژدها نیز اندکی بعد به آنان ملحق می‌شود (مکاشفه ۲۰:۱۰). در حالی که خدا در نهایت همه پادشاهی‌های رقیب را سرنگون می‌کند، هیچ نشانی نیست که او چیزی جز شیطان، ارواح شریر، و انسان‌ها را به جهنم بیفکند. افزون بر این، پولس در مورد آمدن «مرد بی‌دین» (دوم تسالونیکیان ۳:۲) هشدار می‌دهد، و یوحنا تعلیمِ رایج در سراسر کلیسا درباره ضد‌مسیحِ آینده را تایید می‌کند (اول یوحنا ۲:۱۸).

به نظر می‌رسد این همان وحشی است که از هاویه در مکاشفه ۷:۱۱ بیرون می‌آید. او با دو شاهد جنگ می‌کند و آنان را مغلوب ساخته، می‌کشد. وحش چندین بار دیگر نیز در مکاشفه ذکر شده است (۹:۱۴؛ ۱۱:۱۴؛ ۱۵:۲؛ ۱۶:۲؛ ۱۷:۳؛ ۱۳؛

۱۹:۲۰؛ ۲۰:۱۰). شماری از مفسران نتیجه می‌گیرند که وحش همان رومِ باستان، یا کلیسای پاپی، یا قدرت‌های ضد مسیحی در پی خاموش کردن شهادت کلیساست.

برخی از آینده‌گرایان می‌گویند سه وحش وجود دارد. وحشی که از هاویه برمی‌آید همان شیطان است (۷:۱۱ مکاشفه)، وحش برآمده از دریا همان ضد مسیح است (۱:۱۳ مکاشفه)، و وحش برآمده از زمین همان نبی دروغین است (مکاشفه ۱۱:۱۳). آینده‌گرایان دیگر می‌گویند وحش برآمده از هاویه و وحش برآمده از دریا یکی هستند.

وحش هر که باشد، مهم است به یاد داشته باشیم، نخست، که او هم از هاویه بیرون می‌آید (مقایسه کنید مکاشفه ۷:۱۱ و ۱۳:۱-۸) مکانی ویژه که برخی دیوها تا روز داوری در آن زندانی‌اند، و هم از دریا که نمادِ انسانیت است. چه وحش یک شخص باشد، چه یک نهاد، یا هر دو، نیروهای اهریمنی و دنیوی او را توانمند می‌سازند.

دوم، خدا بر قدرت و نفوذِ وحش حاکم است. وحش نمی‌تواند جز آنچه خداوند اجازه می‌دهد به مقدسان آسیبی برساند. سوم، وحش از خدا و قوم خدا نفرت دارد. خشونت او نسبت به مقدسان خصومتِ عمیق او را با یهوه آشکار می‌کند. و سرانجام، پیروزی او توخالی است. قربانیان آزار او نزد خداوند می‌روند، اما خود او در نهایت به دریاچه آتش افکنده می‌شود.

جالب است ببینیم یوحنا توانایی‌های وحش را چگونه توصیف می‌کند. اژدها قدرت، تخت، و اختیار خود را به او می‌دهد. این وحش همان گوشت و استخوانِ دیگر انسان‌ها را دارد، با این حال بر بال‌های اژدها از آنان فراتر می‌رود.

خدای این عصر نمی‌تواند مانند پسرِ خدا در جسم انسانی ظاهر شود، پس در جسم انسانی که به‌طور طبیعی زاده شده ساکن می‌شود و او را با قدرتی تقویت می‌کند. رئیسِ قدرتِ هوا هرگز بر همه انسان‌ها سلطنت نخواهد کرد، پس اقتدار زمینی خود را با وحشی هم‌دل تقسیم می‌کند که قدرتِ شیطانی را بر هر بی‌ایمانِ زنده اعمال می‌کند. و شریب هرگز بر تختِ داود نخواهد نشست، پس پادشاهی عروسی را بر تختی دنیوی می‌نشانند و نخ‌ها را می‌کشد.

مکاشفه ۸:۱۳ روشن می‌سازد که بی‌ایمانانِ جهان - نه مسیحیان - اژدها و وحشِ «قیام کرده» را می‌پرستند: «همهٔ ساکنان زمین آن وحش را خواهند پرستید - همهٔ آن کسان که نامشان در آن دفتر حیات نیامده که از آن بره است که از بدو آفرینش جهان ذبح شده بود.» این فریبِ معجزه‌وار - رستاخیزی قلبی در برابر رستاخیزِ عیسیای مسیح، و پاسخِ اهریمنی به رستاخیزِ دو شاهد در مکاشفه فصل ۱۱ برای قانع کردن مردمِ گم‌شده جهان کافی است که منجی‌ای آمده است.

در حالی که وحش برآمده از دریا در این آیات توجه ما را جلب می‌کند، اژدهای نشسته بر تخت باید ما را بیشتر کنجکاو سازد. شاید بپرسیم: چرا خودِ اژدها (شیطان) بر جهان حکومت نمی‌کند؟ مگر او خدای این عصر نیست؟ چه نیازی به یک عروسکِ انسانی دارد؟ چند توضیح می‌تواند مفید باشد:

نخست، شیطان تنها در چارچوبِ اراده اجازه‌دهنده خدا عمل می‌کند. هرچند شریب قلاده‌ای بسیار بلند با خود دارد، به نظر می‌رسد خدا توانِ اژدها را برای ظهور در قلمرو فیزیکی محدود می‌کند. او در پیدایش فصل ۳، پیش از سقوط، یقیناً چنین کرد. اما دیگر ظهورهای او (شاید) به شورای آسمانی (ایوب باب‌های ۱-۲؛ زکریا ۳:۱-۲) یا به رویاهای یوحنا محدود می‌شود.

یک استثنای ممکن نیز وسوسه مستقیمِ عیسای مسیح در بیابان است (متی ۱:۴-۱۱؛ لوقا ۴:۱-۱۳)، اما حتی در آنجا نویسندگان انجیل تنها می‌گویند شیطان عیسای مسیح را وسوسه کرد، نه این که لزوماً به‌طور فیزیکی ظاهر شد. به بیان دیگر، برای این که شیطان به قلمرو فیزیکی رخنه کند، باید از ابزار ثانویه استفاده کند. بله، او مانند شیری غران زمین را می‌پیماید، اما هرگاه ظاهر می‌شود، همواره در نقابی به امانت گرفته و قرضی است.

دوم، شیطان با موفقیت از ابزار ثانویه - ارواح شریر، انسان‌های مشتاق، یا حتی خودِ طبیعت - برای انجام مقاصدش استفاده می‌کند. او فرزندانِ ایوب را می‌کشد، داراییِ ایوب را نابود می‌کند، و ایوب را تا مرزِ مرگِ جسمانی می‌رساند. او داودِ پادشاه را تحریک می‌کند تا لشکرش را سرشماری کند - عملی متکبرانه و سرکشانه که به مرگِ هفتاد هزار نفر می‌انجامد. او پطرس را وادار می‌کند با نقشه مصلوب شدنِ عیسای مسیح مخالفت کند. او در یهودای اسخریوطی ورود می‌کند و دلِ حنانيا و سفیره را پر می‌کند تا به روح‌القدس دروغ بگویند. پس هرچند او شاید ترجیح دهد مستقیماً در قلمرو فیزیکی رخنه کند، اما برای ویران کردنِ زمینِ نیازی به این کار ندارد.

سوم، اشتیاق شیطان به پرستش از طریقِ وحش تحقق می‌یابد. هنگامی که اژدها این رهبرِ جهانی را الهام‌بخش و توانمند می‌گرداند، مردم فکر می‌کنند نیرویی «الاهی» پشتِ معجزات است و مشتاقانه او را می‌پرستند.

نمایش اژدها - در هشت پرده

بیباید ببینیم اژدها چگونه نخ‌های وحش را حرکت می‌دهد تا تمام جهان را بفریبد. به نظر می‌رسد اژدها کار خود را از طریقِ وحش - که بیشتر با نام ضد‌مسیح شناخته می‌شود - در هشت قدم اصلی انجام می‌دهد:

پرده ۱ - اعطای قدرت، تخت، و بخشیدن اختیار (مکاشفه ۱۳:۲)
 قدرت از واژه یونانی دینامیس می‌آید که ریشه واژه انگلیسی دینامیت است. معنای آن قدرت ذاتی‌ای است که به سبب ماهیت یک شخص یا شی وجود دارد. به بیان دیگر، اژدها نیروی درندگی خود را در وحش می‌ریزد. تخت از واژه یونانی ثرونوس است و تصویری از کرسی سلطنت همراه با زیرپایی را نشان می‌دهد. در این متن، به معنای شکوه پادشاهی و اقتدار شاهانه است. اختیار از واژه یونانی اکسوسیا می‌آید و قدرت انتخاب یا آزادی برای اعمال نفوذ و امتیاز را توصیف می‌کند. اما این اختیار محدود به زمان است؛ از دید وحش، برای چهل و دو ماه اعتبار دارد (مکاشفه ۱۳:۵).

همان گونه که روزهای شیطان شمرده شده است، وحش نیز باید از زمان کوتاه خود در مرکز توجه بیشترین بهره را ببرد. پس هرچند وحش به گونه‌ای کامل فرمان می‌راند، او بیشتر شبیه دستکشی مخملی است که دست آهنین اژدها محکم درون آن قرار دارد.

پرده ۲ - استفاده از معجزات کاذب (مکاشفه ۱۳:۳)

زخمی بر سر وحش ایجاد می‌شود که مرگبار به نظر می‌رسد. وقتی به گونه‌ای معجزه‌آسا شفا می‌یابد، تمام زمین شگفت‌زده می‌شود و از وحش پیروی می‌کند. یوحنا سه بار به این زخم مرگبار اشاره می‌کند (مکاشفه ۱۳:۳، ۱۲، ۱۴) و مشخص می‌کند که آن زخم با شمشیر ایجاد شده است.

به نظر نمی‌رسد شیطان قدرت زنده کردن مردگان را داشته باشد، مگر این که خدا اجازه دهد. اما در اینجا اژدها یا ممکن است قدرت شفا دادن زخمی شدید و تهدیدکننده زندگی را دریافت کرده باشد، یا - که محتمل‌تر است - مردم را می‌فریبد تا تصور کنند معجزه‌ای حقیقی رخ داده است. همان گونه که پولس رسول

بیان می‌کند: آمدنِ آن مردِ بی‌دین [ضدمسیح؛ وحش] بر پایه عملِ شیطان است، با هر نوع معجزه و نشانه و عجایب که برای خدمت به دروغ به کار می‌روند... (دوم تسالونیکیان ۲:۹).

وحش برآمده از دریا به نظر می‌رسد مسیحی کاذب باشد که قیام او در روز سوم پس از مصلوب شدن، سنگ‌زاویه ایمان مسیحی است. چه زیرکانه است که اژدها با قیامی ظاهری برای وحش، بزرگ‌ترین پیروزیِ بره را جعل می‌کند. اما این نباید برای ما شگفت‌انگیز باشد. عیسای مسیح درباره مسیحانِ دروغین و انبیایِ دروغین در روزهای آخر هشدار می‌دهد (متی فصل ۲۴ را مطالعه کنید). بی‌ایمانانِ جهان - کسانی که نامشان در دفتر حیاتِ بره نوشته نشده است - به خدایی که دو شاهدش را از مردگان برمی‌خیزاند (مکاشفه فصل ۱۱) تنها احترامِ ظاهری می‌گذارند، اما دیوی را می‌پرستند که با «تولدِ دوباره» و کاذبِ وحش، رستاخیزِ عیسای مسیح را به تمسخر می‌گیرد.

پرده ۳ - دریافتِ پرستش برای خودِ او (مکاشفه ۴:۱۳)

وقتی مردم از قیامِ ظاهریِ وحش شگفت‌زده می‌شوند، اژدها را می‌پرستند، زیرا می‌دانند او اختیارِ نهاییِ پشتِ وحش است. و شگفتی یا شاید هراسِ خود را نسبت به وحشِ الهام‌گرفته از شیطان با این پرسشِ بلاغی بیان می‌کنند: چه کسی مانند وحش است؟ چه کسی می‌تواند با آن بجنگد؟

توجه کنید که در سراسر مکاشفه فصل ۱۳، یوحنا به وحش می‌گوید آن، نه او. این ممکن است ما را به این فکر ببرد که وحش یک نهاد است، یا شاید ساخته‌ای مکانیکی، یا حتی انسانی مکانیکی! اما با توجه به دیگر بخش‌های کتاب مقدس که از حاکمی جهانی در روزهای آخر خبر می‌دهند، بهتر است وحش

را یک شخص واقعی بدانیم، هرچند کسی که چنان زیر سلطه شیطان است که انسانیت حقیقی او - به عنوان حامل صورت خدا - به شدت مخدوش شده است.

پرده ۴ - به کارگیری صدایی فخرفروش و کفرآمیز (مکاشفه ۵:۱۳-۶)

یوحنا چنین توصیف می کند: «به وحش دهانی داده شد تا سخنان نخوت بار و کفرآمیز بگوید، و اجازه یافت تا اقتدار خود را چهل و دو ماه به کار برد. پس دهان خود را به کفرگویی بر خدا گشود و به نام او و به مسکن او، یعنی آنان که در آسمان می زیند، اهانت کرد.» این کفرگویی شامل نام خداست (نامی که هیچ یهودی پرهیزگاری جرات نمی کرد با صدای بلند بر زبان آورد)، مسکن او (یعنی خیمه او، یا جایی که جلال یهوه ساکن است)، و قوم او (فدیه یافتگانی که تخت را در بر گرفته اند و او در میان پرستش های آنها ساکن است).

در عهد عتیق، معنای ریشه ای واژه کفرگویی، عمل گستاخانه ای است که در آن شخص به حرمت خدا توهین می کند و به سبب آن سنگسار می شود (لاویان ۲۴:۱۰-۲۳؛ اول پادشاهان ۲۱:۹ به بعد). در عهد جدید، معنا گسترده تر می شود و نمایندگان خدا را نیز در بر می گیرد. برای نمونه، یهودیان کنیسه آزادشدگان، استیفان را متهم می کنند که سخنان کفرآمیز بر ضد موسی و خدا می گوید (اعمال رسولان ۶:۱۱).

اما اتهام کفرگویی در سخنان و کارهای عیسی مسیح به اوج می رسد. هنگامی که او گناهان مردی مفلوج را می بخشد (مرقس ۲:۵-۷)، هویت خود را به عنوان پسر خدا تایید می کند (مرقس ۱۴:۶۱-۶۵)، و وقتی خون آلود است و نه صورتی دارد و نه جمالی، و بر صلیب آویخته شده است و مورد اهانت قرار می گیرد (متی ۲۷:۳۹)، به سبب نشان دادن الوهیت خود نکوهیده می شود. با این حال،

وقتی وحش خود را برتر از همه خدایان می‌نشاند، به جای کشته شدن پرستیده می‌شود.

پرده ۵ - بهره‌گیری از زمان محدود

یوحنا می‌نویسد که به او اجازه داده شد تا اختیار خود را به مدت چهل و دو ماه عملی کند (مکاشفه ۵:۱۳). شیطان می‌داند زمانش کوتاه است (مکاشفه ۱۲:۱۲). چه شیطان ساعت وحش را به کار اندازد، و چه خدا این زمان را تعیین کند، روشن است که وحش نمی‌تواند تا ابد بر زمین بتازاند.

خداوند همیشه برای مخالفان خود مرزی تعیین می‌کند. افزون بر این، اغلب پیش از داوری قریب‌الوقوع هشدار می‌دهد و دعوتی برای توبه می‌فرستد. اموریان بیش از چهارصد سال فرصت داشتند. مصریان ده بلا دریافت کردند. اسرائیلیان مرتباً از انبیا می‌شنوند که آنها را به توبه دعوت می‌کنند.

حتی هنگامی که قوم خدا آزار می‌بینند، او به آنان اطمینان می‌دهد که سختی‌شان از یک حد مشخص تجاوز نخواهد کرد. عیسیای مسیح کلیسایا سمیرنا را این‌گونه دلگرم می‌کند: «از آن زحماتی که خواهی کشید مترس. اینک ابلیس بعضی از شما را در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوید و مدت ده روز زحمت خواهید کشید. لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.» (مکاشفه ۱۰:۲).

پرده ۶ - اعطای اختیار جنگ (مکاشفه ۷:۱۳)

به وحش اجازه داده می‌شود با مقدسان جنگ کند و بر آنان پیروز شود. هرچند اژدها این اختیار را به پادشاه عروسکی خود می‌دهد، همه اینها در چارچوب اراده اجازه‌دهنده خداست. به اراده شوم اژدها و اراده اجازه‌دهنده خدا توجه ویژه کنید. اژدها به وحش قدرت، تخت، و اختیار می‌دهد (مکاشفه ۲:۱۳). بدیهی است اژدها

زخمِ مرگبارِ وحش را شفا می‌دهد (مکاشفه ۳:۱۳). اژدها با معجزه‌های کاذب همه زمین را به شگفتی می‌اندازد و مردم را فریب می‌دهد تا از وحش پیروی کنند (مکاشفه ۳:۱۳). اژدها پرستیده می‌شود (مکاشفه ۴:۱۳). اژدها به وحش دهانی می‌دهد تا لاف‌زنی و کفرگویی کند (مکاشفه ۵:۱۳). و همین‌طور ادامه دارد.

اما از آیه ۷ به بعد با صحنه دیگری روبرو می‌شویم، چون آشکار می‌شود که خدا اجازه داده است که این رویدادهای شرارت‌بار رخ دهند. برای نمونه، به وحش اجازه داده می‌شود با مقدسان جنگ کند و بر آنان پیروز شود (مکاشفه ۷:۱۳). اختیارِ وحش بر هر قوم و قبیله و زبان و امت، به اجازه خدا صورت می‌گیرد. و خدا اجازه می‌دهد جهان وحش را بپرستند با اینکه تنها کسی که شایسته پرستش است، شاه شاهان است.

ما ماهیتِ دوگانه اراده خدا - آنچه فرمان می‌دهد و آنچه اجازه می‌دهد - را در سراسر کتاب مقدس می‌بینیم. یهوه اجازه می‌دهد که قلب فرعون سخت شود و در عین حال به پادشاه مصر اجازه می‌دهد تا تصمیم‌های خود را بگیرد (خروج فصل‌های ۷-۱۴). او روحی می‌فرستد تا داود پادشاه را بفریبد و به سرشماری برانگیزد، در حالی که همان روح را اجازه می‌دهد داوطلب شود و اجازه می‌دهد پادشاه تصمیم سرکشانه‌ای بگیرد (دوم سموئیل فصل ۲۴؛ اول تواریخ فصل ۲۱). و خدا پسرش را برای مردن به خاطر گناهان ما می‌فرستد، در حالی که خود عیسی مسیح روشن می‌سازد هیچ‌کس جان او را از او نمی‌گیرد، بلکه او آن را با اراده خود می‌نهد (یوحنا ۱۰:۱۸).

شیطان نقشه می‌کشد، تسخیر می‌کند، قدرت می‌بخشد، شگفتی می‌آفریند، نابود می‌کند، و فریب می‌دهد - و در همان حال مورد پرستش کمشدگان جهان قرار می‌گیرد. و تمام این مدت، خدای قادرِ مطلق حتی اجازه کشتارِ مقدسان را

می‌دهد. شیطان بدون اجازه خدا هیچ کاری نمی‌تواند بکند. او نمی‌تواند اموالِ ایوب را بگیرد، خانواده‌اش را از بین ببرد، یا به او آسیبی فیزیکی بزند مگر این که خدا حصارِ محافظتِ خود را بردارد (ایوب فصل‌های ۱-۲ را مطالعه کنید). و شیطان نمی‌تواند پطرس را همچون گندم غربال کند تا او مسیح را انکار کند مگر این که خدا اجازه دهد؛ با این حال، شریر نمی‌تواند پطرس را از دستِ خدا برباید، زیرا عیسی مسیح به پطرس اطمینان می‌دهد که او باز خواهد گشت (لوقا ۲۲:۳۱-۳۲). برای ذهنِ محدودِ انسان ناممکن است حاکمیتِ نامتناهی خدا را کاملاً درک کند؛ خدایی که اجازه می‌دهد شرارت رخ دهد و گاه گویی خود در آن سهمی دارد، با این همه هرگز با شرارت وسوسه نمی‌شود. قدوسیتِ خدا به همان اندازه حقیقی است که واقعیتِ شرارت. آنچه خدا باعث آن است و آنچه اجازه می‌دهد دو رویِ یک سکه‌اند. با این که همه چیز تحت اختیارِ اوست - حتی شرارتِ شیطان و دیوها و سرکشیِ انسان‌های گناهکار - خدا به‌نوعی می‌تواند بدترین چیزهایی را که مخلوقاتش عرضه می‌کنند بگیرد و آنها را به بهترین نتیجه بدل سازد.

پرده ۷ - مغلوب کردنِ مقدسان (مکاشفه ۷:۱۳)

در حالی که خداوند به‌طور موقت دستِ محافظتِ الهی خود را از خانواده فرزندخوانده‌اش کنار می‌کشد، این اژدهاست که وحش را توانمند می‌سازد تا با انتقامی بی‌امان مقدسان را آزار دهد. کلیسا زمانی به بلندترین قامتِ خود می‌رسد که ضعیف و شکسته است. مسیحیان سده نخست، بی‌بهره از قدرتِ دینی، نظامی، یا سیاسی، جهان را برای عیسی مسیح زیرورو می‌کنند (اعمال رسولان ۱۷:۶). عیسی مسیح فقط کلیسای رنج‌دیده و فقیرِ اسمیرنا را تحسین می‌کند، اما کلیسای لائودیکیه را که خود را ثروتمند و بی‌نیاز می‌پندارد و نمی‌فهمد نگون‌بخت و مفلوک و فقیر و کور و عریان است، بی‌پرده محکوم می‌کند (مکاشفه ۱۷:۳).

بی تردید مقدسان به دستِ وحش دچاز رنج‌های سهمگینی می‌شوند، و شهیدان زیرِ مذبح در آسمان فریاد می‌زنند: تا کی، ای خداوند؟ (مکاشفه ۶: ۱۰). خداوند آنان را به صبر فرا می‌خواند؛ روزِ سرفرازیِ ایشان و داوریِ شرارتِ نزدیک است.

پرده ۸ - فرمانروایی بر جهان (مکاشفه ۷: ۱۳)

شیطان در ملکوت خود پادشاهی می‌کند - قلمرویی در مخالفت با خدا. این شامل جایگاهِ او به‌عنوان خدای این عصر و رئیسِ این جهان است. حتی عیسی مسیح ادعای شیطان را درباره اختیارِ موقت بر پادشاهی‌های جهان انکار نمی‌کند. اما حکومتِ شیطان همیشه سایه‌ای بوده است. او بر دل‌های مردم سلطه دارد و اغلب از انسان‌ها برای نابودی زمین با نفوذی عظیمِ شرارت استفاده می‌کند - مانند هیتلر، استالین، پل پوت، کاسترو، مائو، و امثال آنان - اما هیچ‌یک از این رهبران بر تمام جهان فرمان نراندند یا به‌طور علنی به قدرتِ شخصیِ پشتِ تخت‌هایشان اعتراف نکردند.

اکنون، وقتی وحش بر هر قبیله و قوم و زبان و امت حکومت می‌کند، اژدها سرانجام از طریق جانشینِ خود مورد پرستشِ جهانیان قرار می‌گیرد. تمام جمعیتِ زمین - جز کسانی که نامشان در دفتر حیاتِ بره نوشته شده است - یک رهبرِ جهانی را می‌پرستند که همه‌چیزش را مدیون اژدها است.

همان‌گونه که عیسی مسیح در خدمتِ زمینیِ خود برای هدایت به خدای پدر تکیه می‌کرد و برای قدرتِ انجامِ ماموریتِ رهایی‌بخش خود به روح‌القدس، ضد‌مسیح، یعنی وحش، نیز کاملاً به اژدها تکیه می‌کند تا جهت، نیرو، قدرت، و هدفِ خود را از او بگیرد.

اما ممکن است برخی بپرسند: چون پرستشگرانِ وحش هرگز نامشان در دفتر حیاتِ بره نوشته نشده است - و ایمانداران همیشه نامشان آنجا بوده - آیا این نوعی

جبر نیست؟ در پاسخ، برخی مسیحیان می‌کوشند توضیح دهند که خدا فقط ایمان عادلان و سرکشی شریران را پیشاپیش می‌بیند و انتخاب‌های آزاد آنان را تایید می‌کند. دیگران معتقدند که خدا همه چیز را تعیین کرده است، حتی انتخاب‌های به‌ظاهر «آزاد» انسان‌ها، بی‌آنکه خود سرچشمه گناه باشد یا جهانی از پیش برنامه‌ریزی شده بسازد. با این حال، شاید واقعیت پیچیده‌تر از این توضیح‌های ساده باشد.

وقتی خدا را یا به پیش‌دانی بی‌هدف متهم می‌کنیم یا به حاکمیت جبرگرایانه، به او بی‌احترامی بزرگی روا می‌داریم. او یقیناً همه چیز را می‌داند. او حاکم است. او همه قدرت و اختیار را دارد. و در میان این تعالی حیرت‌انگیز، انسان را به صورت خویش آفرید و توان انتخاب را به او سپرد و او را نسبت به این انتخاب‌ها پاسخگو می‌داند. هرچند بی‌ایمانان پرستشگر وحش در مکاشفه فصل ۱۳ از دفتر حیات بره بیرون‌اند، آنان حتی اگر پسر خدا خود صفحات را می‌گشود و قلمی به دستشان می‌داد، حاضر نبودند نامشان را آنجا بنویسند.

اژدها و وحش برآمده از زمین (مکاشفه ۱۳: ۱۱-۱۸)

«آنگاه دیدم وحشی دیگر از زمین بیرون می‌آید. همچون بره دو شاخ داشت ولی مانند اژدها سخن می‌گفت. با تمام اقتدار وحش اول و به نام او عمل می‌کرد، و زمین و ساکنانش را به نیایش وحش اول که زخم مهلکش بهبود یافته بود، برمی‌گماشت. آیات عظیم از او به ظهور می‌رسید و حتی موجب می‌شد پیش چشم مردم آتش از آسمان بر زمین فرو بارد. به سبب آیاتی که اجازه داشت به حضور آن وحش به ظهور آورد، ساکنان زمین را بفریفت و به آنها دستور داد تمثالی از آن وحش بسازند که به شمشیر زخم خورده، اما همچنان زنده بود. به او قدرت داده شد که جان در تمثال آن وحش بدمد تا آن تمثال بتواند سخن بگوید و اسباب

کشتن همه آن کسان را فراهم آورد که از پرستش تمثال سر باز می‌زدند. همچنین، همه کسان را، از خرد و بزرگ، دارا و نادار، و غلام و آزاد واداشت تا بر دست راست خود یا بر پیشانی خویش علامت گذارند. تا هیچ کس نتواند بدون آن علامت بخرد یا بفروشد، و آن علامت یا نام آن وحش بود، یا شماره نام او. و این حکمت می‌طلبد. هر که بصیرت دارد، بگذار تا عدد آن وحش را محاسبه کند، چرا که آن، عدد انسان است. و عدد او ششصد و شصت و شش است.»

اکنون با دومین دو وحش آشنا می‌شویم: وحشی از زمین که بیشتر با عنوان نبی دروغین شناخته می‌شود. او دو شاخ مانند بره دارد، اما مانند اژدها سخن می‌گوید. مانند وحش نخست، به قدرت و اختیار عظیم آراسته شده است و از آن استفاده می‌کند تا مردم را وادار کند وحش نخست را بپرستند و با نشانه‌های معجزه‌گونه فریبشان دهد. او حتی به تصویر وحش نخست جان می‌دهد و باعث می‌شود کسانی که آن تصویر را نمی‌پرستند، کشته شوند. سرانجام، تجارت را محدود می‌کند تا فقط کسانی که نشان ویژه‌ای بر دست راست یا پیشانی خود می‌گیرند - نشانی که وفاداری آنان به وحش نخست را اعلام می‌کند - بتوانند خرید و فروش کنند.

همان‌گونه که هویت وحش نخست موضوع گمانه‌زنی‌های بسیار است، هویت وحش دوم نیز چنین است. آیا او گسیوس فلوروس، والی یهودیه در سده نخست، است که با خشونت عظیم عمل کرد و مسیحیان را مجبور ساخت تا به تندیس بزرگ نرون احترام بگذارند؟ آیا او نماد نوعی یهودیت بدعت‌آمیز رایج در سده نخست است؟ یا نماینده مذهبی دروغین به‌طور کلی است - مذهبی که گرسنگی روحانی انسان را با هر غذایی جز نان حیات سیر می‌کند؟ آیا او روم پای یا کهانت

رومی است؟ یا نبیِ دروغینِ آینده است - همراهی برجسته و سخنور که معجزه می‌کند و مردم جهان را وامی‌دارد وحشی را که از دریا برمی‌آید پرستش کنند؟ شاید میان همه این دیدگاه‌ها پیوندی باشد. اما تمرکز ما همچنان بر اژدهای پشت این وحش است. توجه به این نکته می‌تواند کمک‌کننده باشد که اژدها و دو وحشِ همراهش چگونه تثلیث را به شکلی تقلیدی و وارونه بازنمایی می‌کنند. آنان قصد خلاقانه خدای تثلیثی را رد می‌کنند و در عوض نقشه می‌کشند تا پادشاهی‌ای برای خود تصاحب کنند و تمام جهان را بفریبند تا از آنان پیروی کند. کارشان سختی، فریب، بی‌اعتمادی و در نهایت مرگ است. شیوه عمل آنان نیز حقیقتی را که زنان و مردان را به سوی نور جهان، یعنی عیسی، هدایت می‌کند انکار می‌نماید؛ و به جای آن، مردم را وسوسه می‌کند تا تاریکی پادشاهی شر را در آغوش بگیرند.

این وحش، وحش دیگری است. واژه یونانی آلوس به معنای دیگری از همان نوع است. در واقع وحش نخست و وحش دوم تشابهات بسیاری دارند. مهم‌ترین شباهت این است که هر دو وحش نامیده می‌شوند (تریون). آنان موجوداتی خطرناک و وحشی‌اند. یوحنا این واژه را برای توصیف شخصیت آنان به کار می‌برد. آنان درنده، شوم، و شریرند، در عین حال اغلب به نرمی حیوانات اهلی ظاهر می‌شوند. آنان فصیح، کاریزماتیک، و باهوش‌اند و جهان را می‌فریبند تا از ایشان پیروی کند.

همانند وحش نخست، وحش دوم نیز با تقویت کامل از قدرت اژدها عمل می‌کند. توجه کنید که وحش دوم چگونه:

مانند اژدها سخن می‌گوید (مکاشفه ۱۳:۱۱). سخنان شیطان نرم، فریبنده، و قانع‌کننده است. در آن اندازه‌ای حقیقت هست تا مخاطب جذب شود، ولی با دوزی

مرگبار از خطا آمیخته است. بی تردید سخنان تسکین دهنده این وحش، بی ایمانان را به احساس امنیت کاذب می کشاند، همان گونه که خدا آنها را گرفتار فریب می کند (دوم تسالونیکیان ۱۱:۲ را مقایسه کنید).

او تمام اختیار وحش نخست را به نیابت از او اعمال می کند (مکاشفه ۱۳:۱۲). اژدها هیچ قدرتی را دریغ نمی کند و از وحش دوم استفاده می کند تا مردم را مجبور سازد وحش نخست را بپرستند و در نتیجه، اختیار پشت او را نیز بپرستند.

آیاتی عظیم انجام می دهد (مکاشفه ۱۳:۱۳). واژه یونانی ای که در اینجا برای «نشانه‌ها» به کار رفته semeion است؛ همان واژه‌ای که برای معجزات عیسی مسیح و رسولان به کار می رود. این اعمال فراطبیعی اند، اما سرچشمه شان اژدهاست و هدفشان گمراه کردن تمام جهان است. این نشانه‌ها شامل جعل آتشی است که ایلیا و دو شاهد از آسمان فرومی آورند. همان گونه که جادوگران دربار فرعون با قدرت اهریمنی معجزات موسی را تقلید می کردند، وحش زمین نیز می تواند تماشاگران را قانع کند که قدرتهایی هم‌سنگ معجزات الهی دارد.

وحش زمین معجزه گر است، اما مقصودش فریبکارانه است. هدفش این است که همه مردم را از خدای واحد زنده به سوی خدایی دروغین برگرداند. چه تضادی با عیسی مسیح که معجزاتش الوهیت او را ثابت می کند، و با رسولان که نشانه‌ها و عجایبشان آنان را نمایندگان مسیح نشان می دهد. همان گونه که پولس برای مقابله با بزرگ رسولان دروغین به قرن‌تیان می نویسد: «نشانه‌های رسالت، در نهایت بردباری در میان شما به ظهور رسید، با آیات و عجایب و معجزات.» (دوم قرن‌تیان ۱۲:۱۲).

ساکنان زمین را می فریبد (مکاشفه ۱۳:۱۴). وحش دوم از طریق معجزات کاذب اعتماد کافی به دست می آورد تا مردم را وادار کند تصویری از وحش نخست

بسازند. واژه یونانی ترجمه شده به فریب، پلانیو است و به معنای دور کردن کسی از امنیت، حقیقت، یا فضیلت، و اغوا کردن معنا می دهد. این فریب عمدی است و هیچ نشانی نیست که وحش دوم، خود قربانی فریب باشد. به سبب گناه سنگین و ارادی او، او از داوری تخت سفید بزرگ می گذرد و مستقیماً همراه با وحش نخست به دریاچه آتش افکنده می شود (مکاشفه ۱۹: ۲۰). به همین شکل، اژدها نیز محاکمه ای ندارد؛ او به دریاچه آتش افکنده می شود (مکاشفه ۲۰: ۱۰).

به تصویر وحش نخست جان می دهد (مکاشفه ۱۳: ۱۵). به وحش دوم اجازه داده می شود به تصویر وحش نخست نفس یا حیات بدهد. اژدها قدرت خود را به وحش دوم می دهد، آن گونه که خدا اجازه می دهد. این تصویر سخن می گوید و باعث می شود کسانی که از پرستش تصویر وحش سر باز می زنند، کشته شوند. نقش سخن گفتن تصویر، نسبت به بت های زمان عهد عتیق و روم سده نخست، پیشرفتی چشمگیر محسوب می شود، زیرا آن بت ها نه سخن می گفتند و نه می توانستند کاری بکنند (مزمور ۸: ۱۱۵-۴؛ ارمیا ۵: ۱۰؛ حبقوق ۲: ۱۸-۱۹). چه سخن گفتن نتیجه ترفندهای انسانی باشد و چه حرکت اهریمنی، تصویر وحش هم شگفتی می انگیزد و هم وحشت می آفریند، زیرا حکم مرگ را بر کسانی صادر می کند که وفاداری خود را به مسیح نگه می دارند.

همه را وامی دارد نشان وحش را بر دست راست یا پیشانی بگیرند (مکاشفه ۱۳: ۱۶-۱۷). هیچ کس بدون نشان او نمی تواند خرید و فروش کند. بعضی مفسران بر این باورند که این نشان واقعی و فیزیکی است - داغی بر پوست یا خال کوبی. برخی دیگر به سکه های امپراتوری اشاره می کنند که تصویر قیصر را داشتند. آینده گرایان احتمال می دهند ریز تراشه ای باشد که زیر پوست کار گذاشته می شود. دیگران می گویند زبان یوحنا نمادین است و به افکار مردم (پیشانی) و اعمالشان

دست راست) اشاره دارد، وقتی به وحش نخست اعتماد می‌کنند و وفاداری خود را به او نشان می‌دهند. واژه یونانی ترجمه‌شده به نشان، خارگما است که مهر رسمی قیصر را می‌رساند. این مهر بر اسناد زده می‌شد تا اعتبار آنها را تایید کند. هر طور که تصور شود، روشن است که برای تایید کسانی به کار می‌رود که خود را تسلیم وحش نخست ساخته‌اند و برای جدا کردن آنان از کسانی است که پرستش ضد مسیح را رد می‌کنند.

در هر دو وحش مکاشفه فصل ۱۳، قدرت فراطبیعی اژدها را در پشت صحنه می‌بینیم. او هر چند نادیدنی است، انسان‌های مشتاق را به کار می‌گیرد تا چیزهای مربوط به خدا - اختیار، حکمت، نظم، نهادها، زبان، پرستش - را جعل کنند و با فاسد کردن آنها، مردم را به راستی به پذیرش عیسایی دیگر... روحی دیگر... و انجیلی دیگر بکشانند (دوم قرن تیان ۱۱:۴).

اژدها و جام ششم (مکاشفه ۱۶:۱۲-۱۹)

«فرشته ششم پیاله خود را بر رود بزرگ فرات فرو ریخت و آب آن خشکید تا راه برای شاهان شرق باز شود. آنگاه دیدم سه روح خبیث در هیئت وزغ از دهان اژدها و از دهان آن وحش و از دهان نبی کذاب بیرون آمدند. اینان ارواح دیوهایند که آیات به ظهور می‌آورند و نزد شاهان سرتاسر جهان می‌روند تا آنان را برای نبرد روز عظیم خدای قادر مطلق گرد هم آورند. به هوش باشید، که چون دزد می‌آیم! خوشا به حال آن که بیدار می‌ماند و جامه‌اش را نگاه می‌دارد، مبادا عریان روانه شود و رسوای عالم گردد. آنگاه آن سه روح پلید شاهان زمین را در جایی که به زبان عبرانیان 'حارمگدون' خوانده می‌شود، گرد هم آوردند. فرشته هفتم پیاله خود را در هوا پاشید و از آن تخت که در معبد بود، بانگی بلند برآمد که: «کار تمام است! آنگاه برق آذرخش و غریو غرش رعد بود که برمی‌خاست، و زمین لرزه‌ای

عظیم واقع شد، چندان عظیم که نظیرش تا انسان بر زمین می‌زیسته، روی نداده بود. شهر بزرگ سه پاره شد و شهرهای قومها فرو پاشیدند. و خدا بابل بزرگ را به یاد آورد و جام سرشار از شرابِ خشمِ خروشانِ خود را به او نوشاند.»

در مکاشفه فصل ۱۳ با دو وحش استثنایی آشنا می‌شویم. اژدها در پیوند با وحشی که از دریا برمی‌آید و وحشی که از زمین برخاسته است، تثلیثی ناپاک می‌سازد که ماهیت و کارِ پدر، پسر و روح‌القدس را به صورت جعلی تقلید می‌کند. در داوریِ جامِ ششم، که در مکاشفه ۱۶:۱۲-۱۹ ثبت شده، یوحنا سه روح ناپاک شبیه وزغ می‌بیند که از دهانِ اژدها، وحش و نبیِ دروغین بیرون می‌آیند. توصیف روشن است: اینها ارواحِ اهریمنی‌اند که معجزه انجام می‌دهند و به این وسیله رهبرانِ جهان را فریب می‌دهند تا برای نبردِ گرد آیند که در آن به طور حتم جان خود را از دست خواهند داد. در حالی که خدا نمی‌تواند دروغ بگوید، شیطان جز دروغ کاری نمی‌کند؛ و این مزدورانِ اهریمنیِ آن شیریر آن چنان در کار خود کارآمدند که برترین و هوشمندترین جهان را قانع می‌کنند وارد احمقانه‌ترین نبرد ممکن علیه خدای قادر مطلق شوند.

یوحنا با تشبیه ارواحِ اهریمنی به قورباغه‌ها، شاید به دومین بلای مصر اشاره می‌کند (خروج ۸: ۱-۱۵). این با این دیدگاه هم‌خوان است که اورشلیم — که در مکاشفه ۸: ۱۱ به‌طور نبوتی «سدوم» و «مصر» خوانده شده — تحت حمله قرار دارد. خدا مصرِ جغرافیایی را با وزغ‌های واقعی داوری کرد؛ اما برای تنبیه «مصرِ روحانی» (اورشلیم)، وزغ‌های روحانی — یعنی ارواحِ شیریر — را می‌فرستد.

ابزار اصلی این ارواح برای فریب دادن رهبران ملت‌ها، انجام «آیات» یا معجزاتِ کاذب است. شیطان و پیروانش اغلب کارهای فراطبیعی خدا را تقلید می‌کنند تا بی‌ایمانان را بفریبند. هر جا سخنان فریبنده کافی باشد — چنان که در

باغِ عدن — شیطان به‌عنوان «پدرِ دروغ‌ها» بیشترین کارایی را دارد؛ اما گاهی نمایش‌های خیره‌کننده قدرت حتی قانع‌کننده‌ترند.

هرچند مسیحیان روح‌القدس ساکن در خود را دارند تا امورِ الهی را تشخیص دهند، اما از فریبِ اهریمنی مصونیت مطلق ندارند. پولس رسول در هشدار نسبت به «رسولانِ دروغین و کارگزاران فریبکار» می‌نویسد: «و این عجیب نیست، زیرا شیطان نیز خود را به شکل فرشتهٔ نور درمی‌آورد؛ پس تعجبی ندارد که خادمانش نیز خود را به خادمان طریق پارسایی همانند سازند. سرانجام اینان فراخور کارهایشان خواهد بود.» (دوم قرنتیان ۱۱: ۱۴-۱۵).

با این همه، به نظر می‌رسد فریبِ این بخش تنها بی‌ایمانان را دربرمی‌گیرد. عیسی هشدار می‌دهد که زمانی مسیحانِ دروغین و انبیایِ دروغین برمی‌خیزند و آیات و شگفتی‌های عظیم انجام می‌دهند تا — اگر ممکن باشد — حتی برگزیدگان را نیز گمراه کنند (متی ۲۴: ۲۴؛ تاکید افزوده شده). پولس نیز می‌نویسد: «ظهور آن بی‌دین به نیروی شیطان و همراه با همه گونه معجزات و آیات و عجایبِ گمراه‌کننده خواهد بود، و نیز همراه با همه گونه شرارت که راهیان طریقِ هلاکت را فریفته می‌سازد. ایشان از آن رو هلاک می‌شوند که نخواستند حقیقت را دوست بدارند تا نجات یابند.» (دوم تسالونیکیان ۲: ۹-۱۰).

اژدها سخن می‌گوید و ارواحِ شریر پاسخ می‌دهند. شیطان و دو وحش، در قدرتِ یک تثلیثِ کاذب، برای دروغ گفتن، فریب دادن، وسوسه کردن و نابود ساختن به راه می‌افتند؛ اما آنگاه که مسیحِ جلال یافته بازمی‌گردد، گناهان‌شان در شکستی خیره‌کننده به خودشان بازمی‌گردد. عیسی با کلامِ خویش — که به صورت شمشیری تیز و دودم از دهانش تصویر شده است — دشمن را درهم می‌شکند و

سرانجام دشمنانِ شکست خورده را به آتش‌های جهنم می‌سپارد (مکاشفه ۱۹:۱۵ به بعد).

اژدها بسته می‌شود (مکاشفه ۲۰:۱-۳)

«آنگاه دیدم فرشته‌ای از آسمان فرود می‌آید، و کلید هاویه با اوست، و زنجیری بزرگ در دست دارد. او اژدها را، آن مار کهن را، که همانا ابلیس یا شیطان است، گرفت و در بند کشید تا هزار سال در اسارت بماند و او را به هاویه در انداخت و در بر او قفل کرد و مهر بر آن نهاد تا قومها را دیگر نفریید تا آن هزاره سر آید. و پس از آن چندگاهی آزاد گردد.»

در بازتابی از مکاشفه ۱۲:۹، یوحنا پنج توصیف را بر آن شریر به کار می‌گیرد: او اژدهاست، مار است، ابلیس است، شیطان است و فریب‌دهنده ملت‌ها. در مکاشفه فصل ۱۲، او به زمین افکنده می‌شود؛ و در مکاشفه فصل ۲۰، به هاویه انداخته می‌شود. هنگامی که در پایان هزار سال بار دیگر با اژدها روبه‌رو می‌شویم، او به دریاچه آتش افکنده می‌شود — فرود نهایی او به عذابی جاودان (مکاشفه ۲۰:۱۲۰). زندانی شدن آن شریر موضوعی شگفت‌انگیز است. این ماجرا با فرشته‌ای بی‌نام آغاز می‌شود — نه کروبلی یا سرافی، نه میکائیل یا جبرائیل، و نه حتی فرشته‌ای عظیم. این پیام‌آور گمنام از آسمان فرود می‌آید، در حالی که کلیدِ هاویه و زنجیری بزرگ در دست دارد. عیسی با کارِ کامل شده خود بر صلیب، شیطان را شکست داده است. میکائیل نیز در نبردی کیهانی در آسمان‌ها بر ابلیس پیروز شده است. و اکنون خدا پیام‌آوری فروتن، مطیع و بی‌نام را می‌فرستد تا آن شریر را ناخواسته در مسیرِ سرنوشت شوم خود به پایین هدایت کند.

پیش‌تر نیز در مورد هاویه صحبت کردیم. در مکاشفه فصل ۹، «ستاره‌ای که از آسمان بر زمین افتاده بود» کلیدِ هاویه را دریافت می‌کند. مفسران اختلاف دارند

که این ستاره چه کسی است: شیطان، یک دیو، یک فرشته، یک رهبری یهودی یا یک مسیحی بدعت‌گذار، پیامبر اسلام محمد، یا حتی افسنتین (مکاشفه ۸:۱۱). در هر صورت، آن ستاره دیوهایی را آزاد می‌کند که درد و رنجی سخت بر بی‌ایمانان جهان وارد می‌آورند. اما در مکاشفه فصل ۲۰، دروازه‌ها به جهت عکس می‌چرخند: ارواح شریر آزاد نمی‌شوند، بلکه اژدها به هاویه افکنده می‌شود و برای مدتی از فریب دادن ملت‌ها بازداشته می‌گردد.

هاویه، که به «چاه بی‌انتهای» نیز معروف است، جایگاهی برای حبس موقتی است. این واژه در ترجمه هزاره نو فارسی ده بار در ده آیه آمده است. در برخی آیات کتاب مقدس، این اصطلاح به نظر می‌رسد هم‌معنای «شئول»، یا عالم مردگان باشد (مزمور ۱۴۰:۱۰؛ رومیان ۷:۱۰؛ با تثنیه ۱۳:۳۰ مقایسه شود). در لوقا ۸:۳۱ دیوهایی که از مردی به نام «لژیون» بیرون رانده می‌شوند، از عیسی التماس می‌کنند که آنان را به هاویه نفرستد؛ به نظر می‌رسد این مکان جایگاه حبس دیوها است، اما جهنم (گهنا) نیست که مقصد نهایی آنان به‌شمار می‌آید. در سراسر مکاشفه، هاویه مکانی است که ارواح شریر در آن محبوس‌اند و شخصیتی به نام اَبَدون بر آن فرمان می‌راند (مکاشفه ۹: ۱۱، ۲، ۱؛ ۷:۱۱؛ ۸:۱۷؛ ۱:۲۰ برای آگاهی بیشتر درباره اَبَدون/اَپلیون/ویرانگر، به فصل ۱۳ مراجعه کنید).

بررسی دوم پطرس ۴:۲ نیز می‌تواند مفید باشد؛ جایی که پطرس رسول می‌نویسد خدا فرشتگان سرکش را به تارتاروس افکند تا در زنجیرهای تاریکی تا روز داوری نگاه داشته شوند. «تارتاروس» که تنها همین‌جا در عهد جدید به کار رفته، مکانی زیرزمینی و پایین‌تر از هادِس را توصیف می‌کند. شاید تارتاروس و هاویه یک مکان باشند یا دست‌کم به هم مربوط باشند (همچنین نگاه کنید به یهودا آیه ۶).

اما چرا اژدها زندانی می‌شود و سپس برای مدتی کوتاه آزاد می‌گردد؟ کندل ایزلی پیشنهاد می‌کند که حبسِ موقتی او در هاویه، بازتابی موازی با زندانی شدنِ موقتی انسان‌های شریرِ مرده در هادِس است. انسان‌های شریرِ مرگِ جسمانی را تجربه می‌کنند، موقتا به هادِس می‌روند، برای مدتی کوتاه از هادِس آزاد می‌شوند تا در برابر تختِ سفیدِ مسیحِ داوری حاضر شوند، و سپس به دریاچه آتش افکنده می‌گردند. به‌طور موازی، مارِ شریر — که چون روح است مرگِ جسمانی ندارد — موقتا به هاویه فرستاده می‌شود، برای زمانی کوتاه از آن آزاد می‌گردد، سرانجام داوری می‌شود و سپس به دریاچه آتش افکنده می‌شود.

فرشته‌ای که خدا برای زندانی کردنِ اژدها می‌فرستد، کلیدِ هاویه را در اختیار دارد. «کلید» در کتاب مقدس نمادِ اقتدار است. در مکاشفه ۱۷:۱-۱۸، عیسی کلیدهای مرگ و هادِس را در دست دارد. از آنجا که او شیطان را بر صلیب شکست داد، به احتمال بسیار اکنون کلیدِ هاویه را نیز در اختیار دارد. از همین رو، او اجازه می‌دهد دیوها آزاد شوند تا داوری بر کسانی اعمال شود که خون او را زیر پا لگدمال کرده‌اند (مکاشفه ۹:۱-۱۲)، و نیز از اقتدار خویش برای به بند کشیدنِ شیطان در مکاشفه فصل ۲۰ استفاده می‌کند.

فرشته‌ای که در مکاشفه ۱:۲۰ فرستاده می‌شود، نه تنها کلید، بلکه زنجیری نیز در دست دارد تا با آن اژدها را ببندد. از آنجا که شیطان موجودی جسمانی نیست، بدیهی است این زنجیر شبیه زنجیرهای معمول ما با حلقه‌های فلزی و پابند نیست. یوحنا به صورت تمثیلی از این واژه استفاده می‌کند تا محدود شدنِ حرکتِ کسی را نشان دهد که اکنون مانند شیرینی غران بر زمین می‌گردد (اول پطرس ۵:۸). دوگانه بودنِ این بند — هم زنجیر و هم حبس در هاویه — تضمین

می‌کند که با وجود زیرکی و قدرتش، نتواند بگریزد؛ هرچند بعدها برای مدتی کوتاه آزاد می‌شود.

لحظه‌ای به جسارت فرشته در اسیر کردن اژدها بیندیشید. در نزاعی بر سر جسد موسی، میکائیل رئیس فرشتگان، جرأت نمی‌کند اتهامی توهین‌آمیز علیه شیطان بر زبان آورد، بلکه می‌گوید: «خداوند تو را سرزنش کند!» (یهودا ۹). و فرشته خداوند — مسیح پیش از تجسد — نیز در حضور دادگاهی آسمانی که یهوشع کاهن اعظم در آن حاضر است، در سرزنش شیطان او را به «خداوند» ارجاع می‌دهد (زکریا ۳: ۱-۲). اما اینجا، در مکاشفه فصل ۲۰، فرشته‌ای فروتن بی‌درنگ اژدها را می‌رباید.

واژه یونانی *krateo* به معنای «به چنگ آوردن» است؛ همچنین به معنای به کار بردن نیرو، نگه داشتن، دستگیر کردن، مهار کردن یا حفظ کردن آمده است. جالب آنکه این واژه چندین بار در مکاشفه فصل ۲ به شیوه‌های گوناگون به کار رفته است: عیسی هفت ستاره را در دست راست خود «نگه می‌دارد» (آیه ۱). کلیسای پرگاموم به نام عیسی «چنگ زده» است (آیه ۱۳)، هرچند برخی در آن کلیسا به تعلیم بلعام «چنگ می‌زنند» (آیه ۱۴)، و برخی دیگر به تعلیم نیکولائیان «پای‌بندند» (آیه ۱۵). این واژه در جاهای دیگری از مکاشفه نیز آمده است، اما در همه موارد، تاکید بر نگه داشتن محکم شخص یا چیزی است. این پیام‌آور مقدس بی‌نام، اژدها را می‌گیرد، او را استوار نگاه می‌دارد و در هاویه محبوس می‌کند.

شکستن سر اژدها

کتاب مکاشفه در سراسر فصل‌هایش تاریخچه‌ای خلاصه‌شده از اژدها، یا مار، ارائه می‌دهد. اژدها جنگ خود را علیه خدا و کسانی که به صورت خدا آفریده شده‌اند در باغ عدن آغاز می‌کند؛ او «مار کهن» است (۹: ۱۲). در آسمان‌ها قدرتی

عظیم دارد، با هفت سر، ده شاخ و دمی بزرگ که جاروب می‌کند (۳:۱۲). در تلاشش برای نابودی مسیح در هنگام تجسد ناکام می‌ماند (۴:۱۲-۵). برای مدتی به زمین افکنده می‌شود و ملت‌ها را می‌فریبید (۷:۱۲-۱۲). به دو رهبر جهانی وحشی صفت قدرت‌های فریبنده می‌بخشد (۱۸:۱۲ - ۱۸:۱۳). او و این دو وحش، در قالب تثلیثی ناپاک، ارواح اهریمنی را رها می‌کنند که معجزه می‌کنند و رهبران جهان را گرد می‌آورند تا برای نبرد آماده شوند (۱۶:۱۲-۱۶). سپس برای هزار سال به هاویه افکنده می‌شود (۱:۲۰-۳).

این آخرین باری است که در کتاب مقدس، شیطان به صورت اژدها یا مار تصویر می‌شود؛ اما این پایان رویارویی ما با آن شریر نیست. مکاشفه ۲۰:۷-۱۰ به ما می‌گوید شیطان پس از زندانی شدن طولانی، از هاویه آزاد می‌شود. او آزرده است، اما اصلاح نگشته است. بی‌درنگ به راه می‌افتد تا «ملت‌های چهار گوشه زمین» را بفریبید و سپاهی عظیم فراهم آورد. اما اژدها بی‌دندان است. آتشی از آسمان فرو می‌آید و او و سپاهش را فرو می‌بلعد. یوحنا سرنوشت شیطان را در یک آیه خلاصه می‌کند: «و ابلیس، که آنان را فریب داده بود، به دریاچه آتش و گوگرد افکنده شد، جایی که آن وحش و نبی کذاب افکنده شده بودند. اینان روز و شب تا ابد عذاب خواهند کشید.» (مکاشفه ۲۰:۱۰).

در فصل ۱۴، به‌طور مفصل‌تر به سرای نهایی آن شریر می‌پردازیم. دعایی از سنت پیوریتن‌ها به‌خوبی نبرد بین مسیح و اژدها را به تصویر می‌کشد و ما را به پیروزی، اکنون و در سراسر ابدیت، مطمئن می‌سازد:

در فصل ۱۴، مسکن نهایی او را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

یک دعای خردمندانه از پیوریتن‌ها از این نبرد چنین یاد می‌کند و به ما اطمینان

می‌دهد که پیروزی از آن مسیح است:

«ای خداوند، تو را سپاس می‌گویم که نتیجه نبرد میان تو و شیطان هرگز نامعلوم نبوده و با پیروزی مسیح پایان خواهد یافت. جلجتا سر اژدها را کوبید و من با دشمنی شکست‌خورده می‌جنگم؛ دشمنی که با همه زیرکی و قدرتش از پیش مغلوب شده است. وقتی مار را بر پاشنه خود حس می‌کنم، به یاد آن کسی باشم که پاشنه‌اش زخمی شد اما با همان زخم، سر مار را کوبید.

خلاصه

نکته‌های کلیدی درباره مار و اژدها (بخش ۲):

(۱) اژدها، یعنی شیطان، منبع قدرت وحشی است که از دریا برمی‌خیزد (مکاشفه ۱۳:۱-۱۰ و ۱۸:۱۲). این وحش به احتمال بسیار انسانی است که سازمانی جهانی و اهریمنی را رهبری می‌کند. اژدها او را توانمند می‌کند - و خدا اجازه می‌دهد - تا با مقدسین بجنگد و بر مردم سلطه یابد. ایمانداران رنج می‌کشند و کشته می‌شوند، اما بی‌ایمانان فقط با پرستش وحش زنده می‌مانند.

(۲) این وحش غالب‌گشته از دریا (ضدمسیح) گوشت و خونی انسانی دارد، اما بر بال‌های اژدها اوج می‌گیرد. چون خدای این عصر نمی‌تواند در جسم انسان مثل پسر خدا ظاهر شود، در جسم انسانی طبیعی ساکن می‌شود و او را از قدرت پر می‌کند. شیطان هرگز بر تخت داود نخواهد نشست، پس پادشاهی عروسکی می‌نشانند و نخ‌های او را حرکت می‌دهد.

(۳) چرا اژدها به عروسک انسانی نیاز دارد؟ الف) به نظر می‌رسد خدا توانایی او را برای ظهور مستقیم در دنیای فیزیکی محدود نموده است. ب) شیطان با ابزار ثانویه - دیوها، انسان‌های مشتاق، یا طبیعت - بسیار موفق عمل می‌کند. پ) اشتیاق او به پرستش از طریق وحش دریا تحقق می‌یابد.

۴) وحش دوم، وحش زمین یا نبی دروغین (مکاشفه ۱۳: ۱۱-۱۸)، مانند اژدها سخن می گوید، اقتدار وحش نخست را دارد، آیات عظیم انجام می دهد، مردم را فریب می دهد، به تصویر وحش جان می دهد، و همه را وادار می کند نشان وحش را بر دست یا پیشانی داشته باشند.

۵) در هر دو وحش مکاشفه فصل ۱۳، قدرت فراطبیعی اژدها پشت صحنه فعال است. اژدها آنچه به خدا مربوط است - اقتدار، حکمت، نظم، نهادها، زبان، پرستش - را جعل می کند و فاسد می گرداند تا مردم با خلوص دل «عیسای دیگر... روحی دیگر... و انجیلی دیگر» را بپذیرند (دوم قرن تیان ۱۱: ۴).

۶) اژدها با دو وحش مکاشفه فصل ۱۳ یک تثلیث ناپاک می سازد. در جام ششم (مکاشفه ۱۶: ۱۲-۱۹) ارواح شیرین با معجزات دروغین، قومها را برای جنگی اغوا می کنند که با بازگشت مسیح به شکست نابودکننده آنان می انجامد.

۷) خدا فرشته ای بی نام را می فرستد تا اژدها را در چاه بی انتها حبس کند. دو بار بسته شدن او - در زنجیر و در زندان - تضمین می کند که نمی گریزد، هرچند بعدها اندکی آزاد می شود.

۸) مکاشفه ۲۰: ۷-۱۰ نشان می دهد پس از آزادی، شیطان دوباره قومها را می فریبد، اما بی درنگ نابود و برای همیشه به دریاچه آتش افکنده می شود.

پرسشها برای مطالعه شخصی یا گروهی

۱) اژدها به چه شکل هایی از طریق دو وحش مکاشفه فصل ۱۳ توجه و پرستش جهان بی ایمان را کسب می کند؟

۲) پطرس شیطان را چون شیری غران و پرسیه زنان به تصویر می کشد (اول پطرس ۵: ۸)، اما خدا او را بر افسار زده است. چه نمونه های مشخصی از

محدودیت‌هایی که خدا برای فعالیت‌های شیطان در زمین قرار داده را می‌توانید بیان کنید؟

(۳) درباره نمادهای مکاشفه دیدگاه‌های بسیار متفاوتی وجود دارد. چگونه ممکن است آن قدر درگیر نمادها شویم که پیام بزرگ‌تر پشت آنها را از دست بدهیم؟

(۴) مکاشفه ۱۸:۱۲ و ۱۳:۱-۴ را بخوانید. اژدها چگونه کار خود را از طریق وحش دریا انجام می‌دهد؟

(۵) در مکاشفه ۱:۲۰-۳ اژدها هزار سال بسته می‌شود. آیا فکر می‌کنید شیطان هم‌اکنون (عصر کلیسا) در حبس است یا در آینده حبس خواهد شد؟ نقاط قوت و ضعف هر دیدگاه چیست؟ و حقیقت بزرگ‌تر و مهم‌تری که فراتر از این بحث قرار دارد، چیست؟

شیطان مستبدي خونريز است. اودر پي آن است که بر جهان حکومت کند. او با همان شتاب و بى رحمى اسکندر کبير سلطه مى جويد، با سنگدلى ژوزف استالين نابود مى کند، و با جاه طلبى سوزان آدولف هیتلر پيش مى رود.

فصل چهارم شیطان / ابلیس

شبکه‌های اجتماعی مانند توئیتر، فیسبوک و اینستاگرام، تهمت و بدگویی را به یک ورزش خونین سریع و آسان برای هر کسی که گوشی هوشمند متصل به اینترنت دارد، تبدیل کرده‌اند. خواننده و ترانه‌سرای آمریکایی، لیزو، پس از آنکه نام، محل کار و عکس یک پیک غذا را در توئیتی منتشر کرد و مدعی شد او غذایش را دزدیده است، با شکایت ادعای حیثیت روبه‌رو شد (۱).

میلیارد معروف ایلان ماسک، در یک جدال آنلاین با یک غواص بریتانیایی که به نجات دوازده پسر و مربی‌شان از غاری در تایلند کمک کرده بود، درگیر شد. ماسک آن قهرمان را «پدو گای» نامید و گویا در ایمیلی غیررسمی به یک خبرنگار از او به عنوان «متجاوز به کودک» یاد کرد. نتیجه این اتهام‌ها چه بود؟ بله یک شکایت حقوقی! (۲)

و ستاره هیپ‌هاپ، د گیم، تصمیم گرفت درباره پرستار سابق بچه‌هایش در یک میلیون دنبال‌کننده اینستاگرامی‌اش پرخاش کند. در پاسخ، آن پرستار بچه به خاطر مبلغی نامشخص شکایت کرد و مدعی شد این بدنامی باعث از دست دادن شغل، ناتوانی در کار کردن در رشته‌اش، و افسردگی او شده است (۳).

و همین‌طور ادامه دارد. با وجود تلاش‌های فزاینده برای فیلتر کردن محتوا در شبکه‌های اجتماعی، فوران یک خشم، یا کینه‌ای که در دل می‌جوشد، در چند ثانیه خوراک عمومی می‌شود. نگران‌کننده‌تر آن است که وقتی چنین اتهام‌هایی فراگیر می‌شوند، پیامدهایشان دیگر به‌سختی قابل کنترل است و گاه اصلاً نمی‌توان جلوی آن‌ها را گرفت، مگر پس از آنکه کاملاً اثر خود را گذاشته باشند. اما مردم چگونه تا این حد در تهمت‌زدن ماهر شده‌اند؟ با تمرین. و با الگوبرداری از یک الگوی فراطبیعی.

دشمن اصلی

کتاب مقدس در قسمت‌های بسیار، آن شرور را «شیطان» و «ابلیس» می‌نامد. نوزده کتاب از بیست‌وهفت کتاب عهد جدید به شیطان اشاره می‌کنند. هر نویسنده عهد جدید وجود او را به رسمیت می‌شناسد. و از بیست‌ونه اشاره‌ای که در اناجیل به شیطان شده، عیسای مسیح بیست‌وپنج بار آن را بیان کرده است (۴).

نام‌های شیطان و ابلیس عملاً یک معنا دارند: دشمن، متهم‌کننده، یا تهمت‌زن. واژه عبری *satan* به معنای «دشمن» یا «مخالف» است. این اصطلاح در سراسر عهد عتیق برای توصیف دشمنان گوناگون به کار می‌رود؛ برخی انسانی و برخی غیرانسانی. سه بخش از عهد عتیق به موجودی ماورایی به نام «شیطان» اشاره می‌کنند (اول تواریخ ۱:۲۱؛ ایوب فصل‌های ۱-۲؛ زکریا ۳:۱-۲).

فعل *satan* تنها شش بار در عهد عتیق ظاهر می‌شود. بسته به بافت متن، این واژه یعنی متهم کردن، تهمت زدن، یا دشمنی ورزیدن معنا می‌دهد. در عهد جدید، مفهوم موجودی ماورایی به نام شیطان (یونانی *satanas*) روشن‌تر و دقیق‌تر شکل می‌گیرد. این واژه به دشمنی اشاره می‌کند که در کمین می‌نشیند یا خود را در برابر دیگری قرار می‌دهد (۵).

نویسندگان عهد جدید شیطان را فرمانروای گروهی از فرشتگان و کنترل کننده این جهان به تصویر می کشد؛ او به طور خاص بر بی ایمانان تسلط دارد (متی ۲۵:۴۱؛ یوحنا ۸:۴۴؛ دوم قرنتیان ۴:۴). او با خدا مخالفت می کند و می کوشد مردم را از خالقشان دور سازد. این شامل پیروان عیسای مسیح نیز می گردد که باید از حيله‌های او آگاه باشند و با پایداری در برابرش بایستند (افسیسیان ۶:۱۱؛ اول پطرس ۵:۸). شیطان به عنوان دشمن، انسان‌ها را وسوسه می کند (یوحنا ۱۳:۲؛ اعمال رسولان ۳:۵)، مانع کار خادمان خدا می شود (اول تسالونیکیان ۲:۱۸)، ایمانداران را در حضور خدا متهم می کند (مکاشفه ۱۲:۱۰)، و انسان‌های شریری را که در برابر انجیل می ایستند، تحت سلطه می گیرد (دوم تسالونیکیان ۲:۹).

در مقابل، واژه «ابلیس» از یونانی diabolos می آید که ریشه واژه انگلیسی diabolical است. معنای آن «تهمت‌زن»، «متهم کننده» یا «آشوب‌گر» است. تهمت، نمایانگر شرارتِ گفتار انسانی است که عهد جدید با واژه‌هایی مانند «کفر گفتن» و «بدگویی» توصیفش می کند. این فعل، نیت خصمانه یا به جان هم انداختن دو نفر را در خود دارد.

نام ابلیس از دو واژه یونانی ساخته شده است dia به معنی «از میان» یا «در میان»، و ballo به معنی «انداختن». همان طور که جیمز بویس توضیح می دهد، ابلیس کسی است که از آغاز کوشیده است یک آچار فرانسه در چرخ‌دنده‌های جهان بیندازد! (۶)

یهودیان باستان از diabolos برای ترجمه واژه عبری satan در نسخه‌های یونانی عهد عتیق استفاده می کردند. عهد جدید هر دو واژه – satanas و diabolos – را برای اشاره به همان موجود به کار می برد. ما معمولاً «شیطان» را نام خاص و «ابلیس» را به عنوان یک عنوان به کار می بریم، اما هر دو عملاً

هم‌معنا هستند و یعنی «دشمن»، «متهم‌کننده» یا «تهمت‌زن». لغت‌نامه کتاب-مقدسی ایستون، ابلیس را «دشمن اصلی منافع روحانی انسان» توصیف می‌کند (۷).

هرچند «متهم کردن» و «تهمت زدن» در معنا هم‌پوشانی دارند، اما کاملاً یکسان نیستند. متهم کردن یعنی در دیگری عیب جستن و وارد کردن اتهامی بر علیه او است. یک اتهام می‌تواند درست و معتبر باشد یا نادرست و نامعتبر. اما تهمت همیشه دروغ است. تهمت‌زن اتهام‌های دروغین را با نیت بدخواهانه مطرح می‌کند تا آبرو و حتی معاش طرف مقابل را نابود کند. پس دشمنی ممکن است از عدالت یا از کینه برآید. این بافت متن است که تعیین‌کننده است.

سه نوع «شیطان»

در کتاب مقدس سه نوع «شیطان» می‌بینیم: انسانی، فرشته‌ای، و الهی.

انسانی

داود نخستین انسانی است که در عهد عتیق «شیطان» خوانده می‌شود. در اول سموئیل فصل ۲۷، داود از شائول می‌گریزد و به سرزمین فلسطینیان می‌رود. در آنجا او و ششصد مردش همراه خانواده‌های‌شان مورد لطف آخیش، پادشاه جت، قرار می‌گیرند و آخیش شهر صقلخ را به داود می‌دهد.

داود خود را جنگاوری نیرومند نشان می‌دهد، آن قدر که آخیش او را محافظ همیشگی خود می‌سازد (اول سموئیل ۲:۲۸). اما وقتی فلسطینیان برای جنگ با اسرائیل سپاه خود را سامان می‌دهند، فرماندهان فلسطینی به حضور داود در میان آنها اعتراض می‌کنند. آنان به آخیش می‌گویند داود قابل اعتماد نیست و در میانه نبرد، از ادعای دوستی با فلسطینیان دست می‌کشد و دشمن (satan) آنان می‌-

گردد (اول سموئیل ۴:۲۹). آخیش ناچار دستور می‌دهد داود و مردانش عقب‌نشینی کنند.

مدتی بعد، شمعی بنیامینی که پیش‌تر داود را هنگام فرارش از اورشلیم نفرین و تحقیر کرده بود (دوم سموئیل ۱۶:۵-۱۴)، توبه می‌کند و بخشش می‌طلبد (دوم سموئیل ۱۹:۱۸-۲۰).. اما ایشای، یکی از درباریان داود، خواهان اعدام شمعی به خاطر بی‌احترامی به پادشاه می‌شود. هرچند از نظر قانونی این اعدام مجاز بود، اما اجرای آن تلاش‌های داود برای گرد آوردن بنیامینیان پیرامون خود را تضعیف می‌کرد. از این رو داود راه رحمت را برمی‌گزیند و ایشای را به سبب پیشنهاد مجازات مرگ، «دشمن» (satan) می‌نامد (دوم سموئیل ۱۹: ۲۲).

پس از مرگ داود، سلیمان به حیرام، پادشاه صور، می‌نویسد که داود به سبب جنگ‌هایی که کرده بود، نتوانست معبد را بسازد. اما اکنون سلیمان می‌گوید اسرائیل در صلح است و هیچ دشمنی (satan) ندارد (اول پادشاهان ۴:۵).

در عهد جدید تنها یک نمونه از اینکه شخصی «ابلیس» خوانده شود داریم. در یوحنا فصل ۶، پس از آنکه بسیاری از شاگردان عیسی مسیح او را ترک می‌کنند، او به دوازده رسول می‌گوید: «عیسی به آنان پاسخ داد: «مگر شما دوازده تن را من برنگزیده‌ام؟ با این حال، یکی از شما ابلیسی است.» (یوحنا ۶: ۷۰). منظور او یهودای اسخریوطی است که بعدها به عیسی مسیح خیانت می‌کند.

فرشته‌ای

فصل‌های اول و دوم ایوب، دیدارهایی بین خدا و «شیطان» به زبان عبری hassatan را گزارش می‌کنند. این تنها مورد در عهد عتیق است که خدا و شیطان با هم گفتگو می‌کنند. اندکی بعد این بخش را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

در روایاتی که در زکریا ۳:۱-۲ ثبت شده، زکریا می‌بیند یهوشع کاهن اعظم در برابر فرشته یهوه ایستاده و «شیطان» hassatan نیز نزدیک اوست تا یهوشع را متهم کند. ماهیت اتهام بیان نشده، اما ظاهراً شیطان شایستگی یهوشع را برای خدمت زیر سؤال می‌برد. خداوند، متهم‌کننده یهوشع را توبیخ می‌کند و فرشته یهوه - که احتمالاً عیسیای مسیح پیش از تجسم است - گناه یهوشع را برمی‌دارد و وعده می‌دهد او را با جامه‌های پاک بپوشاند (۸).

در گزارش دیگری از یک شیطان از نوع فرشته‌ای، می‌بینیم دشمنی بدخواه داود را برمی‌انگیزد تا سرشماری کند. در اول تواریخ ۱:۲۱، شیطان بر ضد اسرائیل برمی‌خیزد و داود را به شمارش سپاه تحریک می‌کند. این تنها جایی در عهد عتیق است که واژه satan وقتی به روحی اهریمنی اشاره دارد، بدون حرف تعریف انگلیسی The می‌آید؛ و همین باعث شده برخی مفسران آن را نام شخصی شرور بدانند (۹).

در عهد جدید نام‌های شیطان و ابلیس ده‌ها بار به جای هم برای همان شیرین به کار می‌روند. چون عهد جدید آموزه روشن‌تری از یک فرشته سقوط کرده خاص ارائه می‌کند، در هویت این موجود بدخواه تردیدی ندارد و اطلاعات بسیار بیشتری درباره کارهایش به ما می‌دهد. پیوست ۱ فهرست همه اشاره‌های عهد جدید به شیطان / ابلیس را نشان می‌دهد.

الاهی

یک نمونه در عهد عتیق وجود دارد که در آن، متهم‌کننده‌ای آسمانی از سوی یهوه فرستاده می‌شود؛ و در واقع شاید خود یهوه باشد. در اعداد فصل ۲۲، فرشته یهوه - که مانند زکریا ۳:۱-۲ احتمالاً عیسیای مسیح پیش از تجسم است - در صحنه‌ای بسیار عجیب ظاهر می‌شود؛ صحنه‌ای با پادشاهی نفرین‌جو، نبی‌ای

مزدبگیر و الاغی سخنگو. این داستانِ بلعام است؛ نبی سودجویی که بالاق، پادشاه موآب، او را برای لعن کردن بنی اسرائیل استخدام می‌کند.

بالاق دو بار فرستاده می‌فرستد و جایزه‌ای بزرگ به او پیشنهاد می‌دهد. بلعام می‌گوید فقط آنچه یهوه بگوید بر زبان می‌آورد و ما ابتدا حس می‌کنیم با سخنگویی وفادار روبه‌رو هستیم. اما در سراسر داستان، و نیز در اشاره‌های عهد جدید، روشن می‌شود بلعام می‌خواهد با زیرکی راهی برای ارضای طمعش پیدا کند.

بلعام همراه سفیران پادشاه به سوی موآب حرکت می‌کند، اما زیاد پیش نمی‌رود که فرشته یهوه با شمشیری بلند راهش را می‌بندد. در دو جا فرشته یهوه به عنوان دشمن یا «شیطان» معرفی می‌شود. در اعداد ۲۲:۲۲ فرشته یهوه در راه می‌ایستد تا در برابر بلعام بایستد. و در آیه ۳۲، پس از آنکه یهوه چشم بلعام را باز می‌کند تا فرشته را ببیند، فرشته به او می‌گوید برای مخالفت با او بیرون آمده است. در هر دو مورد، واژه عبری satan به «مخالفت کردن» ترجمه شده است (۱۰).

عهد جدید هیچ‌گاه یکی از اقنوم تثلیث را «شیطان» یا «ابلیس» نمی‌نامد، هرچند رهبران مذهبی زمان عیسای مسیح او را متهم می‌کنند که دیو دارد (یونانی daimonion یوحنا ۸:۴۸) و با بعزبول، رئیس دیوها، هم‌دست است (متی ۲۴:۱۲؛ لوقا ۱۱:۱۵).

با این حال، نویسندگان عهد جدید درباره متهم کردن، محکوم ساختن و داوری عادلانه پدر، پسر و روح‌القدس سخن فراوان دارند. برای نمونه، عیسای مسیح به پیروانش می‌گوید روح‌القدس خواهد آمد تا جهان بی‌ایمان را نسبت به گناه، عدالت

و داوری محکوم کند (یوحنا ۱۶:۸). فعل یونانی elencho به معنی توبیخ و آشکار ساختن گناه یا قانع کردن نسبت به تقصیر است (۱۱).

همچنین عیسی مسیح روشن می‌کند پدر همه داوری را به او سپرده است تا همه مردم پسر را همان‌گونه که پدر را حرمت می‌نهند، حرمت نهند (یوحنا ۵:۲۲). و پولس اعلام می‌کند که همه ایمانداران روزی در برابر کرسی داوری خدا / مسیح خواهند ایستاد (رومیان ۱۴:۱۰؛ دوم قرنتیان ۵:۱۰).

هر جا اعضای تثلیث در قامت دشمن یا متهم‌کننده تصویر می‌شوند، آنان داورانی مقدس و عادل هستند؛ درست در تضاد با شریر. عیسی مسیح برای نشان دادن برابری خود با پدر، شنوندگان یهودی‌اش را به چالش می‌کشد و می‌گوید: کدام یک از شما می‌تواند مرا به گناه متهم کند (یوحنا ۸:۴۶)؟

آخرین نکته پیش از آنکه ادامه دهیم این است که کاربرد نام «شیطان» به معنای «متهم‌کننده» برای معرفی شریر، در سده نخست تأثیر نیرومندی داشت، زیرا شخصیتی شناخته‌شده و منفور به نام delator وجود داشت. خبرچینی مزدور که از راه متهم کردن مردم نزد مقامات، امرار معاش می‌کرد. همان‌طور که یک مفسر اشاره کرده، فاصله بسیاری میان «متهم‌کننده» و «تهمت‌زن» وجود ندارد؛ از این رو شیطان که متهم‌کننده است اغلب ابلیس یعنی تهمت‌زن نامیده می‌شود (۱۲). بنابراین نفرت مردم از delator به آسانی به متهم‌کننده و تهمت‌زن نهایی در عالم نادیدنی منتقل می‌شد.

سه نمونه کنجکاوانه از تهمت

بیاید به اختصار سه رویداد کتاب مقدسی را بررسی کنیم که طبیعت تهمت‌زن شیطان را نشان می‌دهند.

مورد شماره ۱: ایوب ۱:۶ - ۲:۱۰

شیطان (به‌طور لفظی «آن شیطان») (۱۳) همراه با پسران خدا در حضور خداوند ظاهر می‌شود. پسران خدا اعضای شورای آسمانی هستند؛ مجمعی از موجودات روحانی آفریده‌شده که خداوند به آنان اختیار اداره جهان را بخشیده است. «آن شیطان» هم حاضر می‌شود، هرچند به نظر نمی‌رسد عضو شورای آسمانی باشد. او به‌جای مشورت با خدا، همان‌طور که اعضای شور می‌کنند، گزارش می‌دهد که در زمین «گشت می‌زده... و در آن قدم می‌زده است» (ایوب ۷:۱). می‌شود گفت او با ولع، نقش «اتهام‌زنِ فرصت‌طلبِ الهی» را بازی می‌کند. خداوند می‌گوید: «خداوند گفت: «آیا خادم من ایوب را ملاحظه کرده‌ای؟ کسی مانند او بر زمین نیست. مردی بی‌عیب و صالح که از خدا می‌ترسد و از بدی اجتناب می‌کند.» (ایوب ۸:۱).

متهم‌کننده می‌پرسد: «آیا ایوب بی‌چشمداشت از خدا می‌ترسد؟ آیا جز این است که گرد او و اهل خانه و همهٔ اموالش از هر سو حصار کشیده‌ای؟ تو دسترنج او را برکت داده‌ای، و چارپایانش در زمین افزون گشته‌اند. اما اکنون دست خود دراز کن و هرآنچه دارد لمس نما، که رو در رو تو را لعن خواهد کرد. خداوند پاسخ می‌دهد: بسیار خوب، هرچه دارد در اختیار توست، فقط دستت را به خود ایوب نرسان.» (ایوب ۹:۱-۱۱).

پس شیطان از حضور خدا بیرون می‌رود و دست‌به‌کار می‌شود. صبایان را برمی‌انگیزد تا ناگهان حمله کنند، گاوها و الاغ‌های ایوب را ببرند و خدمتکارانش را بکشند، جز یکی که می‌دود و ماجرا را به ایوب خبر می‌دهد. هنوز او تمام نکرده، بازمانده دیگری از فاجعه‌ای هم‌زمان و جداگانه نفس‌زنان سر می‌رسد و می‌گوید «آتش خدا از آسمان» بر شبانان و گوسفندان افتاد و همه را سوزاند. پیش از آنکه

سخنش تمام شود، پیام‌آور دیگری خبر می‌دهد سه گروه کلدانی به شترها یورش بردند، آنها را بردند و خدمتکاران را کشتند.

بعد بدترین خبر می‌رسد. پیام‌آوری می‌گوید همه پسران و دختران ایوب در خانه برادر بزرگ‌تر جمع بودند که بادی سخت از بیابان وزید، ساختمان را فرو ریخت و همه را کشت.

در چند دقیقه، شیطان آنچه را بنیاد وفاداری ایوب می‌پنداشت - خانواده و دارایی‌اش - نابود می‌کند.

آنچه بعد رخ می‌دهد شگفت‌انگیز است و برای متهم‌کننده کاملاً غیرمنتظره: ایوب برخاست، ردایش را درید و سرش را تراشید. سپس بر زمین افتاد و پرستش کرد و گفت: «عریان از رَحِمِ مادر بیرون آمدم و عریان نیز باز خواهم گشت. خداوند داد و خداوند گرفت! نام خداوند متبارک باد!» در این همه، ایوب گناه نکرد و به خدا بی‌انصافی نسبت نداد. (ایوب ۱: ۲۰-۲۲).

ایوب پیروز شده بود، اما شیطان هنوز کارش را تمام نکرده بود. فصل ۲ با صحنه‌ای دیگر آغاز می‌شود که پسران خدا باز در حضور خداوند حاضر می‌شوند و متهم‌کننده نیز همراهشان است. خدا از شیطان می‌پرسد کجا بوده، و او می‌گوید در زمین گشت می‌زده و در آن قدم می‌زده است (ایوب ۲: ۲). بار دیگر خداوند بحث ایوب را پیش می‌کشد و اضافه می‌کند: «آیا خادم من ایوب را ملاحظه کردی؟ کسی مانند او بر زمین نیست، مردی بی‌عیب و صالح که از خدا می‌ترسد و از بدی اجتناب می‌کند. او همچنان کاملیت خود را حفظ کرده است، هرچند مرا بر ضد او برانگیختی تا او را بی‌سبب ضرر رسانم.» (ایوب ۲: ۳).

شیطان جواب تندى مى‌دهد: «پوست به عوض پوست! انسان هر چه دارد برای جان خود خواهد داد. اکنون دست خود دراز کرده، گوشت و استخوانِ او را لمس کن و او رو در رو تو را لعن خواهد کرد.» (ایوب ۲: ۴-۵).

خداوند مى‌گوید: «اینک او در دست توست. فقط جانِ او را حفظ کن.» (ایوب ۲: ۶). پس شیطان ایوب را از فرق سر تا کف پا به دمل‌های دردناک مبتلا مى‌کند. ایوب در خاکستر مى‌نشیند و با تکه سفالی زخم‌های چرکینش را مى‌خاراند. همسرش دیگر تاب نمى‌آورد و مى‌گوید: «آیا همچنان کاملیت خود را حفظ مى‌کنی؟ خدا را لعن کن و بمیر!» (ایوب ۲: ۹).

ایوب پاسخ مى‌دهد: «همچون یکی از زنان ابله سخن مى‌گویی! آیا نیکویی را از خدا بپذیریم و بدی را نپذیریم؟» و در این همه، ایوب به لبان خود گناه نکرد.» (ایوب ۲: ۱۰).

از اینجا به بعد دیگر نامی از شیطان در کتاب ایوب نمى‌شنویم. اما از این مواجهه چه چیزهایی درباره این تهمت‌زن فرشته‌گونه مى‌بینیم؟

نخست، شیطان در زمین پرسه مى‌زند و به دنبال قربانی است. سده‌ها بعد پطرس همین تصویر را تکرار مى‌کند: «زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیری غرآن در گردش است و کسی را مى‌جوید تا ببلعد.» (اول پطرس ۵: ۸). او موجودی خطرناک و شکارچی است. پطرس به خوانندگانی که تحت فشار جفا هستند مى‌گوید در ایمان استوار باشید و در برابرش مقاومت کنید، چون همین رنج‌ها در سراسر جهان به برادران و خواهران شما نیز مى‌رسد (اول پطرس ۵: ۹).

دوم، شیطان اشتباهی ویژه برای افراد وفادار به خدا دارد. ایوب هدف اصلی است، اما او به داود هم چشم مى‌دوزد؛ مردی که مطابق دل خدا است. در اول

تواریخ ۱:۲۱ می‌خوانیم: «آنگاه شیطان بر ضد اسرائیل برخاسته، داوود را برانگیخت تا اسرائیل را سرشماری کند.» (اول تواریخ ۱:۲۱).

او به همین جا قانع نمی‌شود و زیرکانه‌ترین حمله‌اش را بر علیه خود مسیح در بیابان اعمال می‌کند (متی ۱:۴-۱۱؛ لوقا ۴:۱-۱۳). همان‌طور که پیتر بولت می‌گوید، ابلیس با غروری ریشه‌دار ادعا می‌کند مالک جهان است و می‌خواهد عیسی زیر دست او باشد... ابلیس به خدا تهمت می‌زند تا عطش سیری‌ناپذیرش برای خدا بودن را سیراب کند (۱۵).

او بارها بر پطرس رسول حمله می‌کند. در قیصریه فیلیپی، بعد از اعتراف پطرس به اینکه عیسای مسیح همان مسیح خداست، پطرس به مهره شیطان تبدیل می‌شود و می‌کوشد عیسی را از تصمیم خود برای مصلوب شدن منصرف کند... عیسای مسیح او را همانند خود شیطان تویخ می‌کند و می‌گوید: «دور شو از من، ای شیطان! تو مانع راه منی، زیرا افکار تو انسانی است نه الهی. م. متی ۱۶:۲۳).

بعدها عیسی به پطرس خبر می‌دهد شکست شخصی‌اش نزدیک است: «ای شمعون، ای شمعون، شیطان اجازه خواست شما را همچون گندم غربال کند. اما من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود. پس چون بازگشتی، برادرانت را استوار بدار.» (لوقا ۲۲:۳۱-۳۲). پطرس به وفاداری‌اش تا پای مرگ سوگند یاد می‌کند، اما عیسی می‌داند چه خواهد شد: «پطرس، بدان که امروز پیش از بانگ خروس، سه بار انکار خواهی کرد که مرا می‌شناسی.» (لوقا ۲۲:۳۴).

سوم، شیطان فقط با اجازه خدا و تحت حاکمیت او به قوم خدا حمله می‌کند. دو بار خداوند به او اجازه می‌دهد ایوب را بیازماید، اما هر بار مرزی برای او تعیین نمود: دستت را بر خودِ او دراز مکن؛ فقط جان او را حفظ کن!

در ماجرای انکار پطرس، شیطان با موفقیت از خدا اجازه می‌گیرد که او را چون گندم غربال کند. فعل یونانی «غربال کردن» *siniazo* یعنی چیزی را در الک تکان بدهیم. یعنی شیطان می‌خواهد پطرس را از درون مضطرب کند و ایمانش را بیازماید. با این حال، عیسی نقش شفیع پطرس را بر عهده می‌گیرد. دعا می‌کند ایمانش در نهایت از هم نپاشد، و به او اطمینان می‌دهد که خدا در این آزادی محدود شیطان هدفی دارد. پطرس سقوط می‌کند، اما توبه می‌کند و سپس برادرانش را تقویت می‌کند.

پولس نیز به همه ایمانداران اطمینان می‌دهد که خدا برای وسوسه‌های شیطان حدی می‌گذارد: «هیچ آزمایشی بر شما نیامده که مناسب بشر نباشد. و خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه همراه آزمایش راه‌گیزی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید.» (اول قرنتیان ۱۰:۱۳).

«راه‌گیزی» از واژه یونانی *ekbasis* می‌آید؛ به معنای راه بیرون رفتن یا گذرگاه است. تصویر پولس همانند یک سپاهی است که در تنگنایی مرگبار گرفتار شده، اما راه‌گیزی پیدا می‌کند که از تیررس دشمن خارج شود. این راه‌گریز، عطای خداست؛ راهی برای رهایی و نیز راهی برای پیش رفتن با انجیل است. یعنی شیطان نمی‌تواند ما را در وسوسه برای همیشه به دام بیندازد، و همچنین به این معنا است که وقتی گناه می‌کنیم، مسئولیت کاملش با خود ماست.

دلگرم‌کننده‌تر از راه‌گریز، تسلی درونی خدا از طریق سکونت روح‌القدس در ماست. عیسی به شاگردانش می‌گوید:

«اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد، یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد؛ اما

شما او را می‌شناسید، چرا که نزد شما مسکن می‌گزیند و در شما خواهد بود. (یوحنا ۱۴:۱۵-۱۷).

واژه «تسلی‌دهنده» که در ترجمه‌های دیگر «مدافع» یا «یاری‌دهنده» هم آمده، از یونانی parakletos است؛ یعنی کسی که در دادگاه از طرف دیگری دفاع می‌کند. در معنای گسترده، یعنی کمک‌کننده و یاور. عیسی وعده می‌دهد پس از بازگشت خودش نزد پدر، روح‌القدس را خواهد فرستاد. روح در جایگاه حضور عیسی در میان شاگردان می‌ایستد تا آنان را به فهم عمیق‌تر انجیل برساند و نیروی الهی لازم برای تحمل رنج‌ها و جفاها را به آنها بدهد.

و در ارتباط با اراده اجازه‌دهنده خدا در حمله‌های شیطان، خداوند «تمام زره خدا» را به ما می‌بخشد تا در برابر «نقشه‌های ابلیس» بایستیم و «در روز شر مقاومت کنیم» (افسیسیان ۱۱:۶-۱۳). این زره شامل کمر بند راستی، زره عدالت، کفش‌های آمادگی برای اعلام انجیل سلامتی، کلاه‌خود نجات، و سپر ایمان است که با آن «همه تیرهای آتشین آن شرور را خاموش می‌کنیم» (افسیسیان ۱۷:۱۴:۶). افزون بر این دفاع، خداوند «شمشیر روح» را نیز می‌دهد که همان کلام خداست (افسیسیان ۱۷:۶).

به نظر نمی‌رسد خداوند نفوذ شیطان بر بی‌ایمانان را همان‌گونه محدود کند که برای فرزندان خود مرز می‌گذارد. کتاب مقدس کسانی را که خارج از پادشاهی خدا هستند چنین توصیف می‌کند: طبیعی یا بی‌روح (اول قرنتیان ۲:۱۴)؛ کور (دوم قرنتیان ۴:۴)، جدا از حیات خدا (افسیسیان ۱۷:۴-۱۸)، دشمنان خدا (رومیان ۵:۵-۶)، محکوم (یوحنا ۳:۱۸)، در تاریکی (اعمال رسولان ۱۸:۲۶)؛ افسسیان ۵:۸؛ کولسیان ۱:۱۳؛ اول پطرس ۲:۹)؛ و از نظر روحانی مرده (افسیسیان ۱:۲). از این

رو، شیطان آنان را به دام انداخته و «اسیر کرده تا اراده او را انجام دهند» (دوم تیموتائوس ۲:۲۶).

چهارم، شیطان آینده را نمی‌بیند. پیش‌بینی‌هایش درباره سقوط روحانی ایوب اشتباه در می‌آید. او حتی نمی‌تواند پیش‌بینی کند که خدا چگونه از خود شیطان برای تقدیس ایوب سود می‌جوید؛ ایوب به پارسایی خود تکیه زیادی داشت - «همچنان بر پارسایی خود پای خواهم فشرد و از ایستادگی بر آن دست نخواهم کشید.» (ایوب ۲۷:۶) - نه به عدالت ژرف و دست‌نیافتنی خدا (ایوب فصل‌های ۳۸-۴۱). شیطان توبه ایوب و بازگرداندن دوچندان برکت‌های مادی از سوی خدا را هم نمی‌تواند ببیند. او باهوش و نیرومند است، اما دانای مطلق، قادر مطلق یا حاضر مطلق نیست. همین برای کسی که «در مسیح» است، برتری بزرگی در برابر متهم‌کننده برادران به ارمغان می‌آورد. خداوند شفیع ما، سپر ما و پیروزی ماست. چنان‌که یوحنا به ایمانداران اطمینان می‌دهد، آن که در شماست از آن که در جهان است بزرگ‌تر است (اول یوحنا ۴:۴).

مورد شماره ۲: زکریا ۳:۱-۱۰

در چهارمین رویا از هشت رویا، زکریا می‌بیند یهوشع کاهن اعظم در برابر فرشته یهوه ایستاده و «آن شیطان» نیز کنار اوست تا یهوشع را متهم کند. صحنه بسیار شبیه شورای آسمانی در ایوب فصل‌های ۱-۲ است که در آن شیطان ایوب را متهم می‌کند. تفاوت اصلی اینجاست که یهوشع زیر بار گناه خردکننده‌ای است، در حالی که ایوب تا حد زیادی بی‌گناه بود.

یهوشع به نمایندگی از نزدیک پنجاه هزار تبعیدی که از بابل بازگشته‌اند خدمت می‌کند. نقش او نمایندگی از تمام قوم خداست. بنابراین لباس‌های چرکش نماد گناهان او و گناهان اسرائیل است که باعث شد یهوه آنان را به خاطر نقض عهد

موسی از سرزمین موعود بیرون افکند (لاویان ۲۴:۱۸-۳۰). حتی واژه «چرکین» در اینجا با اصطلاح عبری فضولات انسانی ارتباط دارد و یکی از شدیدترین بیان‌ها برای چیزی نفرت‌انگیز است.

در سمت راست یهوشع دادستانی ایستاده که در ترجمه‌های انگلیسی غالباً satan نامیده شده است. واژه عبری satan اینجا با حرف تعریف The آمده و نشان می‌دهد نام خاص نیست. اینکه آیا این «شیطان» همان موجودی است که عیسی او را «پدر دروغ‌ها» می‌خواند (یوحنا ۸:۴۴) و یوحنا «اژدهای عظیم... مار کهن که ابلیس و شیطان نامیده می‌شود» توصیفش می‌کند (مکاشفه ۹:۱۲)، بحث‌برانگیز است. اما تردیدی نیست که متهم‌کننده می‌خواهد بازگشت اسرائیلیان، بازسازی معبد و احیای کاهنان را متوقف کند. زکریا بیش از هویت متهم‌کننده، بر پیغام رویا تمرکز دارد.

هرچند زکریا سخنان شیطان را ثبت نمی‌کند، روشن است که او به یهوشع با آن لباس‌های آلوده اشاره می‌کند و او را نالایق می‌شمارد. این هم اتفاقی استثنایی نیست، چون شیطان بارها قوم خدا را متهم می‌کند (مکاشفه ۱۰:۱۲).

همانند اتهام‌های شیطان علیه یهوشع، اتهام‌های او علیه ما هم شامل بخشی از حقیقت است. ما واقعا نالایقیم. طبیعت ما گناه‌آلود است و خودمان هم گناه را انتخاب می‌کنیم. از خدا می‌گریزیم و زیاد تمایلی به او نداریم. اگر به خودمان واگذار می‌شدیم، مستقل از خدا زندگی می‌کردیم و به حق به تاریکی می‌رسیدیم. هیچ امیدی و هیچ پاسخی برای اتهام‌های تیز شیطان نیست، جز دعوت پر از رحمت خدا به نجات و خون پاک‌کننده عیسای مسیح که از طرف ما شیطان را توبیخ می‌کند.

همین توبیخ را در زکریا ۲:۳ می‌بینیم: «خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان، خداوند تو را توبیخ کند! خداوند که اورشلیم را برگزیده است، تو را توبیخ کند! آیا این مرد چوب نیم‌سوزی نیست که از میان آتش برگرفته شده است؟» به احتمال زیاد فرشته یهوه اینجا سخن می‌گوید. در کتاب مقدس، هم فرشته یهوه و هم «خداوند» نامیده می‌شوند؛ هر دو در ذات الاهی سهیم‌اند و با این حال اشخاصی متمایزند. پس فرشته یهوه برای دفاع از یهوشع استدلالی کوتاه اما قاطع بیان می‌کند.

اما چرا فرشته یهوه توبیخ شیطان را به «خداوند» می‌سپارد؟ چون فرشته یهوه خودِ خداوند است. او زیر عنوان «خداوند» سخن می‌گوید و در عین حال هنگام خطاب قرار دادن شیطان، خود را از خداوند متمایز می‌کند. این همانند زکریا ۴:۳ که عمل او در واقع بخشش گناه است (۱۶).

مایکل باتروورث می‌گوید شاید عجیب باشد که خداوند بگوید «خداوند تو را توبیخ کند»، اما معنی‌اش این است که من که خداوند هستم تو را توبیخ می‌کنم، و به خواننده اطمینان می‌دهد که اتهام‌های شیطان کاملاً کنار گذاشته شده است (۱۷).

مورد شماره ۳: مکاشفه ۷:۱۲-۱۲

در دو رویداد عهد عتیق که ذکر شد (ایوب فصل‌های ۱-۲؛ زکریا ۳:۱-۱۰)، می‌بینیم شیطان ابتدا به مردی پارسا تهمت می‌زند - هرچند ایوب دچار غرور بود و همین زمینه تادیب سخت او می‌شود - و سپس به مردی گناهکار که نشانه ظاهری گناهِش را بر تن دارد. در مورد نخست، خدا از متهم‌کننده به‌عنوان آتش تقدیس استفاده می‌کند. در مورد دوم، فرشته یهوه وارد می‌شود تا شیطان را توبیخ

کند و گناهان کاهن اعظم و قوم را ببخشد. در هر دو، شیطان نقش دشمن، متهم‌کننده و تهمت‌زن را بازی می‌کند و در هر دو، خدا برای او حدی می‌گذارد. اکنون به یکی از مظاهر عهد جدیدی شیطان / ابلیس می‌رسیم. مکاشفه ۱۲:۹-۱۲ چنین می‌گوید: «و ناگهان جنگی در آسمان در گرفت. میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگیدند و اژدها و فرشتگانش در برابر آنان به پیکار ایستادند، اما شکست خوردند و پایگاه خود را در آسمان از دست دادند. اژدهای بزرگ به زیر افکنده شد، همان مار کهن که ابلیس یا شیطان نام دارد و جمله جهان را به گمراهی می‌کشاند. هم او و هم فرشتگانش به زمین افکنده شدند. آنگاه صدایی بلند در آسمان شنیدم که می‌گفت: اکنون نجات و قدرت و پادشاهی خدای ما، و اقتدار مسیح او فرا رسیده است. زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه‌روز در پیشگاه خدای ما بر آنان اتهام می‌زند به زیر افکنده شده است. آنان با خون بره و با کلام شهادت خود بر او پیروز شده‌اند. زیرا که جان خود را عزیز نشمردند، حتی تا به مرگ. پس شادی کنید ای آسمانها و ای ساکنان آنها!» اما وای بر تو ای زمین، و وای بر تو ای دریا، که ابلیس با خشم بسیار بر شما فرود آمده است، زیرا که می‌داند فرصت چندانی ندارد.» (مکاشفه ۱۲:۷-۱۲).

مفسران زمان دقیق این نبرد را متفاوت می‌دانند. عده‌ای آن را همان درگیری میکائیل و شیطان بر سر جسد موسی می‌دانند (یهودا ۹). گروهی آن را به فرشتگان عصیان‌گری ربط می‌دهند که با انسان‌ها هم‌خانه شدند (یهودا ۶؛ با پیدایش ۶:۱-۴ مقایسه شود). آینده‌گرایان می‌گویند این نبرد هنوز رخ نداده و اخراج شیطان از آسمان جرقه جفای شدید او بر اسرائیل و مقدسین در مصیبت عظیم است. اگر این دیدگاه‌ها کافی نبود، یکی از مفسران ده زمان ممکن برای این جنگ را فهرست می‌کند؛ از پیش از پیدایش فصل نخست ۱ تا پایان تاریخ بشر (۱۸).

هرچند تعیین زمان دقیق جنگ دشوار است، اما باید دید که این صحنه در متن صعود مسیح قرار دارد (مکاشفه ۵:۱۲). و بعد اعلام می‌شود که پادشاهی خدای ما و اقتدار مسیح او اکنون آمده است (مکاشفه ۱۰:۱۲). از همه مهم‌تر، نتیجه را می‌دانیم. روزی نزدیک است که ابلیس، دیوهایش و همه مخالفان پسر انسان به دریاچه آتش افکنده شوند (مکاشفه ۱۰:۲۰). به عکس، در همه این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را محبت کرد (رومیان ۸:۳۷).

اکنون بر تصویرهای «ابلیس»، «شیطان» و «متهم‌کننده» در مکاشفه ۹:۱۲-۱۲ تمرکز کنیم.

دو بار او «ابلیس» خوانده می‌شود (ho diabolos آیات ۹ و ۱۲)؛ یک بار (شیطان satanas آیه ۹)؛ و یک بار (متهم‌کننده ho kategor) که شب و روز مسیحیان را متهم می‌کند (آیه ۱۰). این واژه‌ها نزدیک‌اند ولی تفاوت‌های ظریفی دارند. وقتی یوحنا او را ابلیس می‌نامد، بر کار او به عنوان تهمت‌زن، کسی که از پشت نیش می‌زند و شایع‌پراکنی می‌کند، اشاره دارد. وقتی می‌گوید شیطان، او را دشمنی می‌بیند که در برابر خدا و قومش می‌ایستد. و با عنوان متهم‌کننده برادران، می‌گوید او علیه ایمانداران سخن می‌گوید و اتهام می‌زند.

اینها نیت بدکارانه او را آشکار می‌کند. او فقط دادستانی نیست که اتهام‌های درست را به محکمه آسمانی ببرد؛ او تهمت‌زنی پست و موذی است که می‌خواهد مسیحیان را از پدر آسمانی‌شان جدا کند. اما این فرصت طلب فرشته‌گونه، قرار است از کار برکنار شود:

نخست، جنگ ابعادی کیهانی دارد. میکائیل و فرشتگانش با شیطان و فرشتگانش نبردی عظیم می‌کنند که در کتاب مقدس کم‌نظیر است، هرچند در دانیال ۱۰:۱۰-۲۱ نیز نگاهی کوتاه به نزاعی سه‌هفته‌ای در آسمان‌ها می‌بینیم.

دوم، میدان نبرد «آسمان» است. اینجا نه اتمسفر آسمان و نه «آسمان سوم» یعنی تخت گاه خداست (دوم قرنیتان ۲:۱۲) زیرا در حضور مستقیم خدا جز صلح و شادی و پرستش چیز دیگری نیست. در رویاهای آسمانی یوحنا (مکاشفه فصل - های ۴-۵) هیچ نشانی از شرارت یا فرشتگان سقوط کرده دیده نمی شود؛ همه در وحدت کامل خدا را می پرستند. پس این آسمان باید همان قلمرو نادیدنی نیروهای روحانی باشد، نه حالت نهایی ما در حضور خدا (۱۹).

در افسسیان، اصطلاح «در آسمان ها» یا «در جای های آسمانی» پنج بار می آید و دو کاربرد دارد. از یک سو برکات آسمانی ما بر جایگاه رفیع مسیح در دست راست پدر تکیه دارد (افسسیان ۱: ۳، ۲۰) و چون با مسیح متحدیم، با او «در جای های آسمانی» نشستیم (افسسیان ۲: ۶). از سوی دیگر، در دو آیه، آسمان ها به قلمرو نیروهای روحانی - فرشتگان مقدس، شیطان و دیوها - اشاره دارد (افسسیان ۳: ۱۰، ۶: ۱۲). همین قلمرو است که در آن فرشته ای، شاید جبرائیل، با نیروهای اهریمنی می جنگد و با کمک میکائیل پیروز می شود (دانیال ۱۰: ۱۳). پس منطقی است که جنگ میکائیل و اژدها را در «آسمان ها» یعنی قلمرو نیروهای روحانی بدانیم؛ جایی که فرشتگان برای سروری بر زمین به فرماندهی خدا یا شیطان می جنگند.

سوم، شیطان بیرون انداخته و به زمین افکنده می شود. قلمروی که بر آن تاثیر دارد، از روز شورشش مدام کوچک تر شده است. دیگر به تخت خدا راه ندارد، پس در قلمرو نادیدنی با فرشتگان خدا می جنگد، اما نمی تواند بر میکائیل و سپاهش غالب شود. پس به زمین رانده می شود؛ جایی که همچون شیر غرنده می گردد و می خواهد ببلعد (اول پطرس ۵: ۸). هرچه بازگشت مسیح و شکست نهایی شیطان نزدیک تر می شود، فعالیت دیوها هم افزون تر می گردد.

چهارم، این دلیل شادی در آسمان است. «پس شادی کنید ای آسمانها و ای ساکنان آنها!» (مکاشفه ۱۲:۱۲)، همان طور که در تخت خدا برای توبه یک گناهکار صدای شادی بلند می شود (لوقا ۱۵:۷). در قلمرو نادیدنی نیز پایان یافتن نبردهای بزرگ میان فرشتگان خدا و نیروهای شیطان باعث برپا شدن جشن می شود و انتظار برای روز محکومیت شیطان بالا می گیرد.

پنجم، این علت اعلام «وای» برای زمین و دریاست: «... اما وای بر تو ای زمین، و وای بر تو ای دریا، که ابلیس با خشم بسیار بر شما فرود آمده است، زیرا که می داند فرصت چندانی ندارد.» (مکاشفه ۱۲:۱۲). «زمین» می تواند به ساکنان خشکی اشاره کند و «دریا» به ساکنان جزایر و نیز آنان که بر آبها تجارت می کنند. شیطان در گذرگاه زمان به سرنوشت نهایی اش - دریاچه آتش - نزدیک می شود (مکاشفه ۲۰:۱۰). او صدای تیک تاک ساعت را می شنود و می بیند دیوارها بر او تنگ می شود؛ پس خشمگین است.

و سرانجام ایمانداران شهید در آسمان با خون بره و کلام شهادتشان بر او غلبه کردند و جان خود را تا پای مرگ دوست نداشتند (مکاشفه ۱۱:۱۲). چه تضاد عجیبی! خون ریخته شده عیسی جریمه گناه ما را می پردازد و هر اتهام معتبر ابلیس را باطل می کند و کلام شهادت (یونانی — martyrion: به معنای «شهادت یا گواهی قضایی»؛ واژه انگلیسی martyr «شهید» از همین ریشه گرفته شده است) به شفیع مان اشاره می کند. عیسی وکیل ماست، او با اقتدار از ما دفاع می کند و ما را بی گناه اعلام می کند، چون خودش بهای ما را پرداخته و عدالتش به حساب ما گذاشته شده است (دوم قرن تیان ۵:۲۱). دادگاه با شکستی طنین انداز برای متهم کننده برادران پایان می یابد.

جمع‌بندی اینکه به نظر می‌رسد گزارش یوحنا از نبرد آسمانی بین میکائیل و شیطان در قلمرو نادیدنی نیروهای روحانی رخ می‌دهد و به کوچک‌تر شدن بیشتر قلمرو آن شرور می‌انجامد. او به زمین افکنده و در اینجا محدود می‌شود و مانند شیری که تازه به قفس افتاده باشد با خشم پرسه می‌زند.

جزئیات ابلیس

بیاید این فصل را با جمع‌بندی کوتاهی از فعالیت‌های اهریمنی شیطان و سرنوشت نهایی او — آن‌گونه که در عهد جدید ثبت شده است — به پایان برسانیم. پیوست ۱ هر ارجاع عهد جدید به شیطان و ابلیس را فهرست کرده است، پس در اینجا نسخه‌ای فشرده عرضه می‌کنیم. البته اینها تنها نام‌هایی نیستند که آن شرور با آنها شناخته می‌شود، اما بی‌تردید به همین موجود پلید اشاره دارند.

به‌طور خاص، به هفت تضاد کلیدی بین آنچه شیطان انجام می‌دهد و آنچه در نهایت بر سر او می‌آید توجه کنید.

نخست، شیطان می‌بندد، سپس خودش بسته می‌شود. بعد از آنکه عیسی‌ای مسیح زنی را که روحی شیرین او را ناتوان کرده بود شفا داد، به رئیس کنیسه‌ای که به معجزه در روز سبت اعتراض داشت توضیح داد که شیطان این زن، دختر ابراهیم را هجده سال بسته بود؛ آیا نباید در روز سبت از این بند رها شود؟ (لوقا ۱۳:۱۶). آیات دیگری نیز از اسارت گناه سخن می‌گویند (یوحنا ۸:۳۴؛ اعمال رسولان ۸:۲۳) یا از کسانی که توسط شیطان اسیر شده‌اند تا اراده او را انجام دهند (دوم تیموتائوس ۲:۲۶).

اما در نهایت، آن شرور خود را بسته در هاویه می‌یابد. مکاشفه فصل ۲۰ فرشته‌ای را نشان می‌دهد که از آسمان فرود می‌آید و کلید هاویه و زنجیری بزرگ در دست دارد. او اژدها، همان مار کهن که ابلیس و شیطان است را می‌گیرد و او

را هزار سال می‌بندد (مکاشفه ۲۰:۱-۲). سپس شیطان برای مدتی از زندانش آزاد می‌شود، اما در پایان برای همیشه به دریاچه آتش افکنده می‌شود (مکاشفه ۲۰:۷). دوم، شیطان فریب می‌دهد، و خودش فریب می‌خورد. یوحنا ی رسول از جنگی آسمانی بین میکائیل فرشته مقرب و شیطان سخن می‌گوید، همان اژدهای بزرگ که تمام جهان را گمراه می‌کند (مکاشفه ۹:۱۲). ابلیس به زمین افکنده می‌شود و بعدتر در هاویه زندانی می‌شود. پس از آزادی کوتاه، باز بیرون می‌رود تا ملت‌ها را در چهار گوشه زمین فریب دهد (مکاشفه ۲۰:۸).

با اینکه او استاد فریب است، خود او در یک گمراه‌سازی الهی فریب می‌خورد. در متی فصل ۱۶، عیسی مسیح شیطان و دیوهایش را برمی‌انگیزد تا در پی مرگ او برآیند. مسیح شاگردانش را به قیصریه فیلیپی، در دامنه کوه حرمون برده است؛ جایی که خاستگاه بت‌پرستی بوده و دروازه‌های هادس شمرده می‌شد. در آنجا عیسی مسیح هویت خود را به‌عنوان پسر خدا تایید می‌کند و سپس اعلام می‌کند که بر این صخره کلیسای خود را بنا خواهد کرد و دروازه‌های هادس بر آن غلبه نخواهند یافت (متی ۱۶: ۱۶، ۱۸).

شش روز بعد، پطرس، یعقوب و یوحنا را به کوهی بلند - احتمالاً باز همان کوه حرمون - می‌برد و تبدیل هیات در برابر آنها صورت می‌گیرد (متی ۱۷: ۱-۷). سپس عیسی مسیح بر هدف خود یعنی رفتن به اورشلیم و مصلوب شدن تمرکز می‌کند. او برای مردن به جهان آمده است و شیطان، در ناآگاهی با اشتیاق با این طرح الهی همکاری می‌کند. همان‌طور که مایکل هایزر به‌طور خلاصه می‌گوید: ابلیس و هم‌پیمانانش هر چه که باشند، احمق نیستند. اما آنها فریب خوردند تا عیسی مسیح را بکشند، درست همان‌طور که خدا برنامه‌ریزی کرده بود. آنها

زنجیره رخدادهایی را آغاز کردند که به نابودی خودشان انجامید. این گمراه‌سازیِ الهی طراحی شده بود (۲۰).

این دقیقاً همان چیزی است که پولس رسول در نامه نخست خود به قرنتیان می‌گوید:

«اما در عین حال، ما در میان بالغان به بیان حکمت می‌پردازیم، اما نه حکمتی که متعلق به عصر حاضر یا حکمرانان این عصر باشد که محکوم به زوالند، بلکه حکمت خدا را بیان می‌کنیم که در رازی نهان بود و خدا آن را پیش از آغاز زمان، برای جلال ما مقرر فرمود. اما هیچ‌یک از حکمرانان عصر حاضر این حکمت را درک نکردند، زیرا اگر آن را درک کرده بودند، خداوند جلال را بر صلیب نمی‌کردند.» (اول قرنتیان ۲: ۶-۸).

پولس با واژه «حکمرانان» هم به مقامات انسانی مانند پونتیوس پیلاطس و رهبران مذهبی اسرائیل اشاره دارد و هم به قدرت‌های شیطانی (با افسسیان ۲: ۲ مقایسه شود). به بیان دیگر، خداوند دشمنانش - چه انسان‌ها و چه موجودات روحانی - را تا زمانی که مرگ و رستاخیز مسیح به‌عنوان کارهای تمام‌شده تحقق یابد در تاریکی نگه داشت. شیطان فریب می‌دهد، اما دانای مطلق نیست. او در دام حيله‌ای الهی می‌افتد که به شکست او و پیروزی ما در عیسای مسیح می‌انجامد.

سوم، شیطان در پی شکار است و سپس می‌گریزد. پطرس شیطان را همچون درنده‌ای کمین کرده توصیف می‌کند: «هشیار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیری غرآن در گردش است و کسی را می‌جوید تا بلعد.» (اول پطرس ۵: ۸). آن شرور در ردگیری طعمه استاد است، اما عیسای مسیح راه‌رهایی را به ما نشان می‌دهد.

در طول چهل روز در بیابان، شیطان شدیدترین حملاتش را بر عیسی وارد نمود؛ عیسی به خاطر روزه از نظر جسمی ناتوان شده بود. عیسای مسیح در هر وسوسه، با کلام خدا حمله او را دفع می‌کند. سرانجام می‌گوید که شیطان برود، زیرا نوشته شده است: «خداوند خدای خود را پرست و فقط او را خدمت کن.» (متی ۴:۱۰). متی می‌نویسد که پس ابلیس او را ترک کرد و فرشتگان آمدند و او را خدمت کردند (متی ۴:۱۰-۱۱). لوقا می‌نویسد که چون ابلیس همه وسوسه‌ها را تمام کرد، تا وقتی دیگر، از او دور شد (لوقا ۴:۱۳).

یعقوب به مسیحیان دستور می‌دهد از نمونه عیسای مسیح پیروی کنند: «پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت.» (یعقوب ۴:۷). و پولس یادآور می‌شود که برای هر وسوسه‌ای خداوند راه فراری فراهم می‌کند (اول قرنتیان ۱۰:۱۳). آن راه، کلام خداست: خواندن، تامل کردن در آن، به‌زبان آوردنش در برابر وسوسه‌گر، و به‌کار بستن حقیقتش در هر وضعیت. چهارم، شیطان وارد می‌شود، و سرانجام رانده می‌شود. گرچه تسخیر شیطانی در عهد جدید بارها ذکر می‌شود، اما نادر است که خود شیطان وارد انسانی شود. یهودای اسخریوطی استثنایی مهم است. درست پیش از آنکه با سران کاهنان و نگهبانان معبد نقشه خیانت به عیسای مسیح را بریزد، یهودا گرفتار تسخیر شیطان می‌شود.

لوقا اشاره می‌کند که شیطان وارد یهودا شد که اسخریوطی نام داشت و از آن دوازده نفر بود (لوقا ۳:۲۲). و یوحنا ثبت می‌کند که در شام آخر، بعد از آنکه یهودا لقمه‌ای را که عیسی به او داد خورد، شیطان به درون او رفت. آنگاه عیسی به او گفت: «آنچه در پی انجام آنی، زودتر به انجام رسان.» (یوحنا ۱۳:۲۷).

اما همان طور که عیسیای مسیح و رسولان دیوها را از مردم بیرون می کردند، خادمان خدا نیز شیطان را ابتدا از تخت آسمان، سپس از قلمرو آسمانی، و در نهایت از خود زمین بیرون می رانند. مکاشفه فصل ۱۲ اخراج شیطان از آسمان ها به دست میکائیل فرشته مقرب را گزارش می کند (مکاشفه ۱۲: ۷، ۱۲). در نهایت، آن شرور مدتی در هاویه زندانی می شود (مکاشفه ۱: ۲۰-۳) و سپس برای همیشه به جهنم تبعید می گردد (مکاشفه ۱۰: ۲۰).

پنجم، شیطان فتح می کند، اما سرانجام درهم کوبیده می شود. آن شرور مستبدی خون ریز است. هدفش فرمانروایی بر جهان است. با سرعت اسکندر مقدونی می تازد، با بی رحمی ژوزف استالین سلطه می جوید، و با تعصب جوشان آدولف هیتلر نابود می کند. پطرس در موعظه اش در خانه کورنلیوس، خدمت زمینی عیسیای مسیح را چنین خلاصه می کند: «شما می دانید که این امر چگونه پس از تعمیدی که یحیی بدان موعظه می کرد، در جلیل آغاز شد و در سرتاسر یهودیه رواج گرفت، و چگونه خدا عیسیای ناصری را با روح القدس و قدرت مسح کرد، به گونه ای که همه جا می گشت و کارهای نیکو می کرد و همه آنان را که زیر ستم ابلیس بودند، شفا می داد، از آن رو که خدا با او بود.» (اعمال رسولان ۱۰: ۳۷-۳۸). روزهای سلطنت دژخیمانه شیطان رو به پایان است. پولس در پایان نامه اش به رومیان می گوید: «خدای صلح و سلامت به زودی شیطان را زیر پاهای شما له خواهد کرد.» (رومیان ۱۶: ۲۰).

ششم، شیطان تاج گذاری می کند، و سپس رانده می شود. آن شرور جماعتی تهمت زن و دروغین در اسمیرنا را رهبری می کند که کنیسه شیطان نامیده می شود (مکاشفه ۲: ۹). او در پرگاموم حکومت می کند، جایی که تخت شیطان است (مکاشفه ۲: ۱۳). او رازهای به اصطلاح شیطان را در تیاترا پاسداری می کند (مکاشفه

۲:۲۴) و پس از آنکه به حیوان قدرت و تخت و اقتدار می‌دهد، جهان را به پرستشی دروغین می‌کشاند (مکاشفه ۱۳:۱-۸).

اما فرمانروایی او کوتاه است. وقتی هفتاد شاگرد با خبرهای شگفت‌انگیز از مأموریت‌شان بازمی‌گردند، عیسی مسیح به آنها می‌گوید که شیطان را دیدم که مثل برق از آسمان سقوط می‌کرد (لوقا ۱۰:۱۸). مسیح آمده است تا به خانه مرد زورمند حمله کند، او را ببندد و اموالش را غارت کند (متی ۱۲:۲۸-۲۹ را مطالعه کنید).

از لحظه‌ای که عصیان در دلش شعله کشید، شیطان فراری بوده است. هر روز میدان آزادی‌اش کوچک‌تر می‌شود و شکارچی آسمان نفس‌به‌نفس او را دنبال می‌کند. چون نمی‌تواند به صحنه جرم بازگردد، در آسمان‌ها با ماموران خدا می‌جنگد و در قلمرو جسمانی سیاست، زمین سوخته به راه می‌اندازد. عدالت نزدیک می‌شود. زمان کوتاه است. پس آن شرور در برابر روز اجتناب‌ناپذیر نابودی‌اش خشم می‌گیرد.

هفتم، شیطان عذاب می‌دهد، و در نهایت خودش عذاب می‌بیند. مسیحیان از حمله‌های جسمی، روحانی و عاطفی او مصون نیستند. در برخی از موارد، خداوند حتی از سلاح‌های شیطان برای مهارِ خادمان پرعطیه خود استفاده می‌کند. پولس پس از اشاره‌ای کوتاه به دیدارش از آسمان - بدون ذکر جزئیات - می‌گوید:

«حتی اگر بخوام فخر کنم، بی‌فهم نخواهم بود، زیرا حقیقت را بیان می‌کنم. اما از این کار می‌پرهیزم تا کسی مرا چیزی بیش از آن مپندارد که در من می‌بیند و از من می‌شنود. اما برای اینکه عظمت بی‌اندازه این مکاشفات مغرورم نسازد، خاری در جسمم به من داده شد، یعنی عامل شیطان، تا آزارم دهد و مرا از غرور بازدارد. سه بار از خداوند تمنا کردم آن را از من برگیرد، اما مرا گفت: «فیض من

تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد.» پس با شادی هر چه بیشتر به ضعف‌هایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من ساکن شود.» (دوم قرن‌تیاں ۱۲: ۶-۹).

مفسران کتاب مقدس درباره اینکه این فرستاده شیطان چه کسی یا چه چیزی بوده دیدگاه‌های گوناگونی دارند. نظریه‌های رایج شامل وسوسه شدید، مشکل مزمن چشمی، مالاریا، میگرن، صرع و لکنت زبان است. برخی حتی می‌گویند خارِ پولس یک شخص بوده است، مانند اسکندرِ مسگر که آسیب فراوانی به پولس زد (دوم تیموتائوس ۴: ۱۴). در هر صورت، خار در جسم مربوط به آن شرور بود و رنجش پولس را به زانو درآورد تا برای رهایی دعا کند.

اما عذاب‌های شیطان روزی به خودش بازمی‌گردد. عیسیای مسیح خطابه کوه زیتون را با حقیقتی هولناک از مجازات جاودانه شریران به پایان می‌رساند. او از آتشی ابدی سخن می‌گوید که گمشدگان به آن رانده می‌شوند؛ جایی که برای ابلیس و فرشتگانش آماده شده است (متی ۲۵: ۴۱). این همان مجازات ابدی است (متی ۲۵: ۴۶). اگرچه بی‌ایمانان در جهنم عذاب می‌کشند، دریاچه آتش ابتدا برای شیطان و سپاهش مقرر شده بود. کسانی که مسیح را رد می‌کنند در داوری او شریک می‌شوند (با یوحنا ۱۶: ۷-۱۱ مقایسه کنید).

یوحنا آن روز را با اطمینان چنین ثبت می‌کند: «و ابلیس، که آنان را فریب داده بود، به دریاچه آتش و گوگرد افکنده شد، جایی که آن وحش و نبی کذاب افکنده شده بودند. اینان روز و شب تا ابد عذاب خواهند کشید.» (مکاشفه ۲۰: ۱۰). امروز شیطان ممکن است در کشتزارِ مسیح علف هرز بکارد (با متی ۱۳: ۲۴-۳۰؛ ۴۳-۳۶ مقایسه کنید). اما روزی در آتش‌های جهنم محصولی بی‌فایده درو می‌کند.

برای ما حتی خبری بهتر وجود دارد. بعد از داوریِ تخت سفیدِ عظیم، مرگ و هادس به دریاچه آتش افکنده می‌شوند؛ دیگر مرگ جسمانی وجود ندارد و دیگر نیازی نیست آسمان در انتظار بماند. خدا آسمان جدید و زمین جدید می‌آفریند و در آنها ساکن می‌شود. و همان‌طور که عیسای مسیح در تجسد با انسان‌ها ساکن شد (یوحنا ۱: ۱۴). خدا بر زمین احیا شده با فدیه‌شدگان ساکن می‌گردد:

«و از تخت، صدای بلندی شنیدم که گفت: اینک، مسکن خدا با آدمیان است، و او با آنها ساکن خواهد شد؛ و ایشان قوم او خواهند بود، و خود خدا با ایشان خواهد بود و خدای ایشان خواهد بود. او هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد. و دیگر مرگ نخواهد بود؛ و ماتم و شیون و درد وجود نخواهد داشت، زیرا چیزهای اول سپری شد.» (مکاشفه ۲۱: ۳-۴).

خلاصه

نکات کلیدی درباره شیطان / ابلیس:

۱) شیطان و ابلیس در اصل همان معنا را می‌رسانند: دشمن، متهم‌کننده یا تهمت‌زن. واژه عبری *satan* یعنی دشمن، و واژه یونانی *diabolos* یعنی تهمت‌زن، متهم‌کننده یا برهم‌زننده.

۲) در کتاب مقدس سه نوع «شیطان» دیده می‌شود: انسانی، فرشته‌گونه و الاهی. داود پادشاه، ابیشای و یهودای اسخریوطی به‌عنوان «شیطان‌ها» یا «ابلیس‌ها» معرفی می‌شوند (یعنی دشمنان / متهم‌کنندگان). ایوب و زکریا برخوردارهایی بین یک متهم‌کننده فرشته‌گونه (آن شیطان) و خداوند را ثبت می‌کنند، و در اول تواریخ، شیطان داود را برمی‌انگیزد تا سرشماری کند. همچنین یک نمونه از «شیطان

الاهی» در عهد عتیق هست، وقتی فرشته خداوند در برابر بلعام نبی فاسد می‌ایستد.

۳) در حمله شیطان به ایوب چند حقیقت روشن می‌شود: الف) شیطان در زمین می‌گردد تا غارت کند؛ ب) شیطان اشتباهی ویژه برای بلعیدن افراد وفادار نسبت به خدا دارد؛ پ) شیطان فقط با اجازه خدا و تحت حاکمیت او فعالیت می‌کند؛ ت) شیطان آینده را نمی‌بیند، چون دانای مطلق نیست.

۴) شیطان به‌درستی، یهوشع کاهن اعظم و اسرائیلیانی را که او نمایندگی می‌کند به گناهی عظیم متهم می‌کند، اما فرشته خداوند که خودِ خداوند است وارد می‌شود تا متهم‌کننده را توبیخ کند و گناهان یهوشع را بیامرزد.

۵) نبرد شیطان با میکائیل در قلمرو نادیدنی روحانی رخ می‌دهد و به کوچک‌تر شدن بیشتر قلمرو او می‌انجامد (مکاشفه ۷:۱۲-۱۳). او به زمین افکنده می‌شود و در اینجا محدود می‌گردد، و مانند شیری تازه به قفس افتاده خشمگینانه پرسه می‌زند.

۶) هفت تضاد کلیدی بین کارهای شیطان و سرانجامش را ببینید: الف) شیطان می‌بندد و سپس بسته می‌شود؛ ب) شیطان فریب می‌دهد و خودش فریب می‌خورد؛ پ) شیطان شکار می‌کند و می‌گریزد؛ ت) شیطان وارد می‌شود و در نهایت رانده می‌شود؛ ث) شیطان فتح می‌کند و سپس خرد می‌شود؛ ج) شیطان تاج می‌گذارد و سپس رانده می‌شود؛ چ) شیطان عذاب می‌دهد و در نهایت خودش عذاب می‌بیند. ۷) بعد از داوری تخت سفید عظیم، مرگ و هادس به دریاچه آتش افکنده می‌شوند؛ دیگر مرگ جسمانی نیست و دیگر نیازی به انتظار آسمان نیست. خدا آسمان‌های جدید و زمین جدید می‌آفریند و در آنها ساکن می‌شود. و همان‌گونه که عیسی‌ای

مسیح در تجسد با انسان‌ها ساکن شد (یوحنا ۱: ۱۴)، خدا با فدیة شدگان بر زمین احیا شده ساکن خواهد شد.

پرسش‌ها برای مطالعه شخصی یا گروهی

- ۱) نام‌های «شیطان» و «ابلیس» چه معنایی دارند؟ هر چند ممکن است ما این دو را به جای هم به کار ببریم، چگونه جنبه‌های متفاوتِ طبیعت و فعالیت‌های آن شرور را نشان می‌دهند؟
- ۲) سه نوع «شیطان» در کتاب مقدس کدام‌اند؟ دست‌کم یک نمونه از هر نوع ارائه کنید.
- ۳) مکاشفه ۹: ۱۲-۱۲ را بخوانید. چند مشاهده از توصیف یوحنا درباره آن شرور به‌عنوان «ابلیس»، «شیطان» و «متهم‌کننده» فهرست کنید.
- ۴) غالباً احساس می‌کنیم شیطان دست بالا را دارد و در نبردش با خدا و قوم خدا پیروز است. چگونه متی ۴۱: ۲۵ و مکاشفه ۱۰: ۲۰ به ما اطمینان می‌دهند که شکست شیطان قطعی و پیروزی ما پایدار است؟
- ۵) شیطان دشمنی نیرومند است که اغلب با اتهام‌های دروغین ما را هدف می‌گیرد. فهرستی کوتاه از قانع‌کننده‌ترین اتهام‌های او علیه خودتان تهیه کنید و به هر کدام با وعده‌ای از کلام خدا پاسخ دهید. این هم یک نمونه: اتهام دروغین شیطان: خدا هرگز آن گناه را نمی‌بخشد! پاسخ خدا در کلامش: «ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد.» (اول یوحنا ۱: ۹).

آن شریر شناخت عمیقی از حقیقت دارد، اما برای آن که خود را دوست داشتنی جلوه دهد، حقیقت را پنهان می کند. با این همه، او دشمنِ سوگندخورده حقیقت است و می کوشد ما را هم پیمان خود سازد.

شریر شناخت عمیقی از حقیقت دارد، اما هیچ محبتی نسبت به آن در
دل نمی‌پروراند. هر چند خود را همچون دوستی زیبا جلوه
می‌دهد، در واقع دشمنِ قسم خورده حقیقت است
و می‌خواهد ما را هم پیمانِ خود سازد.

فصل پنجم

پدرِ دروغ‌ها

شیطان و فلچر رید چه وجه مشترکی با هم دارند؟ شاید تاکنون نام آقای رید را نشنیده باشید. او وکیلِ زبان‌بازی است که دروغ‌گوییِ همیشگی‌اش برایش حرفه‌ای به‌ظاهر بسیار موفق ساخته است - اما تقریباً همه چیزِ دیگر را نابود کرده، از جمله رابطه‌اش با پسرِ خردسالش، مکس. جیم کری در فیلم «دروغ‌گو دروغ‌گو» (۱۹۹۷) نقش این شخصیتِ عجیب اما دوست‌داشتنیِ آزاردهنده را بازی می‌کند. رید زمانی دچار تحولی معجزه‌آسا می‌شود که مکس آرزویی می‌کند. هنگامی که مکس شمع‌های کیک تولدش را فوت می‌کند، آرزو می‌کند که پدرش فقط برای بیست و چهار ساعت حقیقت را بگوید - و فقط حقیقت را. آرزوی مکس برآورده می‌شود و صحنه‌های پس از آن، رید را در سفری دردناک برای خودشناسی و در نهایت احیای رابطه با پسرش همراهی می‌کند.

نجات به‌ندرت این قدر شیرین یا خنده‌دار به نظر می‌رسد. در طول داستان، رید درمی‌یابد که قادر به گفتن حقیقت نیست. رفتار بیمارگونه‌اش، برای او مناسب است و به نفع اوست، تا زمانی که درمی‌یابد تقریباً هرچه را که دوست دارد، نابود

می‌کند. رید دروغ می‌گوید چون دروغ‌گوست. ذات او دروغ گفتن است. و رهایی از آن نیازمند معجزه است.

فلچر رید و شیطان، هر دو دروغگوی اصلاح‌ناپذیرند. اما شباهت آن‌ها همین‌جا پایان می‌یابد، زیرا آن وکیل اهل کالیفرنیا نجات می‌یابد، درحالی‌که آن شریر همچنان به ماهیت خود به‌عنوان پدرِ دروغ‌ها وفادار می‌ماند. عیسی دقیقاً همین عنوان – پدرِ دروغ‌ها – را هنگام رویارویی با رهبران دینی زمان خود برای توصیف شیطان به کار می‌برد. عیسی نقشه آنان برای کشتن خود را آشکار می‌کند و سپس پدر خود (خدا) را با پدر آنان (شیطان) مقایسه می‌کند. در حالی‌که کاتبان و فریسیان ادعا می‌کنند از نسل ابراهیم هستند، عیسی به آنان می‌گوید پدرشان ابلیس است. بخش کلیدی این گفتگو در یوحنا ۸: ۴۲-۴۷ آمده است:

«عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا من از جانب خدا آمده‌ام و اکنون در اینجا هستم. من از جانب خود نیامده‌ام، بلکه او مرا فرستاده است. از چه رو سخنان مرا در نمی‌یابید؟ از آن رو که نمی‌توانید کلام مرا بپذیرید. شما به پدرتان ابلیس تعلق دارید و در پی انجام خواسته‌های او هستید. او از آغاز قاتل بود و با حقیقت نسبتی نداشت، زیرا هیچ حقیقتی در او نیست. هر گاه دروغ می‌گوید، از ذات خود می‌گوید؛ چرا که دروغ‌گو و پدر همه دروغ‌هاست. اما شما سخنانم را باور نمی‌کنید، از آن رو که حقیقت را به شما می‌گویم. کدام یک از شما می‌تواند مرا به گناهی محکوم کند؟ پس اگر حقیقت را به شما می‌گویم، چرا سخنانم را باور نمی‌کنید؟ کسی که از خداست، کلام خدا را می‌پذیرد؛ اما شما نمی‌پذیرید، از آن رو که از خدا نیستید.»

عیسی نه تنها حقیقت را اعلام می‌کند؛ او خود حقیقت است (یوحنا ۱۴: ۶). پسر ازلی خدا، آسمان را ترک می‌کند تا ما را رهایی بخشد. او حقیقت پدر را اعلام

می‌کند، زیرا او و پدر یک هستند (یوحنا ۱۰:۳۰)، و چون پدر او را فرستاده است (یوحنا ۲۰:۲۱). اگر شنوندگان عیسی به او ایمان می‌آوردند، پدر او، پدر آن‌ها نیز می‌شد. اما چون حقیقت را رد می‌کنند، ثابت می‌شود نه فرزندان خدا هستند و نه فرزندان حقیقی ابراهیم؛ بلکه فرزندان ابلیس‌اند. بنابراین، در پی خاموش کردن حقیقت‌اند و می‌خواهند کسی را بکشند که حقیقتِ مجسم است. قتل و دروغ، دقیقاً مانند نیرنگ‌های پدرشان یعنی آن شریک، ابزارهای هستند که آنان استفاده می‌کنند. این حقیقت که عیسی، شیطان را در همان متن هم «قاتل» و هم «دروغگو» می‌خواند، حقیقتی را آشکار می‌کند که شیطان، دروغگویی با نیت نابودی است. او نخستین انسان‌ها را هدف می‌گیرد تا آنان را نابود کند. سپس گناه و مرگ وارد صحنه می‌شوند (رومیان ۵:۱۲؛ پیدایش ۳:۱۹ و ۳:۲۴). «آغازی» که عیسی درباره آن سخن می‌گوید - «او از ابتدا قاتل بود» - احتمالاً اشاره به نخستین حضور شیطان در تاریخ انسانی دارد: وسوسه حوا در باغ.

مکرِ مار

پس بیایید به نخستین برخورد ثبت‌شده انسان با پدرِ دروغ‌ها بازگردیم. خدا کار آفرینش را به پایان رسانده و همه‌چیز را «بسیار نیکو» اعلام کرده است (پیدایش ۱:۳۱). او آدم و حوا را در باغ عدن قرار داده و امتیاز نگهداری از آن را به آنان بخشیده است. او تمام محصولات فراوان باغ را در اختیار آنان گذاشته و فقط دسترسی به درخت معرفت نیک و بد را ممنوع کرده بود. فصل دوم پیدایش با تصویری از بی‌گناهی پایان می‌یابد: «و آدم و زنش هردو عریان بودند و شرمنده نبودند» (آیه ۲۵).

اکنون داستان را در فصل سوم پیدایش دنبال می‌کنیم:

«و اما مار از همهٔ وحوش صحرا که بیهوه خدا ساخته بود، زیرکتر بود. او به زن گفت: «آیا خدا براستی گفته است که از هیچ‌یک از درختان باغ نخورید؟ زن به مار گفت: «از میوهٔ درختان باغ می‌خوریم، اما خدا گفته است، "از میوهٔ درختی که در وسط باغ است مخورید و بدان دست مزیند، مبادا بمیرید"». مار به زن گفت: «به‌یقین نخواهید مرد. بلکه خدا می‌داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسندهٔ نیک و بد خواهید بود. چون زن دید که آن درخت خوش‌خوراک است و چشم‌نواز، و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوهٔ آن گرفت و خورد، و به شوهر خویش نیز که با وی بود داد، و او خورد. آنگاه چشمان هر دوی آنها باز شد و دریافتند که عریانند؛ پس برگهای انجیر به هم دوخته، لنگها برای خویشتن ساختند.» (پیدایش ۳: ۱-۷).

شیطان ناگهان در هیئت مار، در باغ ظاهر می‌شود. موضوع اینکه آیا او یک موجود روحانی سقوط کرده است که به شکل فیزیکی درآمده، یا چطور وارد صحنه می‌شود، در فصل‌های قبلی بررسی شد. این عضو باشکوه شورای آسمانی، اکنون با هدف فریب دادن حوا آمده است (دوم قرنتیان ۱۱: ۳). وقتی بررسی نقش شیطان به‌عنوان پدر دروغ‌ها را آغاز می‌کنیم، چند تاکتیک برخاسته از ذات فاسد او را مشاهده می‌کنیم:

نخست، شیطان پنهان و مبدل ظاهر می‌شود. او یک موجود شیطانی و یک هیولای روحانی است، اما هنگام ورود به جهان فیزیکی، در چهره‌هایی ظاهر می‌شود که برای ما جذاب است. این‌گونه نیست که فقط ظاهر زشتی را بزک کرده باشد؛ بلکه لباسی به تن می‌کند که ظاهراً زیبا، فریبنده و قابل‌اعتماد است. او حقیقت را خوب می‌شناسد، ولی ذره‌ای محبت نسبت به حقیقت ندارد. در حالی که

خود را دوست و همراه نشان می‌دهد، درواقع دشمن قسم‌خورده حقیقت است و می‌خواهد ما را نیز متحد خود بگرداند.

دوم، شیطان ما را تنها گیر می‌آورد. خدا فرمان نخوردن از درخت را پیش از آفرینش حوا به آدم داد (پیدایش ۲: ۱۶-۱۷). بنابراین، حوا این فرمان را به عنوان شنونده دوم و از زبان آدم شنیده بود. مار سراغ حوا می‌آید، زیرا او هم تنهاست و هم فرمان خدا را مستقیم دریافت نکرده است. کتاب می‌گوید مار وقتی سراغ زن می‌آید که «او تنهاست» (پیدایش ۳: ۱). شیطان اغلب هنگامی به ما حمله می‌کند که تنها هستیم، دور از همراهی روحانی دیگران. او عیسی را در هنگام تنهایی‌اش در بیابان وسوسه کرد (متی ۴: ۱-۱۱؛ مرقس ۱: ۱۲-۱۳؛ لوقا ۴: ۱-۱۳). او داود را نیز در خلوت دلش وسوسه کرد تا سپاه خود را سرشماری کند (اول تواریخ ۲۱: ۱). ما نیز به‌خوبی می‌دانیم که او اغلب زمانی به سراغ ما می‌آید که تنها، خسته، گرسنه یا افسرده هستیم. همه‌گیری کووید بسیاری از مسیحیان را تنها و از اجتماع دور کرد، و آنان را در معرض تیرهای آتشین شریر قرار داد.

سوم، شیطان تردید می‌افکند. به پریشی که از حوا می‌پرسد نگاه کنید: «آیا خدا واقعاً گفته است؟...» (پیدایش ۳: ۱). این پریشی، نسخه‌ای تحریف‌شده از سخن خدا در پیدایش ۲: ۱۶-۱۷ است: «و یهوه خدا آدم را امر کرده، گفت: «تو می‌توانی از هر یک از درختان باغ آزادانه بخوری؛ اما از درخت شناخت نیک و بد زنه‌ار نخوری، زیرا روزی که از آن بخوری به یقین خواهی مرد.»

این تغییر کوچک، اما زیرکانه، کافی است تا ذهن حوا را برهم بریزد. حوا پاسخ می‌دهد: «از میوه درختان باغ می‌خوریم، اما خدا گفته است، از میوه درختی که در وسط باغ است مخورید و بدان دست مزیند، مبادا بمیرید.» (پیدایش ۲: ۲-۳).

حوا سخن خدا را درست بازگو می‌کند، به جز در یک قسمت! او می‌گوید که نباید «آن را لمس» کند. اما خدا چنین چیزی نگفته بود. لوییس توربرگ درباره این اغراق حوا، نکته‌ای جالب دارد. او می‌گوید:

«حوا احتمالاً در گفت‌وگوی خود با شیطان می‌کوشید نسبت به خدا وفادار بماند؛ اما وقتی مقررات خدا درباره آن درخت را برای مار بازگو کرد، سخن خدا را بیش از آنچه گفته شده بود سخت‌گیرانه جلوه داد، آن‌جا که افزود حتی نباید آن را لمس کنند و گرنه خواهند مرد. او از روی غیرت برای خدا اغراق کرد و فرمان او را سخت‌تر از آنچه واقعا بود بیان نمود...»

ما باید همواره هوشیار باشیم که مبادا غیرتِ خودمان ما را از مرز سخن خدا فراتر ببرد و کلماتی را به دهان خدا بگذاریم که نگفته است. لازم است همیشه چنان سخن بگوییم که حقیقتِ خدا آشکار گردد.» (۱)

اغراقِ نیک‌خواهانه حوا راه را برای شگردِ بعدی شیطان باز می‌کند.

چهارم، شیطان به خطاها و لغزش‌های کوچک ما تکیه می‌کند. وقتی حوا فرمان خدا را کمی سخت‌تر از آنچه بود بیان می‌کند («نخورید و لمس هم نکنید»)، و سپس مجازات مرگ را نیز ذکر می‌کند، شیطان بلافاصله حمله می‌کند: «هرگز نخواهید مرد!» (پیدایش ۳:۴). مار زیرکانه تأیید می‌کند که حوا با لمس کردن نخواهد مُرد. حوا هم این را می‌داند، اما اکنون در دام سخن اغراق‌آمیز خودش گرفتار شده است. اگر مار ثابت کند که «لمس کردن» موجب مرگ نمی‌شود، شاید «خوردن» هم موجب مرگ نشود. در این نقطه، وسوسه‌های شیطان در ذهن حوا قوت می‌گیرد، چون او خطای کوچک حوا را «اصلاح» کرده بود و همین کار، در ظاهر اعتماد به نفس به او می‌بخشید (۲).

پنجم، شیطان حقیقت را کاریکاتور و تحریف می‌کند. وقتی مار جای پای در ذهن حوا پیدا می‌کند، او را متقاعد می‌کند که نافرمانی از خدا «نه تنها عواقب ندارد»، بلکه «مزایای بزرگی» دارد. به سخن مار توجه کنید: «بلکه خدا می‌داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود.» (پیدایش ۳:۵).

خدا می‌دانست که چشمانشان باز خواهد شد و می‌دانست که انسان توانایی شناخت نیک و بد را به دست خواهد آورد. خدا دانای مطلق است. اما خدا، در عین دانایی، مقدس، تغییرناپذیر و قادر مطلق است. او ذاتاً پاک و بی‌گناه است. ولی حوا و آدم چنین نیستند. دانش نیک و بد برای آنان، نتیجه‌ای جز تباهی ندارد. در سخنان مار، حقیقت بیشتر از دروغ است؛ اما همین مقدار کوچک دروغ، چنان زیرکانه در دل حرف‌های درست تنیده شده که به دام انداختن انسان کار آسانی می‌شود. و طولی نمی‌کشد که این دام، نسل انسان و کل خلقت را زیر لعنت می‌برد.

چون حوا دید که آن درخت خوش‌خوراک است و چشم‌نواز، و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوه آن گرفت و خورد، و به شوهر خویش نیز که با وی بود داد، و او خورد. نتیجه فوری و سنگین است: «آنگاه چشمان هر دوی آنها باز شد و دریافتند که عریانند؛ پس برگ‌های انجیر به هم دوخته، لنگه‌ها برای خویشتن ساختند» (پیدایش ۳:۷).

چشمانشان باز شد، اما نه به معنای الاهی؛ بلکه به معنای شرم، ترس و دیدن فساد جسم. آن جلال و پوشش آسمانی پیش از سقوط ناپدید می‌شود و آنان خود را با برگ‌های انجیر پنهان می‌کنند، گویی می‌خواهند حقیقت سقوط را انکار کنند.

کورت شتراسنر می‌نویسد: «به آنان آزادی وعده داده شده بود؛ اما شرم یافتند. به آنان وعده داده شده بود که مانند خدا شوند؛ اما از خدا پنهان شدند.» (۳)

خدا با آدم و حوا برخورد می‌کند. آنان هم سریع اعتراف می‌کنند و هم سریع یکدیگر را مقصر می‌دانند. آدم حوا را مقصر می‌داند؛ حوا مار را مقصر می‌داند. سپس خدا مار را لعن می‌کند و زمین را نیز، و پیامد گناه انسان را اعلام می‌کند (پیدایش ۳: ۱۴، ۱۶-۱۹). اما در میان داوری، خدا پیامی از امید نیز ارایه می‌شود؛ پیامی برای آینده: «میان تو و زن، و میان نسل تو و نسل زن، دشمنی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه‌ی وی را خواهی زد.» (پیدایش ۳: ۱۵).

این نخستین آیه از بیش از چهارصد اشاره مسیحایی در عهد قدیم است (۴). خدا وعده می‌دهد که از نسل زن، مردی خواهد آمد که سر مار را «خواهد کوبید»؛ یعنی او را له خواهد کرد، نابود خواهد کرد، ضربه مهلک خواهد زد؛ و مار فقط می‌تواند پاشنه او را گاز بگیرد. جان انکربرگ می‌نویسد: «خدا می‌گوید نسل مرد زن بر شیطان پیروز خواهد شد، زیرا سر مار ضربه مرگبار خواهد دید.» (۵).

نبوت‌های دیگر عهد قدیم تصویر واضح‌تری می‌سازند از نجات‌دهنده‌ای که از دختری باکره زاده خواهد شد و در جسم انسان، خدا خواهد بود. عیسی ناصری، تحقق همین نبوت‌هاست. او آشکارا می‌گوید که آمده است تا اعمال ابلیس را باطل کند (یوحنا ۱۲: ۳۱؛ ۱۶: ۱۱؛ اول یوحنا ۳: ۸).

مرگ و قیام او، ضربه نهایی را بر قدرت شیطان وارد کرد (اعمال رسولان ۱۰: ۳۸؛ ۱۸-۱۵: ۲۶؛ افسسیان ۴: ۸؛ کولسیان ۲: ۱۵؛ یعقوب ۴: ۷). و در بازگشت آینده‌اش، پدر دروغ‌ها را برای همیشه شکست خواهد داد و او را به جهنم خواهد افکند - جایی که برای او و فرشتگانش آماده شده است (متی ۲۵: ۴۱؛ مکاشفه ۲۰: ۱۰).

یک نکته پایانی: وقتی می‌خوانیم «و صدای یهوه خدا را شنیدند که در خنکی روز در باغ می‌خرامید» (پیدایش ۳:۸)، بعضی بر این باورند که این نخستین ظهور «فرشته خداوند» است — که آن را «کریستوفانی» یا ظهور پیشاتجسدی مسیح می‌نامیم. یعنی ظهوری از عیسی پیش از تولدِ از باکره (۶). اگر این صحنه همان فرشته خداوند باشد، آنگاه مسیح پیش از تجسد، نخستین نبوت درباره مأموریت آینده خود برای آمدن به زمین و نجات انسان‌های سقوط کرده از ویرانی‌های گناه را خود بیان می‌کند.

او درباره تو به فرشتگانش فرمان خواهد داد

یک نمونه دیگر نیز می‌تواند به روشن شدن زیرکی شیطان به‌عنوان پدرِ دروغ‌ها کمک کند. در وسوسه عیسی در بیابان، که در فصل هفتم با جزئیات بیشتر آن‌را بررسی خواهیم کرد، آن شریر از مزمور ۹۱ را نقل قول می‌کند تا عیسی را بر آن دارد که خود را از بالای بنای معبد به پایین بیفکند. داستان را در متی فصل ۴ دنبال می‌کنیم:

«سپس ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر فراز معبد قرار داد و به او گفت: «اگر پسر خدایی، خود را به زیر افکن، زیرا نوشته شده است: فرشتگان خود را درباره تو فرمان خواهد داد و آنها تو را بر دستهایشان خواهند گرفت، مبادا پایت را به سنگی بزنی. عیسی به او پاسخ داد: «این نیز نوشته شده که، خداوند، خدای خود را میازما. (متی ۴:۵-۷؛ لوقا ۴:۹-۱۲).

شیطان از مزمور ۹۱:۱۱-۱۲ نقل قول می‌کند و آن را به عیسی نسبت می‌دهد. مزمور ۹۱ در نهایت مزموری مسیحایی است، اما تنها به مسیح محدود نیست و به‌هیچ‌وجه دعوتی برای آزمودن یا به چالش کشیدن بی‌پروای پسر خدا محسوب نمی‌شود. توجه به زمینه و بافت این مزمور می‌تواند معنا را روشن‌تر سازد.

داوود و برخی دیگر تحت عهد قدیم مزمورها را نوشتند؛ همان رابطه الزام‌آور خدا با اسرائیل مد نظر است. مزمورنویسان اغلب بیان می‌کنند که خدا برای اسرائیل چه کرده و چه خواهد کرد (برای نمونه، مزامیر ۶۸؛ ۷۸؛ ۱۰۵؛ ۱۰۶؛ ۱۳۵؛ ۱۳۶). گاهی این نوشته‌ها تمرکز را بر کار خدا برای اورشلیم یا داوود و نسل او محدود می‌کنند (برای مثال، مزامیر ۲؛ ۱۸؛ ۲۲؛ ۴۵؛ ۴۸؛ ۷۲؛ ۷۹؛ ۸۷؛ ۸۹؛ ۱۱۰؛ ۱۲۲؛ ۱۳۲؛ ۱۴۷).

کنث بوا و رابرت بومن توضیح می‌دهند:

«تمرکز این مزامیر معمولاً بر معجزات فیزیکی است که خدا برای اسرائیل انجام داد و برکات فیزیکی که به اورشلیم و به داوود بخشید. این تمرکز مناسب بود، زیرا هدف عهد قدیم این بود که یک ملت فیزیکی را ایجاد و حفظ کند که مسیح از میان آن آشکار شود.» (۷).

پس در زمینه اصلی، مزمور ۹۱ به‌طور کلی تأمین محافظت فیزیکی را بیان می‌کند که اسرائیلیان هنگام اعتماد کامل به خدا تجربه می‌کنند. ما این موضوع را بارها در نجات‌های خدا از خطرات گوناگون می‌بینیم. اما این مزمور «تضمین یک زندگی بی‌مشکل برای هر اسرائیلی» نیست.

نکته مهم‌تر این است که مزمور ۹۱ به‌نظر می‌رسد بیشتر درباره داوود سخن می‌گوید، در حالی که در عین حال به مسیح آینده نیز اشاره دارد؛ چنان که در آیه ۱۳ آمده است:

«بر شیر و افعی گام خواهی نهاد؛ شیر جوان و اژدها را پایمال خواهی کرد.» این اشاره‌ای است به نخستین وعده مسیحایی کتاب مقدس (پیدایش ۳: ۱۵). پس از آنکه آدم و حوا تسلیم وسوسه می‌شوند، خدا وعده می‌دهد کسی را بفرستد که سر مار را له کند. علاوه بر این، اشعیا رؤیاهای نبوتی از آینده حکومت مسیح ارائه

می‌دهد که در آن مار رام شده است (اشعیا ۸:۱۱؛ ۲۵:۶۵). اشعیا همچنین جهانی آینده را تصویر می‌کند که در آن شیر کاملاً اهلی شده است (اشعیا ۶:۱۱-۷؛ ۲۵:۶۵).

از این‌رو، مزمور ۱۳:۹۱ نگاهی است به روزی که مسیح بر شیطان و لشکریان او پیروز می‌شود. عیسی به شاگردان می‌گوید که به آنان اختیار می‌دهد تا «مارها و عقرب‌ها» را پایمال کنند - اشاره به ارواح شرور که شاگردان آن‌ها را بیرون می‌رانند (لوقا ۱۰:۱۹).

ما می‌دانیم که عیسی رنج می‌برد و می‌میرد و این در مزامیر دیگر و در اشعیا باب ۵۳ پیش‌گویی شده است. بنابراین مزمور ۹۱ «راهی بی‌دردسر برای رسیدن مسیح به پادشاهی» را تضمین نمی‌کند. برعکس، این مزمور توضیح می‌دهد که محافظت خدا از مسیح تضمین می‌کند که هیچ آسیبی قبل از زمان مقرر برای مرگش بر او وارد نمی‌شود.

این موضوع نسبتاً روشن است. فرشته‌ای، عیسی را از طرح‌های قتل او در زمان کودکی‌اش محافظت می‌کند (متی ۲:۱۳؛ ۱۹-۲۰). عیسی در تمام خدمت زمینی‌اش از میان تهدیدهای مرگ و جمعیت‌های خشمگین می‌گریزد (لوقا ۴:۲۸-۳۰؛ یوحنا ۸:۵۹؛ ۱۰:۳۱-۳۹). و عیسی آشکارا می‌گوید که وقتی زمان مرگش فرا برسد، کسی جان او را نمی‌گیرد؛ بلکه او خود آن را می‌نهد و دوباره آن را برمی‌گیرد (یوحنا ۱۰:۱۷-۱۸).

انتخاب شیطان برای نقل‌قول از مزمور ۹۱:۱۱-۱۲ تلاشی برنامه‌ریزی شده برای منحرف کردن نقش عیسی به‌عنوان پسر مسیحایی خداست. پدرِ دروغ‌ها از این مزمور نقل‌قول می‌کند اما آن را زیرکانه بد تعبیر می‌کند. هدف عیسی در تجسّد، سرگرم کردن مردم، جبران ضعف‌های فیزیکی، یا سلطنت به‌عنوان

پادشاهیِ عروسی تحت کنترل خدای این جهان نیست. خیر! عیسی آمده است تا بمیرد، برخیزد و مردم گناهکار و سقوط کرده را رهایی بخشد. نقش او به عنوان مسیح تنها زمانی کامل می شود که بر صلیب ندا سر دهد: «تمام شد!» (یوحنا ۱۹:۳۰). نجاتِ معجزه آسای فرشتگان از یک سقوط خطرناک، به هیچ وجه بیشتر از رستاخیز او، شخص بی ایمانِ سخت دل را متقاعد نمی کرد (با لوقا ۱۶:۳۱ مقایسه کنید).

این همه برای ما چه معنایی دارد؟ بوا و بومن خلاصه می کنند:

«پیام مزمو ۹۱:۱۱ این است که خدا از طریق عیسی مسیح ما را از شیطان و همه آسیب های روحانی نجات داده است، و به ما وعده می دهد که در رستاخیز، از حیاتی جاودان برخوردار خواهیم شد که از هرگونه آسیب و خطر به طور کامل آزاد است. در همین حال، خدا می تواند که فرشتگانش را بفرستد و می فرستد تا مردم را محافظت کنند، هر وقت و هر طور که اراده کند، اما فقط به عنوان پیش نمونه ای کوچک از زندگی کامل و جاودانی که منتظرش هستیم.» (۸).

شاخها و چنگال

زیرکی پدرِ دروغها ریشه در شخصیت او دارد؛ شخصیتی که استاد «هزار چهره» است. و این چهره ها همواره در زیبایی فریبنده ای در نور جلوه می کنند. تصاویر مشهوری که امروزه از شیطان به عنوان موجودی سرخفام با شاخها، دمی نوک تیز و چنگالی در دست دیده می شود، از کتاب مقدس نمی آید؛ بلکه محصول کاریکاتورهای مربوط به قرون وسطی است.

کلیسای قرون وسطی به واقعیت وجود شیطان کاملاً باور داشت. می دانست که آن شریب، فرشته ای سقوط کرده است که بسیار مغرور گشته است. بنابراین

کلیسا راهی برای حمله به شیطان پیشنهاد می‌کند: حمله به نقطه ضعف او - یعنی غرورش - و آنگاه او خواهد گریخت. چنان که آر. سی. اسپرول می‌نویسد:

«چه راهی بهتر برای حمله به غرور شیطان از این که او را مانند دلکی با سم‌های دوشاخه و لباسی قرمز به تصویر بکشند؟»

اما نسل‌های بعدی، از جمله نسل ما، این تصاویر را گویا واقعی و گویی مقصود اصلی می‌دانند. ظاهرهای زیبای شیطان و زبان نقره‌ای‌اش برای این است که مردم را به سوی گناه بکشاند. مارِ باغ، حوا را نترساند؛ او را فریفت. هزاران سال بعد، پولس رسول به همان روز سرنوشت‌ساز اشاره می‌کند.

پولس یک سال و نیم را در قرن‌تس گذراند و کلیسایی را بنا کرد و بنیادهای تعلیمی‌اش را استوار ساخت. سپس، وقتی در نقش رسول امت‌ها به سفرهای خود ادامه داد، گروهی از «بزرگ رسولان» وارد کلیسا شدند و پیروانی یافتند. آن‌ها ظاهراً ادعا می‌کردند که عطایای روحانی برتری دارند، به‌خصوص عطایای نبوت.

اما پولس به قرن‌تیا ن هشدار می‌دهد که این «بزرگ رسولان» چیزی جز رسولان دروغین نیستند که «عیسای دیگری... روحی دیگر... و انجیلی دیگر» را موعظه می‌کنند (دوم قرن‌تیا ن ۱۱:۴).

پولس همچنین، قرن‌تیا ن را درباره نیرنگ‌های این واعظان هشدار می‌دهد، و یادآوری می‌کند که شیطان همچون فرشته نور خود را مبدل می‌سازد. پس عجیب نیست که خدمت‌گزاران او - همین «بزرگ رسولان» - خود را خادمان پارسایی جلوه دهند (دوم قرن‌تیا ن ۱۱:۱۴-۱۵).

بهترین دروغ‌ها، دروغ‌های بزرگ و آشکار نیستند؛ بلکه افسانه‌هایی باورپذیر هستند که با اندکی حقیقت آغشته شده‌اند. و شیطان استاد مخلوط کردن چنین نوشیدنی‌های مهلک است.

معنای «پدر دروغ‌ها بودن شیطان» چیست؟ این موضوع را در سه بخش می‌توان درک کرد:

نخست: شیطان نخستین دروغ‌گوست. در کتاب مقدس پیش از فعالیت‌های او هیچ دروغی ثبت نشده است. نمی‌دانیم شیطان چگونه سقوط کرد، ولی در زمانی پس از آفرینشش، علیه پادشاهی خدا طغیان نمود. او احتمالاً با دروغ و فریب، دیگر موجودات روحانی را نیز تحریک کرد تا با او در شورش همراه شوند. و هنوز خدا آفرینش را «بسیار نیکو» اعلام نکرده بود (پیدایش ۱: ۳۱) که شیطان هجوم آورد و همه چیز را تباه ساخت.

اگوستین این‌گونه خلاصه می‌کند:

«هر کس که دروغ می‌گوید، پدرِ دروغش نیست. اگر از دیگری دروغی بشنوی و آن را بازگو کنی، در گفتن آن مرتکب دروغ گشته‌ای؛ اما پدر آن دروغ نیستی، زیرا آن را از دیگری گرفته‌ای. اما شیطان خودش دروغ را از خود آغاز نمود. او دروغش را خود به‌وجود آورد و از کسی نشنید. همان‌گونه که خدای پدر، پسرِ حقیقت را زایید، شیطان نیز پس از سقوط، دروغ را همچون فرزندِ خود تولید کرد.» (۱۰).

دوم: شیطان ذاتاً دروغ‌گوست. دروغ‌ها ذات سقوط کرده او را آشکار می‌کند. عیسی به روشنی می‌فرماید شیطان نمی‌تواند حقیقت بگوید: «زیرا راستی در او نیست» (یوحنا ۸: ۴۴). تحریف‌های او از واقعیت، از دلی سرکش سرچشمه می‌گیرد که حقیقت را دشمن می‌دارد.

دلیل دیگر دشمنی او با عیسی همین است که عیسی نه تنها حقیقت را می‌گوید، بلکه حقیقت است (یوحنا ۱۴:۶).

عیسی ادامه می‌دهد که شیطان «وقتی دروغ می‌گوید، از ذات خود می‌گوید» (یوحنا ۸:۴۴). ترجمه مزده این‌گونه می‌گوید: «او وقتی دروغ می‌گوید، مطابق سرشت خود رفتار می‌نماید.» به صورت تحت‌اللفظی: «از آنچه هست، سخن می‌گوید!» (۱۱).

شیطان قادر است دل انسان‌ها را برای دروغ گفتن پر کند (اعمال رسولان ۳:۵). هرگاه ما دروغ می‌گوییم، از او تقلید می‌کنیم؛ اما وقتی او دروغ می‌گوید، نقشه‌اش از خودش سرچشمه دارد، و انگیزه‌هایش از ذات خودش است (۱۲). سوم: همه دروغ‌ها به شیطان بازمی‌گردند. هر دروغگو، فرزند آن شریر است و سرنوشتی مشابه او دارد: «دریاچه آتش» (مکاشفه ۸:۲۱). هر دروغ، آلودگی او را منتقل می‌کند. دروغ‌مار، بشریت را از آغاز آلوده ساخت؛ هر فرد انسان هم ناقل این آلودگی شد و هم قربانی آن.

دروغ‌های انسان‌ها ممکن است ظاهر متفاوتی داشته باشد، اما ریشه همه آن‌ها به او بازمی‌گردد. مدیر مالی‌ای که حساب‌ها را دستکاری می‌کند، همان کاری را انجام می‌دهد که شیطان تلاش کرد از عیسی بخواهد: تبدیل سنگ‌ها به نان. فریبکاری که با حقه‌بازی جماعتش را می‌چاپد، همان نقشه‌ای را تقلید می‌کند که شیطان برای عیسی داشت: از بلندای معبد سقوط کن تا مردم با نجات فرشتگان حیرت‌زده شوند. سلبریتی‌ای که در ازای شهرتی زودگذر، اخلاق را کنار می‌گذارد، همان راهی را می‌رود که شیطان به عیسی پیشنهاد کرد: مسیر میان‌بر برای رسیدن به پادشاهی. واقعاً هیچ چیز تازه‌ای زیر آفتاب نیست (جامعه ۹:۱). حتی دروغ‌هایی

که خودمان می‌سازیم نیز بر الگویی شکل گرفته‌اند که آن شریر از پیش طراحی کرده است.

این به آن معنا نیست که شیطان توانایی آن را دارد که همانند خدا فرزندان روحانی به وجود آورد. شیطان قدرتمند است؛ او ذهن بی‌ایمانان را کور می‌کند و آنان را گرفتار می‌سازد (دوم قرن‌تیاں ۴:۴؛ دوم تیموتائوس ۲:۲۶). اما همه بی‌ایمانان بردگان «مشتاق» قلمرو تاریکی‌اند. همه کسانی که مکاشفه خدا را رد می‌کنند، در روز داوری «بی‌عذر» خواهند بود (رومیان ۱:۲۰). هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید «شیطان مرا مجبور کرد.»

پس لازم بود مسیح وارد پادشاهی شیطان شود، مرد زور‌آور را ببندد و اموال او را غارت کند (متی ۱۲:۲۸-۲۹). وقتی انجیل اعلان می‌شود، روح‌القدس گناهکاران را «تولد تازه» می‌بخشد - آنان را زنده می‌کند - و پدر آنان را می‌پذیرد و ایشان را خلقتی تازه در مسیح می‌سازد (دوم قرن‌تیاں ۵:۱۷).

به‌جای آن که شیطان را منبع گناه به معنایی جبرگرایانه بدانیم، او در معنایی کلی‌تر منبع گناه است، زیرا نخستین گناهکار بوده است. به گفته رادنی ویتاگر: «او از این جهت پدر دروغ‌ها شمرده می‌شود که نوعی از هستی را فراهم می‌کند؛ یعنی الگوی گناه را عرضه می‌کند. از این رو، نوعی رابطه روحانی و یگانگی ذهنی وجود دارد، بدین معنا که گناهکاران... از شیطان تقلید می‌کنند.» (۱۳)

به عبارت دیگر، لقب «پدرِ دروغ‌ها» به این معناست که او آغازگر دروغ است. و وقتی عیسی می‌گوید شیطان «در حقیقت نمی‌ایستد»، اشاره‌ای است به سقوط او؛ این همان راز «سقوط» است.

شیطان دشمن حقیقت است، و بنابراین دشمن مسیح است. متیو هنری می‌نویسد: «او در حقیقت باقی نماند؛ در پاکی و راستی‌ای که در آن آفریده شده

بود دوام نیاورد، بلکه از حالت نخستین خود بازافتاد. وقتی از نیکویی منحرف شد، از حقیقت نیز جدا شد، زیرا ارتدادش ریشه در یک دروغ داشت.» (۱۴).

شیطان سرچشمه هر دروغ است؛ نه تنها دروغ‌هایی که او می‌گوید، بلکه دروغ‌هایی که ما به‌عنوان سخنگویانش منتشر می‌کنیم. در حالی که همه انسان‌ها حامل تصویر خدا هستند، دروغ‌های ما حامل تصویر او هستند. پس پیروان عیسی باید چه کنند؟

ما دعوت شده‌ایم تا حقیقت را دوست بداریم و حقیقت را بگوییم. پولس به افسسیان نوشت: «پس دیگر به هیچ وجه دروغ نگوئید، بلکه همیشه به دیگران راست بگوئید، زیرا همه ما اعضای یکدیگریم.» (افسسیان ۴: ۲۵). این همان پیام خداوند لشکرها در عهد قدیم است: «کارهایی که شما باید بکنید، این است: راست‌گو و باانصاف باشید و با یکدیگر در صلح و صفا رفتار کنید. در دادگاه‌ها از عدالت طرف‌داری کنید. به دیگران آزار نرسانید و قسم دروغ نخورید، زیرا من از این کارها نفرت دارم.» (زکریا ۸: ۱۶-۱۷).

پیتر بلت می‌نویسد:

«دروغ‌ها به مردم آسیب می‌زنند و آنان را خشمگین می‌کنند. اگر به خشم اجازه دهیم باقی بماند، شیطان فرصت می‌یابد تا کار مسیح را ویران کند. اما بیان حقیقت در همان روز، کار شیطان را عقیم می‌سازد.» (۱۵).

خلاصه

نکات کلیدی درباره پدرِ دروغ‌ها:

۱) عیسی در همان سبک گفتار، شیطان را هم قاتل و هم دروغگو می‌نامد (یوحنا ۸: ۴۲-۴۷). این حقیقت را آشکار می‌کند که شیطان دروغگویی با نیت کشتار است.

او نخستین انسان‌ها را هدف می‌گیرد تا آن‌ها را بکشد. سپس گناه و مرگ وارد صحنه می‌شوند. «آغازی» که عیسی درباره آن می‌گوید - «او از ابتدا قاتل بود» - به احتمال زیاد اشاره‌ای است به نخستین ظهور شیطان در صحنه تاریخ انسان: وسوسه حوا در باغ.

۲) در نخستین رویارویی ثبت‌شده انسان با پدرِ دروغ‌ها (پیدایش فصل ۳)، شیطان شماری از تاکتیک‌های شریرانه را به کار می‌گیرد: الف) او در خفا با ظاهری دیگر عمل می‌کند - یک اژدهای کریه که در پشت زیبایی و فصاحت پنهان شده است؛ ب) او حوا را تنها گیر می‌آورد، همان‌گونه که اغلب ما را نیز چنین می‌یابد؛ پ) او بر کلام خدا و اعتماد انسان به خدا بذر تردید می‌پاشد؛ ت) او به نادرستی تمایل نشان می‌دهد و آن را با حقیقت مخلوط می‌کند؛ ث) او حقیقت را طنزآمیز به تصویر می‌کشد.

۳) در وسوسه عیسی در بیابان، شیطان بخش‌هایی از عهد قدیم - مانند مزمور ۹۱ - را نادرست به کار می‌گیرد تا مأموریتِ مسیح برای آمدن به زمین را از مسیرش خارج کند. هدف عیسی در تجسد این نیست که مردم را سرگرم کند، یا به‌عنوان پادشاهی عروسکی زیر اقتدار خدای این عصر سلطنت کند. خیر! عیسی برای مردن و برخاستن آمده است، تا مردم گناهکار و سقوط‌کرده را رهایی بخشد. نجات فرشتگان از سقوطِ مرگبار او در معبد بیش از رستاخیزِ بعدی او از مردگان، نمی‌توانست بی‌ایمانانِ سخت‌دل را به الوهیتِ مسیح متقاعد سازد.

۴) همان‌گونه که شیطان در باغ عدن و نیز از طریق «بزرگ رسولان» در قرن‌تس نشان می‌دهد، بهترین دروغ‌ها «دروغ‌های بزرگ و آشکار» نیستند، بلکه «افسانه‌هایی قابل‌باور» هستند که با حقیقت آمیخته شده‌اند. شیطان استاد این است که نوشیدنی‌های مرگبار را با چنین ترکیباتی تهیه کند.

۵) زیرکی پدرِ دروغ‌ها در شخصیت او ریشه دارد که استاد «هزار چهره» است. و این چهره‌ها با زیبایی در نور جلوه‌گر می‌شوند. تصاویر کربیه از آن شیریر، به صورت موجودی سرخ‌فام با شاخ‌ها، دمی نوک‌تیز و چنگالی در دست، از کتاب مقدس برنمی‌آیند؛ بلکه از کاریکاتورهای قرون وسطی سرچشمه گرفته‌اند.

۶) معنای این که شیطان پدرِ دروغ‌هاست چیست؟ نخست، شیطان نخستین دروغ‌گوست؛ هیچ دروغی پیش از فعالیت‌های او در کتاب مقدس ثبت نشده است. دوم، شیطان به طور ذاتی دروغ‌گوست؛ هنگامی که او دروغ می‌گوید، از سرشت خود سخن می‌گوید. سوم، همه دروغ‌ها به شیطان بازمی‌گردند؛ هر دروغ‌گو فرزندِ آن شیریر است.

۷) پیروان عیسی باید درباره پدرِ دروغ‌ها چه کنند؟ به ما سفارش شده است که حقیقت را دوست بداریم و حقیقت را بگوییم. همان‌گونه که خداوند لشکرها به اسرائیلیان دستور می‌دهد: «کارهایی که شما باید بکنید، این است: راست‌گو و باانصاف باشید و با یکدیگر در صلح و صفا رفتار کنید. در دادگاه‌ها از عدالت طرف‌داری کنید. به دیگران آزار نرسانید و قسم دروغ نخورید، زیرا من از این کارها نفرت دارم.» (زکریا ۸: ۱۶-۱۷).

پرسش‌هایی برای مطالعه فردی یا گروهی

- ۱) چگونه توضیح می‌دهید که عیسی هنگامی که می‌گوید شیطان «پدرِ دروغ‌ها»ست (یوحنا ۸: ۴۴)، چه معنایی دارد؟
- ۲) گزارش وسوسه شیطان و سقوط انسان را در پیدایش ۳: ۱-۷ بخوانید. چند مورد از تاکتیک‌هایی را که از طبیعت شیریرانه شیطان سرچشمه می‌گیرد، بنویسید.

۳) پیدایش ۱۵:۳ به طور گسترده‌ای به عنوان «پیش‌انجیل» - نخستین خبر خوب - شناخته می‌شود. خدا در این آیه چه وعده‌هایی می‌دهد؟ خداوند در بخش‌های عهد قدیم مانند مزمور ۱۶:۸-۱۱؛ فصل ۲۲؛ اشعیا ۷:۱۴؛ اشعیا ۹:۶-۷؛ اشعیا فصل ۵۳؛ میکا ۵:۲) چه نبوت‌های مسیحایی افزون‌تری ارائه می‌کند؟

۴) تصویر کردن شیطان به صورت موجودی زشت با شاخ‌ها، دم و چنگال چگونه و از چه زمانی آغاز شد؟

۵) به عنوان پدرِ دروغ‌ها، شیطان سرچشمه هر چیز مخالف حقیقت است. در حقیقت، هر دروغ، فرزند شیطان است. چند دقیقه وقت بگذارید و فهرستی شخصی از ده دروغ بزرگ آن شریب تهیه کنید. به عبارت دیگر، زیرکانه‌ترین دروغ‌هایی را که شیطان تلاش کرده به شما به عنوان حقیقت قالب کند، بنویسید. به این پیشنهادات دقت کنید:

۱) شما برای تصمیمات زندگی خود به خدا نیازی ندارید؛ درباره چیزهای کوچک نگران نباشید.

۲) خدا فقط می‌خواهد شما خوشحال باشید.

۳) آن حقیقتی که مد نظر تو است، اهمیت دارد.

به طور واقعی و عینی، شیطان با فریب دادنِ آدم و حوا به
گناه، تَرادِ انسانی را به قتل رساند و بدین سان مرگ
را به جهان وارد کرد.

فصل ششم

قاتل

جیمز فرودر فقط پانزده سال داشت وقتی در یک درگیری در کُلچسترِ انگلستان، به مردی مست و ناتوان ۱۰۲ بار چاقو زد. سه ماه بعد، فرودر به قربانی دومی که در همان جامعه اسکس در امتداد یک تفرجگاه طبیعی قدم می‌زد، از هر دو چشم با چاقو آسیب زد که این کار به مرگ او انجامید. او در حال تعقیب قربانی سومی بود که پلیس او را دستگیر کرد. چیزی که بعد دستگیری بسیار هولناک می‌نمود، اعتراف او بود که گفت می‌خواست دست کم پانزده نفر دیگر را هم بکشد. وقتی قاضی حکم این نوجوان را صادر کرد، فرودر رو به والدینش برگشت و با حرکت لب‌ها گفت: «برام مهم نیست، پشیزی هم اهمیت نمی‌دم!»

فرودر یکی از جوان‌ترین قاتلان زنجیره‌ای در جهان است. او همچنین یکی از معدود کسانی است که مطلقاً هیچ احساس پشیمانی نسبت به جنایات خود نشان نداد. مادرش او را «هیولا» نامید. معلمانش شنیده بودند که او اشتیاق دارد قاتل باشد، اما حرفش را باور نکردند و فکر می‌کردند فقط یک «نوجوان تیز و خشن» است. او پیتر ساتکلیف، «یورک‌شایر ریپر» را می‌ستود و قاتل زنجیره‌ای آمریکایی، تد باندی را «قاتل مورد علاقه‌اش» می‌دانست. او ادعا می‌کرد که توسط شیطان

تسخیر شده و می‌گفت صداهایی در سرش می‌شنود که او را وادار به کشتن می‌کنند. هر دو قتل او نشانه‌هایی از برنامه‌ریزی و سادیسم را نشان می‌داد (۱) چگونه یک جوانی همانند فرودر تا این حد مجذوب کشتن می‌شود؟ مسلم است که بعدها مشخص شد که او تیس‌تیک است. او بازی‌های ویدئویی خشن انجام می‌داد. او انبوهی فیلم ترسناک و کتابی به نام «بدترین جنایت‌های جهان» را مطالعه می‌کرد. به بیان حداقلی، او فرد سالمی نبود.

در عین حال، بسیاری از نوجوانان از ناتوانی‌ها و اختلالات خاصی رنج می‌برند و با این وجود زندگی نسبتاً عادی‌ای دارند. و بسیاری از جوان‌ها در خیال‌پردازی‌های خشن غوطه‌ور می‌شوند، بدون این که از مرز رفتار مجرمانه عبور کنند. جنایات هولناک فرودر توجه را به افکار و انگیزه‌های شوم و تیره‌ای جلب می‌کند که در لایه زیرین ذهن جنایتکاران پنهان است. از آن هم هولناک‌تر، این واقعیت را به یاد ما می‌آورند که عمق انحطاط مشترک انسانی ما تا کجاست. دوست نداریم به آن فکر کنیم، اما همه‌مان می‌دانیم در وجود خودمان ظرفیت تبدیل شدن به یک «جیمز فرودر» دیگر را داریم.

کتاب مقدس پر از داستان‌هایی درباره قتل‌های خشونت‌آمیز و اغلب از پیش برنامه‌ریزی شده است. قاین، برادرش هابیل را از پا درمی‌آورد. موسی یک مصری را می‌کشد و او را در شن‌ها دفن می‌کند. داوود پادشاه، شوهر بَثْشَبَع را به خطاً مقدم جنگ، به سوی مرگ حتمی می‌فرستد تا زناکاری خود را پنهان کند. و این فهرست ادامه دارد. تقریباً از همان آغاز، انسان‌ها یکدیگر را می‌کشند.

عیسی نکته ظریف‌تری بر حکم ششم می‌گذارد، وقتی به شنوندگان خود می‌گوید قتل از قلب آغاز می‌شود (متی ۵: ۲۱-۲۲؛ ۱۵: ۱۹) (۲). و اگر کشتن بی‌معنا، صفتی انسانی است که تقریباً به قدمت خود بشر است، عیسی درباره

موجودی شریر، که پشت همه این‌هاست، سخنی جسورانه می‌گوید؛ موجودی که او را «قاتلی از ابتدا» توصیف می‌کند (یوحنا ۸: ۴۴).

قتل انسانیت

در یوحنا فصل ۸، عیسی با یهودیانی روبه‌رو می‌شود که می‌کوشند او را به قتل برسانند. این کسانی که خود را «فرزندان ابراهیم» می‌نامیدند، در واقع فرزندان ابلیس بودند. از نظر اخلاقی و رفتاری، آنان در ذات آن شریر شریک بودند. نه خدا را دوست داشتند و نه حقیقت را، و به همین دلیل، کسی را که خدا برای نجات جهان فرستاده بود را رد کردند. داستان را از آیه ۳۷ دنبال می‌کنیم، آنجا که عیسی سخن می‌گوید:

«می‌دانم که فرزندان ابراهیم‌اید، اما در پی کشتن من هستید، زیرا کلام من در شما جایی ندارد. من از آنچه در حضور پدر دیده‌ام سخن می‌گویم و شما آنچه را از پدر خود شنیده‌اید، انجام می‌دهید. گفتند: «پدر ما ابراهیم است.» عیسی گفت: «اگر فرزندان ابراهیم بودید، همچون ابراهیم رفتار می‌کردید. اما شما در پی کشتن من هستید؛ و من آنم که حقیقتی را که از خدا شنیدم به شما بازگفتم. ابراهیم چنین رفتار نکرد. لیکن شما اعمال پدر خود را انجام می‌دهید. گفتند: «ما حرامزاده نیستیم! یک پدر داریم که همانا خداست. عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا من از جانب خدا آمده‌ام و اکنون در اینجا هستم. من از جانب خود نیامده‌ام، بلکه او مرا فرستاده است. از چه رو سخنان مرا در نمی‌یابید؟ از آن رو که نمی‌توانید کلام مرا بپذیرید. شما به پدرتان ابلیس تعلق دارید و در پی انجام خواسته‌های او هستید. او از آغاز قاتل بود و با حقیقت نسبتی نداشت، زیرا هیچ حقیقتی در او نیست. هر گاه دروغ می‌گوید، از ذات خود می‌گوید؛

چرا که دروغگو و پدر همهٔ دروغهاست.» (یوحنا ۸: ۳۷-۴۴، تأکیدات اضافه شده است).

شیطان از چه جهت «از ابتدا قاتل» بود؟ مسلماً خدا او را این‌گونه خلق نکرد. خداوند درباره هر آنچه آفرید، اعلام کرد که «بسیار نیکوست» (پیدایش ۱: ۳۱)، و این شامل لشکر فرشتگان و همچنین جهان مادی می‌شود. افزون بر این، همان‌طور که اعتراف‌نامه وست‌مینستر بیان می‌کند، خدا «نه خود نویسنده گناه است و نه می‌تواند تأییدکننده آن باشد.» (۳)

در مقطعی یا پیش از آفرینش جهان یا اندکی پس از آن، شیطان طغیان نمود و در نتیجه قاتل شد و دیگر صفات شرارت را نیز بر خود گرفت. برخی مفسران پیشنهاد کرده‌اند که قتل‌عام شیطان زمانی آغاز شد که او قاین را واداشت تا هابیل را بکشد (۴). اما این معنا بیشتر با کتاب مقدس همخوانی دارد که قتل‌های زنجیره‌ای آن شریر را در زمینه‌ای قدیمی‌تر و گسترده‌تر قرار دهیم.

با وسوسه موفقیت‌آمیز نخستین انسان‌ها، شیطان آدم و حوا را از حیات روحانی و جسمانی محروم ساخت. به معنایی کاملاً واقعی، شیطان نوع بشر را قتل‌عام کرد، زیرا او آدم و حوا را به گناه واداشت، و بدین‌وسیله مرگ را وارد جهان کرد (رومیان ۵: ۱۲ را مطالعه کنید).

در آن روز...

داستان از پیدایش فصل ۲ آغاز می‌شود. خداوند، آدم را در باغ عدن قرار می‌دهد تا در آن کار کند و نگهداری نماید. فرمان روشن است: «و بیهوه خدا آدم را امر کرده، گفت: «تو می‌توانی از هر یک از درختان باغ آزادانه بخوری؛ اما از درخت شناخت نیک و بد زنه‌ار نخوری، زیرا روزی که از آن بخوری به یقین خواهی مرد.» (پیدایش ۲: ۱۶-۱۷، تأکیدات اضافه شده است). فعل عبری «خواهی مرد»

موت است و می‌تواند به معنی «مردن (به عنوان مجازات)»، «کشته شدن»، یا حتی «زودهنگام مردن (به سبب قصور در رفتارِ درست و حکیمانه)» ترجمه شود (۵). به آدم، کارِ لذتبخش و پاداش‌های فراوان داده شده است، در حالی که باغی را که همه نیازهای او را برآورده می‌کند و محل تلاقی سکونت‌گاه خدا و انسان است، مراقبت و نگهداری می‌کند.

برای کامل کردن خوشی آدم، خدا صفی از حیوانات را نزد او می‌آورد و نام‌گذاری آن‌ها را به او می‌سپارد. آدم به این نتیجه می‌رسد که چیزی کم است. حیوانات گوناگون و زیبا هستند، اما نمی‌توانند آن حدّ از رفاقت و صمیمیتی را که خدا برای آن، آدم را آفرید، فراهم کنند. پس خداوند خوابی سنگین بر آدم مستولی می‌کند و از پهلوی او زنی را می‌آفریند که مکمل اوست. پیدایش فصل ۲ این‌گونه به پایان می‌رسد که: «آدم و زنش هر دو عریان بودند و شرم نداشتند.» (آیه ۲۵). هیچ نشانه‌ای از خطر در باغ دیده نمی‌شود. آدم و حوا از تمام آنچه خدا داده است لذت می‌برند، از جمله صمیمیت شخصی با آفریدگارشان. اما همه می‌دانیم این پایان داستان نیست. در آیه بعدی، مار وارد صحنه می‌شود و آیات بعد، مرگ را ثبت می‌کند. در اینجا مکث می‌کنیم تا به مرگ بشریت و نقش شیطان به‌عنوان قاتل بپردازیم.

وقتی خدا این فرمان را می‌دهد که از درخت معرفت نیک و بد نخورند، حوا هنوز آفریده نشده بود. با این حال، حوا پیغام را دریافت می‌کند. او از حدود آزادی انسانی خود آگاه است و پیامدهای نافرمانی را می‌فهمد. او به مار می‌گوید: «از میوه درختی که در وسط باغ است مخورید و بدان دست مزیند، مبادا بمیرید» (پیدایش ۳:۳). پس یا خدا، یا آدم - یا شاید هر دو - حوا را درباره این درخت تعلیم داده‌اند، هرچند حوا به اشتباه «یا لمسش کنید» را به این منع اضافه می‌کند.

مار بر گفته حوا تاخت و اعلام کرد: «هرگز نخواهید مرد!» (آیه ۴). این ممکن است نقطه کانونی گفته عیسی در یوحنا ۸:۴۴ باشد، وقتی شیطان را هم دروغگو و هم قاتل می‌نامد. همان‌طور که دروغ‌ها از ذات آن شریر جاری می‌شود، قتل نیز بالاترین لذتِ اوست. هدف او مرگ بشریت است. به این نکته توجه کنید: وقتی مار به دروغ، حوا را مطمئن می‌سازد که او به‌خاطر نافرمانی از خدا نخواهد مُرد، هدفش این است که او را بکشد. او حوا را واداشت تا فکر کند خدا دارد حکمتِ الاهی را از مخلوقاتش دریغ می‌کند. مار او را وسوسه می‌کند تا به خدا بی‌اعتماد شود، و سپس نافرمانی کند و مار می‌داند که این نافرمانی، به مرگ از جانب خدا منتهی خواهد شد.

حوا به صدای افسونگر مار گوش می‌دهد و او را حامی خود می‌پندارد. مانند هامان که با شادمانی چوبه‌دارهایی را که برای دشمنان یهودی‌اش آماده شده، برپا می‌کند، بی‌آنکه بداند همان‌ها ابزار مرگ خودش خواهد شد. حوا درخت را بررسی می‌کند و می‌بیند که برای خوراک، نیکوست، برای چشم‌ها، دلپذیر است و برای کسب حکمت، مطلوب (پیدایش ۳:۶). پس از میوه آن گرفته، می‌خورد؛ و به آدم نیز می‌دهد و او هم می‌خورد. دقیقاً در همان لحظه‌ای که گمان می‌کنند وارد مرحله‌ای بالاتر از معرفت الاهی می‌شوند، حکم مرگ را دریافت می‌کنند چرخشی تکان‌دهنده در بخت و سرنوشت.

همان‌طور که مار وعده داده بود، چشمانشان باز می‌شود، اما نه آن‌گونه که انتظار داشتند. فوراً برهنگی خود را می‌بینند و شرمند می‌شوند که عکس حالت بی‌گناهی آنان در پیدایش ۲:۲۵ است. آنان برگ‌های انجیر را به هم می‌دوزند و برای خود پوشش می‌سازند (پیدایش ۳:۷). سپس در میان درختان باغ، از حضور خداوند پنهان می‌شوند (۳:۸). و سرانجام، مسئولیت گناه خود را به گردن دیگری

می‌اندازند (۱۲:۳-۱۳). آدم به خداوند می‌گوید: «این زن که به من بخشیدی تا با من باشد، او از آن درخت به من داد و من خوردم.» (۱۲:۳). و حوا توضیح می‌دهد: «مار فریب داد و خوردم.» (۱۳:۳).

سه نوع مرگ

خدا به آدم هشدار داده بود که اگر نافرمانی کند، «در همان روز» خواهد مُرد (پیدایش ۲:۱۷). با این حال، آدم دست کم هشتصد سال دیگر زندگی کرد و در سن نهصد و سی سالگی جان داد (پیدایش ۵:۵). پس آدم در چه معنایی «در همان روز» که گناه کرد، مرد؟ شاید پس‌زمینه اندکی در درک این موضوع کمک کند. وقتی کتاب مقدس می‌گوید ما به‌صورت خدا آفریده شده‌ایم (پیدایش ۱:۲۷)، به این معناست که دست کم از بعضی جهات، ما «سه‌بعدی» هستیم — نه این که با سه شخصِ الهی برابر باشیم، بلکه از این جهت که هر کدام بدن، نفس و روح داریم (۶). این یعنی در نتیجه گناه، در سه مرحله می‌میریم.

سقوط، هر سه بُعد وجود انسان را تحت تأثیر قرار داده است. همان‌طور که جیمز بویس توضیح می‌دهد: «به‌طور مشخص، روح او (انسان) مرد، زیرا مشارکتی که با خدا داشت، گسیخته شد؛ نفسش شروع به مردن کرد، چون شروع کرد به دروغ گفتن، فریب دادن و کشتن؛ بدنش نیز سرانجام مُرد، چون خدا فرمود: «زیرا تو خاک هستی و به خاک باز خواهی گشت.» (پیدایش ۳:۱۹) (۷).

بیا بید به‌طور خلاصه و با ترتیبِ زمانی معکوس به این سه نوع مرگ نگاه

کنیم.

مرگ جسمانی

اگرچه صدها سال پس از نافرمانی آشکار آدم او مرگ جسمانی را تجربه می‌کند، اما از همان زمان تاکنون تقریباً هر کس دیگری نیز این مرگ را تجربه

می‌کند. در مقطعی، نفس کشیدن همه ما متوقف می‌شود، مغزمان از کار می‌افتد، پوستمان سرد می‌شود و بدنمان خشک و سفت می‌گردد. بی‌تردید این نوع مرگ آسان‌ترین نوع برای فهم موضوع مرگ است. تنها در مورد خون و ایلیا در کتاب مقدس ثبت شده که آنها از این نوع مرگ جان به‌در برده‌اند. حتی عیسی نیز از این مرگ گریزی نداشت، هرچند که او به‌طور خاص برای مردن به این جهان آمده بود (یوحنا ۱۲:۲۷؛ اول یوحنا ۴:۱۰)، و مرگش حیات ابدی را برای ما به ارمغان آورد.

مرگ جسمانی، به‌عنوان پیامد گناه، نصیب همه ما می‌شود. خدا آدم و حوا را نیافریده بود که بمیرند. اگر آنان به آفریدگار خود وفادار می‌ماندند، هر روز تا ابد از حضور مستقیم خدا در باغ برخوردار می‌شدند. و نسل‌هایشان نیز برای همیشه، بدون فرسودگی و مرگ نهایی، زندگی می‌کردند. می‌توان گفت که با بیرون رانده شدن از عدن، آدم و حوا وارد «حالتِ مرگ» شدند. همان‌طور که پیتر بُلِت توضیح می‌دهد:

«بدون دسترسی به درخت حیات و جاودانگی وعده‌داده‌شده آن، تنها چیزی که برایشان باقی ماند، حیاتی بود که صرفاً با میرایی‌شان توصیف می‌شد. پولس این را وقتی تأیید می‌کند که می‌گوید با گناه، «مرگ از طریق گناه» آمد، و از آن لحظه به بعد، «مرگ سلطنت کرد.» (رومیان ۵:۱۲، ۱۴، ۲۱).» (۸).

مرگ جسمانی برای آدم و حوا فرا رسید، اما نه پیش از آن که شاهد قتل پسرشان، رنج زایمان، سختی تأمین خوراک در محیطی خصمانه، و فرسودگی آهسته نیروی جوانی باشند. این ما را به نوع دوم مرگ می‌رساند.

مرگِ نفس

آدم و حوا بلافاصله پس از نافرمانی از خدا، تفاوتی چشمگیری در درک، سخنان و اعمال خود احساس می‌کنند. نفس آنان رو به مرگ است. آن‌ها برهنگی خود را می‌بینند و شرم را تجربه می‌کنند. ترس را حس می‌کنند و از خدا پنهان می‌شوند. برای عصیان خود عذر و بهانه می‌تراشند و تقصیر را به گردن دیگران - حتی خود خدا - می‌اندازند.

مار درباره آدم و حوا در یک چیز حق داشت: چشمان‌شان باز شد و نیک و بد را شناختند. اما این شناخت، با آنچه انتظار داشتند متفاوت بود. آدم تقصیر را به گردن همسرش می‌اندازد. بدتر آن که عملاً به خدا می‌گوید سقوط هرگز رخ نمی‌داد اگر خدا این قدر در قضاوت خود «اشتباه» نمی‌کرد که برایش زنی بیافریند. به شکل مشابه، حوا نیز به سرعت مار را سرزنش می‌کند.

شرم، ترس و دروغ‌گویی، نشانه‌هایی از ذهن و اراده‌ای بیگانه از خدا هستند. خدا سرچشمه هر چیز نیکوست (یعقوب ۱: ۱۷). اما هنگامی که مشارکت خود را با خدا می‌شکنیم، در سراسیمی عصیان، ترسویی، بدخواهی، حسادت، غرور، نفرت و هر نوع شرارت دیگری سقوط می‌کنیم. این آلودگی مانند یک بیماری واگیر گسترش می‌یابد. گناه بلافاصله روابط هماهنگ آدم و حوا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. پسرانشان در تضاد با یکدیگر قرار می‌گیرند و قاین، هابیل را در اقدامی از پیش طراحی شده ناشی از حسادت می‌کشد (پیدایش ۴: ۸؛ اول یوحنا ۳: ۱۲، ۱۵ را مطالعه کنید). لمک دو زن می‌گیرد - نخستین اقدام ثبت شده چندمتری - و نزد زانش بابت کشتن مردی دیگر به خود می‌بالد (پیدایش ۴: ۱۹، ۲۳).

در پیدایش فصل ۶، شرارت انسان‌ها آن قدر گسترده می‌شود که خدا تصمیم می‌گیرد انسان را با طوفان نابود کند. حتی اگر نوح و خانواده‌اش نزد خدا لطف

یافتند و توسط کشتی از داوری نجات یافتند، درست پس از فروکش کردن آب‌ها، آن‌ها نیز ادامه‌دهنده همان خط سیر شرارتِ نسل پیش از خود می‌شوند.

ما درباره برج بابل می‌خوانیم (پیدایش فصل ۱۱)، فریبکاریِ ابرام در برابر فرعونِ مصر (پیدایش فصل ۱۲)، بی‌صبری ابرام و سارای نسبت به وعده خدا درباره فرزندی که به آنان داده خواهد شد (پیدایش فصل ۱۶)، نابودی سدوم و عموره (پیدایش فصل ۱۹)، رابطه جنسی زشتِ لوط و دخترانش (پیدایش فصل ۱۹) و موارد بسیار دیگر. مرگِ نفس، آهسته و تدریجی است — اما قطعی است. همه انسان‌ها «در گناه سرشته شده» و «از بدو تولد گناهکار» هستند (مزمور ۵:۵)، و خود را تحت سلطه طبیعت گناهکار می‌یابند.

مرگ روحانی

اما نوع دیگری از مرگ وجود که از «پوسیدگی آرامِ نفس» و «پایان یافتن حیات جسمانی» نیز ویرانگرتر است؛ این مرگ، مرگِ روحانی است. این مرگ آنی و کامل است. روح چیزی است که انسان را از حیوانات متمایز و برتر می‌سازد. روح، ما را قادر می‌سازد تا با خدا مشارکت داشته باشیم. و همین روح بود که در لحظه گناه آدم و حوا مرد. «در زبان امروزی می‌توان این را بیگانگی — بیگانگی از خدا — نامید، و این نخستین نتیجه همان مرگی است که در اثر گناه وارد تجربه انسان شد.» (۹).

جان استات، مرگ روحانی را «وحشتناک‌ترین پیامدِ گناه» می‌نامد. او همچنین

می‌نویسد:

«سرنوشت عالی انسان این است که خدا را بشناسد و در رابطه‌ای شخصی با او باشد. بالاترین دلیل برای شرافت انسان این است که او به صورت خدا آفریده شده و بنابراین قادر است خدا را بشناسد. اما این خدایی که قرار است بشناسیم و

باید بشناسیم، وجودی اخلاقی است... گناهان ما چهره خدا را از ما چنان می‌پوشاند که گویی ابرها چهره خورشید را می‌پوشانند... ما هیچ ارتباطی با خدا نداریم. ما «در گناهان و خطاهای خود مرده‌ایم.» (افسیسیان ۱:۲)؛ همان گناهانی که مرتکب شده‌ایم.» (۱۰).

انسان نفسانی (اول قرن‌تین ۱۴:۲) یا «شخص فاقد روح» البته از نظر جسم و نفس زنده است، اما از نظر روحانی مرده است. به این معنا که او می‌تواند فکر کند، احساس داشته باشد و تصمیم بگیرد، اما چون مسیح را رد کرده است، روح‌القدس در روح او ساکن نیست. بنابراین، زندگی او توسط آنچه از پنج حس خود دریافت می‌کند، آنچه درباره‌اش می‌اندیشد، و آنچه از ذهنی که شیطان آن را کور کرده و روح هنوز آن را نوسازی نکرده است، نتیجه‌گیری می‌کند و هدایت می‌شود (رومیان ۲:۱۲؛ دوم قرن‌تین ۴:۴).

این مرگ، مطلق، کامل و دائمی است و نیازمند کار تولد تازه روح‌القدس است. در عهد جدید، واژه یونانی پالینگنسیا - ترکیبی از پالین «دوباره» و گینومای «شدن» - فقط دو بار به کار رفته و به معنای «تولد تازه»، «نوسازی» یا «آفرینش دوباره» است. در متی ۲۸:۱۹، این واژه به نوسازی نهایی جهان توسط خدا اشاره دارد، و در تیطس ۵:۳، به کار روح‌القدس در زنده کردن روح مرده انسان اشاره می‌کند - «تغییری بنیادی در قلب و ذهن افراد، که به وقف دوباره خود به خدا و مسیح می‌انجامد.» (۱۱).

به‌طور ساده، تولد تازه کار روح‌القدس است که گناهکار را از مرگ روحانی به حیات روحانی می‌آورد. روح ما - عمیق‌ترین بخش وجودمان که برای صمیمیت با خدا آفریده شده - در خطاها و گناهان مرده است (افسیسیان ۱:۲)، و چنین باقی می‌ماند، مگر آن که روح‌القدس حیات تازه‌ای در آن بدمد. جان فریم می‌نویسد:

«تولّد تازه، حیات را از دل آن مرگ [روحانی] بیرون می‌آورد. بدون این تولّد تازه، ما حتی نمی‌توانیم ملکوت خدا را ببینیم، زیرا چشمان روحانی ما کور است. پولس در رومیان فصل ۱ تعلیم می‌دهد که گناهکاران، حقیقت را سرکوب کرده و آن را با دروغ تعویض می‌کنند. پس تولّد تازه، آغازِ فهمِ روحانی است، همان‌طور که آغازِ شاگردیِ مطیعانه نیز هست.» (۱۲).

در جمع‌بندی، می‌بینیم که هشدار خدا درباره مرگ «در همان روز» چگونه در زندگی آدم تحقق یافت. او فوراً از نظر روحانی مُرد. نفس او آغاز به مردن کرد و در طول حدود هشتصد سال بعد به آرامی مُرد. و در نهایت، او از نظر جسمانی مُرد. این تاریک‌ترین تراژدی‌هاست، فقط یک روشنایی در دوردست‌ها وجود دارد، یعنی «نسلِ زن» که در پیدایش ۳:۱۵ وعده داده شده است. این فدیهدهنده آینده، سرِ شیطان را له کرده و اثرات سقوط را به‌طور کامل وارونه می‌سازد — نه تنها در مورد ایمانداران، بلکه در کل جهان سقوط‌کرده نیز اثرات را وارونه می‌گرداند (دوم پطرس ۳:۱۰-۱۳؛ مکاشفه فصل‌های ۲۱-۲۲).

کار نجات‌بخش خدا، که در مرگ، دفن و رستاخیز عیسی کامل شد، مرگ روحانی را به حیات روحانی تبدیل می‌کند؛ ذهن تاریک را به «فکر مسیح» بدل می‌کند؛ و جلال یافتنِ آینده بدنِ خاکی و فاسد را تضمین می‌کند. حتی لعنتِ این جهانِ گناه‌آلود و سقوط‌کرده نیز روزی با آفرینش آسمان جدید و زمین جدید، وارونه خواهد شد.

قتل نیابتی

به‌طور کلی، به نظر نمی‌رسد شیطان «مستقیماً» مرتکب قتل شود، هرچند با اجازه خدا می‌توانست چنین کند. در عوض، آن شریر، برنامه‌های قتل خود را از

طریق عوامل مختلفی به انجام می‌رساند. می‌توانیم بگوییم او توسط دیگران می‌کشد.

به چند نمونه زیر دقت کنید. وقتی خدا به شیطان اجازه می‌دهد ایوب را بیازماید، آن شریر از صبیان و کلدانیان استفاده می‌کند تا دام‌های ایوب و نیز برخی از خادمانش را بکشند (ایوب ۱: ۱۵، ۱۷). سپس، شیطان از آتش آسمان و تندبادی عظیم استفاده می‌کند تا خادمان بیشتری را، و نیز همه فرزندان ایوب را، بکشد (ایوب ۱: ۱۶، ۱۸-۱۹). او داوود را تحریک می‌کند تا سرشماری اسرائیل را انجام دهد که به مرگ بسیاری از افراد منتج می‌گردد (دوم سموئیل فصل ۲۴؛ اول تواریخ فصل ۲۱). او از مقامات رومی و یهودی، به همراه یک رسول خائن، استفاده می‌کند تا مرگ عیسی را رقم بزنند (لوقا ۳: ۲۲؛ یوحنا ۲: ۱۳، ۲۷). و او دل حنّانیا و سفیره را پر می‌کند تا به روح‌القدس دروغ بگویند که به مرگ آنان ختم می‌شود (اعمال رسولان ۵: ۱-۱۱).

و این لیست تمامی ندارد. نگاهی بیندازید به نمونه‌ای از قتل‌های ثبت‌شده در کتاب مقدس و حضور سنگین سایه آن شریر را در پس آن‌ها پیدا کنید:

- قاین، هابیل را به خاطر حسادت می‌کشد (پیدایش ۴: ۸).
- لمک، مرد جوانی را برای غرور و انتقام می‌کشد (پیدایش ۴: ۲۳).
- شمعون و لاوی، با کشتن حامور و شکیم انتقام می‌گیرند (پیدایش ۳۴: ۲۶).
- موسی، یک مصری را به خاطر احساس کاذب عدالت می‌کشد (خروج ۲: ۱۲).
- یوآب، برای از میان برداشتن رقیب، آبیر را می‌کشد (دوم سموئیل ۳: ۲۷).
- داوود، اوریا را به قتل می‌رساند تا زناکاری خود با بتشیع را پنهان کند (دوم سموئیل ۹: ۱۲).

- زمری، ایله را می کشد تا تخت او را تصاحب کند (اول پادشاهان ۱۰:۱۶).
- ایزابل، نابوت را می کشد تا زمین او را برای اخاب به دست آورد (اول پادشاهان ۱۳:۲۱).
- خدمتگزاران، یهواش را برای انتقام از بی رحمی های او می کشند (دوم پادشاهان ۲۱:۱۲-۲۰).
- اسماعیل، جدلیا را به عنوان عملی از هرج و مرج سیاسی می کشد (دوم پادشاهان ۲۵:۲۵).
- اسرائیلیان، زکریای کاهن اعظم را می کشند، چون نمی توانند موعظه عادلانه او را تحمل کنند (دوم تواریخ ۲۴:۲۱-۲۰).
- نبوکدنصر، پسران صدقیا را به خاطر شورش مجازات می کند و می کشد (ارمیا ۳۹:۶).
- هیروودیس، نوزادان بیت لحم را می کشد تا عیسی را از میان بردارد (متی ۱۶:۲).
- هیروودیا، یحیی تعمیددهنده را به خاطر اعتراض به زناکاری اش می کشد (مرقس ۲۵، ۶:۲۷).
- مشایخ یهود، استیفان را به خاطر این که به آنان حقیقت را می گوید، می کشند (اعمال رسولان ۷:۵۸-۵۹).
- شورشیان در پِرگامن، آنتیپاس را به خاطر شهادت وفادارانه اش می کشند (مکاشفه ۲:۱۳).
- و خدمتسیح، دو شاهد معجزه گر را می کشد - هرچند آن ها دوباره زنده می شوند (مکاشفه ۷:۱۱).

خط مرکزی و گردابِ این قتل‌ها (نقطه تمرکزِ خشونتِ شیطانی و انسانی)، صلیبی است بر تپه‌ای به نام «جلجتا» در بیرون اورشلیم، جایی که دو هزار سال پیش، پسرِ انسان به زمین آمد تا بمیرد، و آن «قاتل از ابتدا» بسیار مشتاق بود که این را به انجام برساند.

اما چه کسی، دقیقاً، نجات‌دهنده جهان را می‌کشد؟ اینجاست که داستان پیچیده‌تر می‌شود. شیطان به‌طور مستقیم عیسی را نمی‌کشد، اما او از کمک‌کنندگان فراوان و اجازه‌الاهی برخوردار است. طبق کتاب مقدس، یهودیان عیسی را می‌کشند (اعمال رسولان ۵:۳۰؛ اول تسالونیکیان ۲:۱۵). یهودا و همچنین (مرقس ۱۴:۱۱-۱۰)، پیلاتس (متی ۲۷:۲۶-۲۴)، و سربازان رومی (متی ۲۷:۳۱-۲۷) همگی در این قتل نقش دارند. به‌عنوان گناهکاران، من و تو نیز عیسی را می‌کشیم (اشعیا ۵۳:۴-۹). با این حال، هیچ‌یک از این‌ها خارج از طرح و فرامین حاکمیت خدا رخ نمی‌دهد. پدر، خشنود بود که عیسی را سخت در هم بشکند (اشعیا ۵۳:۱۰). عیسی با شادی، جان خود را فدا می‌کند (یوحنا ۱۰:۱۸؛ عبرانیان ۲:۱۲). و روح‌القدس، او را در روز سوم برمی‌خیزاند (رومیان ۸:۱۱).

هولناک‌ترین جنایتی که تاکنون رخ داده - قتل خدا - به پیروزی‌ای باشکوه بدل می‌شود:

«او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم.» (دوم قرنتیان ۵:۲۱).

سه واژه یونانی

بیاید این فصل را با نگاهی به سه واژه یونانی که در عهد جدید «قاتل» ترجمه شده‌اند، به پایان برسانیم. نخستین واژه، phoneus است که شش بار به کار رفته و به «قتل انسان/آدم‌کشی» اشاره دارد. در مثلِ ضیافت عروسی، عیسی

از پادشاهی خشمگین سخن می‌گوید که لشکرهایش را می‌فرستد تا قاتلانِ خادمانش را به قتل برسانند (متی ۷:۲۲). وقتی مردم جزیره مالت می‌بینند مارِ سمی به دست رسول پولس حمله می‌کند، گمان می‌برند او قاتلی است که از دست «عدالت» (دیکه، الهه یونانی عدالت) گریخته و اکنون گرفتار شده است (اعمال رسولان ۴:۲۸). و عیسی دو بار در کتاب مکاشفه، قاتلان را در زمره کسانی ذکر می‌کند که از حضور او بیرون انداخته می‌شوند (مکاشفه ۸:۲۱؛ ۱۵:۲۲).

دوم، پولس رسول واژه یونانی androphonos را به کار می‌برد تا قاتلان (یا «آدم‌کشان») را در ردیف «بی‌قانونان و سرکش‌ها» قرار دهد؛ کسانی که شریعت برای ایشان وضع شده است (اول تیموتائوس ۱:۹).

سوم، یوحنا رسول واژه anthropoktonos را دو بار در اول یوحنا ۱۵:۳ به کار می‌برد:

«شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده، قتل مکن، و هر که قتل کند، سزاوار محاکمه خواهد بود. اما من به شما می‌گویم، هر که بر برادر خود خشم گیرد، سزاوار محاکمه است؛ و هر که به برادر خود راقا گوید، سزاوار محاکمه در حضور شورا است؛ و هر که به برادر خود احمق گوید، سزاوار آتش جهنم بود.» (متی ۵:۲۱-۲۲).

عیسی تنها شخص دیگری در عهد جدید است که از واژه anthropoktonos استفاده می‌کند، و آن هم در همان قسمتی است که مشغول بررسی‌اش بوده‌ایم:

«شما [یهودیانی که با عیسی مخالفت می‌کنید] به پدرتان ابلیس تعلق دارید و در پی انجام خواسته‌های اوید. او از آغاز قاتل بود و با حقیقت نسبتی نداشت،

زیرا هیچ حقیقتی در او نیست. هر گاه دروغ می‌گوید، از ذات خود می‌گوید؛ چرا که دروغگو و پدر همهٔ دروغهاست.» (یوحنا ۸:۴۴ تاکیدات اضافه شده است).

این واژه یونانی از این جهت مانند دو واژه دیگر است که به «آدم‌کش» یا کسی که مرتکب قتل انسان می‌شود اشاره دارد. اگر این سه واژه را کنار هم بگذاریم، همگی اشخاصی را توصیف می‌کنند که آگاهانه، عامدانه و با طرح و نقشه، جان دیگران را می‌گیرند.

در مورد شیطان، قتل او در باغ عدن از همه موارد دیگر شنیع‌تر است و پیامدهایی بسیار گسترده‌تر دارد، زیرا آن شیریر آدم را کشت - و در نتیجه، تمام نسل بشر را کُشت. در حالی که انسان‌ها می‌توانند برای قتل، بخشش خدا را دریافت کنند - چون مسیح به جای ما بر صلیب کشته شد - برای عملکرد شیطان، هیچ نوع تخفیف و رحمتی وجود ندارد. او به دریاچه آتش افکنده می‌شود، که خدا آن را برای عذاب جاودان او آفریده است (متی ۲۵:۴۱).

بله، شیطان از همان ابتدا قاتل بود. با این حال، مسیحیان لازم نیست از او بترسند، زیرا عیسی جان‌های ما را در دستان پدر نهاده است (یوحنا ۱۰:۲۹-۲۸)، و او در روز آخر ما را برمی‌خیزاند (یوحنا ۶:۴۰-۳۷، ۴۴).

به‌عنوان پیروان عیسی، ما هر سه نوع مرگ را تجربه می‌کنیم - مرگ روح، نفس و جسم - اما قتل عیسی تضمین می‌کند که هر سه این مرگ‌ها وارونه شوند. او ما را با تولد تازه، از لحاظ روحانی زنده کرده است. او جان‌های ما را زنده می‌سازد، در حالی که با تقدیس، ما را به شباهت خود درمی‌آورد. و روزی، او ما را در جلال از مردگان برمی‌خیزاند و به ما آن جاودانگی را می‌پوشاند که آدم و حوا در آن روز سرنوشت‌ساز، در برابر یک قاتلِ دروغگو از دست دادند.

خلاصه

نکات کلیدی درباره «قاتل»:

۱) عیسی به شیطان به عنوان «قاتلی از ابتدا» اشاره می‌کند (یوحنا ۸: ۴۴). مسلماً خدا شیطان را این‌گونه نیافرید. با این حال، در مقطعی - یا پیش از آفرینش جهان توسط خدا یا اندکی پس از آن - شیطان عصیان نمود و سپس تبدیل به قاتل شد. شیطان با وسوسه موفقیت‌آمیز نخستین انسان‌ها، آدم و حوا را از حیات محروم کرد. به معنایی کاملاً واقعی، شیطان نوع بشر را قتل‌عام کرد، زیرا او آدم و حوا را به گناه کشاند و بدین ترتیب، مرگ را وارد جهان کرد.

۲) دقیقاً در همان لحظه‌ای که آدم و حوا از درخت ممنوعه چشیدند، چنین پنداشتند که حال از معرفت الاهی متعالی برخوردار می‌شوند. اما در عوض، حکم مرگ را دریافت نمودند و با وارونگی‌ای تکان‌دهنده‌ای در سرنوشت خود روبرو شدند. چشمان‌شان باز شد، همان‌گونه که مار وعده داده بود، اما نه آن‌طور که انتظار داشتند!

۳) وقتی کتاب مقدس می‌گوید ما به صورت خدا آفریده شده‌ایم، به این معناست که دست‌کم از برخی جهات، «سه‌گانه» هستیم. یعنی هر کدام بدن، نفس و روح داریم. اما به‌عنوان پیامد گناه، در سه مرحله دچار مرگ می‌شویم. روزی از نظر جسمانی می‌میریم، وقتی بدن‌های ما از کار می‌افتند. نفس‌های ما در حالت مرگ هستند، زیرا گناه افکار، احساسات و اراده‌های ما را مختل می‌کند. و از همه بدتر، روح‌های ما - درونی‌ترین بخش وجودمان که برای سکونت خدا آفریده شده است - در گناه مرده است و به‌شدت نیازمند تولد تازه‌ای است که توسط روح‌القدس انجام می‌شود.

۴) سه‌گانه بودن مرگ آدم و حوا تاریک‌ترین تراژدی ممکن است، و تنها یک روش‌نای از دوردست‌ها می‌تواند امیدوارکننده باشد و آن همان «نسلِ زن» است که در پیدایش ۱۵:۳ وعده داده شده است. این فدیهدهنده آینده سرِ شیطان را له می‌کند و اثرات سقوط را به‌طور کامل وارونه می‌سازد — نه تنها در مورد ایمانداران، بلکه در کل عالمِ سقوط‌کرده نیز همه چیز را وارونه می‌گرداند (دوم پطرس -۱۳: ۱۰:۳؛ مکاشفه فصول ۲۱-۲۲).

۵) کار نجات خدا، که در مرگ، دفن و رستاخیز عیسی کامل شده است، مرگ روحانی را به حیات روحانی تبدیل می‌کند؛ ذهن تیره را به «فکرِ مسیح» بدل می‌سازد؛ و جلال یافتنِ آینده بدن زمینی و فاسد را تضمین می‌کند. حتی لعنتِ این جهانِ گناه‌آلود و سقوط‌کرده نیز روزی با آفرینش آسمان جدید و زمین جدید وارونه خواهد شد.

۶) به نظر نمی‌رسد شیطان به‌طور مستقیم قتلی انجام دهد، هرچند با اجازه خدا می‌توانست چنین کند. در عوض، آن شریر برنامه‌های قتل خود را توسط عوامل گوناگون به انجام می‌رساند. می‌توان گفت او توسط دیگران قتل می‌کند. این شامل مرگ عیسی نیز می‌شود، که در آن شیطان از رهبران مذهبی، یهودا، پاپیلاطس و سربازان رومی استفاده می‌کند. حتی من و تو نیز، به‌عنوان گناهکار، در مصلوب شدن او سهمی دارشتیم. با این حال، هیچ‌کدام از این‌ها خارج از اراده و حاکمیت خدا رخ نمی‌دهد. پدر خشنود است که عیسی را سخت در هم بشکند (اشعیا ۵۳: ۱۰). عیسی با رضایت، جان خود را فدا می‌کند (یوحنا ۱۰: ۱۸؛ عبرانیان ۲: ۱۲). و روح‌القدس او را از مردگان برمی‌خیزاند (رومیان ۸: ۱۱).

۷) هولناک‌ترین جنایتی که تا کنون رخ داده است — قتل خدا — به پیروزی‌ای باشکوه تبدیل می‌شود: «او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت، تا

ما در وی پارساییِ خدا شویم.» (دوم قرن تیان ۵: ۲۱). به عنوان پیروان عیسی، ما هر سه نوع مرگ - مرگ روح، نفس و بدن - را تجربه می‌کنیم، اما قتل عیسی تضمین می‌کند که هر سه این مرگ‌ها وارونه شوند.

پرسش‌هایی برای مطالعه فردی یا گروهی

۱) عیسی وقتی می‌گوید شیطان «از ابتدا قاتل بود» (یوحنا ۸: ۴۴)، به کدام رویداد اشاره می‌کند؟

۲) شیطان چگونه تمام بشریت را قتل عام کرد؟

۳) سه نوع مرگِ مکشوف در کتاب مقدس را به طور خلاصه توصیف کنید:

- مرگ جسمانی

- مرگ نفس

- مرگ روحانی

۴) چه کسانی، عیسی را بر صلیب کُشتند؟ چه رخ داد که طرح از پیش

اندیشیده شیطان برای مرگ نجات‌دهنده، وارونه شد؟

۵) شیطان چگونه از ابزار ثانویه - برای مثال، انسان‌ها یا عناصر طبیعی -

برای انجام قتل استفاده می‌کند؟ چند نمونه ارائه دهید.

فعالیت شماره یک شیطان وسوسه است. هدف او این است که میان خدا و انسان‌هایی که به صورت خدا آفریده شده‌اند، جدایی و شکاف ایجاد کند.

فعالیتِ شماره یکِ شیطان و سوسه است. هدف او
این است که میان خدا و انسان‌هایی که به
شبهتِ خدا آفریده شده‌اند شکاف ایجاد کند.

فصل هفتم

وسوسه‌گر

در اودیسه هومر، «سیرن‌ها» سه زن رازآلود هستند که در جزیره‌ای زندگی می‌کنند. وقتی کشتی‌ها از آن‌جا عبور می‌کنند، سیرن‌ها روی صخره‌های بالای دریا می‌ایستند و آواز می‌خوانند. صدای به‌غایت زیبا و افسون‌کننده آن‌ها، ملوانان را وسوسه می‌کند که کشتی‌های‌شان را به ساحل نزدیک‌تر کنند تا این‌که سرانجام کشتی‌ها در ساحل صخره‌ای به گل می‌نشینند و نابود می‌شوند.

اولیس (اودیسیئوس) هم کنجکاو بود آواز سیرن‌ها را بشنود و می‌دانست که این کار خطرناک است. به همین دلیل، به ملوانانش دستور داد وقتی به جزیره نزدیک می‌شوند، او را به دکل کشتی ببندند. سپس به آن‌ها گفت گوش‌های خود را با موم زنبور عسل بپوشانند.

آن‌طور که انتظار می‌رفت، وقتی اولیس آواز سیرن‌ها را شنید، فریاد زد که او را باز کنند؛ اما هم‌زمانش به دستور قبلی او وفادار ماندند و حتی محکم‌تر او را به دکل بستند. سرانجام، وقتی دیگر صدای آواز سیرن‌ها شنیده نمی‌شد، او را آزاد کردند.

این افسانه کهن نشان می‌دهد که کششِ قدرتمندِ وسوسه، تجربه‌ای مشترک برای همه آدم‌هاست. ما خیلی خوب خطراتِ «بازی کردن با آتش» را می‌شناسیم. وسوسه، تجربه‌ای است که همه انسان‌ها با آن روبه‌رو می‌شوند. خودِ عیسیای مسیح نیز آن را به‌خوبی می‌شناخت، ولی با این‌که در هر زمینه‌ای مثل ما وسوسه شد، بی‌کم‌وکاست و بی‌لکه از آن بیرون آمد (عبرانیان ۴:۱۵).

برخلاف پسر خدا، ما بارها در زمان‌ها و شکل‌های گوناگون، در برابر وسوسه شکست خورده‌ایم. بدتر از آن، خودمان هم گاهی نقشِ «وسوسه‌گر» را بازی کرده‌ایم؛ و برای این‌که خواسته‌های خودخواهانه‌مان را برآورده کنیم با به‌کار گرفتن جذابیت‌های فریبنده یا تهدیدهای ناشیانه، دیگران را وسوسه کردیم. این‌که شبیه «شیطان‌های کوچک» رفتار می‌کنیم تصویر خوشایندی نیست؛ اما او را ناراحت هم نمی‌کند؛ برعکس، به‌نظر می‌رسد برای او، تقلید بالاترین شکلِ چاپلوسی است.

این موجود شریر، سیرنِ نهایی است؛ با زیبایی جعلی‌اش ما را مسحور می‌کند و با وعده‌های پوچ، ما را به‌سوی خود می‌کشد. شیطان «پدر دروغ‌ها» است (یوحنا ۸:۴۴) و «مادرِ همه وسوسه‌گران».

عهد جدید فقط در دو جا شیطان را «وسوسه‌گر» می‌نامد (متی ۳:۴؛ اول تسالونیکیان ۵:۳)، هرچند در جاهای دیگر او را سرچشمه وسوسه معرفی می‌کند (مثلاً اول قرنتیان ۵:۷). اما از پیدایش تا مکاشفه، این موجود شرور، قلمرو خودش را با حملاتِ بی‌امان به همه، از آدم تا «آدمِ دوم» (عیسیای مسیح)، علامت‌گذاری می‌کند.

بی‌شک، فعالیت شماره یکِ شیطان، وسوسه کردن است. هدف او این است که بین خدا و انسان‌هایی که به صورتِ خدا آفریده شده‌اند، شکاف ایجاد کند. او

نخستین وسوسه ثبت شده در کتاب مقدس را ترتیب می دهد و حوا را ترغیب می کند از درخت ممنوعه در باغ عدن بخورد (پیدایش ۳: ۱-۷). او خانواده، ثروت و سلامتی ایوب را نابود می کند تا او را به «لعن کردن خدا» وادار کند (ایوب ۱: ۱۱؛ ۲: ۵). او داوود پادشاه را وسوسه می کند که سرشماری انجام دهد تا امنیت خود را در اندازه ارتش بالقوه اش بجوید، نه در خدا (اول تواریخ ۲۱: ۵، ۱). و در مقابل شورای آسمانی می ایستد تا یهوشع کاهن اعظم را به بی عدالتی متهم کند (زکریا ۳: ۱).

در آغاز خدمت زمینی خود، عیسی در بیابان با شیطان روبه رو می شود و با وسوسه ای شدید مواجه می گردد (متی ۴: ۱-۱۱؛ مرقس ۱: ۱۲-۱۳؛ لوقا ۴: ۱-۱۳). این موجود شرور، از همان آغاز مأموریت زمینی عیسی، می کوشد او را شکست دهد؛ با تکیه بر «هوای نفس» («به این سنگ ها بگو نان شوند»)، «هوس چشم» («او به فرشتگانش درباره تو فرمان خواهد داد») و «غرور مال و مقام» («این همه را به تو می دهم»). کینت بوا و رابرت بومن این گونه جمع بندی می کنند: «شیطان، عیسا را وسوسه کرد که قدرت جهانی را بیرون از مقاصد خدا بجوید؛ مقاصدی که برای عیسا شامل رنج کشیدن و مردن می شد.» (۱). بعدتر، خود عیسا تلاش های پطرس را برای منصرف کردن او از رفتن به سوی مرگ، به خود شیطان نسبت می دهد (متی ۱۶: ۲۳-۲۱).

نامه های عهد جدید و کتاب مکاشفه دائماً نسبت به مکرهای ابلیس هشدار می دهند (مثلاً اول قرنتیان ۵: ۷؛ مکاشفه ۲: ۱۰). معجزات کاذب شیطان، با این هدف انجام می شود که مردم را بفریبد تا دروغ را باور کنند (دوم تسالونیکیان ۲: ۹-۱۰). کارهای او چنان موفق است که مکاشفه، او را «فریب دهنده تمام جهان» می خواند (مکاشفه ۹: ۱۲؛ ۲۰: ۱۰).

بُوا و بومن چنین جمع‌بندی می‌کنند: «هر کاری که شیطان می‌کند... هدفش این است که ما را بفریبد. نقشه او این است که ما را وسوسه کند تا اعتماد خود را به خدا رها کنیم و از او ناطاعتی کنیم. هر وقت وسوسه می‌شویم از خدا روی برگردانیم، داریم به یک دروغِ شیطانی گوش می‌دهیم. این چیزی است که هر کس باید درباره ابلیس بداند.» (۲).

محدودیت‌های وسوسه‌گر

با این که شیطان استادِ وسوسه است، خدا او را محدود کرده است که او تا کجا و چگونه می‌تواند به ما آسیب برساند.

نخست؛ شیطان تحت حاکمیت مطلق خدا کار می‌کند و فقط با اجازه خدا می‌تواند به قومِ خدا حمله کند. به یاد بیاوریم که شیطان از خدا اجازه خواست تا به ایوب حمله کند (ایوب ۱: ۹-۱۱؛ ۲: ۴-۵). او از عیسا نیز خواست اجازه دهد تا پطرس را مانند گندم «غربال» کند (لوقا ۲۲: ۳۱).

دوم؛ شیطان فقط تا حدی می‌تواند ما را وسوسه کند. پولس رسول به ما اطمینان می‌دهد:

«هیچ آزمایشی بر شما نیامده که مناسب بشر نباشد و خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه همراه آزمایش راه‌گریزی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید.» (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳).

سوم؛ شیطان نمی‌تواند برخلاف اراده‌مان ما را به انجام کاری مجبور کند. به همین خاطر، وسوسه‌های او و ارواح شریر، معمولاً با تکیه بر امیال خودخواهانه خودِ ما عمل می‌کند. یعقوب می‌نویسد:

«هیچ کس چون وسوسه می‌شود، نگوید: «خداست که مرا وسوسه می‌کند،» زیرا خدا با هیچ بدی وسوسه نمی‌شود، و کسی را نیز وسوسه نمی‌کند. هنگامی که

کسی وسوسه می‌شود، هوای نفس خود اوست که او را می‌فریبید و به دام می‌افکند. هوای نفس که آبتن شود، گناه می‌زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می‌آورد.» (یعقوب ۱: ۱۳-۱۵).

چهارم؛ طبیعت مخلوق بودن شیطان، او را محدود می‌کند. او بسیار باهوش، فوق‌العاده قدرتمند و حاکم بر یک نظام جهانی عظیم است؛ اما به هیچ‌وجه صفات خدا مانند عالم مطلق، قادر مطلق، حضور مطلق، متعال بودن، تغییرناپذیری و ... را ندارد. به عبارتی، شیطان بر زمین مثل شیری می‌گردد، چون ناگزیر است این‌گونه کار کند (اول پطرس ۵: ۸). علاوه بر این، چون او نمی‌تواند هم‌زمان در بیش از یک جا حاضر باشد، ناچار است بر لشکری از ارواح شریر تکیه کند که به‌طور منظم ما را وسوسه می‌کنند.

پنجم؛ باید به یاد داشته باشیم که «گناه حتمی و اجتناب‌ناپذیر نیست.» شیطان و ارواح شرور با دقت ما را زیر نظر دارند. آن‌ها نقاط قوت و ضعف ما را می‌شناسند - البته از راه مشاهده، نه از راه علم مطلق! آن‌ها نقاط ضعف ما را می‌فهمند و با شدت تمام، حمله می‌کنند. اما نه شیطان و نه دیوها هیچ‌یک عالم مطلق نیستند. آنها فقط وقتی می‌فهمند ما در برابر وسوسه ایستادگی کرده‌ایم یا تسلیم شده‌ایم که در رفتارمان ظاهر شود.

ششم؛ خداوند به ما توان ایستادگی پیروزمندانه در برابر وسوسه را عطا کرده است. او ما را همراه با دعا، به «سلاح کامل خدا» مجهز کرده است (افسیان ۶: ۱۱-۲۰). خدا روح القدس را نیز به ما بخشیده تا ما را تسلّی دهد، محافظت کند، هشدار بدهد و برای خیریت ما حتی در زمان لازم ما را تأدیب کند. شیطان و ارواح شریر وقتی شکست می‌خورند که ما نخست به خدا تسلیم شویم و سپس در برابر ابلیس مقاومت کنیم (یعقوب ۴: ۷).

شیطان، وسوسه‌گر

حالا بیایید با دقت بیشتر، به دو بخش عهد جدید نگاه کنیم که در آن‌ها شیطان «وسوسه‌گر» خوانده شده است: متی ۳:۴ و اول تسالونیکیان ۵:۳.

متی ۳:۴

هر سه انجیل هم‌نظر (متی، مرقس، لوقا) وسوسه‌های عیسا را در بیابان نقل می‌کنند (۳). بیایید روایت متی را بررسی کنیم، چون تنها متنی است که در آن، شیطان صراحتاً «وسوسه‌گر» نامیده می‌شود؛ هرچند مرقس و لوقا هم می‌گویند که این موجود شریر، همان کسی است که در آن صحنه، عیسا را وسوسه می‌کند. متی ۱:۴-۱۱ چنین می‌گوید:

«آنگاه روح، عیسی را به بیابان هدایت کرد تا ابلیس وسوسه‌اش کند. عیسی پس از آنکه چهل شبانه‌روز را در روزه سپری کرد گرسنه شد. آنگاه وسوسه‌گر نزدش آمد و گفت: «اگر پسر خدایی، به این سنگها بگو نان شوند! عیسی در پاسخ گفت: «نوشته شده است که: انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود. سپس ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر فراز معبد قرار داد و به او گفت: «اگر پسر خدایی، خود را به زیر افکن، زیرا نوشته شده است: فرشتگان خود را درباره‌ی تو فرمان خواهد داد و آنها تو را بر دستهایشان خواهند گرفت، مبادا پایت را به سنگی بزنی. عیسی به او پاسخ داد: «این نیز نوشته شده که خداوند، خدای خود را میازما. دیگر بار، ابلیس او را بر فراز کوهی بس بلند برد و همه‌ی حکومت‌های جهان را با تمام شکوه و جلالشان به او نشان داد و گفت: «اگر در برابرم به خاک افتی و مرا سجده کنی، این همه را به تو خواهم بخشید. عیسی به او گفت: «دور شو ای شیطان! زیرا نوشته شده است: خداوند، خدای خود را

بپرست و تنها او را عبادت کن. آنگاه ابلیس او را رها کرد و فرشتگان آمده، خدمتش کردند.»

به محض این که روح القدس بر عیسا نازل می شود و پسر مجسم شده خدا را برای خدمت علنی توانمند می سازد، او را به بیابان هدایت می کند تا عیسا مدتی طولانی در معرض وسوسه قرار گیرد. در حالی که متی و لوقا می گویند روح عیسا را به بیابان «هدایت» کرد، (۴) اما مرقس از فعل تأکیدی تری استفاده می کند: ekkallo یعنی بیرون انداختن، راندن، اخراج کردن یا واداشتن کسی به رفتن. این فعل ممکن است دلالت بر خشونت داشته باشد، اما می تواند به معنای بیرون کشیدن، جدا کردن یا بردن کسی با نیرویی مقاومت ناپذیر هم به کار رود.

به احتمال زیاد، این همان مفهومی است که درباره هدایت عیسا به بیابان باید بفهمیم. این نخستین عمل عیسا در تسلیم شدن به اراده پدر، بعد از نزول روح القدس است. و هیچ شکی نیست که روح القدس، عیسا را در این مأموریت ظاهراً «تنها» همراهی می کند.

باید شباهت های بین چهل روز آزمون عیسا در بیابان و چهل سال آزمون اسرائیلیان در بیابان پس از خروج از مصر را به یاد داشته باشیم. در هر دو مورد، حضور الاهی یهوه، همراه قوم است. در مورد اسرائیل، شیخانا (جلال خدا) در ستون ابر و آتش؛ و در مورد عیسا، روح القدس. در هر دو مورد، شریعت خدا آشکار و در دسترس است. در هر دو مورد، وسوسه ها از راه امیال جسمانی، خدایان دروغین و مالکیت متکبرانانه وارد می شوند. اما نتیجه ها کاملاً متفاوت اند: اسرائیلیان در آزمون مردود شدند؛ عیسا با سربلندی کامل آن را پشت سر گذاشت.

وسوسه نخست

شیطان به گرسنگی عیسا حمله می‌کند و او را تشویق می‌کند که با تبدیل کردن سنگ‌ها به نان، هم هویت خود را ثابت کند و هم نیازش را برطرف نماید. این وسوسه، شهوتی مربوط به «جسم» است (اول یوحنا ۲:۱۶). آیا خالقِ مجسم، از قدرت نامتناهی خود برای نجاتِ شخصِ خودش بهره خواهد گرفت؟ سه سال بعد، چالش مشابهی سرِ صلیب به گوش عیسا می‌رسد. در حالی که او برهنه و خون‌آلود بر صلیب می‌خکوب است، رهگذران او را دشنام می‌دهند و سرهای خود را تکان می‌دهند و می‌گویند: «ای کسی که هیکل را خراب می‌کنی و در سه روز آن را بنا می‌نمایی، خود را نجات بده! اگر پسر خدا هستی، از صلیب پایین بیا!»

به همین ترتیب، سران کاهنان، علمای دین و مشایخ او را به ریشخند می‌گیرند و می‌گویند: «رهگذران سرهای خود را تکان داده، ناسزاگویان می‌گفتند: «ای تو که می‌خواستی معبد را ویران کنی و سه روزه آن را بازسازی، خود را نجات ده! اگر پسر خدایی از صلیب فرود بیا! سران کاهنان و علمای دین و مشایخ نیز استهزایش کرده، می‌گفتند» دیگران را نجات داد، اما خود را نمی‌تواند نجات دهد! اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب پایین بیاید تا به او ایمان آوریم. او به خدا توکل دارد؛ پس اگر خدا دوستش می‌دارد، اکنون او را نجات دهد، زیرا ادعا می‌کرد پسر خداست. آن دو راهزن نیز که با وی بر صلیب شده بودند، به همین سان به او اهانت می‌کردند.» (متی ۲۷:۳۹-۴۴).

خودِ معجزه (تبدیل سنگ به نان) ذاتاً گناه‌آلود نبود. عیسا بعدها، دو بار نان و ماهی را برکت می‌دهد تا هزاران نفر را سیر کند (متی ۱۴:۱۳-۲۱؛ ۱۵:۳۲-۳۹). پس اشکال کار، خودِ معجزه نیست، بلکه سوءاستفاده از قدرتِ الهی برای جلب

رضایتِ شخصی است. شَرون بی‌کمن می‌نویسد: «در این زمینه، وسوسه‌های شیطان همیشه دعوت به انجام کارهایی که ذاتاً گناه هستند نیست؛ بلکه گاهی دعوت به انجام کاری خارج از اراده خداست. معجزه‌ای که در خدمتِ شیطان باشد، جادو است.» (۵).

بدون تردید، عیسا به شدت گرسنه بود. شاید برای نخستین بار، پسرِ ازلی خدا، مرزهای نهاییِ طاقت انسانی را تجربه می‌کرد. چه اشکالی داشت کسی که همه چیز را آفریده است (یوحنا ۱: ۳؛ کولسیان ۱: ۱۵)، برای خودش چند تکه نان فراهم کند؟ اما عیسا نقش زمینیِ خود را می‌فهمد؛ او آمده است تا «خدمت کند، نه این که خدمت شود»؛ و نیرنگِ سیرن‌گونه شیطان را نیز تشخیص می‌دهد. پس پاسخ می‌دهد: «مکتوب است: انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهانِ خدا صادر می‌شود» (متی ۴: ۴).

در بیابان، خدا هر روز مَنّا برای اسرائیلیان فراهم کرد تا به آنان یاد بدهد کاملاً به او توکل کنند، نه این که حق به جانب، از او طلبکار باشند (تثنیه ۸: ۳). اسرائیلیان، در این آزمون مردود شدند. اما پاسخِ عیسا به شیطان نشان می‌دهد که اولویت، حفظ ارتباط نزدیک با پدر است؛ همان کسی که پسرش را در تمام مأموریت زمینی‌اش نگاه می‌دارد.

بعدها عیسا اعلام می‌کند: «من نانِ حیات هستم؛ هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نخواهد شد و هر که به من ایمان آورد، هرگز تشنه نخواهد گردید» (یوحنا ۶: ۳۵). تنها یک خدای بی‌گناهِ مجسم می‌تواند مردم از نظر روحانی گرسنه را سیر کند.

وسوسه دوم

در گام بعدی، ابلیس به احساس اهمیت و موقعیتِ عیسا حمله می‌کند؛ چیزی که یوحنا آن را «هوس چشم» می‌نامد (اول یوحنا ۲: ۱۶). شیطان، عیسا را بر لبه بام هیکل می‌برد؛ بلندی‌ای سرگیجه‌آور، آنجا بیش از سی متر بالاتر از صحنِ سنگ‌فرش شده زیر پای او ارتفاع داشت. بی‌شک، بسیاری از رهبران مذهبی و عبادت‌کنندگان مشتاق، در رفت‌وآمدند و می‌توانند بهترین تماشاگران برای یک نمایش «قدرت معجزه‌آسا» باشند. چه راهی بهتر از این، برای آغازِ خدمتِ علنی، که با نمایشِ علنیِ قدرتِ فوق‌طبیعیِ خود را آشکار کند؟

ابلیس به عیسا می‌گوید نگران نباشد که بدنش روی سنگ‌های پایین خرد شود؛ پدر حتماً فرشتگانش را خواهد فرستاد تا سقوطش بی‌خطر باشد. در این جا شیطان با زیرکی، مزمور ۹۱: ۱۱-۱۲ را نقل می‌کند: «زیرا درباره تو به فرشتگان خود فرمان خواهد داد تا در همه راه‌هایت تو را محافظت کنند؛ ایشان تو را بر دست‌های خود خواهند گرفت تا مبادا پایت را به سنگی بزنی.» اما این موجود شرور، دو خطای عامدانه مرتکب می‌شود: اول، بخشی از آیه ۱۱ را حذف می‌کند؛ یعنی عبارت «تا تو را در همه راه‌هایت نگاه دارند.» دوم، مزمور را از متن اصلی خود بیرون می‌کشد.

ما در فصل پنجم، مزمور ۹۱ را با جزئیات بیش‌تر بررسی کردیم. این مزمور، به‌طور کلی، حفاظتِ فیزیکی را که اسرائیلیان هنگام توکلِ کامل به خدا تجربه می‌کنند، توصیف می‌کند. بارها در کتاب مقدس می‌بینیم که خدا قوم خود را از خطرهای گوناگون نجات می‌دهد. اما این مزمور، یک «برگه ضمانت» زندگی بی‌دردسر برای هر اسرائیلی نیست. فراتر از آن، مزمور ۹۱ ظاهراً در وهله نخست درباره داوود سخن می‌گوید، در حالی که در عین حال، به مسیح آینده نیز اشاره

دارد؛ همان‌طور که آیه ۱۳ می‌گوید: «بر شیر و افعی گام خواهی نهاد؛ شیر جوان و اژدها را پایمال خواهی کرد.»

انتخاب آیات ۱۲-۱۱ مزمور ۹۱ از سوی شیطان، تلاشی حساب‌شده است تا نقش عیسا را به‌عنوان پسر مسیحایی خدا مختل کند. پدر دروغ‌ها، مزمور را نقل می‌کند، اما آن را با زیرکی تحریف می‌نماید. هدف تجسد، برای عیسا این نیست که مردم را سرگرم کند، یا خواسته‌های انسانی خود را برآورده سازد، یا پادشاهی باشد تحت فرمانروایی «خدای این عصر». خیر، عیسا بر زمین آمد تا بمیرد و دوباره زنده شود و مردم گناهکار و سقوط‌کرده را نجات دهد.

پس پاسخ عیسا به این استدلال کتاب‌مقدسی شیطان چیست؟ او جواب می‌دهد: «همچنین مکتوب است: خداوند، خدای خود را امتحان مکن» (متی ۴:۷). این نقل قول، از تثنیه ۶:۱۶ می‌آید: «یهوه خدای خود را میازما، چنانکه او را در مسّه آزمودی.» «مسّه» یادآور جدال مردم با خدا در کوه حوریب است؛ جایی که حکمت خدا در رهایی آنها از مصر را زیر سؤال بردند (۱۷:۱-۷). پس از آن که موسی به فرمان خدا به صخره زد و آب برای مردم و چارپایان‌شان جاری شد، او آن مکان را «مسّه» (یعنی «امتحان») و «مریبه» (یعنی «جدال») نامید (خروج ۱۷:۷).

همان‌طور که اسرائیلیان در بیابان، بی‌درنگ رضایت خود را از یهوه می‌خواستند و با بی‌صبری، او را آزمایش می‌کردند، شیطان عیسا را وسوسه می‌کند که از پدر بخواهد معجزه‌ای انجام دهد که با نمایش باشکوهی، پسر خدا را به همه معرفی کند و تماشاگران را خیره سازد. اگر هدف اصلی عیسا این بود که الوهیت خود را آشکارا نشان دهد و در جلال الهی غوطه‌ور شود، این درخواست، منطقی به نظر

می‌آمد. ولی در بخش بزرگی از آن سه سال، عیسا با دقتی بسیار، الوهیت خود و هویت مسیحایی‌اش را پنهان می‌کند تا زمان مناسب برای آشکار شدن فرارسد. آغاز خدمت علنی با پرشی بی‌مهابا از بام هیکل، هیچ کمکی به مأموریت عیسا برای «یافتن و نجات دادن گمشده» نمی‌کرد (لوقا ۱۹:۱۰). علاوه بر این، پرت شدن از لبه بام هیکل، آن هم به درخواست شیطان، در عمل به معنای تسلیم شدن به همان وسوسه‌ای است که اسرائیلیان در مسّه تجربه کردند.

وسوسه سوم

ابلیس، عیسا را به «کوهی بسیار بلند» می‌برد و همه ممالک دنیا و جلال آن‌ها را به او نشان می‌دهد (متی ۴:۸). شاید این کوه، حرّمون باشد؛ بلندترین قله اسرائیل؛ همان جایی که عیسا احتمالاً در برابر پطرس، یعقوب و یوحنا تبدیل هیات داد (متی ۱۷:۱-۹). حرّمون، کوهی مهم در تاریخ اسرائیل است. سرچشمه‌های رود اردن از دامنه‌های آن می‌جوشند. و در دامنه‌های آن، قیصریه فیلیپی قرار دارد؛ مکانی مشهور به بت‌پرستی، که غارهایش را «دروازه‌های هاویه» می‌دانستند. در هر صورت، شیطان به عیسا دیدگاهی شفاف از آنچه دنیا به‌عنوان جلال ارائه می‌کند نشان می‌دهد و به «غرور مال و مقام» (اول یوحنا ۲:۱۶) حمله می‌کند. او حتی روشن می‌سازد که این ممالک، به زعم او، ملک اوست: «تمام این قدرت و جلال آن‌ها را به تو خواهم داد، زیرا به من سپرده شده و آن را به هر که بخواهم می‌بخشم» (لوقا ۴:۶). اکنون نیت حقیقی شیطان آشکار می‌شود: او می‌خواهد عیسا او را بپرستد، و او را به‌عنوان ارباب حقیقی زمین به رسمیت بشناسد. اگر عیسا فقط خواسته شیطان را برآورده سازد، جهان سقوط کرده‌ای که او برای نجاتش آمده است، بی‌هیچ رنج و صلیبی، به او «بخشیده» می‌شود؛ نه بحث‌های جنجالی با رهبران مذهبی اسرائیل؛ نه راه رفتن بر جاده‌های خاکی

یهودیه، جلیل و سامره؛ نه فرار از توطئه‌های قتل یا تلاش‌ها برای «پادشاه کردن» او؛ نه خیانتِ دوستِ نزدیک؛ نه دادگاهِ نمایشی در حضور پیلاتس؛ نه تازیانه‌های بی‌رحمانه؛ نه مصلوب شدن دردناک؛ فقط کافی است زانو بزند و شیطان را پرستد تا همه آن‌چه آمده بود به دست بیاورد، به او «پیشنهاد شود».

اما عیسا دروغ‌های او را می‌بیند. شیطان غاصب است. شاید او «خدای این جهان» باشد (نگاه کنید به فصل ۱۲)، ولی سلطنتی را مال خود کرده است که از آنِ خداست. او آن را از راه فریب به چنگ آورده و به لعنت کشانده است (پیدایش فصل ۳). عیسا نیامده بود که برای دنیا چانه بزند؛ او آمده بود تا به خانه «شخصی نیرومند» یورش ببرد و اموالش را غارت کند (متی ۱۲:۲۹). افزون بر این، هرچه شیطان مالک یا حاکمِ ظاهریِ آن باشد، فقط در محدوده‌ای است که خدا بر او اجازه داده است. او هرچند بر زمین می‌گردد، اما شیری است قلاده زده.

افزون بر آن، شیطان هیچ حقی برای اینکه مورد پرستش قرار بگیرد ندارد؛ پرستش فقط سزاوارِ خداست. برای همین، عیسا پاسخ می‌دهد: «دور شو، ای شیطان! زیرا مکتوب است: خداوند، خدای خود را سجده کن و تنها او را عبادت نما» (متی ۴:۱۰). عیسا این عبارت را از تثنیه ۶:۱۳ نقل می‌کند؛ آیه‌ای که پس از مشهورترین بخش از «شما» می‌آید که دعای مرکزیِ عباداتِ صبحِ یهودیان و به‌زعمِ برخی، مهم‌ترین دعا در کلِ یهودیت محسوب می‌شود: «ای اسرائیل بشنو: یهوه خدای ما، یهوه واحد است. و خداوند، خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی قدرت خود محبت نما» (تثنیه ۶:۴-۵).

عیسا قرار است بر ممالکِ این جهان سلطنت کند، اما نه از راه معامله با شیطان، نه از راه پرستش خدای دروغین، و نه از هیچ راه دیگری جز «راه صلیب». او به شیطان فرمان می‌دهد که دور شود، و شیطان می‌رود. جالب این‌جاست که

همان فرشتگانی که شیطان برای «نجات دادن» عیسا از سقوط احتمالی به آن‌ها استناد کرده بود، اکنون می‌آیند و او را خدمت می‌کنند (متی ۴:۱۱).

درس‌هایی از بیابان

از این برخورد پیروزمندانه عیسا با این موجود شریر، چه می‌توانیم بیاموزیم؟ چند نکته راه‌گشا است: نخست، حفظ رابطه هم‌هنگ با پدر، کلید مقاومت در برابر ابلیس است. عیسا آمده بود تا اراده پدر را به‌جا آورد. گفت‌وگوهای عیسا با پدر، و اعلان اراده پدر، همه خدمت زمینی او را شکل می‌دهند.

دوم، روح‌القدس ساکن در ما، توان ایستادگی در برابر وسوسه را می‌دهد. هرچند روح، عیسا را به بیابان «می‌برد»، اما او را در بیابان رها نمی‌کند و در تمام آن مدت، با اوست. همین روح، به پیروان عیسا کمک می‌کند دعا کنند، اعلام کنند، و پایدار بمانند. او ما را ماهر کرده و ضمانت جلال آینده ماست. در این فاصله، او در روح ما ساکن است و در «قدس‌الاقداس» معبد جسمانی ما اقامت دارد (اول قرنتیان ۳:۱۶؛ ۶:۱۹).

سوم، کلام خدا بهترین سلاح دفاعی ماست. پولس، کلام خدا را «شمشیر روح» می‌نامد (افسیان ۶:۱۷). با کلام الهام‌شده، بی‌خطا، بی‌بدیل و دارای اقتدار خدا، می‌توانیم تیرهای افروخته وسوسه‌های شیطان را خاموش کنیم. حفظ آیات کتاب مقدس، بهترین راه برای همراه داشتن این شمشیر در غلاف دل ماست، تا در هر لحظه بتوانیم آن را بیرون بکشیم.

چهارم، باید درک کنیم که وسوسه‌های شیطان برای عیسا، مخصوص او به‌عنوان پسر خدا طراحی شده بود و لزوماً الگوی دقیق همه وسوسه‌های او نسبت به ما نیست. همچنین، چون شیطان فقط می‌تواند در یک زمان در یک مکان

حاضر باشد، احتمالاً بیش تر اوقات، او دیوها را برای وسوسه ما می فرستد، اگر چه ممکن است خودش شخصاً هم بر کسی فشار بیاورد.

پنجم، شیطان و ارواح شریر غالباً از ابزارهایی استفاده می کنند که در وسوسه های عیسا نیز دیده می شود. دیوها با هوس های جسمانی، جذابیت های این جهان و میل ما به اعتبار و قدرت شخصی، ما را وسوسه می کنند (۶). این ها نکاتی هستند که یوحنا آن ها را در اول یوحنا ۲: ۱۵-۱۶ تحت عنوان «هر چه در دنیاست» جمع می کند: «هوای نفس، هوس چشم و غرور مال و مقام.»

ما جهان مادی را با پنج حس خود تجربه می کنیم. هدف شیطان این است که ما را ترغیب کند لذت های حسی را به شیوه هایی تجربه کنیم که خدا هرگز اراده نکرده است. ما با تخیلات خود، چه ممکن و چه ناممکن، برای آینده برنامه ریزی می کنیم؛ و هر چند برنامه ریزی برای آینده، به خودی خود گناه نیست. اگر دغدغه های این جهان چنان ذهن ما را پر کند که ما را از حرکت در مسیر اراده خدا منحرف کند، خطا کرده ایم (متی ۱۳: ۲۲؛ یعقوب ۱: ۱۴-۱۵).

ما نباید از انسان ها بترسیم و نه خود را کم تر از دیگران شایسته انعکاس «تصویر خدا» بدانیم. اما وقتی اندیشه های مربوط به خودمان ما را به بلندی هایی خیالی بالاتر از دیگران می برد، خلاف نمونه عیسا رفتار می کنیم؛ همان که با این که با پدر برابر بود، خود را فروتن ساخت و تا مرگ، حتی مرگ بر صلیب، مطیع شد (فیلیپیان ۲: ۵-۱۱).

ششم، همان طور که در بیابان دیدیم، شیطان همیشه ما را به کارهایی ذاتاً شرور دعوت نمی کند. غالباً ما را وسوسه می کند تا چیزی را که خدا برای نیکی آفریده است - مثل غذا، جنسیت، روابط، دارایی ها، اقتدار - به شیوه هایی تجربه کنیم که برخلاف طرح الاهی است. پولس یک فهرست نسبتاً جامع از گناهانی به

دست می‌دهد که ابلیس آن‌ها را در نظر ما جذب می‌سازد: زنا، ناپاکی اخلاقی، هرزگی، بت‌پرستی، جادوگری، دشمنی، نزاع، حسادت، خشم‌های ناگهانی، جاه‌طلبی‌های خودخواهانه، تفرقه‌افکنی، دسته‌بندی‌های حزبی، حسد، مستی، عیاشی و چیزهای مشابه (غلاطیان ۲: ۱۵-۱۹).

هفتم، شیطان به گونه‌ای وسوسه می‌کند که احساس کنیم بخشی از چیزی الاهی هستیم. در برخی از زیرکانه‌ترین فریب‌هایش او ما را از راه آیات، نشانه‌ها و معجزات دروغین وسوسه می‌کند و کار خود را به جای کار روح خدا جا می‌زند (مرقس ۱۳: ۲۲؛ دوم قرن‌تبیان فصل‌های ۱۲-۱۱؛ مکاشفه ۱۳: ۱۳-۱۴).

ما موجوداتی هستیم که با شگفتی آفریده شده‌ایم و «تصویر خدا» را حمل می‌کنیم. خالق ما برای ما ارزش بسیاری قائل است و خواهان رابطه‌ای صمیمانه و ابدی با ماست. ما برای حیات ابدی ساخته شده‌ایم و به حیات جلال یافته دعوت شده‌ایم. اما جسم ما ضعیف است (مرقس ۱۴: ۳۸)، از خاک هستیم و خیلی راحت از وابستگی کامل به خدا منحرف می‌شویم (یعقوب ۱: ۱۴).

با این همه، در نهایت، خودمان مسئول انتخاب‌هایی هستیم که اتخاذ می‌کنیم و بار نتیجه گناهان خود را بر دوش می‌کشیم؛ مگر این که در «مبادله عظیم» شریک بگردیم، مبادله‌ای که در آن، گناهان ما به حساب عیسا گذاشته می‌شود و عدالت او به حساب ما!

همیشه باید این سخنان نویسنده عبرانیان را درباره عیسا به خاطر بسپاریم: «زیرا کاهن اعظم ما چنان نیست که نتواند با ضعف‌های ما همدردی کند، بلکه کسی است که از هر حیث همچون ما وسوسه شده است، بدون اینکه گناه کند. پس آزادانه به تخت فیض نزدیک شویم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که به هنگام نیاز یاری‌مان دهد. (عبرانیان ۴: ۱۵-۱۶).

اول تسالونیکیان ۵:۳

پولس رسول درباره اهل تسالونیکیه، دل‌نگرانی عمیقی دارد. چند وقت پیش او و سیلاس یک گروه بشارتی را از فیلیپی به سوی غرب، در امتداد جاده رومی معروف به ویا اگناتیا، هدایت کردند. آن‌ها به تسالونیکیه رسیدند؛ پایتخت مهم استان رومی مقدونیه. این شهر بزرگ بندری، کنار دریای اژه، مملو از بت‌پرستان و پیروان امپراتور پرست بود.

طبق عادت همیشگی، پولس و همراهانش، کنیسه شهر را پیدا کردند و با یهودیان بر اساس کتاب مقدس گفتگو کردند؛ بسیاری از آن‌ها به پیام پولس ایمان آوردند؛ پیامی که می‌گفت: «این عیسا که من به شما موعظه می‌کنم، مسیح است» (اعمال رسولان ۱۷:۳). تعدادی از یونانیان پارسای عبادت‌کننده همراه با چند زن سرشناس نیز توجیه شدند و این‌گونه، کلیسای تسالونیکیه بنیان گذاشته شد.

ولی بسیاری از یهودیان شهر، پیام پولس را رد کردند و نسبت به او و سیلاس حسادت ورزیدند. آن‌ها غوغایی برپا کردند و گروهی را تحریک کردند تا به خانه‌ای که بشارت‌دهندگان در آنجا بودند، حمله کنند. چون پولس را نیافتند، صاحب‌خانه (یاسون) و چند ایماندار تازه را کشان‌کشان نزد مقامات شهر بردند. حکام، ضمانتی مالی از یاسون گرفتند تا دیگر آشوبی رخ ندهد. همان شب، ایمانداران تسالونیکیه، پولس و سیلاس را روانه بیریه کردند تا خدمت خود را در آنجا ادامه دهند (اعمال رسولان ۱۷:۱-۱۰).

پولس از بیریه به آتن رفت، اما دلش برای اهالی تسالونیکیه تنگ شده بود. وقتی اندوهش به اوج رسید، تیموتائوس را فرستاد تا تسلی‌ایمانداران آنجا باشد و گزارش وضعیت‌شان را به او برگرداند (اول تسالونیکیان ۳:۲). تیموتائوس با خبری خوش برگشت. با وجود آزار و رنج، کلیسا در ایمان خود استوار مانده‌اند و از

روی محبت و اشتیاق برای بازگشتِ نجات‌دهنده، خدا را خدمت می‌کند. در عین حال، سوءتفاهم‌هایی نیز در برخی از آموزه‌ها آشکار شد.

اکنون که پولس در قرن‌تس است، به‌دنبال گزارش تیموتائوس، برای برادران و خواهران تسالونیک‌کی نامه می‌نویسد. فصل سوم این نامه با این واژگان آغاز می‌شود:

«سرانجام چون دیگر طاقت نداشتیم، رضا دادیم که ما را در آتن تنها واگذارند. پس تیموتائوس را که برادر ما و همکار خدا در کار انجیل مسیح است، نزدتان فرستادیم تا شما را در ایمان‌تان تقویت و تشویق کند، تا هیچ‌کس در اثر این سختی‌ها سست نشود، زیرا نیک می‌دانید که اینها برای ما مقرر است. به‌واقع هنگامی که با شما بودیم، پیشاپیش گفتیم که آزار خواهیم دید، و همان‌گونه که آگاهید، چنین نیز شد. از این رو، چون دیگر طاقت نداشتیم، فرستادم تا از ایمان‌تان آگاهی یابم، زیرا بیم آن داشتم که آن وسوسه‌گر به نحوی شما را وسوسه کرده، و زحمات ما به هدر رفته باشد.» (اول تسالونیکیان ۳: ۱-۵).

همچون متی، پولس نیز این موجود شریر را «وسوسه‌گر» می‌نامد. در شهری پر از نفوذِ شیاطین - که در بت‌پرستی و امپراتورپرستی به اوج می‌رسد - و در کنار دشمنی شدیدِ یهودیان با انجیل، پولس نگران است که شاید شیطان این ایمانداران تازه‌کار را از ایمان بنیادین و سبک زندگی خداترسانه، منحرف کرده باشد. ژن گرین اشاره می‌کند که تمرکز پولس بر ثمره خدمت اوست، که اکنون در خطر قرار دارد؛ چون «این کلیسای جوان، که از رهبری محروم شده و در نبودِ تعلیم کامل مسیحی، دست‌وپنجه نرم می‌کرد، با آزار و جفای الهام‌گرفته از شیطان روبه‌رو شد؛ آزار و جفایی که هدفش آن بود که آن‌ها را وادار کند اتحاد خود را با خدای زنده رها کنند.» (۷).

پولس نگران نیست که آن‌ها نجات خود را از دست داده باشند؛ چون او مدافع سرسختِ وعده‌های عهدیِ خدا در مورد رستگاری است. اما این پرسش او را آزار می‌دهد که آیا اهالی تسالونیکي برای فرار از جفا، به بت‌پرستی بازگشته‌اند؟ آیا اجازه می‌دهند رسوم بت‌پرستانه و یهودی غیر کتاب مقدسی ایمان نوپای آنان را سست و بی‌اثر سازد؟ آیا اگر احساس کنند پولس آن‌ها را رها کرده است، محبتِ مشتعل آنها نسبت به عیسا خاموش خواهد شد؟

پولس نگران است که وسوسه‌گر در میان برادران و خواهرانش در تسالونیکي، ویرانی به بار آورده باشد. هیچ تضمینی وجود ندارد ایماندارانی که با قدرت شروع کرده‌اند، با قدرت نیز تمام کنند. پولس این را می‌داند و تشویق دیگر ایمانداران را بخشی حیاتی از خدمت خود می‌داند. او گه‌گاه، این امکان را مطرح می‌کند که شاید زحمت‌هایش بی‌نتیجه بماند (فیلیپیان ۲:۱۶)، یا دودین او بی‌ثمر باشد (غلاطیان ۲:۲)، یا خدمتش بی‌ثمر شود (اول قرنتیان ۱۵:۱۰؛ دوم قرنتیان ۶:۱). با این حال، او با اطمینان می‌گوید خدمتش در بین تسالونیکیان «بی‌نتیجه نبوده است» (اول تسالونیکیان ۱:۲).

به نکته‌هایی توجه کنید که پولس درباره طبیعت و فعالیت‌های این موجود شریر توضیح می‌دهد:

نخست، وسوسه‌گر «خلا»ها را دوست دارد. وقتی رهبرانی چون پولس مجبورند برای خدمت به نقاط دیگر بروند، به‌خصوص زمانی که فرصت کافی برای پرورش رهبران تازه نبوده است، شیطان با شدت وارد میدان می‌شود. پولس این خصلت شیطان را می‌شناسد و می‌ترسد که ابلیس در خلأ ناشی از رفتن او از تسالونیکي، وارد شده باشد.

دوم، وسوسه‌گر همیشه بهایی طلب می‌کند. او در تسالونیک‌کی عمدتاً یهودیانی که عیسا را به‌عنوان مسیح رد می‌کنند را تحریک می‌کند تا به مسیحیان جفا برسانند. او بت‌پرستان و پیروان امپراتور را نیز تحریک می‌کند. این جفا برای این است که ایمانداران تازه یا نابالغ را مأیوس کند و آن‌ها را ترغیب کند تا وفاداری خود را نه بر وعده‌های عهدی خدا، بلکه بر شرایط ظاهری استوار سازند.

سوم، وسوسه‌گر همیشه در «مزرعه گندم مسیح» علف هرز می‌کارد. عیسا این موضوع را در مثل گندم و کرکاس (علف هرز) روشن می‌کند (متی ۱۳: ۲۴-۳۰؛ ۳۶-۴۳). هر جا کار خدا ریشه می‌دواند، شیطان نیز هست تا بذریه نفاق، تردید و دودستگی را بپاشد. همان‌گونه که ریشه‌های کرکاس در مثل عیسا با ریشه‌های گندم درهم می‌پیچد و تا مدت‌ها از هم قابل تشخیص نیست، معلمان دروغین نیز با سخنان قانع‌کننده و شخصیت‌های کاریزماتیک، خود را شبیه رهبران حقیقی جلوه می‌دهند. و همان‌طور که کشاورز می‌گذارد گندم و کرکاس تا زمان درو کنار هم رشد کنند، عیسا هم اجازه می‌دهد معلمان دروغین تا زمان بازگشت «پسر انسان» در کلیسا فعال باشند.

چهارم، وسوسه‌گر «وضع موجود» را زیبا جلوه می‌دهد. مسلماً زمانی که اهالی تسالونیک‌کی در کنیسه یا معبد بت‌ها جمع می‌شدند، خبری از جفا نبود. اما وقتی زندگی خود را به عیسا سپردند، ناگزیر از منطقه امن خود بیرون آمدند. هر چه شیطان آتش فشار را بیشتر می‌کند، این ایمانداران تازه مجبور می‌شوند از خود بپرسند: «آیا واقعاً ارزشش را دارد؟»

پنجم، وسوسه‌گر تردید می‌آفریند. اگر عیسا جماعت‌ها را طعام می‌داد، آب را به شراب تبدیل می‌کرد، بیماران را شفا می‌داد، دیوها را بیرون می‌کرد و حتی مردگان را زنده می‌کرد، پس چرا پیروانش را از جفا و بحران‌های الاهیاتی محافظت

نمی‌کند؟ چرا یهودیان کنیسه تا این حد در برابر انجیل می‌ایستند؟ چرا بت‌پرستان، داستان عیسا را رد می‌کنند؟ آن‌ها جفا نمی‌بینند و با شور و حرارت از باورهای خود دفاع می‌کنند. شاید حق با آن‌ها باشد. افزون بر این، اگر پولس واقعاً طرفدار تسالونیکیان است، چرا کنارشان نیست تا با هم رنج بکشند؟

ششم، وسوسه‌گر حقیقت را تحریف می‌کند. خوشبختانه، پولس از زبان تیموتائوس می‌فهمد که تسالونیکیان هنوز در ایمان خود هستند و خدا را وفادارانه خدمت می‌کنند. با این حال، آنان هنوز در ایمان خود «کودک» هستند و سوءتفاهم‌های جدی در آموزه‌های‌شان دارند. اگر شیطان بتواند این پرسش‌ها را به بحث‌های جدلی باز تبدیل کند، شاید بتواند میان کسانی که پولس فراخوانده است «در مسیح یکدل» باشند، شکاف بیندازد. تسالونیک‌های شهری کلیدی است. اگر نفوذ کلیسا در آن آلوده شود، ممکن است انجیلی که از آن جا صادر می‌شود نیز آلوده گردد. تیم شنتون می‌نویسد: «هدف اصلی شیطان، این است که مردم را از ایمان آوردن بازدارد؛ اما وقتی در این کار شکست می‌خورد، هدف بعدی‌اش نابود کردن ایمان آنان است. او ممکن است از استدلال‌های به ظاهر عقلانی استفاده کند تا ما را نسبت به کتاب مقدس و پیام آن به تردید بیندازد؛ ممکن است با تمسخر و آزار کلامی، بکوشد ما را وادار کند تا از مسیح روی برگردانیم؛ ممکن است ما را به گناه وسوسه کند و سپس بگوید خدا به خاطر بی‌وفایی‌مان ما را ترک کرده است؛ یا ممکن است در ظاهر فرشته نور ظاهر شود و ما را قانع سازد که راهی بهتر وجود دارد. اما هر روش که به کار ببرد، ایمان حقیقی، آزار و فریب را تاب می‌آورد.» (۸).

بر خلاف چالش‌های مستقیم و شخصی شیطان نسبت به عیسا در بیابان، این موجود شریر در تسالونیک‌های از عوامل ثانویه استفاده می‌کند - یهودیان بی‌ایمان،

بت پرستان و خودِ جفا - تا ایماندارانِ نابالغ را تطمیع کند که ایمان خود را رها کنند. بر خلاف درخواست‌های گستاخانه‌اش برای «اثباتِ الوهیت» در برابر عیسا، در این جا بذره‌های تردید را در ذهن تسالونیکیان می‌پاشد؛ شاید این پرسش را در دل آن‌ها بیندازد که چرا عیسا آن‌ها را از این آزمایش، معجزه‌آسا نجات نمی‌دهد. و بر خلاف التماسِ کفرآمیزش برای پرستش، این جا ایماندارانِ تسالونیکی را وسوسه می‌کند که در ازای زندگی راحت‌تر، به یهودیت، بت‌پرستی یا پرستش امپراتور بازگردند.

هرچند روش‌های وسوسه‌گر عوض می‌شود، استراتژی‌هایش تقریباً همیشه یکسان هستند. او ما را دعوت می‌کند تا جهان را دوست بداریم. جهان یعنی نظامی که از خدا بیگانه است، علیه او شورش کرده و به سبب بی‌خدایی محکوم شده است. او به «هوای نفس، هوسِ چشم و غرورِ مال و مقام» (اول یوحنا ۲:۱۶) متوسل می‌شود. او سعی می‌کند نگاه ما را آن قدر به حال و اکنون بدوزد که امورِ ابدی را فراموش کنیم؛ غافل از این که قلمرو شیطان تاریخ انقضا دارد، در حالی که پادشاهی خدا تاریخ انقضا ندارد (اول یوحنا ۲:۱۷).

او علاوه بر این، به ما «رضایتِ آنی» وعده می‌دهد و عواقب هولناک آن را می‌پوشاند. او از این که ما هر کس و هر چیز دیگری جز تنها کسی را که شایسته پرستش است بپرستیم، لذت می‌برد. او وسوسه‌گر است، و تنها امید ما برای شکست دادن او این است که به کارِ تمام شده کسی اعتماد کنیم که در بیابان پاسخ او را داد و بر صلیب، او را در هم شکست.

وسوسه، آزمون، آزمایش

تفاوتِ «وسوسه» با «آزمون» و «آزمایش» چیست؟ بد نیست این سه واژه انگلیسی (و معادل‌های‌شان در ترجمه‌ها) را به‌طور خلاصه در چارچوب کتاب مقدس

بررسی کنیم. نویسندگان عهد جدید، فعل یونانی peirazo و اسم peirasmos را نزدیک به شصت بار به کار می‌برند. مترجمان انگلیسی (و به تبع آن، بسیاری از ترجمه‌های دیگر) بر اساس سیاق، این واژه‌ها را به وسوسه، امتحان/آزمون یا آزمایش/رنج ترجمه کرده‌اند.

برای مثال، peirazo ممکن است به وسوسه‌ای اشاره کند که کسی را به اندیشیدن یا عمل کردن برخلاف اراده خدا می‌کشانند (غلاطیان ۱:۶؛ یعقوب ۱:۱۳). هر دو باری که عهد جدید شیطان را «وسوسه‌گر» می‌نامد (متی ۳:۴؛ اول تسالونیکیان ۵:۳)، همین معنای وسوسه مدنظر است. چون او پدر دروغ‌ها و قاتلی از ابتدا و دشمنی تسلیم‌ناپذیر با خداست، همیشه مردم را به انجام گناه وسوسه می‌کند. اما خدا ما را با آنچه برای «حیات و دینداری» لازم است، مسلح کرده است؛ همان‌طور که پطرس می‌نویسد: «قدرت الاهی او هرآنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فرا خوانده است. او به واسطه اینها وعده‌های عظیم و گرانبه‌های خود را به ما بخشیده، تا از طریق آنها شریک طبیعت الاهی شوید و از فساد که در نتیجه امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، برهید.» (دوم پطرس ۱:۳-۴؛ همچنین دوم تیموتائوس ۳:۱۶-۱۷ را مطالعه کنید).

افزون بر این، peirazo گاهی به معنای «امتحان کردن» است؛ مثلاً امتحان برای آشکار شدن اصالت ایمان (دوم قرنتیان ۵:۱۳؛ مکاشفه ۲:۲). گاهی عیسا، شاگردان خود را می‌آزماید (یوحنا ۶:۶). این آزمون‌های الاهی برای تقویت ایمان ما طراحی شده‌اند تا ما را بیشتر به توکل نمودن به خدا بکشانند.

در مقابل، برخی اوقات انسان‌ها خدا را می‌آزمایند و بی‌ایمانی خود را نشان می‌دهند (اعمال سولان ۹:۵؛ ۱۰:۱۵؛ اول قرنتیان ۹:۱۰؛ عبرانیان ۳:۸-۹). و نیز

مخالفانِ عیسا بارها او را با سؤالاتِ موزیانه «امتحان» می‌کنند تا او را گرفتار سازند (متی ۱:۱۶؛ ۳:۱۹؛ ۱۸:۲۲، ۳۵؛ مرقس ۲:۱۰؛ ۱۵:۱۲؛ یوحنا ۸:۶). انگیزه این آزمون‌ها، گناه‌آلود است.

اسم peirasmos نیز گاهی به آزمایش/رنج ترجمه می‌شود. این واژه می‌تواند به رنجی اشاره کند که برای خیریتِ ماست، حتی اگر از سوی دشمنانِ عیسا و پیروان او بر ما تحمیل شود. یا ممکن است به معنای نوع دیگری از «امتحان» یعنی دعوت به گناه باشد.

نویسندگان عهد جدید، غالباً از فعل دیگری یعنی dokimazo، استفاده می‌کنند تا مفهوم «آزمودن، تأیید کردن، یا واری انتقادی برای سنجش اصالت» را برسانند (۹). وقتی خدا ما را می‌آزماید، برای خیریتِ ماست. او می‌خواهد ما را از نظر روحانی تقویت کند، تا بیشتر بر او توکل کنیم و برای زیستن در جهانی سقوط کرده آمادگی بهتری بیابیم. به پیروان عیسا دستور داده شده است که «خود را بیازمایند»؛ هم از نظر وفاداری شخصی (اول قرن‌تین ۱۱:۲۸؛ دوم قرن‌تین ۱۳:۵) و هم از نظر کارهای خود (غلاطیان ۴:۶).

پولس ما را تشویق می‌کند تا اراده خدا را بشناسیم و آن را «تأیید کنیم» (رومیان ۱۸:۲)، و آن‌چه را که «خدا را خشنود می‌سازد»، بیازماییم یا تشخیص دهیم (افسسیان ۵:۱۰؛ فیلیپیان ۱:۱۰). پطرس درباره «امتحانِ ایمان» با آتش سخن می‌گوید؛ ایمانی که باعث ستایش و جلال در هنگام ظهور عیسا می‌شود (اول پطرس ۱:۷). یوحنا می‌گوید ارواح (کسانی که ادعای عطایای الهی برای خدمت دارند) را بیازمایید (اول یوحنا ۴:۱). و در نهایت، پولس این اصل کلی را تعلیم می‌دهد: «همه‌چیز را بیازمایید» (اول تسالونیکیان ۵:۲۱).

اگر این واژه‌ها را کنار هم بگذاریم، مسیحیان نباید از آزمایش‌ها و رنج‌ها غافلگیر شوند، همان‌طور که نباید از وسوسه غافل بمانند. برعکس، باید در رنج‌ها و امتحان‌ها شادی کنیم، چون در رنج‌های مسیح شریک می‌شویم (اول پطرس ۴:۱۲-۱۳).

کتاب مقدس نمونه‌های بسیاری از «آزمایش» یا «امتحان» دارد. اسرائیلیان در طی چهل سال در بیابان، زمانی از آزمایش را تجربه کردند تا معلوم شود آیا به خدا وفادار می‌مانند یا خیر (عبرانیان ۸:۳). شاگردان در کنار عیسا، در آزمایش‌های او باقی ماندند (لوقا ۲۲:۲۸). سراسر خدمات پولس با رنج همراه بود (اعمال رسولان ۱۹:۲۰). پطرس خوانندگان خود را تشویق می‌کند در میان سختی‌های فعلی، به جایگاه آسمانی خود در مسیح بنگرند (اول پطرس ۱:۶) و بعد یادآوری می‌کند که خدا می‌داند چگونه پرهیزگاران را از آزمایش‌ها نجات دهد (دوم پطرس ۲:۹). عیسا نیز به ایمانداران فیلادلفیه وعده می‌دهد که «من نیز تو را از ساعت آزمایشی که بر کل جهان خواهد آمد تا ساکنان زمین را بیازماید، در امان خواهم داشت.» (مکاشفه ۳:۱۰).

هرچند خلافِ غرایز ماست، اما باید در آزمایش‌ها با شادی روبرو شویم. «ای برادران من، هر گاه با آزمایش‌های گوناگون روبه‌رو می‌شوید، آن را کمال شادی بینگارید. زیرا می‌دانید گذشتن ایمان شما از بوتهٔ آزمایش‌ها، پایداری به بار می‌آورد. (یعوقب ۱:۲۰-۳؛ همچنین اول پطرس ۱:۷). ویلیام مانس می‌نویسد: «خدا واقعاً گاهی ایمان ما را می‌آزماید (عبرانیان ۱۷:۱۱) و در موارد دیگر اجازه می‌دهد تا مورد آزمایش قرار بگیریم (اول قرنیتیان ۱۳:۱۰)، اما مهم است که توجه کنیم خودِ خدا هرگز کسی را به شرارت وسوسه نمی‌کند (یعوقب ۱:۱۳) (۱۰).

به‌طور خلاصه، وقتی از واژه وسوسه در چارچوب کتاب‌مقدسی استفاده می‌کنیم، باید به یاد داشته باشیم که این واژه‌ها به کار شیطان، ارواح شرور و حتی انسان‌ها برای کشاندن ما به گناه اشاره دارند. هدف وسوسه این است که بدترین ما را بیرون بکشد. با این حال، خدا هرگز کسی را برای گناه وسوسه نمی‌کند و خودش نیز در معرض وسوسه به گناه قرار نمی‌گیرد.

واژه‌های آزمایش/رنج ممکن است هم به وسوسه به گناه اشاره کنند و هم به امتحانی برای خیریت ما. راجر بریر می‌نویسد: «هدف رنج‌ها این است که زندگی ما را پالایش کنند و ایمان خالص‌تر و قوی‌تری بر جای بگذارند، و همین‌طور شخصیتی که خدا بتواند آن را برکت دهد و به کار گیرد.» (۱۱).

و واژه امتحان/آزمون مفهوم بررسی و تأیید اصالت را می‌رسانند. هدف آزمون این است که حقایق کتاب‌مقدسی را یاد بگیریم و به کار بیندیم تا هرچه بیش‌تر شبیه عیسا بگردیم. جولی کامرین می‌نویسد: «آزمون... یعنی خدا به ما اعتماد می‌کند که انتخاب درست را انجام دهیم... او اصول پادشاهی را به ما می‌سپارد و نگاه می‌کند که چگونه پاسخ می‌دهیم و عمل می‌کنیم. وفاداری در این آزمون‌ها، راه ترفیع در پادشاهی اوست، زیرا او می‌داند می‌تواند به ما اعتماد کند که آن‌چه را دستور داده، انجام خواهیم داد.» (۱۲).

بهترین راه برای تعیین کاربرد درست این اصطلاحات، در نظر گرفتن بافت و زمینه است. یا همان‌گونه که شارون بیکن اشاره می‌کند، «انگیزه عامل تعیین می‌کند که آیا کسی آزموده می‌شود، وسوسه می‌گردد، یا در معرض محاکمه قرار می‌گیرد.» (۱۳).

ما را در آزمایش میاور...

پیش از آن که به آخر این فصل برسیم، باید با عبارت دشواری در دعای ربّانی دست‌وپنجه نرم کنیم: «و ما را در آزمایش میاور» (متی ۶: ۱۳). می‌دانیم که خدا را نمی‌توان به گناه وسوسه کرد، و او نیز کسی را به گناه وسوسه نمی‌کند. پس چرا باید از او بخواهیم ما را «به آزمایش وارد نکند»: مگر می‌شود او خود ما را به وسوسه ببرد؟

کِرِگ بلومبرگ توضیح می‌دهد که «بهترین برداشت از این عبارت این است که بگوییم: «مگذار در آزمایش بیفتیم» (مرقس ۱۴: ۳۸ را مطالعه کنید) یا «ما را به حال خود رها مکن تا در وسوسه بیفتیم. (۱۴). البته ما گاه در برابر وسوسه تسلیم می‌شویم، اما هرگز به این دلیل نیست که خدا در فراهم کردن راه‌گریز کوتاهی کرده باشد (اول قرن‌تین ۱۰: ۱۳).

لئون موریس نیز این نکته را می‌افزاید: «خدا هیچ‌کس را وسوسه نمی‌کند. اما دعا کننده، ضعف خود را می‌شناسد و با این دعا، از خدا می‌خواهد او را از هر چیزی که ممکن است او را به گناه بکشاند، دور نگه دارد.» (۱۵).

سرانجام، ویلیام مانس چنین می‌گوید: «یکی از راه‌های سازگار کردن داده‌های کتاب مقدسی، این است که تمایزی روشن بین رنج‌ها و وسوسه‌ها قائل شویم. خدا هیچ‌کس را به گناه بر نمی‌انگیزد، و در واقع وقتی برای محافظت از وسوسه دعا می‌کنیم، ما باید نیاز خود را به خدا اذعان کنیم. اما رنج‌ها و سختی‌ها روی خواهند داد تا ایمان ما پالایش شده و اصالت آن آشکار گردد - امری که به ما کمک می‌کند تا به بلوغ مسیحی برسیم.» (۱۶).

پس به نظر می‌رسد تعبیر درست عبارت دشوار عیسا - «ما را در آزمایش میاور» - این است که آن را به‌عنوان الگویی برای دعا بفهمیم. ما می‌توانیم با اطمینان

کامل از محبتِ خدا به‌عنوان فرزندانِ پذیرفته‌شده او نزدش بیاییم. می‌توانیم پرونده خود را نزد تختِ داوریِ مقدّس او مطرح کنیم، چون به عدالتِ عیسا ملبّس شده‌ایم. و می‌توانیم از تیرهایِ افروخته و سوسه‌گر جان سالم به در ببریم، چون روحِ خدا در ما ساکن است و ما را با کلامش مسلح کرده است.

پس می‌توانیم با دلیری، از پدر درخواست کنیم که ما را از سوسه‌گر رهایی بخشد؛ در حالی که کاملاً از ضعف‌های انسانی‌مان آگاهییم، ولی در عین حال، به‌طور کامل بر کارِ نجات‌بخشِ تثلیثِ اقدس تکیه داریم. و سوسه‌گر شاید بین امروز و بازگشتِ عیسا، جنگ‌های بسیاری را ببرد، اما در نهایت، او دشمنی است که مغلوب گشته است.

خلاصه:

(۱) عهد جدید، فقط در دو جا شیطان را «سوسه‌گر» می‌نامد (متی ۴:۳؛ اول تسالونیکیان ۵:۳)، هرچند او را در جاهای دیگر، عامل و سوسه معرفی می‌کند. اما از پیدایش تا مکاشفه، این موجود شریر، قلمروی خود را با حملات بی‌امان به همه، از آدم اول تا آدم دوم (عیسا)، مشخص می‌کند.

(۲) فعالیت شماره یکِ شیطان، و سوسه است. هدف او این است که بین خدا و انسان‌هایی که به صورت او آفریده شده‌اند، فاصله بیندازد.

(۳) با این که شیطان استادِ و سوسه است، خدا محدود کرده که او تا کجا می‌تواند به ما آسیب برساند. مثلاً شیطان زیر حاکمیتِ خدا کار می‌کند؛ بنابراین، برای حمله به ما باید از خدا اجازه بگیرد. او همچنین فاقد صفاتِ الهی همچون عالم مطلق، قادر مطلق و حاضر مطلق است. افزون بر این، خدا نمی‌گذارد شیطان فراتر از

توان مان ما را وسوسه کند. خدا راه فرار هم فراهم کرده و ما را برای جنگ روحانی به «سلاح کامل خدا» مجهز ساخته است.

۴) وسوسه‌های شیطان نسبت به عیسا در بیابان، بازتابی از حملات او نسبت به ما نیز هست. او آشکارا به «هوای نفس، هوس چشم و مال و مقام» (اول یوحنا ۲:۱۶) متوسل می‌شود. پیروزی عیسا بر وسوسه، درس‌های مهمی برای ما دارد. ما باید:

الف) رابطه هماهنگ با پدر را حفظ کنیم؛

ب) به روح القدس ساکن در خود اعتماد کنیم؛

پ) بر کلام خدا تکیه کنیم؛

ث) بدانیم حملات شیطان نسبت به پسر خدا، شدت و ویژگی خاصی داشت؛

ج) نیرنگ‌های او را بشناسیم؛

چ) درک کنیم که او غالباً ما را وسوسه می‌کند تا چیزهای نیکوی الهی (خوراک،

جنسیت، روابط، دارایی، قدرت) را خارج از طرح الهی تجربه کنیم؛

ح) و از قدرت او برای تقلید و جعل کارهای خدا آگاه باشیم.

۵) نامه اول تسالونیکیان، بینشی درباره فعالیت‌های وسوسه‌گر به ما می‌دهد. برای

مثال، شیطان اغلب در «خلاً»ی که پس از رفتن رهبران به وجود می‌آید، هجوم

می‌آورد. او از جفا استفاده می‌کند تا بهای سنگینی برای وفاداری ایمانداران مطالبه

کند. او بذر نفاق، تردید و دودستگی می‌پاشد. او حقیقت را به گونه‌ای تحریف

می‌کند که نیاز کلیسا به تشخیص و بلوغ بیشتر شود. و ما را تشویق می‌کند بر

«لان» تمرکز کنیم و موضوعات ابدی را فراموش کنیم؛ بی‌آن‌که به یاد داشته

باشیم قلمرو او پایان‌پذیر است، اما پادشاهی خدا خیر!

۶) نباید وسوسه را با «رنج» یا «آزمون» اشتباه بگیریم. وسوسه به کار شیطان، دیوها و حتی انسان‌ها برای کشاندن ما به گناه اشاره دارد. هدف آن، به ظهور رساندن بدی‌های درونی ماست. اما خدا هرگز کسی را به گناه وسوسه نمی‌کند و خودش نیز در معرض وسوسه گناه قرار نمی‌گیرد. در عوض، خدا اغلب از رنج‌ها و آزمون‌ها برای تقویت ایمان ما و تعمیق اعتمادمان به خود استفاده می‌کند.

پرسش‌هایی برای مطالعه فردی یا گروهی

- ۱) چرا «وسوسه» فعالیت شماره یک شیطان است؟
- ۲) خدا از چه راه‌هایی توانایی شیطان را برای وسوسه ما محدود می‌کند؟
- ۳) متی ۱:۴-۱۱ را بخوانید که وسوسه‌های عیسا را در بیابان شرح می‌دهد. در هر یک از سه وسوسه، شیطان به کدام ضعف انسانی متوسل می‌شود (با توجه به اول یوحنا ۲:۱۶)؟ عیسا به هر وسوسه چگونه پاسخ می‌دهد؟
- ۴) از پیروزی عیسا در بیابان چه درس‌هایی می‌توانیم برای زندگی خود بیاموزیم؟
- ۵) اول تسالونیکیان ۳:۱-۵ را بخوانید. پولس در این آیات چه تعلیمی درباره ماهیت و فعالیت‌های شیطان می‌دهد؟

فصل هشتم

فریب‌دهنده

او به «فریبکارِ بزرگ» شهرت داشت و الهام‌بخش فیلمی به همین نام در سال ۱۹۶۱ شد. فردیناند والدو دمرا کار شروانه خود را در زمان جنگ جهانی دوم آغاز کرد. او نام یکی از هم‌خدمتی‌هایش در ارتش را بر خود نهاد و فراری شد و بعد خودکشی ساختگی خودش را صحنه‌سازی کرد. بعد از آن، پشت سر هم وارد نقش‌های جعلی شد؛ از معاون کلانتر گرفته تا دکتر روان‌شناس و متخصص نگهداری از کودکان.

اما دمرا در زمان جنگ کره به اوج تلاش‌هایش برای کسب شهرت رسید؛ وقتی که خودش را جای یک جراح جا زد و سوار یک ناوشکن نیروی دریایی کانادا شد. او در آن جا یک رشته عمل‌های جراحی بزرگ را با موفقیت انجام داد، تا وقتی که فهمیدند او به همان اندازه که برای پاک کردن شکم ماهی صلاحیت دارد، برای باز کردن شکم انسان هم صلاحیت دارد! او را از ارتش بیرون انداختند، اما او دلسرد نشد و دوباره به سراغ نقش‌های جعلی دیگر رفت. آخرین نقش او: یک کشیش پتیست بود.

زندگی دمرا روایت جذابی است از تلاش یک انسان برای به دست آوردن اعتبار واقعی در دنیایی خیالی که خودش ساخته بود. موفقیت او به عنوان یک فریب‌دهنده، هم‌زمان نقطه ضعف جامعه‌ای را نیز برملا کرد که مردمش به راحتی فریب کسی را می‌خورند که خوش صحبت است و ادعا می‌کند برای «خیریت عموم» خدمت می‌کند.

برای مسیحیان، داستان دمرا یک درس عبرت است. ما باید مراقب کسانی باشیم که خود را به شکل «خادمان عدالت» در می‌آورند و به کلیسا نفوذ می‌کنند (دوم قرتیان ۱۱:۱۵). از همه مهم‌تر، باید همیشه نسبت به بزرگ‌ترین فریب‌کار عالم، یعنی شیطان، هوشیار باشیم.

در نگاه نهایی، جامعه هرگز فریب‌دهندگان را مثبت ارزیابی نمی‌کند. فقط چند تا از مترادف‌های «فریب‌دهنده» را در نظر بگیرید: شیاد، آدم قلابی، شارلاتان، دورو، ساختگی، جاعل، بلوف‌زن، ریاکار، ظاهر فریب، داستان‌ساز، دروغ‌گو. (۱). پس وقتی کسی را «فریب‌دهنده» می‌نامیم، درباره شخصیت او داوری منفی می‌کنیم. او مرتکب چند عمل جسته و گریخته از دغل‌کاری نشده است، بلکه عادت دارد به طور مداوم فریب بدهد.

اگر بخواهیم یک نمونه کتاب‌مقدسی بیابیم: وقتی ابراهیم، در دو اتفاق جداگانه، پادشاهان را فریب می‌دهد و به ایشان می‌گوید که همسرش سارا در واقع خواهر اوست، مرتکب خیانت می‌شود. اما وقتی داستان زندگی ابراهیم را به طور کامل می‌خوانیم، می‌فهمیم که این اعمال فریب‌کارانه، گناهان انگشت‌شمار هستند، نه تصویری حقیقی از شخصیت او.

اما در مورد آن موجودی که کتاب‌مقدس او را نمونه اصلی فریب‌دهنده معرفی می‌کند چه؟ آیا فریب فقط یکی از کارهایی است که شیطان گاهی برای رسیدن

به مقاصدش انجام می‌دهد؟ یا در ذات خودش، به طور بنیادی، فریب‌دهنده است؟ در این فصل می‌بینیم شیطان آن قدر زیرک است که انسان‌ها را به گناه می‌کشاند و غالباً کاری می‌کند که ما خیال کنیم داریم کار خوبی انجام می‌دهیم، در حالی که در واقع داریم خودمان و دیگران را خراب می‌کنیم.

نخستین و آخرین فریب‌دهنده

کلمات «فریب دادن»، «فریب خورده»، «فریب»، و «فریب‌دهنده» ده‌ها بار در کتاب مقدس به کار رفته‌اند که به انسان‌های مختلفی اشاره دارند. تعجیبی ندارد که شیطان، نخستین و آخرین فریب‌دهنده‌ای است که کتاب مقدس آن را به تصویر می‌کشد.

در پیدایش ۱۳:۳، حوا نزد خدا شکایت می‌کند که مار او را فریب داد؛ به همین دلیل از درخت ممنوعه خورد. این نخستین گزارش فریب در تاریخ بشریت است. کلمه عبری که در این آیه به «فریب دادن» ترجمه شده، «نَشَأ» است و به معنای «فریفتن، گمراه کردن... از راه به در کردن، از نظر ذهنی اغفال کردن، یا از نظر اخلاقی اغوا کردن» است (۲). پولس رسول وقتی به این واقعه بازمی‌گردد، در اشاره به آن، از واژه یونانی «آپاتائو» استفاده می‌کند که به معنای «فریفتن، گول زدن» یا «کاملاً اغوا کردن» است (اول تیموتائوس ۲:۱۴) (۳).

حالا به مکاشفه ۱۰:۲۰ برویم؛ آن‌جا می‌خوانیم که ابلیس، که «امت‌ها را گمراه می‌کرد»، به دریاچه آتش و گوگرد افکنده می‌شود؛ همان جایی که وحش و نبی دروغین هستند. این آخرین باری است که کتاب مقدس از «فریب» سخن می‌گوید. بین این دو واقعه سرنوشت‌ساز، می‌توانیم ردّی از جنایات شیطان را دنبال کنیم؛ مسیری که در آن، او مکرراً الهام‌بخش انسان‌ها برای فریب دادن یکدیگر می‌شود. چند نمونه را در نظر بگیرید:

پیدایش ۱۲:۲۷ - رفقه با پسرش، یعقوب، همدست می‌شود تا اسحاق را گول بزنند و حق نخست‌زادگی عیسو را بدزدند. یعقوب می‌ترسد که نقشش به عنوان یک «فریب‌دهنده» برملا شود و به جای برکت، لعنتی بر سرش بیاید.

پیدایش ۲:۲۳-۲۵؛ ۳۱:۲۰-۲۱ - لابان نه راحیل بلکه لیه را، به حجله عروسی یعقوب می‌فرستد و بدین ترتیب او را فریب می‌دهد. یعقوب هم در عوض، بدون اطلاع دادن به لابان، زنان و خانواده‌اش را برمی‌دارد و می‌برد؛ کاری که باعث می‌شود لابان او را متهم به فریب کاری کند.

یوشع ۱۱:۷ - خدا متهم می‌کند که اسرائیلیان او را فریب داده‌اند - یا دست‌کم کوشیده‌اند او را فریب دهند - و نتیجه آن، شکست خفت‌بارشان در عای است. یوشع ۹:۳-۱۵؛ ۹:۲۲ - جبعونیان، یوشع را فریب می‌دهند تا با ایشان عهدی ببندد.

اول سموئیل ۷:۲۸-۱۲ - شائول پادشاه قیافه خودش را تغییر می‌دهد تا زن جادوگرِ عنذور را فریب دهد و روح سموئیل را از عالم مردگان احضار کند. حزقیال ۹:۱۴-۱۱ - خداوند خودش وارد عمل می‌شود، البته از جنس دیگری؛ او نبی دروغین را فریب می‌دهد تا او را رسوا کرده، مجازاتش کند.

متی ۴:۵-۱۱ - عیسای مسیح در مورد انبیا و معلمان دروغینی که مردم را فریب می‌دهند، هشدار می‌دهد.

متی ۲۷:۶۳؛ یوحنا ۷:۱۲ - رهبران مذهبی، عیسای مسیح را به دروغ، «فریب‌دهنده» می‌خوانند.

رومیان ۱۶:۱۸ - انسان‌های تفرقه‌انداز در کلیسای روم با حرف‌های نرم و چاپلوسی، ساده‌دل‌ها را فریب می‌دهند.

اول قرن‌تینان ۱۸:۳-۲۰؛ ۳۳:۱۵ - پولس به قرن‌تینان هشدار می‌دهد که فریفته نشوند؛ مخصوصا دچار خود فریبی نگردند.

افسسیان ۱۴:۴ - ایمانداران بالغ دیگر «با امواج به این سو و آن سو افکنده نمی‌شوند و با هر بادِ تعلیمی، به‌وسیله نیرنگِ انسان‌ها و زیرکیِ آنان در شگردهای فریب، به هر طرف رانده نمی‌گردند.»

افسسیان ۶:۵؛ کولسیان ۴:۲ - معلمان دروغین با استدلال‌های پوچ اما قانع‌کننده، مسیحیان را فریب می‌دهند.

مکاشفه ۱۹:۲۰ - نبی دروغینِ آخرالزمان، مردم را فریب می‌دهد.

اما در نهایت، فریب‌دهنده و فریب‌خورده هر دو از آن خدا هستند (ایوب ۱۶:۱۲).

سرسخت‌ترین کارِ فریب‌کارانه شیطان، در آغاز و پایان کتاب مقدس دیده می‌شود. او در باغ عدن، حوا را فریب می‌دهد (پیدایش ۳:۱-۷)؛ فریبی که به سقوط آدم منجر می‌شود و آغاز رشته‌ای بی‌وقفه از دروغ‌گویان، کلاهبرداران، شارلاتان‌ها و ریاکاران را کلید می‌زند، تا وقتی که در نهایت، خود شیطان به دریاچه آتش افکنده می‌شود (مکاشفه ۲۰:۱۰). پولس رسول ما را نسبت به زیرکی شیطان در باغ هشدار می‌دهد تا ما را برای یورش بی‌امان فریب‌هایی که او از طریق انبیا، معلمان و مسیح‌های دروغین انجام می‌دهد، آماده سازد (دوم قرن‌تینان ۱۱:۳؛ ۱۴:۲). وقتی به کتاب مکاشفه می‌رسیم، شیطان تمام جهان را فریب داده است (مکاشفه ۱۲:۹). او برای هزار سال در زندان افکنده می‌شود؛ دوره‌ای که در آن از گمراه کردن امت‌ها بازداشته می‌شود (مکاشفه ۲۰:۳). سپس، وقتی برای مدتی کوتاه از هاویه آزاد می‌شود، از همان‌جا که کار را رها کرده بود، ادامه می‌دهد. و باز هم با موفقیت چشمگیری پیش می‌رود - تا زمانی که عیسای مسیح او را به

جایی که برایش آماده شده می‌افکند: دریاچه آتش، جایی که تا ابد شب و روز در عذاب خواهد بود. مکاشفه (۸:۲۰، ۱۰؛ متی ۴۱:۲۵).

از «بازی گرفتن» تا «خیانت کردن»

فعل «فریب دادن» و شکل‌های مختلف آن، از چندین واژه عبری و یونانی گرفته شده‌اند. معانی این واژه‌ها از «سر به سر گذاشتن» تا «مسخره کردن» و از «امید واهی دادن» تا «خیانت کردن» را در بر می‌گیرند. در نخستین مورد استفاده از این کلمه، حوا نزد خدا شکایت می‌کند که مار او را «فریب داده» است (عبری: نَشَأ، پیدایش ۳:۱۳). پولس، وقتی به این واقعه اشاره می‌کند، به تیموتائوس یادآوری می‌کند که «و آدم فریب نخورد، بلکه زن بود که فریب خورد و نافرمان شد» (یونانی: آپاتائو، اول تیموتائوس ۲:۱۴).

واژه‌های یونانی دیگری نیز در عهدجدید به کار رفته‌اند. مثلاً، اسم «دولوس» به معنای «فریب» است. عیسیای مسیح، پولس و پطرس، فریب را در فهرست ردایل برمی‌شمرند (مرقس ۷:۲۲؛ رومیان ۱:۲۹؛ اول پطرس ۲:۱)، و در عین حال پطرس تصریح می‌کند که در عیسیای مسیح «هیچ فریبی» نیست. (اول پطرس ۲:۲؛ با اشعیا ۹:۵۳ مقایسه شود).

فعل «امپایزو» به معنای مسخره کردن یا کسی را به بازی گرفتن است. این واژه فقط در اناجیل به کار رفته و گاهی به معنای گول زدن، یا سر کار گذاشتن نیز آمده است. مثلاً، مجوسیان با موفقیت هیرودیس را «سر کار می‌گذارند» (متی ۱۶:۲).

اسم «پلانِه» و فعل «پلانائو» مفهوم «گمراهی» یا «آواره شدن» را در خود دارند. یعقوب از کسانی می‌نویسد که از حقیقت «گمراه می‌شوند» (یعقوب ۵:۱۹)، و یوحنا کسانی را معرفی می‌کند که می‌کوشند دیگران را «فریب دهند» (اول

یوحنا ۲:۲۶). ابلیس فریب‌دهنده اصلی است (مکاشفه ۹:۱۲)، اما بسیاری دیگر هم هستند که می‌خواهند فریب دهند (اول قرنتیان ۹:۶؛ ۳۳:۱۵؛ غلاطیان ۷:۶). با این حال، کسی که قصد دارد دیگران را فریب دهد، غالباً خودش قربانی فریب می‌شود (دوم تیموتائوس ۳:۱۳).

در نهایت، اسم «پسودوس» معمولاً به «دروغ» ترجمه می‌شود، اما می‌تواند به معنای «کذب، فریب یا هر چیز جعلی» نیز به کار رود (اول یوحنا ۲:۲۷). (۴). از بررسی این واژه‌های عبری و یونانی در کتاب مقدس، آشکار می‌شود که ریشه همه انواع فریب، در شیطان است؛ و او در این زمینه، استاد تربیت شاگرد بوده است.

ترکش فریب‌دهنده

کتاب مکاشفه، شیطان را «فریب‌دهنده» یا «کسی که گمراه می‌کند» خطاب می‌کند (هو پلانون؛ مکاشفه ۹:۱۲؛ ۱۰:۲۰؛ ۳:۲۰؛ ۸). مفهوم این عنوان این است که او کسی است که دیگران را به آوارگی و سرگردانی می‌کشاند؛ مانند گوسفندی در تمثیل عیسای مسیح که گم می‌شود (متی ۱۲:۱۸-۱۳)، یا مقدسان عهدقدیم که از سرزمین به سرزمین، در دنیایی که لایق‌شان نبود، آواره شدند (عبرانیان ۳۸:۱۱). همان‌طور که پیتر بولت می‌نویسد: «لقب 'فریب‌دهنده' بازتاب‌دهنده تلاش‌های شیطان است برای این که مردم را از محبت و امنیت خدای قدوس مان دور کند.» (۵).

نقش شیطان به عنوان فریب‌دهنده، در شخصیت او به عنوان «پدر دروغ‌ها» ریشه دارد (یوحنا ۸:۴۴؛ به فصل پنجم مراجعه کنید). طبیعت او و همه گرایش‌هایش، تحریف حقیقت است تا انسان‌هایی که به صورت خدا آفریده شده‌اند، از هدفی که خدا برای‌شان مقرر کرده، بازمانند. اما شیطان دقیقاً چگونه

این کار را می‌کند؟ او ترکش پر از تیرهای آتشین دارد و این تیرها را حساب شده پرتاب می‌کند. بیاید به‌طور خلاصه، هشت تیری را که او برای فریب دادن ما رها می‌کند، مرور کنیم.

(۱) پرسش دقیق و حساب‌شده: این را در باغ عدن می‌بینیم؛ جایی که مار، برداشتِ حوا از فرمانِ روشن خدا مبنی بر این که از درخت معرفت نیک و بد نخورند، را به چالش می‌کشد: «آیا خدا واقعا گفته است 'از هیچ‌یک از درختان باغ مخورید؟'» (پیدایش ۳:۱). این پرسش، فرمان خدا را زیرکانه تحریف می‌کند - خدایی که هر درخت باغ را جز یکی، برای آدم و حوا مجاز کرده بود - و باعث می‌شود حوا درباره صداقت خدا دچار تردید شود. آیا خدا شتاب‌زده سخن گفته است؟ آیا زیاده‌روی کرده است؟ یا می‌خواهد آدم و حوا را از تنها چیزی که به‌راستی ایشان را همانند خدا می‌کند، محروم سازد؟

نمونه «پرسش حساب‌شده» در جامعه امروز بسیار دیده می‌شود: آیا خدا فقط نمی‌خواهد من خوشبخت باشم؟ آیا واقعا عیسای مسیح تنها راه حیات جاودان است؟ چگونه ممکن است خواسته‌های من بد باشند، وقتی خدا مرا همین‌طور آفریده است؟ آیا جامعه از آن فرمان‌های کهنه کتاب‌مقدسی جلوتر نرفته است؟ چرا نباید من «حقیقتِ خودم» را زندگی کنم و بگذارم دیگران هم حقیقت خودشان را داشته باشند؟ و همین‌طور ادامه دارد...

اغلب نخستین گام دور شدن از خدا این است که کلام او را زیر سؤال ببریم. وقتی حوا اجازه می‌دهد در دلش از خدا سؤال کند، سقوط می‌کند و سپس رانده می‌شود.

جرد ویلسون می‌نویسد: «دام، بسیار ظریف است. شیطان امروز همان کاری را ادامه می‌دهد که در باغ انجام داد: جایگزین کردن نسخه‌ای از 'حقایق جایگزین

به جای حقیقت واقعی. هر تصمیم گناه‌آلودی که من و تو می‌گیریم، با همان پرسش شیطانی شروع می‌شود: «آیا خدا حقیقتاً گفته است...؟» (۶).

۲) دروغ آشکار: عیسای مسیح به‌روشنی می‌گوید شیطان «در راستی نایستاده، زیرا در او راستی نیست. هرگاه دروغ می‌گوید، از خود می‌گوید، زیرا دروغ‌گو و پدر دروغ‌ها است» (یوحنا ۸: ۴۴). بعد از آن پرسش ظریف، مار، دروغی بی‌پرده را به سوی حوا می‌اندازد: «هرگز نخواهید مرد!» (پیدایش ۳: ۴).

اگر دروغی با صدای بلند و به‌دفعات کافی گفته شود، شاید در ذهن مردم به یک «حقیقت پذیرفته‌شده» تبدیل شود. جنین انسان به «یک توده بی‌ارزش از سلول» فروکاسته می‌شود. سالخوردگان و بیماران لاعلاج، به موجودات قابل‌رحم مناسب برای «مرگِ ترحم‌آمیز» تبدیل می‌شوند، و نام «کیفیت زندگی» بر آنها گذاشته می‌شود. جنسیت، «شناور» و قابل انتخاب معرفی می‌شود. عهد ازدواج به یک قرارداد موقت و قابل فسخ تبدیل می‌شود. و بی‌عفتی جنسی به «حقی رهایی‌بخش» تبدیل می‌شود که همه انسان‌های روشنفکر باید آن را تحسین کنند. دروغ آشکار، ابتدا ما را شوکه می‌کند، اما با گذشت زمان، حساسیت ما را می‌کاهد و در نهایت، آن را می‌پذیریم. شیطان از این نوع دروغ‌های سنگین و آشکار استفاده می‌کند تا ما را خسته و تسلیم کند.

۳) ذهن کور شده: این به‌خصوص درباره بی‌ایمانان صادق است؛ کسانی که پولس درباره شان می‌نویسد: «حتی اگر انجیل ما پوشیده است، بر کسانی پوشیده است که در طریق هلاکتند. خدای این عصر ذهنهای بی‌ایمانان را کور کرده تا نور انجیل جلال مسیح را که صورت خداست، نبینند.» (دوم قرنتیان ۴: ۳-۴).

عیسای مسیح این تاکتیک را در تمثیل برزگر توضیح می‌دهد. مانند پرندگان که دانه‌ها را از کنار راه برمی‌چینند، شیطان کلام پادشاهی خدا را از دل بی‌ایمانان می‌رباید، پیش از آن که حقیقت در دل‌شان ریشه بدواند (متی ۱۳: ۱-۹؛ ۱۸-۲۳).
جان پایپر می‌نویسد: «او نه فقط چیز دروغ را می‌گوید؛ بلکه آن‌چه را راست است، پنهان می‌کند. او نمی‌گذارد ما گنج انجیل را ببینیم. او اجازه می‌دهد که ما 'حقایق' و حتی 'دلیل‌ها' را ببینیم، اما 'نفیس بودن و ارزش' را خیر!» (۷).

در حالی که شیطان بی‌ایمانان را در تاریکی نگه می‌دارد، همزمان می‌کوشد فکرهای ما را - به عنوان ایمانداران - تیره و تار کند تا نتوانیم شاهدان موثری برای مسیح باشیم. مثلاً، نامه پولس به غلاطیان نشان می‌دهد چگونه شیطان از معلمان دروغین در کلیسا استفاده می‌کند تا مسیحیان را در نوعی نجاتِ دروغین مبتنی بر اعمال، به اسارت بکشاند. او با شگفتی می‌نویسد که غلاطیان چقدر زود به «انجیلی دیگر» رو آورده‌اند (غلاطیان ۱: ۶).

او با کلمات تند می‌کوشد ایشان را از خواب بیدار کند: «ای غلاطیان بی‌خرد، چه کسی شما را افسون کرده است...؟» (۳: ۱). سپس آنان را دعوت می‌کند تا به سوی انجیلی حقیقی بازگردند، یعنی نجات از راه فیض (غلاطیان ۵: ۱-۶). او یادآوری می‌کند که آنان «نیکو می‌دویدند»، اما می‌پرسد: «چه کسی سدّ راهتان شد تا حقیقت را پیروی نکنید؟» (۷: ۵). و در نهایت، می‌گوید: «اما آن که شما را مشوش می‌سازد، هر که باشد، به سزای عملش خواهد رسید.» (۵: ۱۰). پیروان عیسای مسیح باید همیشه در برابر اندیشه‌هایی که الهام‌گرفته از شیطان هستند، مراقب باشند. در واقع، باید «هر فکری را اسیر سازیم تا مطیع مسیح گردد» (دوم قرنتیان ۱۰: ۵).

۴) نقاب‌پوشی: پولس، وقتی به قرنطیان می‌نویسد، ناچار می‌شود به قول خودش به «حماقت» روی آورد و از رسالت خودش دفاع کند، چون «بزرگ رسولان» به کلیسا نفوذ کرده‌اند (دوم قرنطیان ۱:۱۱-۵). این «رسولان دروغین» و «کارکنان حيله‌گر» که خود را به هیأت رسولان مسیح درآورده‌اند، «عیسای دیگر»، «روحی دیگر»، و «انجیلی دیگر» را موعظه می‌کنند (آیات ۳، ۴، ۱۳).

پولس می‌نویسد که چنین هجومی نباید ما را شگفت‌زده کند: «و این عجیب نیست، زیرا شیطان نیز خود را به شکل فرشته نور درمی‌آورد؛ پس تعجبی ندارد که خادمانش نیز خود را به خادمان طریق پارسایی همانند سازند. سرانجام اینان فراخور کارهایشان خواهد بود.» (دوم قرنطیان ۱۱:۱۴-۱۵).

همان‌طور که شیطان خود را به صورت «مرد خوب» جا می‌زند، معلمان دروغین نیز سوار اسب چوبی «سخنوری فصیح» می‌شوند تا به درون کلیسا راه یابند و از درون، آن را نابود کنند. شیطان فقط از ارواح شریر استفاده نمی‌کند؛ او با میل و رغبت، از انسان‌های بی‌ایمان نیز بهره می‌برد. آنها که خود را مسیحی می‌نامند، اما با سوءاستفاده از سخن پطرس، تعالیمی را ترویج می‌کنند که پولس آن را «تعالیم شیاطین» می‌نامد (اول تیموتائوس ۴:۱). عیسای مسیح نیز درباره چنین انبیای دروغین هشدار داده و آنان را به «گرگانی در لباس میش» تشبیه می‌کند (متی ۷:۱۵).

در سخن خداحافظی پولس به مشایخ افسس، او ایشان را فرامی‌خواند که از گله خدا مراقبت کنند: «می‌دانم بعد از رفتنم، گرگ‌های درنده به میان شما خواهند آمد که به گله رحم نخواهند کرد. حتی از میان خود شما کسانی بر خواهند خاست و حقیقت را دیگرگون خواهند کرد تا شاگردان را به پیروی خود از راه به در کنند.»

(اعمال رسولان ۲۰:۲۹-۳۰). تشخیص روح‌ها و تمیز دادن، کلید شناسایی و مقابله با این همدستان شیطان است (فیلیپیان ۹:۱).

(۵) آیات و معجزات دروغین: پولس روزهای آخر را چنین توصیف می‌کند: «ظهور آن بی‌دین به نیروی شیطان و همراه با همه گونه معجزات و آیات و عجایب گمراه‌کننده خواهد بود، و نیز همراه با همه گونه شرارت که راهیان طریق هلاکت را فریفته می‌سازد. ایشان از آن رو هلاک می‌شوند که نخواستند حقیقت را دوست بدارند تا نجات یابند.» (دوم تسالونیکیان ۲:۹-۱۰).

عیسای مسیح نیز در موعظه کوه زیتون درباره این موضوع سخن می‌گوید: «زیرا مسیحانِ دروغین و انبیای کذب ظاهر خواهند شد و آیات و معجزات عظیم خواهند نمود تا اگر ممکن بود، برگزیدگان را نیز گمراه کنند» (متی ۲۴:۲۴).

در وقت داوری نهایی، بعضی از بی‌ایمانان نسبت به حکم عیسای مسیح که ایشان را به جهنم می‌فرستد، اعتراض می‌کنند و می‌گویند: «خداوند، خداوند، آیا به نام تو نبوت نکردیم و به نام تو شیاطین را بیرون نمودیم و به نام تو معجزات بسیار نکردیم؟» اما عیسای مسیح، بدون این که تحت تأثیر قرار گیرد، به آنان پاسخ می‌دهد: «هرگز شما را نشناختم؛ از من دور شوید ای بدکاران» (متی ۲۳:۷-۲۳).

شکی نیست که شیطان و همدستانش از معجزات - یا دست‌کم از چیزهایی که به نظر می‌رسد معجزه است - استفاده می‌کنند تا مردم را فریب دهند، حتی مسیحیان را. مفسران کتاب مقدس در این که آیا واقعا شیطان، شیاطین و انبیا و معلمان دروغین، «معجزات حقیقی» انجام می‌دهند یا فقط ترفندهای قوی و متقاعدکننده‌ای را عرضه می‌کنند، اختلاف نظر دارند. کسانی که قائل به «معجزات حقیقی» از سوی شیطان هستند، باور دارند که شیطان تحت حاکمیت خدا کار

می‌کند و خدا به او اجازه نمی‌دهد کارهایی مانند زنده کردن مردگان را انجام دهد. حتی با این حال، خدا به شیطان آزادی عمل زیادی، به عنوان موجودی روحانی قدرتمند، داده و ممکن است او از قدرت‌های خود هر طور که بخواهد بهره ببرد. مفسران دیگری با این دیدگاه مخالفت کرده و استدلال می‌کنند که خدا فقط به خدمتگزاران خود معجزات حقیقی عطا می‌کند تا نشان دهد که ایشان از جانب او فرستاده شده‌اند (۸). به همین دلیل است که غالباً می‌بینیم معجزه‌ها محدود به انبیا، همانند موسی و یاس، و بعد به عیسی مسیح و رسولان، هستند؛ آیات و معجزات، اعمالی تصدیق‌کننده هستند. (خروج ۴:۱-۹؛ عبرانیان ۲:۱-۴). آرسی اسپرول می‌نویسد: «اگر شیطان می‌توانست معجزه کند، او نیز یک معلم از جانب خدا می‌بود. او می‌تواند آیات و عجایب دروغین انجام دهد، اما نه معجزات حقیقی، چون او معلمی از سوی خدا نیست.» (۹).

بدون توجه به این که آیا شیطان و خدمتگزارانش معجزات حقیقی انجام می‌دهند، یا فقط شعبده‌بازی‌های زیرکانه، هدف از این آیات و معجزات دروغین یک چیز است: گمراه کردن مردم. به همین دلیل است که یوحنا رسول به ما می‌گوید به «هر روحی» - یعنی به هر کس که ادعای عطای روحانی دارد - اعتماد نکنیم، بلکه روح‌ها را «بیازماییم» تا ببینیم از جانب خدا هستند یا خیر (اول یوحنا ۴:۱).

کسانی را می‌توان پذیرفت که حقیقت کتاب مقدسی را درباره شخص و کار عیسی مسیح اعتراف می‌کنند. اما کسانی که الوهیت کامل و انسانیت کامل عیسی مسیح را انکار می‌کنند - مانند دکتیک‌های سده نخست که ادعا می‌کردند عیسی مسیح فقط «ظاهر انسانی» داشته - باید رد شوند. همان‌طور که در یک تفسیر آمده است: «هر زمان که در شک هستیم، باید مطمئن شویم آن چه تعلیم

داده می‌شود، با آن چه کتاب مقدس می‌گوید، هم‌خوانی دارد. اگر معجزه‌گر، چیزی خلاف کلام خدا تعلیم می‌دهد، آنگاه معجزاتش، هر چقدر هم قانع‌کننده به نظر برسند، گمراه‌کننده‌ای اهریمنی هستند.» (۱۰).

۶) اغوا و وسوسه: فصل قبلی به طور کامل به شیطان به عنوان «وسوسه‌کننده» اختصاص داشت. دیدیم که او حریفی بسیار قانع‌کننده است. او دانای کل نیست، اما مشاهده‌گری فوق‌العاده زیرک است که ضعف‌ها و آسیب‌پذیری‌های گناه‌آلود ما را کشف کرده، بر همان نقاط ضربه می‌زند. او در بیابان، ضربات سخت و زیرکانه‌ای به عیسای مسیح وارد می‌کند، هرچند نمی‌تواند او را از مسیر رنج و مرگ منحرف کند (متی ۴:۱-۱۱). اما در تسلیم یهودای اسخریوطی، در ساعات منتهی به خیانت او به عیسای مسیح، موفقیت بیشتری به دست می‌آورد (لوقا ۲۲:۳-۶).

پولس برای اهالی قرن‌تس نگران است و به صراحت می‌گوید: «اما بیم دارم همان‌گونه که حوا فریب حیلۀ مار را خورد، فکر شما نیز از سرسپردگی صادقانه و خالصی که به مسیح دارید، منحرف شود.» (دوم قرنتیان ۳:۱۱). و واقعا کلیسایی که پولس چند سال پیش در قرن‌تس تاسیس کرده بود، اکنون در آغوش تعالیم اشتباه درباره عیسای مسیح، روح‌القدس و انجیل قرار گرفته بود (دوم قرنتیان ۴:۱۱).

یعقوب هشدار می‌دهد که گناه چقدر ظریف و فراگیر ما را دربر می‌گیرد. خدا هرگز وسوسه نمی‌شود و هیچ‌کس را هم به گناه وسوسه نمی‌کند. اما شیطان بذرهایی را در افکار ما می‌کارد و اگر بلافاصله این افکار را «اسیر نکنیم»، در مسیر سرآشویی‌ای می‌افتیم که سرانجامش گناه است. «هنگامی که کسی وسوسه می‌شود، هوای نفس خود اوست که او را می‌فریبد و به دام می‌افکند. هوای نفس

که آبستن شود، گناه می‌زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می‌آورد.»
(یعقوب ۱: ۱۴-۱۵).

۷) اتهام‌زنی: شیطان در نخستین برخوردِ ثبت‌شده‌اش با انسان‌ها، خدا را متهم می‌کند که آدم و حوا را از چیزی که حق‌شان است محروم ساخته است؛ این که «مثل خدا» شوند (پیدایش ۳: ۵). او را دوباره در کتاب ایوب می‌بینیم که وفاداری ایوب به یهوه را به حفاظ امنیتی خدا نسبت می‌دهد (ایوب ۱: ۹-۱۱). وقتی خدا اجازه می‌دهد شیطان فرزندان ایوب را بکشد و دارایی‌هایش را نابود کند، ایوب باز هم از صداقت خود دست نمی‌کشد.

پس شیطان باز نزد خدا می‌آید و اجازه می‌خواهد که بر بدن ایوب دست دراز کند و مطمئن است که ایوب خدا را در روی او لعن خواهد کرد (ایوب ۲: ۵). ایوب، دردناک‌ترین زخم‌ها را بر تن خود تجربه می‌کند و هم‌زمان، نصیحت‌های آمیخته با خودبرتربینیِ دوستانش را نیز تحمل می‌کند، تا این که در نهایت، با خدایی روبه‌رو می‌شود که او را عمیقا فروتن می‌سازد و سپس ثروتش را دو برابر برمی‌گرداند و هفت پسر و سه دختر به او می‌بخشد؛ دقیقا به همان تعدادی که از دست داده بود. شیطان را بار دیگر در زکریا فصل ۳ می‌بینیم که کاهن اعظم، یهوشع، را متهم می‌کند. اما این بار فرشته خداوند به کمک او می‌آید؛ شیطان را توبیخ می‌کند، گناه یهوشع را می‌بخشد و لباس‌های نو بر او می‌پوشاند.

اتهام‌زنی‌های شیطان امروز نیز ادامه دارد. هرچند شکست نهایی او قطعی است و روزهای او شمرده شده است. یوحنا در مکاشفه ۱۰: ۱۲ می‌نویسد: «آنگاه صدایی بلند در آسمان شنیدم که می‌گفت: اکنون نجات و قدرت و پادشاهی خدای ما، و اقتدار مسیح او فرا رسیده است. زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه‌روز در پیشگاه خدای ما بر آنان اتهام می‌زند، به زیر افکنده شده است.»

تا آن روز، شیطان همچنان به شکایت کردن از قوم خدا ادامه می‌دهد. اما همان‌گونه که کاهن اعظم، یهوشع، شفيعی داشت - فرشته خداوند، یعنی مسیح قبل از تجسّدش - ما نیز شفيعی داریم؛ عيسای مسیح خداوند، که «پس او قادر است آنان را که از طريق وی نزد خدا می‌آیند، جاودانه نجات بخشد، زیرا همیشه زنده است تا برایشان شفاعت کند.» (عبرانیان ۷:۲۵).

۸) اهرم‌های نهادی و ساختاری: شیطان از طریق ادیان دروغین، و همچنین ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، جهان را گمراه می‌کند (با مکاشفه فصل ۱۳ مقایسه شود). به عنوان مثال، ادیان بزرگ جهان مانند اسلام، هندوئیسم و بودیسم، عيسای مسیح را بسیار محترم می‌شمارند؛ اما عيسای آنان، یا صرفاً انسانی است، یا به شکلی مبهم و ناشناخته، «الاهی»، و در هر دو صورت، ناتوان از رفع بزرگ‌ترین نیاز انسان، یعنی نجات است. حتی مخرب‌تر از این‌ها، شکل‌های جعلی «مسیحیت» در جهان امروز است؛ به‌ویژه کلیسای عيسای مسیح قدیسان آخرالزمان (مورمونیسیم) و جمعیت برج دیده‌بانی (شاهدان یهوه).

در آموزه‌های مورمونیسیم، عيسای مسیح نخستین «هوشیاری ازلی» است که از رابطه جنسی بین الوهیم (خدای این جهان) و «مادر آسمانی» در عالم ارواح به دنیا آمده است. او بعد از آمدن به جسم در «دوره آزمایشی» زمینی، بر صلیب می‌میرد و از مردگان برمی‌خیزد تا آن نامیرایی را که آدم در باغ از دست داده بود، بازگرداند و بدین وسیله امکان الوهیت را برای همه انسان‌ها فراهم کند.

در تعالیم شاهدان یهوه، عيسای مسیح مقام «خدای قدیر» را دارد؛ موجودی آفریده‌شده؛ یک فرشته مقرب که بعدها به عيسای انسان تبدیل می‌شود. سپس،

پس از مردن بر «چوبه شکنجه» در سده نخست، برای پرداختن تاوان گناه آدم (و نه لزوماً گناه ما)، به طور روحانی به عنوان یک فرشته مقرب برتر، زنده می‌شود. هر چند دلیلی برای تردید در صداقت قدیسانِ آخرالزمان و شاهدانِ یَهُوه وجود ندارد، اما روشن است که آنان «عیسای دیگری» را موعظه می‌کنند (دوم قرن‌تیان ۴:۱۱). و سازمان‌های هرمی‌شان میلیون‌ها نفر را در سراسر دنیا، با زنجیرهای نجات مبتنی بر اعمال، به اسارت درآورده است. کلیسای مورمون‌ها ادعا می‌کند که آنها تنها شکل راستین مسیحیت «احیاشده» هستند و تنها راه صحیح نجات را فقط آنها در اختیار دارند. در همین حال، برج دیده‌بانی ادعا می‌کند که آنها متولی همان «غلام امین و دانا»یی هستند که عیسای مسیح در متی ۲۴:۴۵-۴۷ از آن سخن گفته و فقط آنها هستند که خوراک روحانی را بر روی زمین توزیع می‌کنند. (۱۱).

هر دو نهاد، ادعاهای انحصاری دارند، اما هیچ‌کدام، عیسای مسیح را به شکل کتاب مقدسی و حقیقی، به عنوان «راه و راستی و حیات» نمی‌پذیرند (یوحنا ۱۴:۶).

فریب‌دهنده در عهد جدید

اکنون، بیایید به طور مختصر چند بخش کلیدی از عهد جدید را بررسی کنیم که فریب‌دهنده را توصیف می‌کنند. او چنین است:

طراح و نقشه‌کش کامل (دوم قرن‌تیان ۲:۱۱؛ افسسیان ۱:۱۶).

«اگر شما کسی را ببخشید، من نیز او را می‌بخشم. و اگر کسی را بخشیده‌ام - البته اگر موردی برای بخشیدن وجود داشته است - در حضور مسیح و به خاطر شما چنین کرده‌ام، تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا از ترفندهای او بی‌خبر نیستیم.» (دوم قرن‌تیان ۲:۱۰-۱۱).

«اسلحهٔ کامل خدا را بر تن کنید تا بتوانید در برابر حیل‌های ابلیس بایستید.»
(افسیان ۶:۱۱).

در هر دوی این بخش‌ها، پولس به نقشه‌های شریر اشاره می‌کند. نخست این که، به‌عنوان ایمانداران، باید نسبت به طرح‌ها و نقشه‌های شیطان آگاه باشیم تا او نتواند بر ما برتری یابد. واژه یونانی که در دوم قرنتیان ۲:۱۱ به «نقشه‌ها / ترفندها» ترجمه شده، *noemata* است و به‌طور کلی به معنای «اندیشه‌ها»، «مقاصد» یا «طراحی‌ها» است. بدون تردید، اینها طرح‌هایی شریرانه‌اند که برای آسیب رساندن طراحی شده‌اند.

دوم این که، باید زره محافظتی خدا را بپوشیم، که ما را قادر می‌سازد در برابر حملات آتشین شیطان سرافراز بایستیم. پولس در افسسیان ۶:۱۱ واژه یونانی متفاوتی برای «نقشه‌ها/روش‌ها» به کار می‌برد؛ واژه *methodeias* که واژه انگلیسی *methods* از آن گرفته شده است. شریر نقشه می‌کشد و راهبردهای گسترده‌ای ترتیب می‌دهد تا ما را در حمله‌ای بی‌پایان و روحانی به زیر بکشد.

در دوم قرنتیان فصل ۲؛ ممکن است پولس به نامه نخست خود اشاره کند، جایی که او دستوراتی درباره عضویت از کلیسا که با نامادری خود رابطه جنسی داشت ارائه داد (دوم قرنتیان ۵:۱-۵). پولس رسول از قرنتیان خواسته بود که نسبت به این شخص انضباط کلیسایی اعمال کنند. به نظر می‌رسد که آنها دستور پولس را اجرا کردند تا «آن شخص را برای هلاکت جسم، به شیطان بسپارند.» (اول قرنتیان ۵:۵).

اما اکنون، کلیسا ظاهراً تمایلی ندارد که این گناهکار توبه‌کار را ببخشد و او را به مشارکت بازگرداند، در حالی که این هدف اصلی انضباط کلیسایی است. این روحیه نبخشیدن از سوی قرنتیان، ناآگاهانه به شیطان فرصتی می‌دهد تا بر آنها

برتری یابد یا آنها را از مشارکت محبت‌آمیز و فیضی که به آنها بخشیده شده محروم کند.

این داستان نشان می‌دهد که چقدر مهم است که جامعه مسیحی بین انضباط و محبت، تعادل برقرار کند. نبود یکی از این دو، دست شیطان را باز می‌گذارد. شیطان می‌تواند کلیسایی که گناهکاران را سرزنش نمی‌کند، نابود کند. به همان اندازه، می‌تواند زمانی پیروز شود که کلیسا از بخشیدن گناهکار توبه‌کار خودداری کند. دیوید گارلند می‌نویسد: «پولس نشان می‌دهد که نشان دادن بخشش یکی از راه‌هایی است که کلیسا می‌تواند در برابر نقشه‌های شیطان برای نابودی آن، در را ببندد... شیطان در برابر جامعه‌ای متحد که از محبت و فروتنی آمرزنده لبریز است، ناتوان است.»

در افسسیان فصل ۶، پولس بر ضرورت زره روحانی—حقیقت، عدالت، آمادگی برای انجیل، ایمان، نجات و کلام خدا—تأکید می‌کند تا بتوانیم در مبارزه در برابر شیطان و لشکرهای او مقاومت کنیم (افسسیان ۶: ۱۱-۱۷). ما این موضوع را در فصل ۱۵ به‌طور کامل‌تر بررسی خواهیم کرد.

تا آن زمان، مهم است که به یاد داشته باشیم پولس درباره زندگی مسیحی هیچ توهمی ندارد. این یک مبارزه دائمی است با دشمنی بی‌رحم که به خوبی مسلح، حیله‌گر و در حال انجام حملات پی‌درپی است. شیطان یک استراتژیست نظامی درخشان است. با این حال، پولس ما را تشویق می‌کند که روش‌های او را مطالعه کنیم تا نتواند ما را فریب دهد، و از زره و سلاح‌هایی که خدا فراهم کرده استفاده کنیم تا شریر نتواند قلمرو مقدس را بازپس گیرد.

اغواگر زیرک (دوم قرن‌تیان ۱۱:۳-۴)

«اما بيم دارم همان‌گونه که حوا فریب حیلۀ مار را خورد، فکر شما نیز از سرسپردگی صادقانه و خالصی که به مسیح دارید، منحرف شود. زیرا اگر کسی نزدتان بیاید و شما را به عیسای دیگری جز آن که ما به شما موعظه کردیم، موعظه کند، یا اگر روحی متفاوت با آن روح که دریافت کردید یا انجیلی غیر از آن انجیل که شنیدید به شما عرضه کند، به آسانی تحملش می‌کنید.

پولس در نامه نخست خود به قرن‌تیان، مسیح را به‌عنوان آدم آخر و انسان دوم به تصویر می‌کشد تا نشان دهد چگونه مرگ و قیام عیسا اثرات سقوط را واژگون می‌سازد و آینده‌ای پر جلال را برای ما تضمین می‌کند (دوم قرن‌تیان ۱۵:۴۵-۴۹). او اکنون، با استفاده از همان تشبیه، در نامه دوم خود، کلیسا را به حوای دوم تشبیه می‌کند. همان‌گونه که آدم و حوا یک تن شدند (پیدایش ۲:۲۴)، مسیح و کلیسا نیز در یک رابطه مبتنی بر عهد به هم پیوند خورده‌اند.

تصویر نجات به‌عنوان نامزدی بین مسیح و پیروانش با رسوم ازدواج یهودی سده نخست هم‌خوانی دارد؛ رومی که شامل دو مراسم جداگانه است: نامزدی، و مراسم عروسی که ازدواج را به ثمر می‌رساند. معمولاً یک سال میان این دو رویداد فاصله است، با این حال دختر نامزدشده از لحاظ قانونی همسر مرد محسوب می‌شود و موظف است که باکره بماند. این قرارداد الزام‌آور است؛ تنها مرگ یا طلاق رسمی می‌تواند آن را پایان دهد. اگر زن نامزدشده به شوهر خود خیانت کند، زناکار به شمار می‌آید. در نظام رومی ممکن بود تبعید شود یا طبق شریعت عهد عتیق سنگسار گردد (تثنیه ۲۲:۲۳-۲۷).

از آنجا که پولس زمان قابل توجهی را صرف تأسیس کلیسا در قرن‌تس کرده است، خود را به‌عنوان پدر روحانی، شخصاً مسئول می‌داند که وفاداری کلیسا به

خداوند را تضمین کند. اما در غیاب او، ایمانداران قرن‌تس اغواگران را به کلیسا پذیرفتند؛ «بزرگ رسولان» خودخوانده‌ای که «عیسای دیگر»، «روحی دیگر» و «انجیلی دیگر» را تعلیم می‌دادند (دوم قرنتیان ۱۱: ۴-۵).

پولس نگران است که کلیسای قرن‌تس عروس نامزدشده مسیح در همان مسیری بیفتد که حوا اجازه داد مار او را اغوا کند و در دام فریب شیطان بیفتد. برخی از روایات سنت یهودی می‌گویند که شیطان، در ظاهر فرشته‌ای نیکو، به‌طور جنسی حوا را اغوا کرد. اما پولس در اینجا فساد و زناکاری روحانی را مد نظر دارد، و متن پیدایش فصل ۳ به هیچ‌وجه دلالت بر رابطه جنسی میان مار و حوا ندارد. بلکه همان‌گونه که مار، حوا را به نافرمانی از خدا ترغیب نمود، «بزرگ رسولان» قرن‌تس نیز پیروان مسیح را می‌فریبند تا تعالیم بدلی را بپذیرند. چنان‌که دیوید گارلند می‌نویسد: «پولس زنگ خطر را به صدا در می‌آورد که همان وسوسه‌گری که حوا را با تملق و فریب شکار کرد، ایشان را نیز در دام خود انداخته است. شیطان همیشه چون ماری پیچیده و در کمین، آماده ضربه زدن در اولین نشانه ضعف و تعویض دروغ‌های شیرین با حقیقت بی‌پیرایه است.»

شایان ذکر است که شباهت دیگری نیز بین حوا و کلیسای قرن‌تس وجود دارد. خداوند حوا را به این دلیل که در دام اغواگری افتاد تبریئه نمی‌کند؛ همان‌گونه که قرن‌تیان را نیز نخواهد بخشید. دلیل این امر ساده است: هم حوا و هم کلیسا، آگاهانه خود را در معرض فریب قرار می‌دهند. حوا «با برانگیختن احساسات ناپاک در قلب خود» فریب خورد. قرن‌تیان تمایل قوی‌ای به خطای عمدی نشان می‌دهند؛ آنها خود را پادشاهانی می‌دانند که هم‌اکنون سلطنت می‌کنند (دوم قرنتیان ۴: ۸). چنین غروری آنها را به طعمه‌های آسان برای استاد فریب تبدیل می‌کند.

پولس می‌نویسد که مار، حوا را با حيله خود فریب داد. واژه یونانی‌ای که به «فریب دادن» ترجمه شده، exapatao است و به معنای «به‌طور کامل اغوا کردن» است. این واژه قوی‌تر از صرفاً وسوسه است، زیرا همواره منجر به پیروزی یک طرف و شکست طرف دیگر می‌شود. حوا به بن‌بست نمی‌رسد؛ او تسلیم می‌شود. شیطان پیروزمندانه از صحنه بیرون می‌رود. مار برای غلبه بر حوا از حيله‌گری استفاده می‌کند. واژه یونانی در اینجا panourgia است. این واژه به معنای «حيله‌گری»، «حکمتی ظاهری و دروغین» و «مکار بودن یا سفسطه» است. به بیان دیگر، شیطان زهر آمیخته با عسل را به حوا پیشنهاد می‌کند، و او آن را یک‌جا می‌بلعد.

بنابراین، داستان حوا پس‌زمینه‌ای است برای خطری که قرتیان با آن روبه‌رو هستند؛ خطری از جنس فریب بی‌پروا. مانند حوا، اهالی قرتیان نیز به استقبال فریب‌دهندگان‌شان می‌روند و به استدلال‌های اغواگرانه آنها گوش می‌سپارند. و مانند حوا، ذهن خود را به روی آن عامل حيله‌گر پشت سر «بزرگ رسولان» گشوده‌اند.

در واقع، پولس نگرانی خود را چنین بیان می‌کند که مبدا فکری‌های ایشان، مانند حوا، از اخلاص و وفاداری ساده نسبت به مسیح منحرف شود. شیطان روی افکار ما کار می‌کند تا ما را از جایگاه استوار روحانی‌مان جدا کند. او شک برمی‌انگیزد، ما را با پرسش‌های «اگر چنین شود چه؟» می‌فریبد؛ سخنان نیمه‌حقیقی را در گوش‌های نیمه‌باز ما زمزمه می‌کند، با درد و اندوه ما را مبهوت می‌سازد و به تدریج وجدان ما را بی‌حس می‌کند، تا جایی که مقاومت بی‌ثمر و گناه اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

واژه‌ای که پولس در اینجا برای «فکرها/ذهن‌ها» به کار می‌برد *noemata* است و به معنای «ادراکات ذهنی»، «افکار و مقاصد» است. به همین دلیل است که پولس ما را تشویق می‌کند تا «هر فکر را به اسارت مسیح درآوریم» (دوم قرنتیان ۵:۱۰). قدرت اغواگرِ مار بر حوا در واژگان قانع‌کننده اوست. حيله‌گري «بزرگ رسولان» نیز در انجیلِ جذاب اما جعلی آنان و در الهام‌بخشی فریبنده‌شان آشکار می‌شود. همان‌طور که پل بارنت می‌نویسد: «اخلاص نسبت به مسیح تنها جایی ممکن است که انجیلِ حقیقی و اصیلِ مسیح تعلیم داده شده و شنیده شود.» (۱۸).

استاد استار (دوم قرنتیان ۱۱:۱۳-۱۵)

«زیرا چنین کسان، رسولان دروغین و کارگزارانی فریبکارند که خود را در سیمای رسولان مسیح ظاهر می‌سازند و این عجیب نیست، زیرا شیطان نیز خود را به شکل فرشتهٔ نور درمی‌آورد؛ پس تعجبی ندارد که خادمانش نیز خود را به خادمان طریق پارسایی همانند سازند. سرانجام اینان فراخور کارهایشان خواهد بود. (دوم قرنتیان ۱۱:۱۳-۱۵ تأکیدات اضافه شده است).

پولس همچنان به افشای «بزرگ رسولان» در قرنتس ادامه می‌دهد و نشان می‌دهد که آنها در واقع چه کسانی هستند. آنها کارگزارانی حيله‌گر هستند که خود را به شکل رسولان مسیح درآورده‌اند. آنها تهدیدی سه‌گانه برای کلیسا ایجاد می‌کنند، زیرا «عیسای دیگری»، «روحی دیگر» و «انجیلی دیگر» را اعلان می‌کنند (دوم قرنتیان ۴:۱۱). با این حال، کلیسا با آغوش باز آنها را می‌پذیرد. علت این است که «بزرگ رسولان» با موفقیت خود را شبیه رسولان حقیقی جلوه می‌دهند. آنها لزوماً خود را مخالف پولس رسول معرفی نمی‌کنند، بلکه ادعا می‌کنند از نظر عطایای روحانی و خدمت عمومی از او پیشی گرفته‌اند.

برای مثال، مهارت‌های سخنوری آنها به‌گفته خودشان بسیار برتر است، و جسارتشان در کلیسا اعتمادبه‌نفسی سمی و مسری به نمایش می‌گذارد که ظاهراً در پولس دیده نمی‌شود؛ امری که در فروتنی و فقر خودخواسته او (دوم قرن‌تیان ۱۰:۱۰؛ ۵:۱۰-۱۱) آشکار است. اگر این هم کافی نباشد، ظاهر جسمانی پولس «ضعیف» است (دوم قرن‌تیان ۱۰:۱۰)، بی‌شک تا حدی به‌خاطر تازبانه‌ها، سنگسار، کشتی‌شکستگی‌ها و سختی‌های دیگری که در حین خدمت رسولانه‌اش تحمل کرده است. «بزرگ رسولان» احتمالاً از لحاظ ظاهری مقبول و جذاب‌اند، در حالی که اگر پولس امروز بر زمین می‌زیست، بعید بود در شبکه‌های تلویزیونی مسیحی جایی می‌داشت. با وجود همه اینها، این رسولان دروغین در اصل فاسدند اما خود را در پوشش زوروقی از موعظه‌گران خوش‌بیان انجیل پیچیده‌اند.

پولس می‌نویسد که این مسئله نباید ما را شگفت‌زده کند. «بزرگ رسولان» فقط از الگوی شیطان پیروی می‌کنند؛ همان کسی که خود را به‌شکل فرشته نور در می‌آورد. سه بار در دوم قرن‌تیان ۱۱:۱۳-۱۵، پولس از واژه‌های استفاده می‌کند که در انگلیسی به «تغییر قیافه/تغییر شکل / استتار» ترجمه شده است. «بزرگ رسولان» خود را به‌شکل رسولان مسیح در می‌آورند. شیطان خود را به‌شکل فرشته نور در می‌آورد و رسولان دروغین، که پولس آنها را خادمان شیطان معرفی می‌کند، خود را به‌شکل خادمان عدالت در می‌آورند.

فعل یونانی *metaschematizo* به معنای «تغییر در ظاهر یا هیات» است. این تغییر، تغییر در «طبیعت» نیست، بلکه تغییر در «لباس» است؛ دگرگونی بیرونی به قصد پنهان کردن ماهیت و نیت واقعی. ترجمه‌های مختلف انگلیسی تلاش می‌کنند این مفهوم را منتقل کنند؛ بعضی آن را «*masquerade*» (نقاب زدن/نقاب‌نمایی)، برخی «*disguise*» (استتار/تغییر قیافه) و برخی

«transformed» (تغییر شکل یافته) ترجمه کرده‌اند. در ترجمه‌های تفسیری از واژه‌هایی چون «وانمود کردن»، «لباس مبدل پوشیدن» و «نقاب زدن» استفاده شده است.

اشاره پولس به این که شیطان خود را به شکل «فرشته نور» درمی‌آورد، احتمالاً بیش از آن که از متن کتاب مقدس گرفته شده باشد، از سنت رایج یهودی تأثیر پذیرفته است چون می‌گویند ماری که در پیدایش فصل ۳ بر حوا ظاهر شد، می‌تواند موجودی آسمانی و درخشان بوده باشد. در کتاب آپوکریفای یهودی «زندگی آدم و حوا»، شیطان خود را به هیبت روشنایی فرشتگان درمی‌آورد و وانمود می‌کند که همراه با حوا، که کنار رود دجله نشسته و می‌گیرد، عزادار است (۹:۱). در «مکاشفه موسی»، حوا اغوای خود را چنین به یاد می‌آورد: «شیطان در شکل فرشته ظاهر شد و همچون فرشتگان سرود خواند. و من خم شدم و از بالای دیوار او را دیدم، شبیه فرشته‌ای بود (۱۷:۱-۲).

در هر صورت، شیریر استاد استتار است. هنگامی که ظاهر می‌شود، مردم مانند زمانی که در ترس مقدس در برابر مسیح به زمین می‌افتند (مقایسه کنید با مکاشفه ۱:۱۷)، به پای او نمی‌افتند. بلکه او دلربا، جذاب، اغواگر و پرزرق و برق است. او با زیبایی و تملق نزدیک می‌شود. دانش خاص، امتیاز ویژه یا مقام بلند مرتبه ارایه می‌کند. دست‌نشانندگان او نیز از همان ضعف‌های انسانی تغذیه می‌کنند.

ایمانداران قرن‌تس که می‌خواهند ثروتمند شوند و مانند پادشاهان سلطنت کنند (اول قرن‌تس ۴:۸)، «آن‌ها به‌طور ویژه در برابر انجیل دروغینی آسیب‌پذیرند که رسولانی شیک‌پوش و پرزرق و برق آن را عرضه می‌کنند؛ پیامی که غرور درونی انسان و میل او به خاص و ممتاز بودن را هدف می‌گیرد. این رقیبان که خود آکنده از غرورند، با تحریک حس خودبزرگ‌بینی قرن‌تس از آنان بهره‌کشی می‌کنند.»

حملات شیطان به کلیسا به ندرت رو در رو و مستقیم است. نیازی هم ندارد که چنین باشد. شریب با رسولان دروغین راضی است؛ کسانی که در جامعه ایمانداران جای پای به دست می‌آورند و با تملق و تعالیم دروغ، کلیسا را از درون نابود می‌کنند. توصیف پولس از این «کارگزاران حيله‌گر» از صفت یونانی dolios استفاده می‌کند؛ واژه‌ای که به کسی اشاره دارد که نسبت به دیگران به شکل نادرست یا خائنه رفتار می‌کند. تحریف فعالیت‌های خدمتی از سوی این رسولان دروغین، نتیجه خودفریبی یا حتی اغراق مغرورانه نیست؛ این نقاب‌گذاری کاملاً آگاهانه و عامدانه است.

به همین دلیل است که پولس این آیات را با این اطمینان به پایان می‌برد که پایان کار چنین معلمان دروغینی «بر حسب اعمالشان خواهد بود» (دوم قرن‌تیان ۱۱:۱۵). همان‌گونه که ایمانداران قرن‌تس روزی در برابر کرسی داوری مسیح حاضر خواهند شد و این امر به سطوح متفاوت پاداش ختم می‌شود (رومیان ۱۴:۱۰؛ اول قرن‌تیان ۳:۱۱-۱۵؛ دوم قرن‌تیان ۵:۱۰)، «بزرگ رسولان» نیز برای اعمال شریبانه خود به حضور تخت عظیم سفید احضار و مجازات خواهند شد. جای تعجب نیست که الگوی آنها نیز به دریاچه آتش افکنده می‌شود (مکاشفه ۲۰:۱۱-۱۵؛ همچنین متی ۲۵:۴۱).

غاصب اصلی (اول تیموتائوس ۲:۱۲-۱۴)

«زن را اجازه نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر مرد مسلط شود؛ بلکه باید آرام باشد. زیرا نخست آدم سرشته شد و بعد حوا. و آدم فریب نخورد، بلکه زن بود که فریب خورد و نافرمان شد.» (اولت ۲:۱۲-۱۴).

شیطان ذاتاً غاصب است؛ یعنی اقتداری را می‌رباید که حق او نیست. او علیه خدا برمی‌خیزد تا خالق خود را به‌عنوان موضوع پرستش، کنار بزند (به فصل ۱

نگاه کنید). او همچنین به‌طور نیابتی غاصب است؛ یعنی از طریق واسطه‌ها عمل می‌کند تا خدا و قوم خدا را مورد حمله قرار دهد. برای مثال، او داوود را تحریک می‌کند که سربازان خود را بشمارد (اول تواریخ ۱:۲۱؛ مقایسه کنید با دوم سموئیل ۱:۲۴). او دل حنّانیا و همسرش سفیره را پر می‌کند تا برای کاری که در اصل خوب است، طلب اعتبار ناحق کنند (اعمال رسولان ۵:۱-۱۱). او بر یهودای اسخریوطی تسلط می‌یابد و او را به خیانت به عیسا برمی‌انگیزد (لوقا ۳:۲۲؛ یوحنا ۱۳:۲۷). و در روزهای آخر، قدرت، تخت و اقتدار خود را به دجال می‌بخشد (مکاشفه ۲:۱۳).

اما نخستین نمونه از عمل شیطان به‌عنوان غاصب نیابتی در وسوسه حوا در باغ است. پولس در دستورالعمل‌های خود به تیموتائوس به این واقعه غم‌انگیز اشاره می‌کند و از او می‌خواهد که به زنان اجازه ندهد در کلیسای محلی بر مردان اقتدار داشته باشند. پولس زنان را از سخن گفتن یا دعا کردن عمومی در کلیسا منع نمی‌کند، زیرا زنانی مانند فیبیه، پرسکیلا و چهار دختر باکره فیلیس را می‌بینیم که نقش فعالی در اجتماع ایمانداران دارند.

این مسئله، موضوع «ارزش» نیست، زیرا پولس روشن می‌سازد که همه انسان‌ها اعم از مرد و زن به‌طور یکسان در حضور خدا گناهکارند و به‌طور یکسان در ملکوت او پذیرفته می‌شوند (رومیان ۳:۱۰؛ غلاطیان ۳:۲۷-۲۹). این همچنین موضوع «استعداد برای خدمت» نیست، گویی خدا مردان را با عطایای روحانی برتر مجهز کرده است؛ زیرا پولس تصریح می‌کند که روح‌القدس عطایا را به همه می‌بخشد و همه عطایا برای یک اجتماع سالم ایمانی ضروری‌اند (اول قرنتیان فصل ۱۲). در نهایت، این مسئله «طرفداری» نیست، زیرا خدا جانبداری و تبعیض نیست (اعمال رسولان ۱۰:۳۴).

برای پولس، این موضوع «اقتدار» است. خدا نقش شبان (کشیش/اسقف/ناظر) را برای مردان محفوظ داشته است (اول تیموتائوس ۳:۱-۷؛ تیطس ۱:۵-۹). و اکنون پولس دو دلیل برای این امر ارائه می‌کند: ترتیب آفرینش و ترتیب سقوط. خدا اول آدم را شکل می‌دهد و سپس حوا را به‌عنوان یابری برای او می‌آفریند. هر دو مأمورند تا بر زمین «تسلط» یابند و بر مخلوقات آن «حکمرانی» کنند (پیدایش ۱:۲۸)، اما آدم به‌وضوح مسئولیت اصلی را به‌عنوان نخستین مخلوق و نخستین کسی که مکاشفه خدا به او سپرده شد بر عهده دارد.

باید توجه داشت که ترتیب زمانی تنها عامل نیست. حیوانات پیش از آدم آفریده شده‌اند، و با این حال، او بر آنها تسلط یافته است. نکته اصلی این است که انسان، در این تصویر، از یک زوج (آدم و حوا) تشکیل شده است. حوا برای رفاقت و همراهی با آدم در نظر گرفته شده است. رابطه آنها قرار است مکمل هم باشد، نه اینکه با هم رقابت کنند.

دوم این‌که، پولس می‌نویسد: «آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورد و از فرمان سرپیچی کرد» (اول تیموتائوس ۲:۱۴). به دلایلی که در کتاب مقدس به‌طور کامل آشکار نشده، شیطان آدم را انتخاب نمی‌کند بلکه حوا را تا به‌عنوان واسطه از او استفاده کند و اقتدار خدا را غصب کند. شاید علت این باشد که حوا با ماهیت درخت ممنوعه به‌طور کامل آشنا نبود و از این رو در موضع ضعف قرار داشت.

در هر صورت، شریر با موفقیت حوا را به سرپیچی می‌کشاند، و حوا نیز به نوبه خود آدم را قانع می‌کند تا از فرمان مستقیم خدا مبنی بر نخوردن از درخت معرفت نیک و بد نافرمانی کند. همه این موارد به سقوط و نفرینی منتهی می‌شود که تا به امروز خلقت نیکوی خدا را آلوده کرده است.

انتخاب‌های ما پیامد دارند. همان‌گونه که سرکشی آگاهانه آدم علیه خدا به نتایج فاجعه‌باری برای تمام انسانیت منتهی شد، فریب خوردن حوا مقدمه سقوط بود. هرچند می‌توان درباره دستورالعمل‌های پولس به تیموتائوس و نیز سؤاستفاده‌های جنسیت‌زده کلیسای معاصر که مدعی ایمان است، بسیار نوشت اما هدف اصلی این بخش نشان دادن این است که شیطان حوا را فریب می‌دهد و به‌طور نیابتی ترتیب اقتدار الاهی را بر هم می‌زند.

پولس این بخش از نامه اول تیموتائوس را با پیامی حیرت‌انگیز برای زنان به پایان می‌برد: «اما زنان با زادن فرزندان، رستگار خواهند شد، اگر در ایمان و محبت و تقدس، نجیبانه ثابت بمانند.» (اول تیموتائوس ۲: ۱۵). این گفته، گزاره‌ای دشوار است که تفاسیر گوناگونی را برمی‌انگیزد. اما محتمل‌ترین معنا این است که، به‌جای مطالبه نقش‌های صاحب‌اقتدار در کلیسا، زنان می‌توانند از طریق زاد و ولد به تحقق واقعی برسند. این نکته با فرمان خدا پیش از سقوط، برای بارور شدن و کثیر گشتن (پیدایش ۱: ۲۸) هم‌سو است.

در هر دو بخش اول تیموتائوس فصل ۲ و تیطس فصل ۲، پولس اعلام می‌کند که زنان شوهردار نقشی الاهی در مراقبت از فرزندان و خانه دارند. همان‌گونه که دنی برک می‌نویسد: «این آیه ادعا نمی‌کند که یک زن برای نجات یافتن باید حتماً فرزند بیاورد. حتی تعلیم نمی‌دهد که زن باید برای نجات یافتن حتماً ازدواج کند. اما درباره زنانی که ازدواج کرده‌اند، خدا مسئولیتی ویژه برای رسیدگی به خانه مقرر کرده است.»

هرچند این تفسیر خالی از مشکلات نیست، اما به نظر می‌رسد با تعلیم کلی پولس در سراسر عهد جدید بیشترین هماهنگی را دارد.

مدیر یک بنگاه جهانی (مکاشفه ۹:۱۲)

«اژدهای بزرگ به زیر افکنده شد، همان مار که ابلیس یا شیطان نام دارد و جملهٔ جهان را به گمراهی می‌کشاند. هم او و هم فرشتگانش به زمین افکنده شدند.» (مکاشفه ۹:۱۲).

سرانجام، دامنه کار شیطان را به‌عنوان فریب‌دهنده مشاهده می‌کنیم. یوحنا شاهد نبردی کیهانی بین میکائیل رئیس فرشتگان و اژدهای عظیم است. میکائیل پیروز می‌شود و اژدها و فرشتگانش به زمین انداخته می‌شوند (مکاشفه ۱۲:۷-۱۲). ما این بخش را در فصل ۲ با جزئیات بیشتری بررسی کردیم. اما اکنون، برای هدف فعلی، بر نقش شیطان به‌عنوان مدیرعامل یک بنگاه شرارت جهانی متمرکز می‌شویم. یوحنا می‌نویسد که شیر «تمام جهان» را می‌فریبد. اما منظور پولس رسول از این عبارت چیست؟

چنان‌که در فصل ۱۲ بررسی خواهیم کرد، واژه یونانی‌ای که اغلب به «جهان» kosmos ترجمه می‌شود، می‌تواند به معانی مختلفی به کار رود و از سیاره زمین گرفته تا نظام جهان زیر سلطه شیطان را شامل می‌شود. اما یوحنا در اینجا از واژه یونانی دیگری استفاده می‌کند. oikoumene واژه‌ای که پانزده بار در عهد جدید به کار رفته و در بیشتر موارد به معنای «تمام ربع مسکون» است. در این معنا، انجیل باید به تمامی جهان اعلام شود (متی ۲۴:۱۴؛ رومیان ۱۰:۱۸). مسیح باید در پایان زمان جهان را داوری کند (اعمال رسولان ۳۱:۱۷). سایر اشارات کلی به جهان به‌عنوان زمین مسکون عبارت‌اند از: لوقا ۱:۲ (تمام امپراتوری قیصر)، لوقا ۴:۵ (پادشاهی‌های جهان که شیطان به عیسا نشان می‌دهد)، اعمال رسولان ۲۷:۱۹ (جهانی که الهه آرتمیس را عبادت می‌کند)،

عبرانیان ۱:۶ (جهان مسکونی که مسیح در آن متولد می‌شود) و مکاشفه ۳:۱۰ (تمام جهان که با زمان آزمایشی روبه‌رو می‌شود).

پس یوحنا، ازدهای بزرگ را کسی می‌بیند که قصد دارد تمام نژاد بشر را بفریبد. چنان‌که ویلیام بارکلی می‌نویسد: «شیطان... نمودار بیداری بی‌وقفه شرّ در برابر نیکی است.» همان ماری که مقدسین را در آسمان متهم می‌کند، امت‌ها را نیز بر زمین می‌فریبد. بنگاه جهانی او، چشم‌اندازی بلندپروازانه دارد و هدف این است که همه را متقاعد کند که او حاکم حقیقی نظم آفریده‌شده است. در شیوه‌ای که شریر و زیردستانش برای اجرای این نقشه به کار می‌گیرند، ترفند و فریب فراوانی وجود دارد. تقابل مستقیم با خدا بی‌ثمر است و نتیجه معکوس می‌دهد. شیطان نمی‌تواند طبق قواعد خدا بازی کند و پیروز شود. پس با انواع تقلّب پیش می‌رود. برای نمونه:

او تعقیب می‌کند. پطرس او را به شیری غران تشبیه می‌کند که در پی بلعیدن است، و تک‌تک افرادی که عقب مانده‌اند را شکار می‌کند. به همین دلیل است که پطرس رسول، خوانندگان خود را دعوت می‌کند تا هوشیار و بیدار باشند و با ایمان در برابر شریر مقاومت کنند (اول پطرس ۵:۸-۹).

او آن را کمرنگ و بی‌اثر می‌کند. شیطان الهام‌بخش هر اندیشه روحانی‌ای است که در تقابل با خدا قرار دارد. بی‌شمار دین جهان این اصول مشترک را ترویج می‌کنند: وجود یک خدا (یا خدایان)، وجود مسئله‌ای فراگیر برای بشر و وجود راه‌حلی الهی. به نام همزیستی، به ما گفته می‌شود که راه‌های بسیاری برای رسیدن به خدا وجود دارد و همه آنها به‌طور یکسان معتبرند. ما را تشویق می‌کند تا باور کنیم که همه ما خدای واحدی را عبادت می‌کنیم، هرچند او را متفاوت می‌بینیم. از ما خواسته می‌شود که «حقیقت خود» را بیابیم، که ممکن است با

حقیقت دیگری متفاوت باشد. اما در نهایت، گفته می‌شود که این تفاوت‌ها اهمیت چندانی ندارد و تفاوت‌های ظاهراً عظیم تعلیمی، تنها اختلافاتی جزئی است. به همین دلیل است که پولس درباره فرو ریختن استدلال‌ها «و هر چیز متکبرانه‌ای که علیه معرفت خدا قد علم می‌کند» سخن می‌گوید، و ما را تشویق می‌کند تا «هر اندیشه‌ای را اسیر سازیم تا مطیع مسیح شود» (دوم قرنتیان ۱۰:۴-۵).

او تفرقه می‌اندازد. دشمن، گوسفندان مسیح را تحت آزار قرار می‌دهد تا گله را پراکنده سازد. او اشخاص مغرور را تحریک می‌کند تا گونه‌های مختلفی از مسیحیت بدلی یا فرقه‌های بسیار انحصاری خود را، از هاپیرکالوینیسم گرفته تا انجیل کامیابی، بنا کنند. او مجادلات تلخ بر سر تعالیم فرعی و درجه دوم و سوم ایجاد می‌کند، در حالی که اصول غیرقابل مذاکره ایمان مسیحی - مانند اقتدار کتاب مقدس، تثلیث و نجات از راه ایمان - مورد غفلت قرار می‌گیرند.

با وجود سی‌وسه هزار فرقه مسیحی متمایز در ۲۳۸ کشور، کلیسای مدعی ایمان آن قدر متلاشی و پراکنده است که برای بسیاری از مردم، انجیل بدون جذبه یا بی‌اهمیت به نظر می‌رسد. به همین دلیل است که یهودا به پیروان عیسا می‌گوید «برای ایمانی که یک‌بار برای همیشه به مقدسان سپرده شده است، مجاهده کنید.» (یهودا ۳).

او دشمنی می‌ورزد. یکی از راهبردهای شیطان، دروغ گفتن درباره کلیسا است. وارن ویرسبی می‌نویسد: «او امت‌ها را فریب می‌دهد تا گمان کنند که قوم خدا خطرناک، گمراه و حتی ویرانگرند. از طریق فریبکاری شیطان است که رهبران ملت‌ها علیه مسیح و قومش متحد می‌شوند (مزمور فصل ۲؛ اعمال رسولان ۴:۲۳-

۳۰). قوم خدا در هر عصری باید انتظار مخالفت جهان را با خود داشته باشد، اما کلیسا می‌تواند با وفادار ماندن به مسیح، همواره دشمن را شکست دهد.»

شریر، راهکارهای دیگری نیز در تعقیب سلطه جهانی به کار می‌گیرد. روشن است که اهداف نهایی او بی‌نظمی است، نه نظم؛ سردرگمی است، نه وضوح؛ و هلاکت است، نه رستگاری. در تضاد کامل با خدا که تمام نوع بشر را محبت می‌کند (یوحنا ۳:۱۶)، شریر نفرتی جهانی نسبت به همه انسان‌ها برمی‌انگیزد. هرچند او از همه موجوداتی که به شباهت خدا آفریده شده‌اند متنفر است، نسبت به قوم خدا از اسرائیلیان گرفته تا کلیسا نفرت ویژه‌ای دارد.

چنان‌که یوحنا ی رسول اشاره می‌کند، شیطان با موفقیت، بی‌ایمانان را در سراسر جهان فریب می‌دهد. به‌عنوان فریب‌دهنده بزرگ، او هر ملت، هر فرهنگ و هر نهاد انسانی را تحت نفوذ خود قرار داده است. برخی از ملت‌ها خدای کاذبی را به‌صورت رسمی تأیید می‌کنند. برخی دیگر به نسخه‌ای بی‌اثر شده از مسیحیت دولتی رضایت می‌دهند که تفاوت چندانی با انسان‌گرایی ندارد. باز برخی دیگر فلسفه‌هایی جذاب اما از نظر روحانی مرگبار را ترویج می‌کنند.

آن تجربه بزرگ با اسرائیلیان، که در آن با شادی وفاداری خود را نسبت به خدای واحد اعلام کردند و گفتند: «هرآنچه خداوند فرموده است، خواهیم کرد» (خروج ۸:۱۹)، به‌سرعت به زناکاری روحانی و سپس بت‌پرستی آشکار تبدیل شد. پیمان جدید خدا با کلیسا نیز چندان بهتر عمل نکرده است. گونه‌های بدلی مسیحیت از همان سده نخست پدید آمدند و به سازمان‌های جهانی منحرفی تبدیل شده‌اند که «عیسای کاذب» و «انجیلی جعلی» را در آغوش می‌کشند (دوم قرن‌تیان ۴:۱۱).

خدا در عهد قدیم، پیامبرانی نزد اسرائیلیان می‌فرستد تا نسبت به انبیای دروغین هشدار دهند؛ انبیایی که اشتباه پیش‌گویی می‌کنند (تثنیه ۱۸: ۲۲۱-۲۲)، نشانه‌ها و معجزات دروغین انجام می‌دهند تا قوم را گمراه سازند (تثنیه ۱۳: ۱-۴)، و هنگامی که قوم در گناهی عمیق و خطرناک فرو می‌رود، آنها را در احساس امنیتی دروغین غرق می‌کنند (ارمیا ۲۳: ۱۶-۱۷؛ ۳۱-۳۲؛ حزقیال ۱۳: ۲۱-۲۲؛ دوم تیموتائوس ۴: ۳-۴).

عیسا و نویسندگان عهد جدید پیوسته مسیحیان را درباره معلمان دروغین، انبیای دروغین و مسیح‌های دروغین هشدار می‌دهند. همه اینها روشن می‌سازد که شریب از همان آغاز، علف‌های هرز را در میان گندم‌های خدا کاشته است. بنگاه جهانی شیطان در تقابل با پادشاهی خدا اغلب شبیه همان چیز به نظر می‌رسد، درست همان‌گونه که علف هرز در حین رشد، شبیه گندم است. اما در نهایت، خداوند محصول را درو می‌کند؛ کسانی را که به او تعلق دارند در انبارهای خود جمع می‌کند و علف‌های هرز را در آتش جهنم می‌سوزاند. بنگاه شیطان بی‌تردید جهانی است، اما تنها خانه‌ای پوشالی است.

خلاصه

نکات کلیدی درباره فریب‌دهنده:

۱) شیطان فریب‌دهنده‌ای بی‌نظیر است. او چنان حيله‌گر است که غالباً کاری می‌کند فکر کنیم داریم کار خوبی انجام می‌دهیم، در حالی که در واقع خود و دیگران را نابود می‌کنیم.

۲) شدیدترین فریب شیطان در آغاز و پایان کتاب مقدس دیده می‌شود. او حوا را در باغ عدن می‌فریبد (پیدایش ۳: ۱-۷) که این کار به سقوط آدم منتهی می‌شود

و رشته ناگزیری از دروغگویان، کلاهبرداران، شارلاتان‌ها و ریاکاران را در پی دارد. تا زمانی که به کتاب مکاشفه می‌رسیم، شیطان تمام جهان را فریب داده است (مکاشفه ۹:۱۲).

۳) نقش شیطان به‌عنوان فریب‌دهنده، در شخصیت او به‌عنوان «پدر دروغ‌ها» ریشه دارد (یوحنا ۸:۴۴). ذات او؛ و هر گرایش او تحریف حقیقت است، به‌گونه‌ای که انسان‌ها، که به‌شبهت خدا آفریده شده‌اند، از هدف اصلی‌ای که خدا برای آنها طراحی کرده است، بازمی‌مانند.

۴) شیطان برای فریفتن ما تیرهای بسیاری پرتاب می‌کند، از جمله:

الف) پرسش‌های دقیق و حساب‌شده

ب) دروغ آشکار

پ) ذهن کور شده

ت) نقاب‌گذاری و استتار

ث) نشانه‌ها و معجزات دروغین

ج) اغوا و وسوسه

چ) اتهام و تهمت

ح) سوءاستفاده از ساختارها و نهادها

۵) چند بخش کلیدی عهد جدید، ماهیت و فعالیت‌های فریب‌دهنده را روشن می‌سازد. او این چنین است:

— **طراح و نقشه‌کش کامل**؛ استراتژیست نظامی درخشان در نبرد برای

تسلط بر ذهن و اراده ما (دوم قرنتیان ۲:۱۱؛ افسسیان ۶:۱۱)

— **اغواگر زیرک**؛ کسی که با کلمات آرامبخش و وعده‌های دروغین ما را می‌فریبد (دوم قرنتیان ۱۱:۳-۴)

— **استاد استتار**؛ کسی که خود را به شکل فرشته نور درمی‌آورد (دوم قرنتیان ۱۱:۱۵-۱۳)

— **غاصب اصلی**؛ کسی که اقتداری را می‌رباید که حقّ او نیست (اول تیموتائوس ۲:۱۲-۱۴)

— **مدیر یک بنگاه جهانی**؛ شبکه‌ای که کالای آن فریب و دروغ است (مکاشفه ۹:۱۲)

۶) عیسا و نویسندگان عهد جدید پیوسته مسیحیان را درباره معلمان دروغین، انبیای دروغین و مسیح‌های دروغین هشدار می‌دهند. بنگاه جهانی شیطان، همان‌گونه که علف هرز در کنار گندم رشد می‌کند، در تقابل با پادشاهی خدا، مشاهده می‌شود. اما در نهایت، خداوند محصول را درو می‌کند؛ کسانی را که از آن او هستند به انبارهای خود می‌برد و علف‌های هرز را در آتش جهنم می‌سوزاند. بنگاه شیطان واقعاً جهانی است، اما فقط خانه‌ای پوشالی است.

پرسش‌هایی برای مطالعه شخصی یا گروهی

۱) همان‌طور که در این فصل اشاره کردیم، شیطان نخستین و آخرین فریب‌دهنده‌ای است که کتاب مقدس معرفی می‌کند. پیدایش ۳:۱۳ و مکاشفه ۲۰:۱۰ را به یاد بیاورید. شیطان در این دو بخش، چگونه به‌عنوان فریب‌دهنده عمل می‌کند؟

- ۲) شرور ترکش پُر از تیرهای آتشین دارد و آنها را با دقت پرتاب می‌کند. آن هشت «تیری» که او برای فریب ما به کار می‌گیرد کدام‌اند؟
- ۳) به نظر شما چرا پولس رسول شیطان را در دوم قرن‌تیان ۱۱:۳-۴ «اغواگر زیرک» توصیف می‌کند؟
- ۴) شیطان از چه جهت «استاد استتار» است؟ دوم قرن‌تیان ۱۱:۱۳-۱۵ را در نظر داشته باشید.
- ۵) شیطان مدیرعامل یک بنگاه جهانی در تقابل با خدا و قوم خداست. او نمی‌تواند طبق قوانین خدا بازی کند و برنده شود، پس تقلب می‌کند. چند راه را که شریر از آنها برای تحریف یا شکستن قواعد استفاده می‌کند، به‌طور خلاصه توصیف کنید.

فصل نهم شخص شیر

شما چه کسی را ضرورت‌ترین شخص در تاریخ می‌دانید؟ لیست نامزدهای پیشرو عبارتند از:

آدولف هیتلر، صدراعظم آلمان از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ و رهبر حزب نازی. باهوش و خلاق، این هنرمند جوان و بااستعداد به نماد یک رژیم بی‌رحم که اعمالش، شامل هولوکاست، به مرگ بیش از پنجاه میلیون نفر انجامید، تبدیل شد.

ژوزف استالین، دیکتاتور اتحاد جماهیر شوروی از ۱۹۲۲ تا ۱۹۵۳. این راهزن و آدم‌کش سابق با وحشت و خشونت حکومت می‌کرد و دوستان و دشمنانش را بی‌محابا می‌کشت. او یک‌بار گفت: «یک مرگ تراژدی است؛ یک میلیون مرگ فقط یک آمار است.» با این حال، او دو بار نامزد جایزه صلح نوبل شد.

ولاد میخ‌کش، که به ولاد دراکولا نیز معروف است. او سه بار بین سال‌های ۱۴۴۸ تا ۱۴۶۲ به‌عنوان شاهزاده والایچیا حکومت کرد، و موفق شد یک نفر از هر پنج نفر را که سوگند خورده بود از آنها محافظت کند، بکشد. وی عمدتاً با روش‌های سادیستی با به‌میخ‌کشیدن به زندگی آنها پایان می‌داد.

ایوان مخوف، نخستین تزار روسیه، فرمانروایی باهوش اما بیمار روانی در سده شانزدهم. او در کودکی به پرت کردن حیوانات از بالای ساختمان‌های بلند مشهور بود، اما اعمال خشونت‌آمیز مورد علاقه‌اش عبارت بود از: به‌میخ کشیدن، سر بریدن، سوزاندن، خفه کردن، سرخ کردن، کور کردن و بریدن روده‌های انسان‌ها.

ماکسیمیلیان روبسپیر، معمار انقلاب فرانسه، که نقش او به‌عنوان مدافع زندگی بهتر برای مردم فرانسه، تبدیل شد با وسواس سادیستی با گیوتین مرتکب قتل می‌شد. دوران ده‌ماهه وحشت او به چهل هزار سر از دست‌رفته انجامید و باور او را راسخ کرد که کشتن همیشه بهتر از بخشیدن است.

می‌توانیم نام‌های دیگری را نیز ذکر کنیم: چنگیز خان، امپراتور مغولستان از ۱۲۰۶ تا ۱۲۲۷ که کارزارهای توسعه‌طلبانه‌اش به مرگ دست‌کم بیست میلیون نفر انجامید؛ مائو تسه‌تونگ، دیکتاتور بی‌رحم چین از ۱۹۴۳ تا ۱۹۷۶؛ نرون، امپراتور روم در سده نخست؛ خانواده کیم ایل سونگ، کیم جونگ ایل و کیم جونگ اون، که پس از هفتاد سال در قدرت، همچنان مردم کره شمالی را شست‌وشوی مغزی داده، گرسنه نگاه داشته و به وحشت می‌اندازند. لئوپولد پادشاه بلژیک، که نیمی از جمعیت «ایالت آزاد کنگو» را کشت؛ و صدام حسین، که دوست داشت شکنجه‌هایش را فیلم‌برداری کند و دوباره تماشا کند (۱).

و زنان را هم فراموش نکنیم: ماری اول انگلستان، معروف به «ماری خون‌آشام»، که تلاشش برای بازگرداندن کاتولیک‌گرایی به انگلستان به سوزاندن بیش از سیصد پروتستان متهم به بدعت انجامید؛ و کنتس الیزابت باتوری مجارستانی، که رکوردهای جهانی گینس او را «موثرترین قاتل زنجیره‌ای زن تاریخ» می‌داند، متهم به شکنجه، مثله کردن و کشتن حدود ششصد و پنجاه زن بین سال‌های ۱۵۸۵ تا ۱۶۱۰ بود (۲).

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که برخی مردان و زنان، هوش، خلاقیت و قدرت اقناع‌کننده خود را به کار گرفته‌اند تا وحشت را در گوشه‌های مختلف جهان گسترش دهند. برخی از این هیولاهای انسان‌نما با مرگ‌های وحشتناک مردند. روبسپیر سرش را با همان گیوتینی از دست داد که شیفته‌اش بود، در حالی که برخی دیگر به مرگ طبیعی از دنیا رفتند. تعداد کمی از آنها وجود دارند که از اعمال خود توبه کرده باشند یا انکار نموده باشند. برخی با جسارت به استقبال مرگ رفتند، مثل صدام حسین که در برابر دوربین‌ها به دار آویخته شد. در تمامی این موارد، این افراد به نشانه‌هایی از شرارتِ مهارنشده تبدیل شدند.

کتاب مقدس نام و اعمال بسیاری از افراد شرور را ثبت کرده است. از قائن گرفته تا ملکه ایزابل تا ضد مسیح روزهای آخر. اما در پسِ همه آنان، شخصیتی وجود دارد که شرارت را می‌زاید و آن را در همه مردم تحریک می‌کند، به‌ویژه در کسانی که با رضایت، ابزار شرارت او می‌شوند. البته منظور ما شیطان است، که کتاب مقدس او را بارها «شریر» می‌نامد. اگرچه همه انسان‌ها مسئول اعمال خود هستند و روزی در حضور عیسا در داوری نهایی خواهند ایستاد، اما «شریر» جایگاه نخستِ شرورترین موجودات را در اختیار دارد.

شر چیست؟

شاید نتوانیم تعریف واحدی ارائه کنیم که همه مردم درباره آن توافق داشته باشند، اما بیشتر ما شرارت را وقتی بینیم، می‌شناسیم، یا دست‌کم فکر می‌کنیم که می‌شناسیم. برای مثال، بیشتر (اما نه همه) می‌گویند اتاق‌های گاز آشویتس شر بودند، همان‌طور که برده‌داری سازمان‌یافته در آمریکا، قتل‌های زنجیره‌ای تد باندی، بسته‌های انفجاری «یونابامبر» تد کزینسکی، و ترور داخلی تیموتی مک‌وی (مهاجم او کلاهما) شر بودند.

خدا در وجود هر انسان وجدانی قرار داده است که نه تنها به ما کمک می کند خیر و شر را تشخیص دهیم، بلکه به طور جهانی شهادت می دهد که قانون گذار اخلاقی و الهی وجود دارد (رومیان ۲: ۱۴-۱۶). بنابراین ما به طور شهودی می دانیم شر چیست و در نتیجه می دانیم چه کسی در نهایت ما را به خاطر آن داوری می کند؛ یا دست کم باید بدانیم. مسئله اینجاست که گناه، قطب‌نمای اخلاقی همه انسان‌ها را از شمال واقعی منحرف کرده است.

شر بیشتر «نبودِ خیریت» است تا «ضدیت با خیریت» یا «کژی خیریت» است. همان‌گونه که تاریکی را تنها در قیاس با نور می توان توصیف کرد، شر نیز تنها در مقایسه با خیریت فهمیده می شود و این همان جایی است که مشکل آغاز می شود، زیرا همه انسان‌ها — با اینکه به صورت خدا آفریده شده‌اند — شرورند. همه ما گناه می کنیم، و گناه ما را از خدای کاملاً نیک و قدوس جدا می کند (رومیان ۳: ۱۰، ۲۳؛ ۶: ۲۳).

نتیجه اینکه، ما اغلب شر را «خیر» و خیر را «شر» می نامیم (اشعیا ۵: ۲۰). ما با آغوش باز وارد سرایشی طولانی بی‌خدایی می شویم، و خدایی که خود را در خلقت و وجدان بر همه آشکار ساخته است، رد می کنیم (رومیان ۱: ۱۸-۲۰؛ ۲: ۱۴-۱۶). و خدا نیز ما را قدم‌به‌قدم به هوس‌ها و تباهی‌های قلبمان واگذار می کند تا جایی که در سرکشی آشکار علیه او زندگی می کنیم و اعمالی را جشن می گیریم که به سببشان محکوم هستیم (رومیان ۱: ۲۸-۳۲).

به بیان ساده، ما شروریم. و حتی اگر بخواهیم شرارت خود را کمرنگ جلوه دهیم یا خود را با کسانی مقایسه کنیم که از نظر ما «بدتر» هستند، این فقط یک بازی احمقانه است. خدا قدوس است؛ ما نیستیم. و جدای از فیض خدا، ما همگی سرنوشت مشترکی در «دریاچه آتش» داریم.

در مورد شخصی که کتاب مقدس او را «شریر» می‌نامد، توانایی ما برای تشخیص خیر و شر بسیار شکننده‌تر است. بخشی از این امر به این دلیل است که شیطان تجسم شر است؛ آن قدر که نزد ما چون فرشته نور می‌آید و کار نادرست را درست جلوه می‌دهد، شر را عادلانه، و بدی را خیریت نشان می‌دهد. او بر چشمان ما نقابی می‌کشد، در اعماق وجود سقوط کرده ما زمزمه می‌کند و دروغ را شبیه حقیقت شخصی ما جلوه می‌دهد.

بیاید به چند واژه یونانی که در عهد جدید برای شر به کار رفته است نگاه کنیم، و سپس به چند آیه کتاب مقدس که درباره «شریر» سخن می‌گویند بپردازیم. **آدیکیا.** اسم *adikia* حدود ۲۴ بار در عهد جدید به کار رفته و اغلب به «شرارت»، «بدکاری»، «بی‌عدالتی» و «گمراهی» ترجمه می‌شود. به‌طور ویژه به هر چیزی اشاره دارد که مغایر با قانون الهی یا انسانی است. مثلاً پولس می‌گوید غضب خدا از آسمان علیه بی‌خدایی و شرارت انسان‌ها آشکار می‌شود (رومیان ۱: ۱۸). او همچنین می‌نویسد کسانی که حقیقت را باور نمی‌کنند و از شرارت لذت می‌برند، محکوم می‌شوند (دوم تسالونیکیان ۲: ۱۲). ما موظفیم گناهان خود را اعتراف کنیم تا خدا، که امین و عادل است، ما را از «هر ناپاکی» پاک سازد (اول یوحنا ۱: ۹).

کاکیا. اسم *kakia* به معنی «بدخواهی/عناد» است و تقریباً ۲۴ بار در عهد جدید آمده است. نویسندگان عهد جدید *kakia* را نیرویی می‌دانند که رفاقت و مشارکت را از هم می‌پاشد. مثلاً پولس به خوانندگانش یادآوری می‌کند که: «ما نیز زمانی نادان و نافرمان‌بردار بودیم و گمراه و بنده همه‌گونه امیال و لذتها؛ و در کین و حسد روزگار می‌گذراندیم. منفور بودیم و متنفر از یکدیگر.» (تیتس ۳: ۳). مسیحیان باید بدخواهی را کنار بگذارند (افسسیان ۴: ۳۱؛ کولسیان ۳: ۸؛ اول پطرس ۱: ۲).

اکاتارتوس. صفت akathartos به معنی «ناپاک» است و بر هر چیزی اطلاق می‌شود که نمی‌تواند با امور مقدس تماس داشته باشد. ناپاکی غالباً با بی‌عفتی جنسی و بت‌پرستی مرتبط است (افسیسیان ۵:۵؛ مکاشفه ۴:۱۷). کسانی که گرفتار ارواح پلید بودند غالباً «روح ناپاک» یا «روح پلید» توصیف می‌شدند (مثلاً متی ۱۰:۱؛ ۴۳:۱۲؛ مرقس ۱:۲۳، ۲۶). این واژه یونانی بیش از ۳۰ بار در عهد جدید به کار رفته است.

کاکوس. صفت kakos حدود پنجاه بار در متن یونانی دیده می‌شود و به مفهوم «بد»، «شر»، یا «نادرست» اشاره دارد؛ با این نگاه که چیز نیکو، فاسد یا منحرف شده است. استفاده از kakos را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: شرارت اخلاقی یا رفتاری، و شرارت مخرب یا آسیب‌زننده. مثلاً انسان‌ها می‌توانند شرور باشند (متی ۲۱:۴۱؛ فیلیپیان ۲:۳؛ مکاشفه ۲:۲)، احساسات و اعمال نیز می‌توانند شر باشند (رومیان ۳:۸؛ ۷:۱۹، ۲۱؛ اول تسالونیکیان ۵:۱۵؛ اول پطرس ۳:۹). همچنین اشیاء و رویدادها می‌توانند از نظر تخریب و آسیب، شر باشند (لوقا ۱۶:۲۵؛ اعمال رسولان ۱۶:۲۸؛ ۵:۲۸).

پونروس. واژه یونانی poneros واژه‌ای است که اغلب برای توصیف شیطان به کار می‌رود؛ یعنی شیطان ho poneros است. این صفت اساساً به معنی «بد»، «شرور»، یا «پلید» است. از نظر جسمانی ممکن است به وضعیت یک «بیمار» یا «در وضعیت بد بودن» اشاره کند (مثلاً متی ۲۳:۶؛ مکاشفه ۲:۱۶). اما رایج‌ترین کاربرد آن، معنای اخلاقی قدرتمندی است که به شخص یا چیز شرور اشاره دارد. عیسا اسرائیلیانی را که با او مخالفت می‌کنند «نسل شرارت‌پیشه» می‌نامد (متی ۱۲:۳۹؛ ۱۶:۴؛ لوقا ۱۱:۲۹). در فیض عام خدا، او آفتاب خود را بر نیکان و بدان

می تاباند (متی ۴۵:۵). افکار و اعمال نیز می توانند شر باشند (متی ۱۹:۱۵؛ کولسیان ۲:۱؛ دوم تیموتائوس ۱۸:۴).

وقتی poneros به صورت اسم به کار می رود، می تواند به «بدکاران» (متی ۳۹:۵)، «اعمال شرارت آمیز» (لوقا ۴۵:۶)، یا شرارت مطلق - یعنی شیطان - اشاره داشته باشد (مثلاً متی ۱۳:۶؛ ۱۹:۱۳؛ یوحنا ۱۷:۱۵؛ افسسیان ۶:۶؛ اول یوحنا ۱۸:۵). و اکنون، به بخش هایی از عهد جدید که شیطان را به عنوان «شریر» معرفی می کنند می پردازیم.

شریر

به آیات زیر از عهد جدید توجه کنید که شیطان را به عنوان شریر به تصویر می کشند:

متی ۳۷:۵

«پس 'بله' شما همان 'بله' باشد و 'نه' شما 'نه'، زیرا افزون بر این، شیطانی است.»

در این بخش از موعظه سر کوه، عیسا موضوع سوگند خوردن را مطرح می کند؛ موضوعی که در یهودیت سده نخست اهمیت بسیاری داشت. عیسا با نقل قولی از عهد قدیم آغاز می کند: «و باز شنیده اید که به پیشینیان گفته شده، "سوگند دروغ مخور، بلکه به سوگندهای خود به خداوند وفا کن.» (متی ۳۳:۵؛ لاویان ۱۹:۱۲؛ اعداد ۲:۳۰؛ تثنیه ۲۳:۲۱-۲۳ را مطالعه کنید). سپس عیسا می فرماید:

«اما من به شما می گویم، هرگز سوگند مخورید، نه به آسمان، زیرا که تخت پادشاهی خداست، و نه به زمین، چون کرسی زیر پای اوست، و نه به اورشلیم، زیرا که شهر آن پادشاه بزرگ است و به سر خود نیز سوگند مخور، زیرا حتی مویی را سفید یا سیاه نمی توانی کرد.» (متی ۳۴:۵-۳۶).

اما سوگند خوردن در روزگار عیسا آن قدر رایج شده بود که بی‌معنا شده بود. مردم فکر می‌کردند اگر در گفت‌وگوهای عادی دروغ بگویند، تا وقتی نام خدا را به زبان نیاورند، خدا را درگیر نکرده‌اند. در چنین حالتی، فقط وقتی مرتکب دروغی با اسم خدا شوند، گویی گناه کرده‌اند، و این کار باعث بی‌حرمتی به خدا می‌شد.

پس دستور عیسا مبنی بر «سوگند نخورید» در واقع تأکیدی جدی است بر اینکه پیروان او باید حقیقت را بگویند. انسان نباید چنین رویکردی داشته باشد که تنها زمانی راست بگوید که سوگند می‌خورد؛ یعنی وقتی رسماً در برابر خدا اعلام می‌کند که حقیقت را می‌گوید!

لیون موریس توضیح می‌دهد:

«یهودیان معتقد بودند تا وقتی نام خدا صریحاً برده نشده باشد، عمل نمودن به سوگند الزام‌آور نیست؛ بحث‌های طولانی‌ای وجود داشت که کدام سوگند الزام‌آور است و کدام نیست، و مردم گاهی به آسمان یا زمین یا چیزهای مشابه سوگند می‌خوردند و بعد ادعا می‌کردند چون نام خدا را به زبان نیاورده‌اند، سوگندشان معتبر نیست. عیسا این نوع موشکافی و بازی با کلمات را رد می‌کند. مردم نباید هیچ سوگندی بخورند، و قطعاً نباید به آسمان سوگند بخورند، زیرا آن تخت خداست؛ جایگزین کردن «آسمان» با «خدا» در واقع فرار از اشاره به خدا نیست، زیرا آسمان تخت اوست.» (۳).

اگر آسمان تخت خداست، زمین نیز کرسی زیرپای اوست (اشعیا ۶۶:۱). پس کسی نمی‌تواند با قسم خوردن به زمین، از اشاره به خدا طفره برود. و نباید به اورشلیم سوگند خورد، زیرا شهر برگزیده خداست (مزمور ۴۸:۱-۲؛ مراثی ارمیا ۱:۲). بسیاری از اسرائیلیان روزگار عیسا باور داشتند که سوگند به آسمان، زمین، اورشلیم، یا سر خود کمتر الزام‌آور است تا سوگند به نام خدا. اما عیسا روشن

می‌سازد که هر یک از این‌ها به نوعی متعلق به خداست. بنابراین هر نوع تمایز قایل شدن ساختگی، نادرست است.

در نهایت، عیسا می‌فرماید به سر خود نیز سوگند نخورید. سوگند یعنی اعلامی رسمی که معمولاً با فراخواندن خدا یا موجودی الهی، صحت گفته خود را تأیید می‌کنید. سوگند به سر، یعنی شخص سوگند می‌خورد که اگر حقیقت را نگوید، جان‌ش گرو باشد. عیسا از عظمت خدا شروع می‌کند و به کوچکی انسان می‌رسد. ما حتی توانایی تغییر رنگ یک تار موی خود را نداریم (متی ۵: ۳۶). پس چرا باید نام خدا؛ یا حتی خودمان را برای تأیید ادعاهای مان به میان بکشیم؟

پیروان عیسا نباید با کلمات بازی کنند تا از راستگویی فرار کنند. برای شخص راستگو، نیازی به سوگند نیست، و عیسا از پیروانش حقیقت‌گویی در تمام اوقات را مطالبه می‌کند. او فقط می‌گوید: بگذار «بله» همان «بله» باشد و «نه» همان «نه». یعقوب نیز می‌نویسد: «اما مهمتر از همه، ای برادران من، سوگند مخورید؛ نه به آسمان، نه به زمین و نه به هیچ چیز دیگر. بگذارید 'بله' شما همان بله باشد و 'نه' شما همان نه، مبادا محکوم شوید.» (یعقوب ۵: ۱۲).

عیسا این بخش از موعظه‌اش را چنین پایان می‌دهد: «هر چیزی بیش از این [یعنی چیزی بیش از یک "بله" یا "نه" صادقانه] از شریر است» (متی ۵: ۳۷). شیطان پدرِ دروغ‌هاست (یوحنا ۸: ۴۴). دروغ‌های او در همه طیف‌ها دیده می‌شود: حقیقتِ پيچانده‌شده، مصلحت‌های ظاهراً کوچک، دروغ‌های کامل. اما «نیمه‌حقیقت» در واقع «دروغ کامل» است. و هرگونه کوتاه آمدن از حقیقت، پیروزی‌ای برای شریر محسوب می‌شود.

سوگند خوردن کمکی نمی‌کند، زیرا نشان می‌دهد ما فقط زمانی حقیقت می‌گوییم که سوگند می‌خوریم. بدتر اینکه این کار حرمت خدا را هم زیر سؤال

می‌برد. چون ما سقوط کرده و گناه‌آلودیم، سوگند به سر خودمان چیزی را تقویت نمی‌کند. ما به این معروفیم که «نسخه شخصی خود از حقیقت» را ایجاد کرده و سپس به آن باور داشته باشیم.

برای آنان که نام عیسا را بر خود دارند، پیغام ساده است: ما باید همیشه حقیقت را بگوییم. اگرچه سوگند جایگاه خودش را دارد (مثلا در دادگاه)، اما گفتار روزانه ما باید شخصیت مسیح را منعکس کند، او که خود حقیقت است (یوحنا ۱۴:۶). مردم نباید مجبور باشند از ما درخواست کنند «به خدا قسم بخوریم» تا باور کنند که راست می‌گوییم. اگر چنین شود، شاید سخنان ما بیشتر شبیه سخنان شریر باشد تا سخنان سرورمان.

کریگ کینر می‌نویسد: «تمام سوگندها به‌طور ضمنی خدا را شاهد می‌گیرند، زیرا هر چیزی که وجود دارد، توسط او آفریده شده است. برای عیسا، هیچ جنبه‌ای از زندگی؛ جز گناه ذاتاً غیرالاهی نیست.» (۴).

متی ۱۳:۶

«و ما را در آزمایش میاور، بلکه از آن شریر رهاییمان ده.»

این درخواست در پایان دعای ربانی می‌آید؛ دعایی که شاید بهتر باشد آن را «دعای شاگردان» نامید (۵). چند ترجمه انگلیسی عبارت پایانی را به صورت «ما را از شر نجات بده» ترجمه کرده‌اند، نه «از شریر نجات بده» (۶). متن یونانی هر دو معنا را می‌تواند برساند. هرچند ممکن است مقصود اصلی عیسا نجات از شر به‌طور کلی باشد، اما درخواستِ محافظت از سرچشمه شرارات نیز درسی مناسب برای شاگردانی است که در حال آموختن دعا بودند.

عبارت «ما را در آزمایش میاور» این معنا را نمی‌دهد که «ما را به مکان وسوسه نبر»، یا حتی «اجازه نده وسوسه شویم». عیسا خود پس از غسل تعمید،

هنگامی که روح القدس او را به بیابان برد، توسط شریب وسوسه شد (متی ۴:۱). این عبارت نمی‌تواند به این معنا باشد که «ما را وسوسه نکن»، زیرا خدا هیچ کس را وسوسه نمی‌کند (یعقوب ۱:۱۳). بلکه، همان‌گونه که کریک بلومبرگ توضیح می‌دهد، بهترین برداشت از این واژگان چنین است: «اجازه نده در وسوسه فرو بیفتیم» یا «ما را در وسوسه تنها مگذار.» (۷). البته، گاهی ما تسلیم وسوسه می‌شویم، اما این تقصیر خدا نیست، زیرا او همیشه راه گریزی فراهم می‌کند (اول قرنتیان ۱۰:۱۳).

این مطلب به صورت طبیعی ما را به درخواست بعدی می‌رساند: این که خدا ما را از شریب نجات دهد؛ کسی که سرچشمه همه شرارت‌هاست. تأکید این آیه بر آسیب‌پذیری انسان و در نتیجه، وابستگی مطلق ما به خداست؛ تنها اوست که قادر است از طریق کار کامل عیسا بر صلیب، بر شیطان، بر گناه و بر مرگ پیروز شود. تنها «قدوس خدا» است که لعنت شریب را می‌شکند (مرقس ۱:۲۴).

متی ۱۳:۱۹

«هنگامی که کسی کلام پادشاهی آسمان را می‌شنود اما آن را درک نمی‌کند، آن شریب می‌آید و آنچه را در دل او کاشته شده، می‌رباید. این همان بذری است که در راه کاشته شد.»

در این بخش، عیسا مثل برزگر (متی ۱۳:۳-۹)، را برای شاگردان توضیح می‌دهد. در این داستان آشنا، خداوند شاگردان را برای رویارویی با مخالفت با انجیل آماده می‌کند. افزون بر این، او ایشان را تشویق می‌کند تا پیغام پادشاهی خدا را به هر جا که می‌روند ببرند، زیرا حاصل قطعی است (مقایسه کنید با متی ۲۴:۳-۳۰؛ ۲۸:۱۹-۲۰). روشن است که عیسا برزگر است، بذر همان «کلام درباره پادشاهی» است (۱۳:۱۸)، و انواع خاک نشان‌دهنده کسانی‌اند که این پیغام را

می‌شنوند. به همین ترتیب، شاگردان عیسا نیز برزگرانند و هنگام بردن پیغام انجیل با واکنش‌های گوناگونی روبه‌رو می‌شوند.

عیسا چهار نوع خاک را توصیف می‌کند که چهار وضعیت متفاوت آمادگی انسان برای دریافت پیغام پادشاهی خدا را نشان می‌دهد. برزگر بذر را به‌طور مساوی پخش می‌کند، همان‌گونه که پیغام انجیل به‌سوی همه جهان می‌رود. برخی بذرها بر جاده می‌افتند، جایی که پرندگان آن‌ها را می‌ربایند. برخی بر زمین کم‌عمق و سنگلاخ می‌افتند که پس از روییدن، آفتاب آن‌ها را می‌سوزاند. برخی در میان خارها می‌افتند و خارها نهال‌های نازک را خفه کرده و نمی‌گذارند رشد کنند. و سرانجام، بخشی از بذرها بر زمین حاصل‌خیز می‌افتند و محصولی با مقدارهای متفاوت به بار می‌آورند.

عیسا این چهار نوع خاک را به چهار حالت از دل انسان پیوند می‌دهد. در حالت نخست، او جاده را به کسانی تشبیه می‌کند که «درک نمی‌کنند!» این‌ها شنوندگان بی‌دقت‌اند. الزاماً با پیام دشمنی ندارند. حتی ممکن است حقیقت موجود در آن را بشناسند، اما عمل نمی‌کنند. واژه یونانی «درک کردن» سینیمی، به معنای «به‌هم پیوستن» یا «فهمیدن» است و تلویحاً به معنای «عمل کردن با دینداری» نیز می‌باشد (۸).

این فهم، گاهی عطایایی است که خدا می‌بخشد، مانند معرفتی که شاگردان از عیسا دریافت می‌کردند (متی ۱۲:۱۶؛ ۱۳:۱۷؛ لوقا ۴۵:۲۴). اما سینیمی همچنین می‌تواند برای توصیف عدم فهم ناشی از گناه یا سنگدلی به کار رود (مرقس ۶:۵۲). در این مَثَل، منظور همین معناست: «بی‌توجهی به پیام و تلاش نکردن برای دریافت معنای آن، نخست به از دست رفتن پیام و در نهایت، به هلاکت خود شنونده منجر می‌شود.» (۹)

دل سخت شنونده انجیل را طعمه‌ای آسان برای شریر می‌گرداند. همچنان که پرندگان ناگهان از آسمان فرود می‌آیند و بذر را می‌ربایند، شیطان نیز آن‌چه را در دل‌های ناآماده کاشته شده، می‌رباید. نویسندگان انجیل که این داستان را ذکر می‌کنند، آشکارا شیطان را «شریر» (متی ۱۳:۱۹)، «شیطان» (مرقس ۴:۱۵)، و «بلیس» (لوقا ۸:۱۲) می‌نامند.

عیسا کار شیطان را به‌گونه‌ای زنده و تصویری با عبارت «ربودن» توصیف می‌کند. فعل یونانی «هارپاتسو» معنای چنگ زدن ناگهانی و خشونت‌آمیز دارد. این واژه برای توصیف دزدی (متی ۱۲:۲۹)، هجوم جمعیت (یوحنا ۶:۱۵)، حمله حیوانات (یوحنا ۱۰:۱۲)، و دستگیری‌ها (اعمال رسولان ۲۳:۱۰) به‌کار می‌رود. همچنین برای اعلام قدرتمند حقیقت (یهودا ۲۳)، رفتن پولس به آسمان (دوم قرتیان ۱۲:۲)، و ربوده شدن ایمانداران در هنگام آمدن خداوند (اول تسالونیکیان ۴:۱۷) به‌کار رفته است.

در این مَثَل، عیسا ربودن شدن ناگهانی پیام نجات‌بخش مسیح و پادشاهی او را در نظر دارد. باید توجه کرد که کار شیطان هم‌زمان با کار عیسا و شاگردان او انجام می‌شود. همان‌گونه که پرندگان منتظر نمی‌مانند تا کشاورز از مزرعه دور شود، شریر نیز بی‌درنگ بر دل‌های سخت فرود می‌آید تا مانع از نجات آنان شود. سپس عیسی سه نوع دیگر از شنوندگان را توصیف می‌کند و تردیدی نداشته باشید که شریر به‌طور فعال در پی آنان است. «زمین سنگلاخی» نمایانگر کسانی است که پیام را با اشتیاق می‌پذیرند؛ اما چون ایمانشان سطحی است، هنگامی که با «سختی یا جفا به سبب کلام» روبه‌رو می‌شوند، انجیل را رها می‌کنند (۱۳:۲۱). در اصل، آنان تسلیم استدلال قانع‌کننده شیطان می‌شوند که به آنها می‌گوید: «قرار نبود چنین چیزهایی را تجربه کنی!»

«زمین پر خار» به کسانی اشاره می‌کند که اندکی بیشتر دوام می‌آورند، اما سرانجام «دل مشغولی‌های این عصر و فریبندگی ثروت، کلام را خفه می‌کند» (۲۲:۱۳). وفاداری آنان دوپاره می‌شود، و ابلیس با موفقیت آنان را با نگرانی‌های به‌ظاهر مشروع دنیوی می‌فریبد؛ نگرانی‌هایی که به شکل‌های گوناگون بت‌پرستی دگرگون می‌شوند. او در گوششان زمزمه می‌کند: «اول باید به فکر خودت باشی.» «فقط تصور کن اگر در سلسله‌مراتب سازمانت بالاتر بروی، چه کارهای خوبی می‌توانی انجام دهی.» «فکر کن اگر آن فرصت‌های مالی را دنبال کنی، چه اهداف شریفی را می‌توانی پیش ببری.» «یادت باشد خدا چه استعدادهایی به تو داده؛ نمی‌توانی آنچه را به تو بخشیده به این کلیسای کوچک روستایی محدود کنی.» و این زمزمه‌ها همین‌طور ادامه پیدا می‌کند.

با این حال، در پایان امیدی بزرگ وجود دارد. پیام پادشاهی در «زمین نیکو» ریشه می‌دواند؛ یعنی در دل کسانی که کلام را می‌شنوند، آن را درک می‌کنند و محصولی سی، شصت یا صد برابر آنچه کاشته شده به بار می‌آورند (۲۳:۱۳). شیرین در اینجا نیز حضور دارد. او با خشونت به قوم خدا حمله می‌کند، و عیسی برای روشن ساختن این واقعیت، مثل دیگری می‌آورد: مثل گندم و علف‌های هرز که بلافاصله پس از آن می‌آید (متی ۱۳:۲۴-۳۰؛ ۴۳-۳۶).

با این همه، هنگامی که پیروان عیسی عطایای روحانی، زمان، استعدادها و دیگر منابع خود را در پادشاهی خدا سرمایه‌گذاری می‌کنند، خداوند صاحب حصاد، از طریق آنان ثمر فراوان پدید می‌آورد و ایشان را به سبب وفاداری‌شان پاداش می‌دهد (متی ۲۴:۴۵-۵۱؛ ۲۵:۱۴-۳۰؛ لوقا ۱۹:۱۱-۲۷).

کریگ بلومبرگ می‌نویسد:

این مَثَل به طور جدی به ما یادآوری می کند که بدانیم حتی پرشورترین واکنشِ ظاهری به انجیل، هیچ تضمینی نمی دهد که شخص، شاگرد حقیقی باشد. تنها آزمونِ زمانه، پایداری در شرایط دشوار، اجتناب از مال پرستی و نگرانی های مربوط به امور زمینی، و از همه مهم تر مشاهده میوه مناسب (اطاعتِ مداوم از اراده خدا) می تواند نشان دهد که یک اعتراف، حقیقی است. (۱۰).

متی ۲۸:۱۳

«... مزرعه، این جهان است؛ و بذر خوب، فرزندان پادشاهی آسمانند. علفهای هرز، فرزندان آن شَریرند...»

در این جا، عیسی حقایق روحانیِ پشتِ مَثَلِ گندم و علفهای هرز (متی ۱۳:۲۴-۳۰) را آشکار می کند. همانند مَثَلِ بذرکار، خداوند کشاورزی را که بذر خوب را در زمین خود کاشته است معرفی می کند. اما دشمنی در شب وارد می شود و میان گندم، علفهای هرز می کارد. هنگامی که گندم رشد می کند و خوشه می آورد، علفهای هرز نیز ظاهر می شوند.

کارگران این را به صاحب خانه گزارش می دهند و می پرسند آیا باید علفهای هرز را بکنند. اما صاحب خانه به آنها می گوید:

«گفت: "نه! اگر بخواهید علفهای هرز را جمع کنید، ممکن است گندم را نیز با آنها از ریشه برکنید. بگذارید هر دو تا فصل درو با هم نمو کنند. در آن زمان به دروگران خواهم گفت که نخست علفهای هرز را جمع کرده دسته کنند تا سوزانده شود، سپس گندمها را گرد آورده، به انبار من بیاورند.» (متی ۱۳:۲۹-۳۰).

پس از بیان این داستان، عیسی جماعت را ترک می کند و به خانه ای که در آن اقامت دارد می رود. شاگردان نزد او آمده و از او می خواهند که این مَثَل را تفسیر کند. عیسی چنین می گوید:

«او در پاسخ گفت: «شخصی که بذر خوب در مزرعه می‌کارد، پسر انسان است. مزرعه، این جهان است؛ و بذر خوب، فرزندان پادشاهی آسمانند. علفهای هرز، فرزندان آن شیریند؛ و دشمنی که آنها را می‌کارد، ابلیس است. فصل درو، پایان این عصر است؛ و دروگران، فرشتگانند. همان‌گونه که علفهای هرز را جمع کرده در آتش می‌سوزانند، در پایان این عصر نیز چنین خواهد شد. پسر انسان فرشتگان خود را خواهد فرستاد و آنها هر چه را که باعث گناه می‌شود و نیز تمام بدکاران را از پادشاهی او جمع خواهند کرد و آنها را در کوره آتش خواهند افکند، جایی که گریه و دندان به دندان ساییدن خواهد بود. آنگاه پارسایان در پادشاهی پدر خود، همچون خورشید خواهند درخشید. هر که گوش دارد، بشنود.» (متی ۱۳: ۳۷-۴۳).

این مثل متفاوت از مثل برزگر است و شخصیت‌های متمایز و پیام مرکزی ویژه‌ای دارد. اینکه پادشاهی آسمان و پادشاهی شیطان در این «دوران شیرین حاضر» (غلاطیان ۴: ۱) به‌طور هم‌زمان وجود دارند. عیسی با این داستان تصویری گسترده از زمان ارائه می‌دهد. پسر انسان - محبوب‌ترین لقبی که عیسی برای خود به کار می‌برد و حدود ۸۰ بار در انجیل از آن استفاده می‌کند - ایمانداران حقیقی را در جهان می‌کارد. آنان فرزندانِ هستند که به فرزندخواندگی پدر پذیرفته شده‌اند که عیسی برایشان مدافع دیگری یعنی روح‌القدس را می‌فرستد. این «فرزندان پادشاهی» فراخوانده شده‌اند که در جهانی دشمن‌محور که «آن شیرین»، «دشمن» و «ابلیس» فرزندان خود را در آن کاشته است، ثمر فراوان بیاورند.

تا زمان بازگشت عیسی، فرزندان خدا و نسل آن شیرین در کنار هم زندگی می‌کنند و با یکدیگر درگیرند. سرانجام، زمان درو و تفکیک بزرگ فرا می‌رسد.

بی‌ایمانان بیرون کشیده شده و به جهنم افکنده می‌شوند؛ در حالی که پیروان راستین عیسی باقی می‌مانند و در پرتو حضور پُرشکوه پسرِ انسان می‌درخشند. عیسی در این مَثَل به سه طریق به شیطان اشاره می‌کند: نخست، او دشمن است (آیات ۲۸، ۳۹). در اصل او دشمنِ پسرِ انسان است، که تلاش می‌کند خدمت زمینی عیسی را بی‌ثمر بگرداند. به عنوان پدرِ دروغ‌ها، شیطان دشمنِ اصلیِ حقیقتِ مجسم است. به عنوان فرمانروای پادشاهی تاریکی، می‌کوشد نورِ جهان را خاموش کند. و چون خود را به شکل فرشته نور در می‌آورد، شکل خدمت‌گزارانِ مسیح را تقلید می‌کند و پیام انجیل‌شان را تحریف می‌سازد. او دشمنِ کلیسا در کل و هر ایماندار به صورت شخصی است. هدف اصلی او شکست آفریننده‌اش و ویران کردنِ کسانی است که به صورت خدا آفریده شده‌اند.

دوم، شیطان آن شریر است (آیه ۳۸). شیاطین، عیسی را «قدوس خدا» می‌نامند (مرقس ۱: ۲۴). عیسی در تضاد کامل با سرورِ آنان یعنی آن شریر است. عیسی سرچشمه حیات است؛ شیطان عامل مرگ. عیسی نور جهان است؛ شیطان «سلطان تاریکی» است که بر لشکری عظیم، وفادار و سیال از ارواح پلید حکمرانی می‌کند. او که مخالفانِ پادشاهی مسیح را در جهان می‌کارد، محصولِ فراوانی از گندمِ قلبی به بار می‌آورد که بسیار شبیه محصولِ عیسی است، اما جایگزینی سمی تولید می‌کند.

علف‌های هرز یا سوروف که گاه چنین ترجمه می‌شود، نمایانگر بی‌ایمانانی هستند که «صورتِ دینداری را دارند اما قدرتش را انکار می‌کنند» (دوم تیموتائوس ۳: ۵). نگاهی کوتاه به این علف‌های هرز تصویر واضح‌تری از این مدعیانِ دروغین ارائه می‌دهد. نام عربی آن‌ها «زَوَّان» است و در خاورمیانه بسیار یافت می‌شود. دانه آن کوچک است، در بخش بالایی ساقه ظاهر می‌شود و کاملاً راست می‌ایستد.

طعم آن تلخ است و اگر به تنهایی خورده شود یا در نان استفاده شود، باعث گیجی و استفراغ می‌گردد. سمی قوی و خواب‌آور است که باید دانه به دانه از گندم سالم جدا شود. وقتی با گندم مخلوط شود، تقریباً ناممکن است که بتوان آن را از بین برد (۱۱).

به همین شکل، مدعیان دروغین ایمان مسیحی، بسیار شبیه ایمانداران حقیقی به نظر می‌رسند. به همان کلیساها می‌روند، در همان جماعت‌ها حضور می‌یابند، و ظاهری دیندار از خود نشان می‌دهند. آنها افراد مذهبی‌اند. درباره خدا آزادانه صحبت می‌کنند، اما درباره پسرش محتاط‌ترند. گفتگوهای معنوی پرهیجانی دارند. حتی ممکن است خود را «بزرگ رسولان» معرفی کنند (دوم قرنتیان ۱۱:۵؛ ۱۱:۱۲).

اما «عیسای دیگر»، «روح دیگر» و «انجیل دیگر» را اعلام می‌کنند (دوم قرنتیان ۴:۱۱). همچون علف‌های هرز، در خودبرتربینی خویش راست‌قامت می‌ایستند. در میان فرزندان پادشاهی نفوذ می‌کنند. و وقتی میوه تعلیم دروغینشان برسد، محصولی سمی پدید می‌آورد که اگر کسی آن را بخورد، به مرگ روحانی‌اش می‌انجامد. آنان همان «گرگ‌های درنده»‌ای هستند که پولس درباره‌شان هشدار می‌دهد (اعمال رسولان ۲۰:۲۹-۳۱).

شیطان حقیقتاً آن شیر است. هیچ کاری که او می‌کند نیکو نیست. او فقط دروغ می‌گوید. فقط فریب می‌دهد. فقط می‌کشد. فقط نابود می‌کند. فقط علف‌های هرز را در مزرعه‌های گندم عیسی می‌کارد. فقط مرگ می‌آورد. و همه این‌ها را با چنان سرعت و زیرکی انجام می‌دهد که مردم سم او را پیش از درک خطر، داوطلبانه می‌بلعند.

سوم، شیطان ابلیس است. ما این نام را با جزئیات در فصل ۴ بررسی کردیم. واژه «ابلیس» از یونانی دیابولوس می‌آید، که «دیابولیکال» نیز از آن گرفته شده است. یعنی «تهمت‌زن»، «افتراگو»، یا «برهم‌زننده». به شکل شرارت‌آمیز گفتار انسانی، تهمت می‌گویند. نویسندگان عهد جدید از افعالی مانند «کفر گفتن» و «بدگویی» برای توصیف آن استفاده می‌کنند. تهمت‌زدن دلالت بر نیت خصمانه دارد، یا ایجاد دشمنی میان دو نفر، به گونه‌ای که آنان را در برابر هم قرار دهد.

نام ابلیس بر اساس دو واژه یونانی است: دیا به معنای «میان» یا «از میان»، و بالو به معنای «افکندن». همان‌طور که جیمز بویس توضیح می‌دهد: «ابلیس از آغاز همان کسی است که تلاش کرده چوبی لای چرخ جهان بیندازد.» (۱۲).

بی‌تردید، عیسی در توضیح مثل گندم و علف‌های هرز، شیطان را «ابلیس» می‌نامد تا بر طبیعت شیرانه و فعالیت‌های حيله‌گرانه دشمن نور بیفکند. او برهم‌زننده تمام‌عیار است. در تاریکی نفوذ می‌کند، انبیای دروغین و معلمان کذب را در کلیسا می‌کارد، آنان را با تعالیم سمی مجهز می‌کند تا مردم بی‌خبر را گمراه سازند، و شاید شگفت‌آورترین بخش این باشد که حتی موفق می‌شود خود این معلمان دروغین را نیز فریب دهد تا در روز داوری ادعا کنند که بی‌گناه هستند (متی ۷: ۲۱-۲۳).

کار ابلیس محدود به کلیسا نیست، زیرا عیسی می‌گوید شیطان علف‌های هرز را در «جهان» می‌کارد. اما اگر ابلیس بتواند کلیسا را شبیه جهان کند - همان‌گونه که علف‌های هرز تا زمان درو بسیار شبیه گندم به نظر می‌رسند - در آن صورت جهان هیچ گرسنگی‌ای برای شنیدن پیام نجات‌بخش و حیات‌بخش انجیل احساس نخواهد کرد.

عیسی می‌گوید روزِ درو و جمع‌آوری فرا خواهد رسید. این موضوع به رستاخیز و داوریِ نهایی که ایمانداران و بی‌ایمانان را از هم جدا می‌کند، اشاره دارد (یوحنا ۵: ۲۸-۲۹). همان‌گونه که علف‌های هرز جمع شده و سوزانده می‌شوند، آنان که مسیح را رد می‌کنند همان حکمی را دریافت می‌کنند که برای آن شریر اعلام شده است: جداییِ ابدی از خدا در جهنم! (متی ۲۵: ۴۱؛ مکاشفه ۲۰: ۱۰-۱۵).

اما ایمانداران بدن‌های جلال‌یافته‌ای شبیه بدنِ قیام‌کرده مسیح دریافت می‌کنند. آنان برای وفاداری‌شان پاداش می‌یابند. و تا ابد با نجات‌دهنده‌شان در آسمان جدید و زمین جدید زندگی خواهند کرد (یوحنا ۱۴: ۱-۳؛ رومیان ۱۴: ۱۰؛ اول قرنتیان ۳: ۱۱-۱۵؛ ۱۵: ۵۱-۵۷؛ اول تسالونیکیان ۴: ۱۳-۱۷؛ مکاشفه ۲۱: ۱-۷).

یوحنا ۱۷: ۱۵

«درخواست من این نیست که آنها را از این دنیا ببری، بلکه می‌خواهم از آن شرور حفظشان کنی.»

یوحنا فصل ۱۷ طولانی‌ترین دعای ثبت‌شده عیسی را در اناجیل در بر دارد. این دعا بعد از آن می‌آید که عیسی آخرین تعالیم خود را پیش از آن که تسلیم، دستگیر و مصلوب شود، به شاگردانش می‌دهد. ابتدا عیسی برای خود دعا می‌کند (آیات ۱-۵)، سپس برای شاگردانش (آیات ۶-۱۹)، و در نهایت برای همه ایمانداران (آیات ۲۰-۲۶). این دعای شفاعتی بیشتر با عنوان دعای عیسی که به‌عنوان کاهن اعظم ما، شناخته می‌شود.

عیسی تأیید می‌کند که کارِ آسمانیِ محوّل‌شده به او در برابر شاگردان به انجام رسیده است. او نامِ پدر را - یعنی خودِ حضورِ خدا را - برای ایشان آشکار کرده است (آیه ۶؛ مقایسه کنید با یوحنا ۱۴: ۹). او کلماتِ پدر را به ایشان گفته است

(آیه ۸). و مطمئن شده که آنان این کلمات را دریافت کرده، آن‌ها را فهمیده‌اند و ایمان آورده‌اند که پدر، عیسی را فرستاده است (آیه ۸).

در گام بعد، عیسی به‌طور خاص برای پیروانش دعا می‌کند. رسولان از آن پدر هستند. پدر آن‌ها را به عیسی می‌دهد. و در نهایت، عیسی در تمام خدمت زمینی‌اش از ایشان مراقبت می‌کند. عیسی در شاگردان جلال می‌یابد (آیه ۱۰). او ایشان را حفظ و محافظت می‌کند (آیه ۱۲). شادی خود را در ایشان به کمال می‌رساند (آیه ۱۳). کلام پدر را به آنان می‌بخشد (آیه ۱۴). همان‌طور که پدر او را به جهان فرستاد، او نیز ایشان را به جهان می‌فرستد (آیه ۱۸). و او خود را برای ایشان مقدس می‌سازد تا حقیقت، ایشان را تقدیس کند (آیه ۱۹).

اما عیسی در آستانه ترک شاگردان و بازگشت نزد پدر است (آیه ۱۱). در عرض چند روز، نجات‌دهنده مصلوب و مدفون خواهد شد و سپس قیام و صعود خواهد کرد. او به پیروانش وعده مشاور دیگری همانند خود یعنی روح‌القدس را می‌دهد که باید با آنان و در آنان باشد (یوحنا ۱۴:۱۶-۱۷، ۲۶؛ ۱۶:۷، ۱۳). و اکنون، او به‌خاطر شاگردانش نزد پدر دعا می‌کند. به‌طور خاص، او برای حفاظت، اتحاد و تقدیس ایشان دعا می‌کند:

«بیش از این در جهان نمی‌مانم، اما آنها هنوز در جهانند؛ من نزد تو می‌آیم. ای پدرِ قدّوس، آنان را به قدرت نام خود که به من بخشیده‌ای حفظ کن، تا یک باشند، چنانکه ما هستیم. من آنها را تا زمانی که با ایشان بودم، حفظ کردم، و از آنها به قدرت نام تو که به من بخشیده‌ای، محافظت نمودم. هیچ‌یک از ایشان هلاک نشد، جز فرزند هلاکت، تا گفته‌ی کتب مقدّس به حقیقت پیوندد... درخواست من این نیست که آنها را از این دنیا ببری، بلکه می‌خواهم از آن شرور حفظشان

کنی. آنها به این دنیا تعلق ندارند، چنانکه من نیز تعلق ندارم. آنان را در حقیقت تقدیس کن؛ کلام تو حقیقت است.» (آیات ۱۱-۱۲؛ ۱۵-۱۷).

نخست، عیسی برای حفاظت دعا می‌کند. او در تمام خدمت زمینی‌اش پیروان خود را حفظ کرده (واژه یونانی tareo، یعنی با دقت مراقبت کردن؛ از خسارت و آسیب محفوظ داشتن) و آنها را محافظت نموده است (واژه یونانی phylasso، یعنی زیر نظر داشتن تا مبادا کسی بگریزد). اما اکنون که عیسی به سوی پدر بازمی‌گردد، مراقبت از شاگردان را به پدر می‌سپارد، همان پدری که روح‌القدس را می‌فرستد. در این جا ما تثلیث را مشغول کار می‌بینیم. پدر، پسر و روح‌القدس در امر نجات، نقش‌های متفاوتی را بر عهده دارند، اما در ذات و هدف، به طرز شگفت‌انگیز واحدند.

عبارت «ایشان را از آن شریب حفظ کن» (ek tou ponerou) می‌تواند به صورت انتزاعی فهمیده شود — یعنی «از شر حفظ کن» — یا به عنوان اشاره‌ای به ابلیس باشد. به طور قطع دومی مقصود است. همان طور که دی. ای. کارسن یادآوری می‌کند: «مرگ/تجلیل سرور، شکست اصلی حاکم این جهان را رقم می‌زند، اما این واقعیت، او را از هر قدرتی برای وارد کردن آسیب هولناک به پیروان خداوند، اگر بی‌یاور رها شوند، محروم نمی‌کند.» (۱۳).

تا زمان بازگشت مسیح در جلال خود، وقتی آخرین دشمن نابود شود، تمام جهان همچنان «زیر سلطه آن شریب» باقی می‌ماند (اول یوحنا ۵: ۱۹). پس وظیفه مسیحی ما، مطابق با گفته کارسن، این نیست که از جهان بیرون کشیده شویم یا با جهان درآمیزیم، «بلکه این است که در جهان بمانیم و به کمک پاراکلیت [تسلی‌دهنده] بر حقیقت شهادت دهیم و تمام شرارتی را که جهان می‌تواند فراهم

آورد بر خود هموار سازیم، و در نهایت، به واسطه پاسخ پدر به دعای عیسی، توسط همان پدر محافظت شویم.» (۱۴).

دوم، عیسی برای اتحاد آنها دعا می‌کند. همان‌طور که پدر و پسر در ذات و هدف یک هستند — «آنچه از آن من است، از آن تو است و آنچه از آن تو است، از آن من است» (آیه ۱۰) — عیسی برای همین نوع اتحاد در میان پیروانش دعا می‌کند. این اتحاد در محبتی تجلی می‌یابد که پدر و پسر نسبت به یکدیگر دارند. در واقع، عیسی به شاگردانش می‌گوید جهان بی‌ایمان از روی محبتشان به یکدیگر خواهد دانست که آن‌ها پیروان عیسی هستند (یوحنا ۱۳:۳۵).

با این حال، این اتحاد به‌طور خودکار اتفاق نمی‌افتد، زیرا شاگردان انسان‌های جسمانی هستند که در جهانی گناه‌آلود و سقوط‌کرده زندگی می‌کنند. این قلمرو شیطان است و او با قدرت بسیار بر آن حکومت می‌کند. این جهانی است که دشمن مسیح و دشمن پیروان اوست. از این‌رو، عیسی از پدر می‌خواهد که پیروانش را از آن شریب حفظ کند. عیسی به‌روشنی می‌گوید که از پدر نمی‌خواهد شاگردان را از جهان بیرون ببرد، زیرا همان‌گونه که پدر، عیسی را با مأموریتی به جهان فرستاد، عیسی نیز شاگردان خود را می‌فرستد. بلکه عیسی از پدر استدعا می‌کند که شاگردان را از آن شریب محافظت کند.

عیسی می‌داند آن کسی که از دست رفت — یهودای اسخریوطی — ابزاری در دست شیطان است. در واقع، به نظر می‌رسد شیطان تسلطی کامل بر یهودا یافته بود؛ کسی که در آستانه خیانت به عیسی به بزدلانه‌ترین شکل یعنی با یک بوسه به گونه دوستش قرار گرفته بود. عیسی همچنین می‌داند که شیطان در زندگی رئیس کاهنان، اعضای سنهدرین، نگهبانان هیکل، سربازان و فرمانداران

رومی، و حتی در دل‌های بی‌ثبات همان هم‌میهنانی عمل می‌کند که عیسی برای نجاتشان آمده است.

تمام این وقایع در باغ جتسیمانی، در خانه بالاترین مقام مذهبی اسرائیل و در دادگاه‌های یک فرماندار ایالتی روم رخ خواهد داد. وقتی که در ظهر آن جمعه، تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد و عیسی بر صلیب می‌خکوب است، شهریار تاریکی از این پیروزیِ ظاهری به وجد می‌آید.

حتی رهبران دینی نابینا نیز رعدوبرق‌ها و زلزله‌ها را نشانه‌های کیهانی رضامندیِ الهی نسبت به مرگِ یک مدعیِ دروغین تفسیر می‌کنند. اما در واقع، این تاریکی و زمین‌لرزان یادآور کوه سینا است؛ جایی که خدا با قدرتی دهشتناک فرود آمد تا همان شریعتی را عطا کند که اکنون پسرِ خدا که در حال جان دادن است، آن را به‌طور کامل به انجام می‌رساند. این پایان ماجرا نیست؛ آغاز یک وارونگی بزرگ است. شهریار تاریکی اکنون سرنوشت خود را در تاریکی بیرونی به امضا رسانده است - حقیقتی که صبح یکشنبه در خواهد یافت.

و همان‌طور که جهان بی‌ایمان به‌شکلی چشمگیر با عیسی دشمنی می‌کند، جهان به‌زودی از شاهدانِ عینی عمل فداکارانه و نیابتی عیسی بر صلیب نیز متنفر خواهد شد. عیسی به پیروانش می‌گوید: «اگر جهان از شما نفرت دارد، بدانید که پیش از شما از من نفرت داشته است» (یوحنا ۱۵: ۱۸). عیسی درخواست نمی‌کند که پیروانش از آزار و جفا معاف شوند. در واقع، او ایشان را برای چنین استقبالی از تاریکی آماده می‌کند. اما مهم‌تر از همه، او از پدر می‌خواهد که ایشان را از آن شریر حفظ کند - یعنی جانشان، نجاتشان و شهادتشان را محافظت کند.

همان‌گونه که درباره شدرک، میشک و عبدنغو می‌بینیم، خداوند لزوماً مانع از آن نمی‌شود که شاهدان وفادارش به میان آتش افکنده نشوند، اما او در میان آتش

آنها را رها نمی‌کند. شیطان نمی‌تواند بر کسانی تسلط یابد که از آغاز، از آن پدر بوده‌اند و عیسی آنان را نگاه داشته است. اما می‌تواند آن‌ها را آزار دهد، دلسرد کند، حواسشان را پرت کند و مانع شود تا با شادمانی آن کاری را که خدا به آن‌ها سپرده است، انجام دهند.

پس عیسی با درخواستِ حفاظت از شاگردانش در برابر آن شریب، از پدر می‌خواهد که مطمئن شود آن‌ها مسیر را به‌عنوان شاهدانی وفادار تا انتها بپیمایند؛ همان‌گونه که خودِ عیسی در آستانه به‌پایان رساندن خدمت زمینی‌اش به‌عنوان پسرِ وفادار خدا پیمود. همان‌گونه که دانیال در بابل (دانیال باب‌های ۱-۲؛ ۴-۶) و مقدسان ساکن در دربار قیصر (فیلیپیان ۲۲:۴) پیمودند. پیروان مسیح نیز باید در میانِ دروغ و فریبِ شیطانی، شاهدانِ حقیقت باشند.

در نهایت، عیسی برای تقدیسِ شاگردانش دعا می‌کند. به‌طور خاص، او می‌خواهد حقیقتِ کلامِ خدا، پیروانش را برای خدمتِ جدا و تقدیس کند. فعلِ یونانی‌ای که به «تقدیس کن» ترجمه شده، هاگیازو است. یعنی «مقدس کردن» یا «کنار گذاشتن برای استفاده خدا». در عهد جدید، این فعل بیانگرِ وارد کردنِ شخص یا چیزی به حوزه آنچه مقدس است، به‌کار می‌رود. آیات ۱۷ تا ۱۹ از دعای عیسی جزئیاتِ بیشتری را روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که تقدیس از طریق حقیقتِ کلامِ خدا انجام می‌شود. همان‌گونه که مرا به جهان فرستادی، من نیز ایشان را به جهان فرستادم. من خود را برای ایشان تقدیس می‌کنم *hagiazō* تا آنان نیز به‌وسیله حقیقت تقدیس شوند. *hagiasmenoi* (یوحنا ۱۷:۱۷-۱۹).

تقدیس، به‌معنای کارِ خدا در شبیه‌تر ساختنِ پیروان عیسی به خود او است. در تقدیس، روح‌القدس قداست را در ما پدید می‌آورد؛ یعنی داشتنِ شباهتی واقعی به خدا در افکار، گفتار و اعمال‌مان. تقدیس را می‌توان به دو شکل فهمید که هر دو

با قداست در ارتباط است. نخست، تقدیس وضعیتی است؛ حالتی که در آن شخص از چیزهای عادی جدا شده، کنار گذاشته شده و به هدفی والاتر اختصاص می‌یابد. تقدیس وضعیتی در عهد جدید به عنوان کاری از جانب خدا که در هنگام تبدیل رخ می‌دهد، توصیف می‌شود. رابرت موری این گام نخست تقدیس را چنین توصیف می‌کند:

«گسستی ریشه‌ای از سلطه و استبداد کامل گناه رخ می‌دهد؛ به گونه‌ای که ایماندار دیگر زیر فرمان گناه زندگی نمی‌کند، بلکه با گناه باقی‌مانده در درون خود در کشمکش است. گناه از تحت سلطنت به زیر کشیده می‌شود، ایماندار نسبت به گناه می‌میرد، انسانیت کهنه مصلوب می‌گردد و اصل تازه‌ای از قدوسیت در دل ایماندار کاشته می‌شود؛ اصلی که اجازه نمی‌دهد گناه در نهایت و به طور پایدار بار دیگر بر او تسلط یابد.» (۱۵).

دوم، تقدیس عملی وجود دارد؛ فرایندی مادام‌العمر که در آن روح‌القدس ما را هرچه بیشتر شبیه عیسی می‌سازد. این امر مستلزم تسلیم دائمی ما به مسیح و اطاعت از صدای روح ساکن در ما است. تقدیس عملی یعنی نه فقط ایمانداران از جهان جدا شده‌اند و از آن مسیح هستند، بلکه رفتار ما نیز به طور طبیعی با کلام مکشوف خدا و روح ساکن خدا هماهنگ می‌شود.

در دعای عیسی برای تقدیس شاگردان، ممکن است هر دو نوع تقدیس، یعنی وضعیتی و عملی، مد نظر باشد. از یک جهت، شاگردان عیسی هم‌اکنون هم تقدیس شده‌اند، به این معنا که پدر آن‌ها را به عیسی بخشیده است (آیه ۶)، آن‌ها ایمان آورده‌اند که پدر، عیسی را فرستاده است (آیه ۸)، آن‌ها از آن پدر هستند (آیه ۹)، نگهداری و محافظت شده‌اند — و هیچ‌یک هلاک نشده مگر «پسر هلاکت» (آیه ۱۲) — و آن‌ها از جهان نیستند، همان‌طور که عیسی از این جهان نیست

(آیات ۱۴، ۱۶). این‌ها ویژگی‌های کسانی است که از آن خدا هستند و برای خدمت او کنار گذاشته شده‌اند. با این حال، عیسی دعا می‌کند: «ایشان را در حقیقت تقدیس کن.» این چه معنایی دارد؟

متیو هنری دعای عیسی را این‌گونه بازگو می‌کند:

«کار تقدیس را در آن‌ها تحکیم ببخش، ایمانشان را تقویت کن، عواطف نیکوی آنها را شعله‌ور ساز، تصمیم‌های نیک‌شان را مستحکم کن. آن کار نیک را در ایشان پیش ببر و ادامه بده؛ بگذار نور هرچه بیشتر بدرخشد. آن را کامل کن، آن را با کمالِ قداست تکمیل ساز؛ آن‌ها را در تمام وجود و تا به آخر تقدیس کن... بزرگ‌ترین چیزی که باید برای خادمین انجیل از خدا درخواست شود این است که آن‌ها تقدیس شوند؛ به‌طور مؤثر از جهان جدا، به‌طور کامل وقفِ خدا، و از نظر تجربی با تأثیر آن کلام بر دلِ خودشان که برای دیگران موعظه می‌کنند، آشنا باشند. بگذار آن‌ها اوریم و تمیم داشته باشند؛ نور و راستی.» (۱۶).

حقیقتی که پیروان عیسی را تقدیس می‌کند، وابسته به کلام خدا (یوحنا ۱۷:۱۷)، پسر خدا (یوحنا ۱۴:۶) و روح خدا (اول یوحنا ۵:۶) است. شاگردان برای تجربه تقدیس واقعی به هر سه نیاز داشتند. ما نیز همین‌گونه هستیم.

افسیان ۱۶:۶

«افزون بر این همه، سپر ایمان را بگیرید، تا بتوانید با آن، همه تیرهای آتشین آن شریر را خاموش کنید.»

ما این بخش را در فصل ۱۵ مفصل‌تر بررسی خواهیم کرد. اما چند نکته کوتاه در این‌جا سودمند است.

نخست، آن شریر ترکشِ مملوئی از «تیرهای آتشین» در اختیار دارد. در آن زمان، سربازان غالباً نوکِ تیرهای خود را با الیاف زبر می‌پوشاندند که قیراندود شده

بود و سپس آنها را آتش می‌زدند. این تیرهای آتشین در مسیرهای گوناگون به سوی خطوط دشمن پرتاب می‌شد و تهدیدی دوگانه ایجاد می‌کرد: نفوذ نوک تیر و پخش شدن شعله‌ها.

به همین ترتیب، شیطان سیلی پایان‌ناپذیر از وسوسه‌ها را به سوی ما روانه می‌کند: افکاری از غرور، خودخواهی، ترس، شک، سرخوردگی، حرص، خشم، انتقام‌جویی، شهوت و قضاوت‌گری. این وسوسه‌ها در زمان‌ها و شکل‌های مختلف به ما اصابت می‌کنند، اما همه به‌خودی خود مرگبارند.

افزون بر این، آن شیرین این وسوسه‌ها را از فاصله‌ای دور پرتاب می‌کند. در ابتدا بی‌ضرر — و حتی جذاب — به نظر می‌رسند؛ مانند جرقه‌های مشعلی یک جوشکار یا خرده‌سنگ‌های درخشان ناشی از فوران یک آتشفشان؛ تا زمانی که بر ما فرود می‌آیند، آن قدر نزدیک و آن قدر دیر که راه‌گریزی باقی نمی‌ماند. ماروین وینسنت می‌نویسد: «شیطان با واسطه حمله می‌کند — از طریق چیزهای خوبی که هیچ شری از آنها انتظار نمی‌رود. در این، اشاره‌ای به قدرت قابل‌گسترش گناه است: یک گناه، گناه دیگری را به دنبال خود می‌کشاند؛ شعله تیر نوک آتشین، گسترش می‌یابد.» (۱۷).

وقتی چیزهای خوبی مانند زیبایی، راحتی و اخلاق در میدان دید ما قرار می‌گیرند، غالباً آنها را به روش‌هایی خودمحرورانه و با الهامی شیطانی در آغوش می‌کشیم. آنگاه زیبایی شعله‌ور می‌شود و به شهوت بدل می‌گردد؛ راحتی به حرص بیشتر می‌انجامد؛ و اخلاق به خودبرتربینی و خودراستی تبدیل می‌شود. تیرهای آتشین آن شیرین منظره‌ای خیره‌کننده هستند، اما اگر خاموش نشوند، مرگبارند.

دوم، از ایمانداران خواسته شده سپر ایمان را بر گیرند؛ سپری که آتش را خاموش کرده و نوک‌های نافذ تیرهای حملات شیطانی را جذب می‌کند. سپری

که در این جا توصیف شده، اسکوتوم رومی است؛ تکه‌ای سنگین و مستطیل شکل از زره که حدوداً یک‌ونیم متر طول و هفتاد و پنج سانتی‌متر عرض دارد، اغلب از سمتِ درونی اندکی قوس‌دار است و به‌گونه‌ای طراحی شده که با سپرهای دیگر جفت می‌شود تا بیشترین حفاظت را برای کل پیاده‌نظام فراهم کند. سربازان این سپرها را از دو لایه چوب که به هم چسبانده شده بود می‌ساختند و ابتدا با کتان، و سپس با پوست می‌پوشاندند؛ پوستی که می‌شد آن را در آب خیس کرد تا تیرهای آتشین را خاموش کند. در نهایت، لبه‌های بالا و پایین سپر را با آهن می‌پوشاندند. فرانسیس فولکس می‌نویسد:

« پولس رسول می‌دانست که تنها با ایمان بر خدا است که می‌تواند این سلاح‌ها را هرگاه به سوی یک مسیحی پرتاب شوند، خاموش و منحرف سازد. جالب است که به یاد آوریم رومی‌ها سیستمی برای قفل کردن این سپرهای بزرگ به هم داشتند تا برای دفاع جمعی در برابر دشمنان و برای حمله از آن استفاده کنند.» (۱۸).

ایمان، اتکا به خود را از میان برمی‌دارد و محکم به خداوند می‌چسبد؛ او که سپر و نگهبان ما است. همان‌گونه که داوود پادشاه می‌نویسد: «سپر من خداست، که راست‌دلان را نجات‌دهنده است.» (مزمور ۷:۱۰) و نیز خداوند «سپر و شاخِ نجاتِ من است» (مزمور ۱۸:۲). و نویسنده امثال می‌گوید خدا «سپر است برای همه آنانی که در او پناه می‌جویند» (امثال ۳۰:۵). وقتی کاملاً بر خداوند به‌عنوان سپر خود تکیه می‌کنیم، تیرهای آتشین شیطان را از دریافت اکسیژن لازم محروم می‌سازیم.

سوم، پولس این پیام را خطاب به مسیحیان بیان می‌کند؛ کسانی که آن شریکِ آن‌ها را محاصره کرده است. از پیروان عیسی خواسته شده تا زره کامل خدا را

پوشند تا بتوانند در برابر نیرنگ‌های ابلیس بایستند (افسیسیان ۱۱:۶). شیوه‌های شیطان بسیار متنوع است و ما همیشه باید تمام زرهی را که خدا می‌بخشد بر تن داشته باشیم.

تردیدی نیست که شیطان به بی‌ایمانان نیز حمله می‌کند. اما آن‌ها پیشاپیش در چنگ او و زیر قدرت او هستند و داوطلبانه رهبری آن شریر را دنبال می‌کنند. از این‌رو، شریر نیازی ندارد که پیوسته آنان را با وسوسه بمباران کند؛ زیرا طبیعت نفسانی‌شان خود به‌طور طبیعی به سوی شر متمایل است. اما مسیحیان از بندگی گناه آزاد شده‌اند. پس شیطان وارد جنگ می‌شود، زیرا ما به‌عنوان شهروندان پادشاهی مسیح، دشمنان واقعی آن شریر هستیم.

ویلیام گرنال، کشیش پروتستان سده ۱۷، رساله‌ای سه‌جلدی درباره زره خدا نوشت و تفسیر ۱۴۷۲ صفحه‌ای خود را تحت عنوان «مسیحی در زره کامل» نامید. این بخشی از گفته او است: «در آسمان، ما در زره ظاهر نخواهیم شد، بلکه در ردهای جلال؛ اما در این‌جا، این [تکه‌های زره که پولس در افسسیان ۱۱:۶-۱۷ برمی‌شمارد] باید شب و روز پوشیده شوند؛ ما باید با آن‌ها راه برویم، کار کنیم و بخوابیم، وگرنه سربازان واقعی مسیح نیستیم.» در این زره باید بایستیم و بیدار بمانیم، زیرا «زمان خواب مقدس، زمان وسوسه شیطان است؛ هر مگسی جرأت می‌کند روی شیر خفته بخزد.» (۱۹).

در این بخش، پولس از شیطان با عنوان «آن شریر» (یا «شریر خبیث») یاد می‌کند تا توجه را به ماهیتی جلب کند که اعمال شرورانه‌اش از دل آن می‌جوشد. متیو هنری می‌نویسد:

«دشمن ما، ابلیس، در این‌جا شریر خوانده می‌شود. او خود شریر است و کوشش می‌کند ما را نیز شریر بگرداند. به سبب پرواز سریع و ناپیدا و زخم‌های

عمیقی که به جان می‌زنند، وسوسه‌های او تیر نامیده می‌شوند. تیرهای آتشین، چون اعضای که با آن‌ها زخمی می‌شدند را ملتهب می‌ساختند، زهرآگین نامیده می‌شدند، همان‌طور که مارهای زهرآگین، مارهای آتشین خوانده می‌شوند. وسوسه‌های خشونت‌آمیز که جان را به آتش جهنم شعله‌ور می‌سازد، همان تیرهایی است که شیطان به سوی ما پرتاب می‌کند. ایمان، سپری است که باید با آن این تیرهای آتشین را خاموش کنیم؛ سپری که باید آن‌ها را در خود بگیریم و بی‌اثرشان سازیم تا نتوانند به ما اصابت کنند، یا دست‌کم اگر هم به ما برسند، نتوانند به ما آسیبی برسانند.» (۲۰).

دوم تسالونیکیان ۳:۳

«اما خداوند امین است؛ او شما را نیرو می‌بخشد و از آن شریر حفظ می‌کند.» پولس فصل سوم دومین نامه خود به تسالونیک‌ها را با درخواستی برای دعا آغاز می‌کند: «تا کلام خداوند به سرعت پیش رود و عزّت یابد، همان‌گونه که در میان شما چنین شد.» (آیه ۱). علاوه بر این، پولس از خوانندگانش می‌خواهد دعا کنند تا او و همراهانش از «آدم‌های خبیث و شریر رهایی یابند، زیرا همگان را ایمان نیست» (آیه ۲).

پولس برای توصیف کسانی که به خدمت او حمله می‌کنند، از دو صفت استفاده می‌کند. واژه «بد» یا «ناراست» از واژه یونانی آتوپوس می‌آید و یعنی «بی‌جا»، «نامناسب»، «کج‌اندیش» یا «منحرف». این افراد رفتارهایی از خود نشان می‌دهند که در شأن مسیحیان نیست. واژه دوم که پولس به کار می‌برد، «شریر» است که از واژه یونانی پونروس می‌آید؛ همان واژه‌ای که پیش‌تر در این فصل بررسی کردیم و به معنای «بد»، «شریر» یا «بدخواه» است.

به نظر می‌رسد پولس گروه خاصی را در ذهن دارد؛ شاید یهودیانی که در قرن‌تس با انجیل مخالفت می‌کردند (اعمال رسولان ۱۸:۶ به بعد). در هر صورت، این مردمان بد و شریر، مسیحی به نظر نمی‌رسند، زیرا پولس بعد از توصیفشان می‌گوید: «زیرا همگان را ایمان نیست» (دوم تسالونیکیان ۳:۲). یعنی این مخالفان حاضر نیستند حقایق عینی پیام انجیل را بپذیرند.

سپس رسول توجه خود را به تسالونیک‌های مضطرب معطوف می‌کند؛ کسانی که همچنان زیر آزار و جفای هم‌عصران خود رنج می‌کشند (دوم تسالونیکیان ۱:۴-۶) که شیطان محرک اصلی این جفاها است (اول تسالونیکیان ۳:۵؛ و نیز ۲:۱۸ را مطالعه کنید؛ دوم تسالونیکیان ۲:۹). پولس می‌کوشد آنان را تشویق کند: «اما خداوند امین است؛ او شما را نیرو می‌بخشد و از آن شریر حفظ می‌کند.» (دوم تسالونیکیان ۳:۳). پولس بی‌ایمانی و نداشتن ایمان را که در مخالفان انجیل دیده می‌شود، در مقابل وفاداری ثابت قدم خدا قرار می‌دهد؛ خدایی که همچنان قوم خود را در برابر شیطان تقویت و محافظت می‌کند.

در اینجا نظام کهن «حمایت و سرپرستی»^۳ مدنظر است؛ نظامی که در آن، یک حامی یا نیکوکار، حمایت و حفاظت خود را بر زیردستان یا «موکلان» خود می‌گسترده. در متن حاضر، خداوند به‌عنوان حامی و نگهبان مسیحیان تحت جفا دیده می‌شود. به این ترتیب، او در کشاکش آزمایش‌ها، ایشان را تقویت می‌کند و مانع از سقوطشان می‌شود. جین گرین می‌نویسد:

«این وعده به هیچ‌وجه نمی‌خواهد به کلیسا القا کند که آن‌ها رنج نخواهند کشید، بلکه تأیید می‌کند که در میان رنج‌ها، حامی امین آن‌ها چنان تقویتشان

^۳ ancient system of patronage

خواهد کرد که نیفتند. او آنان را از شرمندگیِ نهاییِ تسلیم شدن در برابر نیرنگ‌های دشمنشان حفظ خواهد کرد.» (۲۱).

«آن شریر» ترجمه صفتِ یونانی (tou ponerou) است که می‌تواند از نظر دستوری، مذکر و شخصی یا خنثی و عام باشد و به «شر» به‌طور کلی اشاره کند. برخی مفسران بر این باورند که در این جا «شر» و نه «آن شریر» فهمِ درست‌تری است، زیرا پولس پیش‌تر به تجلیاتِ گوناگونِ شرّ که کلیسا را آزار می‌دهند اشاره کرده است. (۲۲).

با این حال، به نظر می‌رسد پولس در این جا از کارِ شیطانیِ یک شخص در مخالفت با خداوند و کلیسا سخن می‌گوید. کلیسای اولیه از شیطان تحت عنوان ho poneros «آن شریر» یاد می‌کرد (متی ۱۳:۶؛ افسسیان ۱۶:۶). علاوه بر این، پولس با زبانی شخصی فعالیت‌های شیطان را به‌عنوان مانعِ کنونیِ خدمت خود (اول تسالونیکیان ۱۸:۲)، و سوسه‌گری که می‌کوشد ایمان کلیسا را تضعیف کند (اول تسالونیکیان ۵:۳)، و دشمنی در آینده که باید با او روبه‌رو شد (دوم تسالونیکیان ۹:۲)، توصیف می‌کند. یک «شریر» شخصی، نقطه مقابلِ خداوندِ شخصی kyrios است.

در نهایت، با وجود نیرنگ‌های پایان‌ناپذیرِ آن شریر، وفاداریِ خداوند این اطمینان را به ما می‌دهد که رنج، معنا دارد (دوم تسالونیکیان ۱:۴-۵)، خدا با کسانی که قوم او را جفا می‌دهند به سختی رفتار خواهد کرد (دوم تسالونیکیان ۱:۶-۱۰)، و آینده ما در مسیح تضمین شده است (دوم تسالونیکیان ۱:۱۱-۱۲؛ ۳:۴-۵).

اول یوحنا ۲: ۱۲-۱۴

«ای فرزندان، به شما می‌نویسم، زیرا گناهانتان به‌خاطر نام او آمرزیده شده است. ای پدران، به شما می‌نویسم، زیرا او را که از آغاز است، شناخته‌اید. ای جوانان، به شما می‌نویسم، زیرا بر آن شریر غلبه یافته‌اید. ای بچه‌ها، به شما می‌نویسم، زیرا پدر را شناخته‌اید. ای پدران، به شما می‌نویسم، زیرا او را که از آغاز است، شناخته‌اید. ای جوانان، به شما می‌نویسم، زیرا توانایی و کلام خدا در شما ساکن است، و بر آن شریر غلبه یافته‌اید.»

یوحنا در این آیات، با سه گروه از افراد سخن می‌گوید: فرزندان، پدران و جوانان. آگوستین همانند برخی مفسران دیگر معتقد بود که این سه گروه، سه مرحله از سیر و سفر روحانی را نمایندگی می‌کنند. «فرزندان» نوزادان تازه‌متولد شده در مسیح‌اند؛ «جوانان» مسیحیان بالغ‌تری هستند که با موفقیت در جنگ روحانی درگیرند؛ و «پدران» بالغ‌ترین ایمانداران محسوب می‌شوند؛ کسانی که عمق بیشتری در شناخت و تجربه روحانی دارند.

هرچند این یک برداشت است، اما به نظر می‌رسد بهتر است «فرزندان» را به‌عنوان همه خوانندگان یوحنا فرض کنیم، و «جوانان» و «پدران» را کسانی بدانیم که از نظر سنی در کلیسا از هم متمایز می‌شوند.

بر اساس استفاده ثابت نویسنده از واژه «فرزندان» برای اشاره به همه خوانندگانش (اول یوحنا ۲: ۱، ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۲۸؛ ۳: ۷، ۱۸؛ ۴: ۴؛ ۵: ۲۱)، می‌توانیم نتیجه بگیریم که کاربرد «فرزندان» در این آیات نیز شامل مردان و زنان هر سنی خواهند بود و فقط به کودکان یا نوایمانان روحانی اشاره ندارد. این امر بازتاب‌دهنده محبت یوحنا به خوانندگانش، و نیز جایگاه مسن‌تر خود او نسبت به آنان است.

در گام بعد، «پدران» باید به عنوان افراد مسن تر قلمداد شوند، نه فقط مردان، و نه لزوماً کسانی که از نظر روحانی بالغ تر هستند. این که برخی خوانندگان به عنوان «پدران» و «جوانان» مورد خطاب قرار می گیرند، نمایانگر شیوه سخن گفتن سده نخست است، اما زنان حاضر در جماعت را نیز شامل می شود.

در جای دیگری از عهد جدید فقط یک بار، ایمانداران «پدران» نامیده می شوند. در اول تیموتائوس ۱:۵، پولس به شبان جوان، تیموتائوس، می گوید چگونه با مردان مسن تر در کلیسا رفتار کند: «مرد سالخورده را توبیخ مکن، بلکه او را همچون پدر خود اندرز ده، و جوانان را همانند برادران خود...» عنوان «پدر» به وضوح به مردی مسن تر اشاره دارد، اما دلیلی در متن نیست که او را از لحاظ روحانی بالغ تر از شبانش بداند.

در نهایت، «جوانان» باید به عنوان افراد جوان تر مفروض شوند، نه فقط مردان، و نه لزوماً کسانی که از نظر روحانی ناپخته اند. واژه یونانی «جوانان» *neaniskos* در تمام نوشته های یوحنا فقط در اول یوحنا ۲:۱۳-۱۴ دیده می شود. اما در اناجیل هم نظر و اعمال رسولان ۹ بار به کار رفته است و همیشه به جوان ترها اشاره دارد. و اگر به نامه اول پولس به تیموتائوس بازگردیم، پولس رسول از شبان جوان می خواهد با «جوانان» چون برادر رفتار کند (اول تیموتائوس ۱:۵). در آن متن، «جوانان» کسانی هستند که از نظر سنی به تیموتائوس نزدیک ترند.

حال که مخاطبان یوحنا را بهتر می شناسیم، می توانیم به حق بپرسیم چرا او دو بار خوانندگان جوان تر را به این دلیل می ستاید که «بر آن شریر غالب آمده اند؟» به وضوح، مد نظر یوحنا شیطان است، نه شرّ به مفهوم کلی. او زن ها و مردان خط مقدم پادشاهی مسیح را مورد خطاب قرار می دهد. جوانان و شاید میانسالانی که خانواده ها را نگهداری می کنند، در بازار کار فعال اند و در کلیسا، در حین پیشروی

به قلمرو دشمن، مسئولیت‌های رهبری را بر عهده گرفته‌اند. پیروزی آنان بر آن شریر در ریشه و ایمانشان به مسیح و قدرت کلام خدا است.

چرا آن‌ها قدرتمند هستند؟ چون کلام خدا در ایشان ساکن است (واژه یونانی menei، به معنای «باقی می‌ماند»). برخلاف دجال‌ها و ضد مسیحانی که با پسر خدا مخالفت می‌کنند، «جوانان» از سوی خدا مقرر شدند، و او که در ایشان است (خدا) از او که در جهان است (شیطان) بزرگ‌تر است (اول یوحنا ۴:۴). افزون بر این، آن‌ها از خدا مولود شده‌اند و این امر پیروزی نهایی آنان را بر جهان تضمین می‌کند (اول یوحنا ۴:۵).

در نهایت، خدا از این جوانان محافظت می‌کند تا آن شریر نتواند به آنان دست بزند (اول یوحنا ۵:۱۸). پیروزی ایمانداران بر آن شریر تضمین شده است، زیرا پدر در ایشان ساکن است، مسیح از آنان محافظت می‌کند، و روح‌القدس ایشان را توانمند می‌سازد. ایمان جوانان به خدای تثلیث، پیروزی‌ای به همراه دارد که بر جهان غلبه می‌کند — و بر آن کسی که در حال حاضر جهان را زیر نفوذ خود نگاه داشته است (اول یوحنا ۵:۱۹).

پیش از آن که جلوتر برویم، باید توجه کنیم که یوحنا دو بار از عبارت «بر آن شریر غالب آمده‌اید» استفاده می‌کند. عبارت «غالب آمده‌اید» از فعل یونانی nikao گرفته شده است؛ یعنی «پیروزی را به چنگ آوردن»، «غلبه یافتن» یا «پیروز شدن». همان‌طور که ای. تی. رابرتسون یادآوری می‌کند: «زمان فعلی در یونانی، پیروزی دائمی پس از نبرد را نشان می‌دهد.» (۲۳). ایمان به عیسی و کار تمام‌شده او بر صلیب، پیروزی ما را بر گناه و مرگ تضمین می‌کند، زیرا مسیح به‌طور قاطع و برگشت‌ناپذیر بر آن شریر پیروز شده و او را شکست داده است.

اول یوحنا ۳: ۱۱-۱۲

«همین است پیامی که از آغاز شنیدید، که باید یکدیگر را محبت کنیم. نه چون قائلان که از آن شریر بود و برادر خود را کشت. و چرا او را کشت؟ زیرا اعمال خودش بد بود و اعمال برادرش خوب.»

یوحنا بارها تأکید می‌کند که پیروان راستین عیسی یکدیگر را محبت می‌کنند — تا جایی که این محبت، ما را از بی‌ایمانان متمایز می‌گرداند (مقایسه کنید: اول یوحنا ۲: ۷-۱۱؛ ۳: ۱۱-۱۸؛ ۴: ۷-۲۱؛ ۵: ۱-۴). این پیام از خود یوحنا سرچشمه نمی‌گیرد، زیرا عیسی همان حقیقت را تعلیم داده است: «حکمی تازه به شما می‌دهم، و آن این که یکدیگر را محبت کنید. همان‌گونه که من شما را محبت کردم، شما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید. از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید.» (یوحنا ۱۳: ۳۴-۳۵).

اکنون یوحنا این حکم را به یک واقعه تاریک در تاریخ بشریت یعنی داستان قائلان ارتباط می‌دهد. او به پیدایش فصل ۴ نظر دارد؛ جایی که سرگذشت قائلان و هابیل، پسران آدم و حوا، را می‌خوانیم. هر دو پسر برای خدا قربانی می‌آورند. هابیل، چوپان، نخست‌زاده‌های گله و چربی آن‌ها را برای خداوند می‌آورد. قائلان، کشاورز، مقداری از محصول زمین را تقدیم می‌کند.

خداوند قربانی هابیل را می‌پذیرد، اما قربانی قائلان را رد می‌کند؛ داورای که قائلان را به شدت خشمگین می‌سازد. مطمئن نیستیم که آیا قربانی هابیل صرفاً به این دلیل خدایسندتر است که قربانی حیوانی است، زیرا بعداً در نظام قربانی تحت شریعت موسی، قربانی‌های غله نیز نقش مهمی خواهند داشت. بلکه به نظر می‌رسد قائلان و هابیل قربانی‌های خود را با نگرش‌هایی کاملاً متفاوت نسبت به خدا و نسبت به یکدیگر تقدیم می‌کنند.

خداوند از قائن می‌پرسد: «آنگاه خداوند به قائن گفت: «از چه سبب خشمگینی و چرا دلریش گشته‌ای؟ اگر آنچه را که نیکوست انجام دهی، آیا پذیرفته نمی‌شوی؟ ولی اگر آنچه را که نیکوست انجام ندهی، بدان که گناه بر در به کمین نشسته و مشتاق توست، اما تو باید بر آن چیره شوی.» (پیدایش ۴: ۶-۷). این آیات نشان می‌دهد که قربانی قائن نه به دلیل ماهیتِ ظاهریِ آن، بلکه به سبب دلی شریر رد می‌شود.

اشاره یوحنا به قائن به عنوان کسی که «از آن آن شریر بود» در متن پیدایش در قسمت‌های دیگر دیده نمی‌شود. با این حال، در برخی نوشته‌های یهودی، قتل هابیل، عملی الهام‌گرفته از شیطان محسوب می‌شود (۲۴). فیلو، فیلسوف یهودی سده نخست، قائن را انسانی به بند خوددوستی به تصویر می‌کشد (۲۵). در ترجمه آرامی کتاب مقدس (۲۶) نقل شده که قائن با لاف‌زنی می‌گوید: «نه داوری هست، نه داوری‌کننده‌ای، نه جهانی دیگر، نه عطای پاداش نیک برای عادلان، و نه مجازاتی برای شریران.» (۲۷). بی‌شک قائن غرور و نگرش بدخواهانه آن شریر را نسبت به دیگران منعکس می‌کند.

نویسنده عبرانیان، با تأمل در پیدایش فصل ۴، می‌نویسد: «به ایمان بود که هابیل قربانی‌ای نیکوتر از قربانی قائن به خدا تقدیم کرد، و به سبب همین ایمان درباره او شهادت داده شد که پارساست، زیرا خدا درباره هدایای او به نیکویی شهادت داد. به همین سبب، هرچند چشم از جهان فرو بسته، هنوز سخن می‌گوید.» (عبرانیان ۱۱: ۴). به عبارت دیگر، آنچه هابیل را از قائن متمایز می‌کند، ایمانِ هابیل و عدم ایمان در قائن است.

پس از آن که قائن با توبیخ ملائیم خدا توبه نمی‌کند، برادرش را به صحرا می‌برد. در آن جا قائن به هابیل حمله کرده، او را می‌کشد. وقتی خدا از قائن درباره

محلّ هاییل می‌پرسد، پاسخ مشهور او این است: «آیا من نگهبانِ برادر خود هستم؟» (پیدایش ۹:۴).

خداوند با فرود آوردن لعنت به او پاسخ می‌دهد: «و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را گشود تا خون برادرت را از دست تو دریافت کند. چون زمین را کشت کنی، دیگر قوت خود را به تو نخواهد داد. و تو بر زمین آواره و سرگردان خواهی بود.» (آیات ۱۱-۱۲).

با وجود این، خداوند نشانی بر قائن می‌نهد تا او را محافظت کند و تهدید می‌کند هر که او را بکشد، هفت برابر انتقام خواهد دید. قائن از حضور خدا بیرون می‌رود و در سرزمین نود، در شرق عدن، ساکن می‌شود. نسلش تا شش نسل شمرده می‌شود. به تدریج آن‌ها آن قدر فاسد می‌شوند که خدا طوفانی بزرگ می‌فرستد تا از پیروزی نهایی شرارت جلوگیری کند.

یوحنا شاید مفهوم قائن از آن «آن شریّر بود» (یونانی ek tou ponerou) را از پیدایش ۷:۴ برداشت کرده باشد؛ جایی که خدا به قائن هشدار می‌دهد: «گناه بر در خانه‌ات در کمین است.» همان‌گونه که دانیل آیکن می‌نویسد: «صفتِ ponerou (شریر) بیانگر بروز فعالِ شرارت در رفتار شخص است. قائن اعمالی را نشان داد که مُعرفِ پدر روحانی او بود.» (۲۸). قائن الهامِ قتل را از آن شریّر می‌گیرد؛ همان قاتلی که «از ابتدا» قاتل بود (یوحنا ۸:۴۴).

یوحنا در توصیف قتل، ماهیت شیطانی قائن را با استفاده از واژه یونانی esphazen آشکار می‌سازد؛ یعنی «سر بریدن، سلاخی کردن» — در لغت، «گلو را بریدن.» (۲۹). این قتلی است برای خودِ قتل، بدون کوچک‌ترین احساس پشیمانی؛ گرفتنِ جانِ دیگری برای رضایتِ شخصی و با توجیهِ خود. و همین پرسش اساسی را پیش می‌کشد: چرا؟

یوحنا پاسخ می‌دهد: «زیرا اعمالِ او [قائن] شریر بود و اعمالِ برادرش عادلانه.» اعمال این دو برادر — قربانیِ هابیل و قتلِ هابیل به دست قائن — از منشِ درونیِ آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. قربانیِ خدایسندِ هابیل، حسادتِ قائن را برمی‌انگیزد. حسادت به نفرت سقوط می‌کند و نفرت به قتل می‌انجامد.

از یک نظر، قائن پیش از آن که ضربه مرگبار را وارد کند، در دل، برادرش را می‌کشد، چون ذهن خود را بر انجام آن شرّ در اختیار سریر قرار می‌دهد. این برای ما هشدار جدی است که افکار و نگرش‌های ما، اگر مهار نشوند، به انواع شرارت‌ها می‌انجامد. این همان نکته‌ای است که عیسی در موعظه سر کوه، هنگام تعلیم درباره قتل و زنا بر آن تأکید می‌کند (متی ۵: ۲۱-۳۰). در یک کلام، قائن هابیل را می‌کشد، چون مردم شریر درست همان‌گونه از عدالت نفرت دارند که شیطان از خدا و قوم خدا نفرت دارد. قائن جانب آن شریر را می‌گیرد و بنابراین، از پدر روحانی خود تقلید می‌کند.

در نهایت، قائن هیچ مبنای موجهی برای شکایت ندارد؛ همان‌طور که شیطان هیچ عذری برای سرکشی‌اش ندارد. اگر قائن کار نیکو کند، او و قربانی‌ش پذیرفته خواهند شد (پیدایش ۴: ۷). به همین ترتیب، آن شریر پیش از سقوط، از همه امتیازهای یک کروبوی مسح‌شده سایه‌گستر برخوردار بود (حزقیال ۲۸: ۱۴). هر دو از روی اراده خود نافرمانی می‌کنند. هر دو بی‌شرمند. هر دو بیرون انداخته می‌شوند. یهو در رساله کوتاه خود، درباره معلمان دروغینی که به کلیسا رخنه کرده‌اند، می‌نویسد: «وای بر آن‌ها، زیرا به راهِ قائن رفتند...» (آیه ۱۱). به بیان ساده، راهِ قائن، راهِ دین بدون ایمان است. راهِ غرور؛ راهِ انسانی که عدالت خود را بنا می‌کند و عدالتِ خدا را که از طریق ایمان به مسیح می‌آید، رد می‌کند. وارن و پرزبی می‌نویسد: «قاین به مردی سرگردان بدل شد و کوشید تیره‌روزی خود را با ساختن

شهری و پرورش یک تمدن جبران کند (پیدایش ۹:۴ به بعد). او در نهایت به همه چیز دست یافت — به جز خدا، آن همه.» (۳۰).

قائن راه نجات خدا را رد می کند، هرچند نسبت به آن ناآگاه نیست. خدا با پوشاندن آدم و حوا با لباس های چرمی (پیدایش ۳:۲۱)، به وضوح نشان می دهد که تنها راه آمرزش، ریخته شدن خون قربانی بی گناه است. قائن حاضر نیست این را بپذیرد و ترجیح می دهد با ثمره دسترنج خود نزدیک قربانگاه بیاید — و بعدتر، خون انسانی بی گناه را بریزد.

چرا خدا قربانی قائن را رد می کند؟ زیرا دل قائن — همانند دل پدر روحانی اش — در برابر خدا درست نیست. قائن نمونه نخستین شرارت انسانی است. از این رو، قائن و همه کسانی که نگرش او را نسبت به خدا و قوم خدا تقلید می کنند، ماهیت آن شریر را بازتاب می دهند؛ همان که از ابتدا قاتل بود.

اول یوحنا ۵:۱۸-۱۹

«ما می دانیم که هر که از خدا مولود شده است، در گناه زندگی نمی کند، بلکه آن 'مولود خدا' او را حفظ می کند و دست آن شریر به او نمی رسد. ما می دانیم که از خدا هستیم و تمامی دنیا در آن شریر لمیده است.»

یوحنا در این دو آیه، دو بار از آن شریر نام می برد: یکبار برای نشان دادن محفوظ بودن ایمانداران از شیطان، و بار دیگر برای توضیح بردگی جهان بی ایمان زیر قدرت او. یوحنا رسول هر دو آیه را با عبارت «می دانیم» آغاز می کند و بدین گونه نامه خود را با چند بیان خلاصه کننده به پایان می برد. سرانجام یوحنا دو بار از وصف «مولود خدا» استفاده می کند و در هر مورد، به شخص متفاوتی اشاره دارد.

آیه ۱۸ با این گفته شگفت‌انگیز آغاز می‌شود: «می‌دانیم هر کس که از خدا مولود شده، در گناه زندگی نمی‌کند.» این عبارت تقریباً عین گفته پیشین او در اول یوحنا ۹:۳ است: «هر کس که از خدا مولود شده، گناه نمی‌کند.» متن یونانی به‌طور تحت‌اللفظی می‌گوید «گناه نمی‌کند»، اما زمان فعل، غالباً مفهوم استمرار را در خود دارد. به همین دلیل برخی ترجمه‌های انگلیسی، عبارت را به صورت «نمی‌تواند به گناه ادامه دهد...» یا «نمی‌تواند گناه کردن را ادامه دهد...» ترجمه شده است.

به نظر می‌رسد این ترجمه‌ها مقصود نویسنده را دقیق‌تر منتقل می‌کنند. یوحنا نمی‌گوید که پیروان راستین عیسی در این زندگی زمینی به درجه کمال بی‌گناهی می‌رسند، زیرا او پیش‌تر در نامه‌اش، ما را به اعتراف گناهان مان تشویق می‌کند (۹:۱). افزون بر این، یادآوری می‌کند که اگر ادعا کنیم گناهی نداریم، خدا را دروغگو می‌شماریم (۱:۱۰).

در عوض، استفاده یوحنا از وجه وصفی کامل برای «مولود شده از خدا» (یونانی gegennemenos نشان می‌دهد که این تولد تازه، صرفاً مرحله‌ای گذرا در تجربه دینی نیست، بلکه رابطه‌ای دائمی است که در گذشته آغاز شده و آثارش همچنان ادامه دارد. یکی از این آثار، توانایی عطاشده از سوی خدا برای نیفتادن در دام گناه عادت‌شده و درازمدت است. البته که ما گناه می‌کنیم، اما گناه بر ما سلطه ندارد، زیرا روح ساکن در ما، قدرت پیروزی بر وسوسه را عطا می‌کند، و خدا همیشه مفری پیش پای ما می‌گذارد (اول قرن‌تیاں ۱۰:۱۳). همان‌گونه که جان استات خاطر نشان می‌کند: «وجه وصفی کامل نشان می‌دهد که تولد تازه، نه مرحله‌ای گذرا در تجربه دینی، بلکه رویدادی است با نتیجه‌ای مداوم. کسی که از خدا مولود شده، فرزند او باقی می‌ماند و امتیازها و تعهدات دائمی دارد.» (۳۱).

یوحنا به سادگی اطمینان می‌دهد که مسیح کاری را که در ما آغاز کرده است، به انجام می‌رساند (فیلیپیان ۱:۶). چون از «خدا مولود» شده‌ایم، در مسیح خلقتی تازه هستیم (دوم قرنتیان ۵:۱۷). خواسته‌های ما تغییر کرده‌اند. خواهانِ خشنودی خدا هستیم. بنابراین، روح القدس کارِ تقدیس را در ما ادامه می‌دهد؛ یعنی ما را به صورتِ عیسی شکل می‌دهد. چون از پادشاهی شیطان بیرون کشیده شده و به پادشاهی خدا منتقل شده‌ایم، از بردگی شرارت آزاد شده‌ایم و زندگی مان باید هرچه بیشتر شخصیتِ نجات‌دهنده مان را منعکس کند. گناه باید در زندگی ما استثنا باشد، نه قاعده!

اما چرا مسیحیان — کسانی که «از خدا مولود شده‌اند» — در گناه باقی نمی‌مانند؟ نیمه دوم آیه ۱۸ پاسخ این پرسش را می‌دهد: «بلکه آن 'مولودِ خدا' او را حفظ می‌کند و دست آن شریر به او نمی‌رسد.» میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد که این اشاره دوم به «مولودِ خدا»، به مسیحیان برمی‌گردد یا به مسیح. هرچند یوحنا غالباً مسیحیان را کسانی می‌نامد که از خدا مولود شده‌اند (اول یوحنا ۲:۲۹؛ ۳:۹؛ ۴:۷؛ ۵:۱، ۴، ۱۸)، اما به نظر می‌رسد بهتر است در این جا، تمرکز یوحنا را بر مسیح بدانیم.

مسیحیان نمی‌توانند خود را حفظ کنند؛ این کار، کارِ خدا است. افزون بر این، پیروان عیسی نمی‌توانند به قوت خود در برابر آن شریر ایستادگی کنند. این عیسی است که شاگردانش را ایمن نگاه می‌دارد. او درباره پیروانش که آن‌ها را «گوسفندان» می‌نامد، می‌گوید: «من به آن‌ها حیات جاودان می‌بخشم، و هرگز هلاک نخواهند شد؛ و هیچ کس نمی‌تواند آن‌ها را از دست من برباید.» و سپس می‌افزاید: «پدر من که آن‌ها را به من داده، از همه بزرگ‌تر است، و هیچ کس

نمی‌تواند آن‌ها را از دست پدرم برباید. من و پدر یک هستیم.» (یوحنا ۱۰:۲۸-۳۰).

در دعای عیسی همچون کاهن اعظم، او به پدر می‌گوید: «من آنها را تا زمانی که با ایشان بودم، حفظ کردم، و از آنها به قدرت نام تو که به من بخشیده‌ای، محافظت نمودم. هیچ‌یک از ایشان هلاک نشد، جز فرزند هلاکت، تا گفته کتب مقدس به حقیقت پیوندد.» (یوحنا ۱۷:۱۲). اندیشه محفوظ بودن ایمانداران در خداوند، در نوشته‌های پطرس و یهودا نیز آمده است (اول پطرس ۱:۵؛ یهودا ۲۴). با این که معمولاً عهد جدید از عیسی با تعبیر «مولود خدا» یاد نمی‌کند، خود عیسی خود را «پسر یگانه خدا» می‌نامد (یوحنا ۳:۱۶). واژه یونانی monogenes در این جا نقش مهمی در درک طبیعت الوهی عیسی و رابطه ازلّی او با پدر دارد. جیمز وایت توضیح می‌دهد که مطالعات زبانی و کشف پاپیروس‌های باستانی در صحراهای مصر در سده گذشته، در فهم درست این واژه روشنایی افکنده است: «قبلاً فرض بر این بود که این واژه از دو جزء ساخته شده است. مونس، به معنای «یگانه»، و گنائو، به معنای «زاییدن، به دنیا آوردن». این فرض کاملاً درست نبود. مونوگنس به‌درستی از مونس می‌آید، اما جزء دوم از فعل گنائو نیست، بلکه از اسم گونس می‌آید که به معنای «نوع» یا «جنس» است. بنابراین، مونوگنس یعنی «یگانه‌نوع، بی‌همتا»، نه «یگانه‌مولود». به همین دلیل، این واژه برای توصیف یک پسر یگانه، یا پسر یگانه‌نوع به کار می‌رفت. اهمیت این موضوع برای مسیح‌شناسی روشن است. هیچ‌کس نمی‌تواند بر پایه این واژه، الوهیت ازلّی پسر را انکار کند، زیرا این واژه اصلاً به «آغاز داشتن» اشاره ندارد، بلکه یگانگی موضوع را وصف می‌کند.» (۳۲).

یوحنا در تمام نوشته‌هایش می‌خواهد به ما نشان دهد که عیسی هر چند پسر خدا است، پسر بودنِ او رابطه‌ای ازلی و یگانه با خدای پدر است. گناهکارانِ ایمان آورده «مولود» می‌شوند، به این معنا که دوباره متولد می‌گردند و از طریق کارِ تولدبخشِ روح‌القدس، از نظر روحانی زنده می‌شوند. پسرخواندگیِ ما از طریق پذیرفته شدن به فرزندگی است؛ اما پسر بودنِ مسیح، از طبیعتِ خاصِ رابطه ازلی و الوهی او با پدر سرچشمه می‌گیرد.

بنابراین، مسیح که به گونه‌ای یگانه و بی‌همتا «مولود خدا» است، یعنی پسر ازلی خدا است، کسانی را که به واسطه کار تقدیس‌کننده روح‌القدس «مولود خدا» شده‌اند، محفوظ نگاه می‌دارد. روح‌القدس مَهْرِ ما است؛ نشانه مالکیت خدا بر ما و ضمانت حیات جاودان (دوم قرن‌تیاں ۱:۲۲؛ افسسیان ۴:۳۰). و این همه ماجرا نیست.

یوحنا می‌نویسد که آن شریّر نمی‌تواند ما را «لمس» کند. واژه یونانی ترجمه‌شده به «لمس» haptetai به معنای «چنگ زدن، چسبیدن... چنان چسبیدن که آتش به چیزی می‌چسبد و آن را شعله‌ور می‌کند» است. آن شریّر می‌کوشد مثل آتش به چوب خشک، خود را به ما بچسباند تا به ما آسیب بزند. اما مسیح اجازه نمی‌دهد تیرهای آتشین شیطان کسانی را که او خریده است، به آتش بکشند. فصل آخر این کتاب توضیح می‌دهد که چگونه زره کامل خدا تیرهای افروخته آن شریّر را خاموش می‌سازد. شیطان و ارواح او به طور مستمر ما را با آزمایش‌ها و وسوسه‌ها بمباران می‌کنند. اما مسیح، آن که به سان شیرِ غران در زمین می‌گردد (اول پطرس ۵:۸) را با زنجیری کوتاه در بند نگاه می‌دارد.

در آیه ۱۸، یوحنا یادآوری می‌کند که می‌دانیم هر کس مولود خدا است، در گناه به‌طور مستمر زندگی نمی‌کند، چون مسیح دل‌های ما را حفظ می‌کند و ما را

از حملات آن شریّر محافظت می‌کند. سپس در آیه ۱۹، یوحنا ی رسول می‌گوید می‌دانیم که ما از خداییم یا «فرزندان خدا هستیم»، و این در تضادی آشکار با کسانی است که در جهان هستند و زیر سلطه آن شریّرند. این برای آن است که به ما اطمینان دهد خدا پدر ما است؛ پس پدر به ما به‌گونه‌ای متفاوت از کسانی که پیشنهاد فرزندخواندگی او را رد کرده‌اند، می‌نگرد. آن شریّر نمی‌تواند به فرزندانش خدا دست بزند، اما تمام جهان در مانده و تحت تسلط شیطان است. تنها دو نوع وفاداری ممکن است: هر کس یا «از خدا» است یا «تحت سلطه آن شریّر».

در فصل ۱۲ چندین کاربرد واژه یونانی kosmos را که غالباً به «جهان» ترجمه می‌شود، بررسی می‌کنیم؛ کاربردهایی که عیسی و نویسندگان عهد جدید از آن ارائه کرده‌اند. در متن نامه یوحنا، به‌روشنی «جهان» به نظامی اشاره دارد که از خدا بیگانه، شوریده بر ضد او و به‌سبب بی‌خدایی محکوم است. این همان جهانی است که شیطان بر آن حکومت می‌کند.

ایمانداران از خدا هستند، در حالی که بی‌ایمانان، به یک معنا، «در» آن شریّر هستند. یعنی در چنگال و تحت کنترل او قرار دارند. نه فقط این، بلکه شهروندان پادشاهی او و نادانسته زندانیان قلمرو تاریک او هستند. یوحنا غیرمسیحیان را این چنین به‌تصویر می‌کشد که آنها مشتاق آزادی از چنگ آن شریّر نیستند و تمایلی برای گسستن زنجیرهایی که توسط او بسته شده است، ندارند. برعکس، آن‌ها از در بند بودن خود راضی به نظر می‌رسند و از حکم مرگی که بالای سرشان است آگاه نیستند. شیطان نه تنها آن‌ها را اسپر خود می‌کند تا اراده‌اش را به‌جا آورند (دوم تیموتائوس ۲: ۲۶)، بلکه چشمانشان را نسبت به واقعیت وضعیتی بردگی‌شان کور می‌کند (دوم قرنتیان ۴: ۴).

یکی از مفسران این وضع را چنین خلاصه می‌کند که جهان:

«... تحت تسلط ابلیس است که آن را با اقتداری مستبدانه کنترل می‌کند و زندگی و فعالیت‌های آن را سازمان‌دهی و هدایت می‌کند تا طغیان و نفرت خود را نسبت به خدا بیان کند... به همین دلیل، آزادی جهان در واقع بردگی است، و پیشنهاد شیطان برای استقلال از خدا — که ریشه تمامی گناهان است — توهمی بیش نیست.» (۳۳).

در نهایت، یوحنا می‌گوید تمام جهان «زیر سلطه» یا «زیر نفوذ» آن شریر است. ترجمه هزاره می‌گوید در شریر «لمیده» است. هر کسی که پیشنهاد فیض‌آمیز نجات را رد کرده، بدون استثنا در این دسته قرار می‌گیرد. اقتدار شیطان بر آن‌ها مطلق است، اما تقدیر نهایی آنان نه.

مسیح آمد تا گمشده را بجوید و نجات دهد (لوقا ۱۹:۱۰). او به پادشاهی شیطان یورش برد، وارد خانه شخص زورمند شد و او را بست تا پسر انسان بتواند دارایی‌های او را غارت کند (متی ۲۹:۱۲). یعنی، عیسی گناهکاران را از قلمرو آن شریر بیرون می‌کشد و به پادشاهی نور می‌آورد.

«زیر سلطه بودن» یا «در قدرت» یا «زیر نفوذ» آن شریر، از فعل یونانی keimai می‌آید؛ یعنی دراز کشیدن مانند نوزاد یا جسد؛ بودن در وضعیتی ثابت که فرد کنترلی بر آن ندارد. به صورت مجازی، همان‌گونه که یوحنا در این جا به کار می‌برد، یعنی تحت تسلط بودن است.

به راستی، آن شریر فرزندان خود را در چنگال دارد. امپراتوری او گسترده است. شهروندان او طلبانه از او پیروی می‌کنند. اما استقلال ظاهری آنان، فریبی بیش است. ممکن است مطابق میل خود بیندیشند، سخن بگویند و عمل کنند، اما آن شریر در پشت صحنه نخ‌ها را می‌کشد و به این ترتیب، جهان بی‌ایمان را در خلسه‌ای مرگبار و مست‌کننده نگاه می‌دارد.

خلاصه

نکات کلیدی درباره آن شریر:

(۱) تاریخ، نام‌ها و اعمال مردان و زنان شریر بسیاری را ثبت کرده است؛ از نرون گرفته تا هیتلر. اما پشت همه آن‌ها شخصیتی قرار دارد که شرارت را به وجود آورد و آن را در همه انسان‌ها برمی‌انگیزد، به‌ویژه در آنانی که داوطلبانه به ابزار شرارت او تبدیل می‌شوند. البته منظور ما شیطان است؛ همان که کتاب مقدس اغلب او را «آن شریر» می‌نامد.

(۲) شر بیش از آنکه نقطه مقابل خیر باشد، نبود خیر یا تحریف خیریت است. همان‌طور که تاریکی را فقط در مقایسه با نور می‌توان توصیف کرد، شرارت را نیز فقط در نسبت با خیریت می‌توان فهمید. و مشکل همین جاست؛ زیرا همه انسان‌ها، هرچند به صورت خدا آفریده شده‌اند، شریرند. همه ما گناه می‌کنیم و گناه ما را از آفریننده‌ای ابدی و نیکوی مطلق مان جدا می‌کند (رومیان ۳:۱۰، ۲۳:۶:۲۳).

(۳) نویسندگان عهد جدید برای به‌تصویر کشیدن شر، از واژه‌های گوناگون یونانی استفاده می‌کنند. معانی آن‌ها از «شریر» و «ناراست» تا «بدخواهی» و «ناپاک» گسترده است. واژه یونانی‌ای که غالباً برای توصیف شیطان به کار می‌رود، ho poneros است؛ یعنی «آن شریر»؛ واژه‌ای که معنای اخلاقی قدرتمندی دارد و به موجودی کاملاً شریر اشاره می‌کند.

(۴) بسیاری از بخش‌های عهد جدید، نوری بر شخص آن شریر می‌تاباند:

● متی ۵:۳۷ - پیروان عیسی باید همیشه راست گو باشند. اگر به سوگندها و قول‌های تهی پناه می‌بریم، سخنان ما بیشتر شبیه سخنان آن شریر است تا سخنان خداوند.

● متی ۱۳:۶ - باید برای رهایی از دستِ آن شریر دعا کنیم؛ همان که در نهایت، همه شرارت از او سرچشمه می‌گیرد.

● متی ۱۳:۱۹ - همان‌گونه که پرندگان منتظر نمی‌مانند کشاورز از مزرعه دور شود تا دانه‌های کنارِ راه را برچینند، آن شریر بی‌درنگ بر دل‌های سخت‌دل فرود می‌آید تا مانع از این شود که حقیقت انجیل را بشنوند و نجات یابند.

● متی ۱۳:۲۴-۳۰؛ ۳۷-۴۳ - پادشاهی آسمان و پادشاهی آن شریر به‌طور هم‌زمان در این «عصرِ حاضرِ شریر» (غلاطیان ۱: ۴) وجود دارند. اما زمانی برای درو و جداسازی گندم و علف‌های هرز فرا می‌رسد.

● یوحنا ۱۷:۱۵ - عیسی به عنوان کاهن اعظم ما در دعایی از پدر می‌خواهد شاگردانش را از دستِ آن شریر حفظ کند. همچنین عیسی برای اتحاد و تقدیس پیروانش دعا می‌کند

● افسسیان ۳:۳ - آن شریر بارانی به‌ظاهر بی‌پایان از وسوسه‌ها - «تیرهای آتشین» - به سوی ما پرتاب می‌کند. برای خاموش کردن آن‌ها، باید «سپر ایمان» را برداریم.

● دوم تسالونیکیان ۱۶:۶ - با وجود نیرنگ‌های پی‌درپی آن شریر، وفاداریِ خداوند به ما اطمینان می‌دهد که رنج، معنا دارد؛ خدا با آزاردهندگان قوم خود به سختی رفتار می‌کند و آینده ما در مسیح محفوظ است.

● اول یوحنا ۱۲:۲-۱۴ - ایمان به عیسی، پیروزی ما را بر گناه و مرگ تضمین می‌کند، زیرا مسیح به‌طور قاطع و برگشت‌ناپذیر بر آن شریر پیروز شده است.

● اول یوحنا ۳:۱۱-۱۲ - قائلن هابیل را می‌کشد، چون مردم شریر درست همان‌گونه از عدالت نفرت دارند که شیطان از خدا و قوم خدا نفرت دارد. قائلن جانب آن شریر را می‌گیرد و در نتیجه، از پدر روحانی خود تقلید می‌کند.

● اول یوحنا ۵:۱۸-۱۹ - وقتی از پادشاهی آن شریر ربوده شده و وارد پادشاهی خدا می‌شویم، از بردگی شرارت آزاد می‌شویم و زندگی مان باید هرچه بیشتر شخصیت نجات‌دهنده مان را منعکس کند.

۵) یوحنا می‌گوید تمام جهان «زیر سلطه» یا «زیر نفوذ» آن شریر است. یعنی هر کسی که پیشنهاد فیض‌آمیز نجات خدا را رد کرده، بدون استثنا در این دسته قرار می‌گیرد. اقتدار شیطان بر آن‌ها مطلق است — اما سرنوشت نهایی آن‌ها لزوماً چنین نمی‌ماند.

پرسش‌هایی برای مطالعه شخصی یا گروهی

۱) در این فصل گفته شد: «شر بیش از آنکه نقطه مقابل نیکویی باشد، نبود نیکویی یا تحریف نیکویی است.» چه نمونه‌هایی از هدایای نیکوی خدا را سراغ دارید که ما آن‌ها را تحریف می‌کنیم و در نتیجه به شرارت تبدیل می‌شوند؟

۲) به سخنان عیسی در متی ۳۷:۵ فکر کنید: «سخن شما فقط بلی یا خیر باشد. زیاده بر این از شیطان است.» شنوندگان سده نخست او چگونه از عمل سوگند خوردن سوءاستفاده می‌کردند؟ به نظر شما چرا عیسی، شیطان را مسئول پشت‌صحنه این سوءاستفاده معرفی می‌کند؟

۳) به نظر شما عیسی وقتی به ما تعلیم می‌دهد از پدر بخواهیم: «و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر رهایی ده» (متی ۶:۱۳)، چه منظوری دارد؟ آیا خدا

واقعاً ما را به سوی وسوسه هدایت می‌کند؟ و اگر واقعاً برای رهایی از شیطان دعا کنیم، چرا هنوز این قدر در جنگ‌های خود با گناه شکست می‌خوریم؟

(۴) عیسی و نویسندگان عهد جدید غالباً از شیطان با عنوان «آن شریر» یاد می‌کنند. این، چه چیزی درباره جایگاه منحصربه‌فرد ابلیس در جهان گناه‌آلود و سقوط کرده ما می‌گوید؟ به بیان دیگر، چرا برای دیوها و انسان‌ها از واژه «شریر» استفاده می‌شود، اما عنوان «آن شریر» فقط برای خود شیطان به کار می‌رود؟

(۵) به چه معنا «تمام جهان زیر سلطه آن شریر است» (اول یوحنا ۵: ۱۹)؟ یوحنا وقتی می‌گوید «جهان»، منظورش چیست؟

فصل دهم

بعل زبول: رئیس دیوها

وقتی به رئیس‌های باندهای جنایت‌کار فکر می‌کنید، چه نامی نخست از همه به ذهنتان می‌رسد؟ شاید واکنش اولیه شما این باشد که بگویید ویتو کورلئونه. با این حال، شخصیت کتاب پدرخوانده ماریو پوزو، در اصل ترکیبی است از چند رئیس واقعی مافیا، از جمله فرانک کاستلو، دن جو پروفاجی و کارلو گامبینو (۱). علاوه بر این، معروفیت ویتو کورلئونه در سایه معروف شدن پسرش مایکل، کم‌رنگ می‌شود؛ کسی که از پدرش در رأس خانواده کورلئونه جلو می‌زند و آن را با بیرحمی حساب‌شده‌ای اداره می‌کند.

خب، بیا ویتو جنووزی را در نظر بگیریم؛ گانگستری واقعی که در دوران منع استفاده مشروبات الکلی برای خود شهرتی دست‌وپا کرد. گزینه خوب دیگر: لاکی لوسیانو، پدر جرم و جنایت سازمان‌یافته مدرن است. یا این که از میان آل کاپون، مشهور به «صورت‌زخمی» و رهبر قتل‌عام روز والتاین؛ باگزی سیگل، گانگستر یهودی/آمریکایی که به مطرح شدن لاس‌وگاس کمک کرد؛ یا کارلو گامبینو، که خانواده مانگانو را قبضه کرد و آن را به نام خودش تغییر داد. جان گوتی، معروف به «دون تفلون» تا وقتی سرطان گلو جانش را گرفت؛ یا وینسنت لوییس جیگانته،

بوکسورِ سنگین‌وزنی که به یک جلاّدِ خشنِ مافیایی تبدیل شد! هر کدام را که می‌خواهید انتخاب کنید! هر یک از این شخصیت‌های پرسر و صدا می‌توانند ادعا کنند که ترسناک‌ترین رئیس شبکه‌های زیرزمینی بوده‌اند.

اما همه آن‌ها در مقابل سالواتوره توتو رینا، شاید بدنام‌ترین گانگسترِ تمام دوران، در ردیفِ پایین‌تری قرار می‌گیرند. او که در کورلئونه سیسیلی به دنیا آمد، به رئیسِ مافیای سیسیلی تبدیل شد. در طولِ دورانِ مجرمانه‌اش، رینا شخصاً دست‌کم چهل نفر را به قتل رساند و دستورِ حذفِ صدها نفرِ دیگر از جمله چند دادستانِ ضد‌مافیا را صادر کرد. سال‌ها بعد از مرگش در زندان پارما، فقط یک روز پس از تولد هشتاد و هفت سالگی‌اش، هنوز هم از او به‌عنوان خطرناک‌ترین رئیسِ مافیا یاد می‌شود (۲).

یک ویژگی مشترک در بین همه این مردانِ بدنام، تواناییِ رهبریِ آن‌هاست. آن‌ها با تکیه بر شخصیت‌های بزرگ و تأثیرگذارشان، با استفاده از اقناع، ارعاب و حذف، خود را به قله سازمان‌های‌شان می‌رسانند. در این مسیر، گروهی از جنایت‌کارانِ هم‌فکر را گرد می‌آورند تا در حوزه‌های مورد علاقه خود — پول‌شویی، شرط‌بندی، مواد مخدر، روسپیگری و ده‌ها فعالیتِ سودآورِ دیگر — برای خود ملکوتی دست‌وپا کنند.

این مردانِ عمدتاً به‌عنوان رهبرانی آتش‌افروز شناخته می‌شوند که به همان اندازه که از نتیجه کارشان لذت می‌برند، از روش‌های کج‌ومعوج کارشان هم سرمست می‌شوند. آن‌ها خانواده‌هایی به‌غایت وفادار را در جهانی خطرناک رهبری می‌کنند. و از جهتی، تصویرهای زنده و انسانیِ اربابِ واقعیِ جهانِ زیرزمینی هستند؛ همان کسی که کتاب مقدس گاه او را «بعل‌زبول» می‌نامد.

بعل زبول/بعل زبوب

نام بعل زبول (Beelzeboul, Beelzebub) هفت بار در اناجیل دیده می شود (متی ۱۰:۲۵؛ ۱۲:۲۷، ۲۴؛ مرقس ۳:۲۲؛ لوقا ۱۱:۱۵، ۱۸، ۱۹). و همچنین در نوشته جعلی وصیت نامه سلیمان نیز دیده می شود. ریشه واژه شناختی «بعل زبول» نامعلوم است، هرچند شاید بتوان آن را به خدای فلسطینی، بعل زبوب، ربط داد که در عقرون پرستیده می شد. در کتاب دوم پادشاهان، نمونه ای از این را می بینیم؛ جایی که پادشاه آخزیا با درخواست وحی از بعل زبوب، خشم خدا را برمی انگیزد:

«پس از مرگ آخاب، قوم موآب علیه اسرائیل شورش کرد. آخزیا از ایوان طبقه بالای کاخ خود افتاده و زخمی شده بود. پس چند نفر را نزد بعل زبوب خدای عقرون، شهری در فلسطین، فرستاد و گفت: «بروید و از او بپرسید که آیا من از این مرض شفا می یابم یا نه؟» اما فرشته خداوند به ایلیای تشبی گفت: «برخیز و به ملاقات قاصدان پادشاه سامره برو و به آنها بگو که مگر در اسرائیل خدایی وجود ندارد که شما نزد بعل زبوب می روید و از او راهنمایی می خواهید؟ پس اکنون خداوند می گوید، تو بستری را که به آن رفته ای، ترک نخواهی کرد و حتماً خواهی مرد.» پس ایلیا رفت و به آنها خبر داد. قاصدان نزد پادشاه بازگشتند و پادشاه از آنها پرسید: «چرا بازگشتید؟» آنها جواب دادند: «در بین راه مردی را ملاقات کردیم و او به ما گفت که بازگشته به شما بگوییم که خداوند می فرماید، آیا در اسرائیل خدایی نیست که تو از بعل زبوب خدای عقرون راهنمایی می خواهی؟ پس از بستر بیماری برنخواهی خواست و حتماً خواهی مرد.» (دوم پادشاهان ۱: ۱-۶).

در کتاب جعلی وصیت نامه سلیمان، خدا میکائیل رئیس فرشتگان را می فرستد تا انگشتی ای به سلیمان بدهد که بر دیوها قدرت دارد. سلیمان، مسلح به این انگشت، بعل زبول و سایر دیوها را مطیع خود می کند. با این حال، داستان برای

سلیمان به خوبی تمام نمی‌شود. او فریفته زنان زیبا می‌شود؛ زانی که او را به قربانی کردن برای بعل، رافا، مولک و دیگر خدایان می‌کشاند و در نتیجه، روح خدا از سلیمان دور می‌شود (بخش‌های ۵، ۱۶-۱۲، ۱۳۰-۱۲۸).

نام بعل زبوب، که در دوم پادشاهان فصل نخست به کار رفته، به معنای «سرورِ مگس‌ها» است و شاید نام‌گذاری تحقیرآمیزی باشد برای خدای کنعانی «بعل زبول»، یعنی «بعل (رئیس) شهزاده». اگر این درست باشد، «بعل شهزاده» به شکلی بی‌رحمانه به «رئیس مگس‌ها» تنزل یافته است (۳). حتی بدتر از این، همان‌طور که لئون موریس یادآور می‌شود، «یهودیان شاید این نام را بیشتر هم تحریف کرده و به صورت «رئیس فضولات» درآورده‌اند؛ راهی برای تحقیر بیشتر این خدای غیریهودی.» (۴).

تئودور لوئیس یادآور می‌شود که واژه‌شناسی «بعل زبول» در حوزه‌های دیگری هم پیگیری شده است. برای مثال، بعضی از پژوهشگران، «زبول» را به اسمی به معنای «جایگاه» یا «مسکن» ربط می‌دهند و در نتیجه، بعل زبول را «رئیس آسمان‌ها» می‌دانند؛ رقیبی اصلی برای یهوه. شاید به همین دلیل است که عیسی در متی ۲۵:۱۰ به‌طور مشخص از خود به‌عنوان «سرپرست خانه» یاد می‌کند و خود را در برابر بعل زبول و قلمرو او قرار می‌دهد. نظر دیگر، نام «بعل زبول» را به عبارت آرامی بئل دبابا ربط می‌دهد که به معنای «دشمن» یا «خصم» است و شاید به توضیح این نکته کمک کند که چرا بعل زبول با شیطان یکی دانسته شده است. (۵)

هر کدام از این دیدگاه‌ها که درست باشد، عهد جدید به‌روشنی بعل زبول را همان شیطان، یعنی سرور دیوها، معرفی می‌کند. عیسی و رهبران دینی مخالف او

از نام «بعل زبول» به عنوان مترادفی برای «شیطان» در جاهای گوناگون اناجیل استفاده می کنند. بیایید به طور خلاصه به این آیات نگاهی بیندازیم.

متی ۲۵:۱۰

عیسی شاگردانش را برای آزار و جفا آماده می کند. او هشدار می دهد که شاگردان را همچون گوسفند در میان گرگ ها می فرستد؛ بنابراین، آن ها را ترغیب می کند که «مانند ماران هوشیار و مانند کبوتران بی آزار» باشند. نجات دهنده همچنین پیش بینی می کند که ایشان را به دادگاه های محلی تحویل خواهند داد و در کنیسه ها تازیانه خواهند زد. علاوه بر این، به خاطر مسیح، ایشان را به حضور فرمانداران و پادشاهان خواهند برد. اعضای خانواده، یکدیگر را لو خواهند داد؛ حتی تا سرحد مرگ. همه به خاطر نام عیسی از شاگردان نفرت خواهند داشت.

پس عیسی از شاگردان می خواهد چه واکنش نشان دهند؟ او می گوید: «هرگاه شما را در شهری جفا رسانند به شهر دیگر فرار کنید. به یقین به شما می گویم پیش از آنکه به تمام شهرهای اسرائیل بروید، پسر انسان خواهد آمد.» (متی ۱۰: ۲۳).

بعد، عیسی به ایشان تعلیم می دهد:

«شاگرد از معلم خود و غلام از ارباب خویش بالاتر نیست. شاگرد می خواهد به مقام معلم خود برسد و غلام به مقام ارباب خویش. اگر سرپرست خانه را بعل زبول بخوانند، چه نسبت های بدتری به اهل خانه اش خواهند داد.» (متی ۱۰: ۲۴-۲۵).

به روشنی، مخالفان مسیح شاگردان او را بدنام می کنند و اعمال نیک ایشان را به منبعی شیطانی نسبت می دهند. اگر رهبران دینی، خود عیسی را بعل زبول (سرور دیوها) بخوانند و او را متهم کنند که با قدرت آن شریر معجزه می کند، پس مردان و زنان بی دین هم پیام انجیل را رد خواهند کرد و خادمان مسیح را به خراب کاری شیطانی متهم خواهند ساخت. همان گونه که آرتی. فرانس می نویسد: «شاگردی

که این افتخار را دارد که در کارِ عیسی سهیم باشد و او را نمایندگی کند، باید انتظار داشته باشد که در عدم محبوبیت و مورد تنفر قرار گرفتن نیز با او سهیم گردد.» (۶).

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، اشاره عیسی به خود به‌عنوان «سرپرست خانه» شاید مقایسه‌ای عمدی است میان او، سرورِ واقعی، و بعل‌زبول، سروری که به‌ناحق به‌عنوان سرورِ آسمان پرستیده می‌شود.

متی ۱۲: ۲۴، ۲۷

عیسی در سراسرِ متی فصل ۱۲، درگیرِ کشمکش‌های پی‌درپی با فریسیان است. پس از آن‌که شاگردانِ عیسی در روزِ سبت از میان خوشه‌ها دانه می‌چینند و می‌خورند، رهبران دینی عیسی را سرزنش می‌کنند که چرا اجازه می‌دهد شاگردانش «در روزِ سبت، کاری را انجام دهند که جایز نیست.» (متی ۱۲: ۲). عیسی در پاسخ، آن‌ها را متهم می‌کند که بی‌گناهان را محکوم می‌سازند؛ و بعد، با جسارت الوهیت خود را اعلام می‌کند: «زیرا پسرِ انسان، خداوندِ سبت است.» (متی ۱۲: ۸).

در ادامه، عیسی به کنیسه می‌رود؛ جایی که مردی با دستی خشکیده را می‌بیند. فریسیان، برای امتحان کردنِ عیسی، می‌پرسند: «آیا در روزِ سبت شفا دادن جایز است؟» (۱۰: ۱۲). عیسی پاسخ می‌دهد: «اما عیسی به ایشان گفت: «فرض کنید که یکی از شما گوسفندی دارد که در روزِ سبت به گودالی می‌افتد. آیا آن گوسفند را نمی‌گیرید و از گودال بیرون نمی‌آورید؟ مگر انسان به مراتب از گوسفند باارزش‌تر نیست؟ بنابراین، انجام دادن کارهای نیکو در روزِ سبت جایز است.» (متی ۱۲: ۱۱-۱۲). سپس، عیسی دستِ خشکیده آن مرد را شفا می‌دهد. این کار، فریسیان را به

خشم می‌آورد، به طوری که از کنیسه بیرون می‌روند و برای کشتن عیسی نقشه می‌کشند. (۱۴-۱۲:۱۳).

پس از یک دوره کوتاه، که در آن عیسی به خدمتِ شفا دادن بیماران ادامه می‌دهد، فریسیان شدیدترین حمله خود به نجات‌دهنده را آغاز می‌کنند:

«آنگاه مردم شخصی را نزد او آوردند که کور و لال بود چون دیو داشت، و عیسی او را شفا داد به طوری که او توانست هم حرف بزند و هم ببیند. مردم همه تعجب کرده می‌گفتند: «آیا این شخص پسر داوود نیست؟» اما وقتی فریسیان این را شنیدند، گفتند: «این مرد به کمک بعلزبول، رئیس شیاطین، دیوها را بیرون می‌کند.» عیسی که از افکار ایشان آگاه بود، به آنان گفت: «هر کشوری که به دسته‌های مختلف تقسیم شود، ویران خواهد شد و هر شهر یا خانه‌ای که به دسته‌های مخالف تقسیم گردد، دوام نخواهد آورد. و اگر شیطان، شیطان را بیرون کند و علیه خود تجزیه شود، حکومت او چگونه پایدار خواهد ماند؟ و اگر من به کمک بعلزبول دیوها را بیرون می‌کنم، پیروان شما با کمک چه کسی آن‌ها را بیرون می‌کنند؟ کارهای پیروان شما دربارهٔ گفتهٔ شما قضاوت خواهد کرد. اما اگر من به وسیله روح خدا دیوها را بیرون می‌کنم، این نشان می‌دهد که پادشاهی خدا به شما رسیده است.» (متی ۱۲: ۲۲-۲۸).

در این صحنه، نکات فراوانی در جریان است. نخست این که توجه کنید دیوزدگی می‌تواند خود را در ناتوانی‌های جسمانی نیز نشان دهد. اما همیشه چنین نیست و همه ناتوانی‌های جسمانی هم نتیجه دیوزدگی نیستند. اما در این مورد، روشن است که یک دیو به طور موفق، قربانی انسانی خود را از سخن گفتن و دیدن بازداشته است. عیسی در پاسخ، آن مرد را شفا می‌دهد. متی نمی‌گوید مراسم اخراج دیو به طور صریح انجام می‌شود، ولی بی‌تردید آن را تلویحاً بیان می‌کند؛ زیرا

گزارش می‌دهد که مرد اکنون می‌تواند ببیند و سخن بگوید. علاوه بر این، خودِ فریسیان تأیید می‌کنند که عیسی، دیو را بیرون کرده است.

در گام بعدی، این معجزه عیسی جماعت را حیرت‌زده می‌کند؛ به طوری که با خود می‌گویند: «آیا این، فرزندِ داود است؟» عیسی به کلی با انتظارات مسیحایی آنان متفاوت است. او خود را نه به صورت پادشاهی فاتح و نه فرماندهای نظامی و پر قدرت معرفی می‌کند. در واقع، فقط چند آیه قبل، او مردم را ترغیب می‌کند که او را معروف نسازند (۱۶:۱۲-۲۶). با این حال، او با اقتدارِ الهی سخن می‌گوید و عمل می‌کند. پس مردم ناگزیرند این امکان را در نظر بگیرند که این مردِ اهلِ ناصره، همان مسیحِ وعده داده شده است.

اما فریسیان کاملاً مطمئن‌اند که عیسی یک مدعیِ دروغین است؛ یک نبیِ کذاب، یک خودنما و کفرگو، یک جادوگر، یا شاید کسی که با شیطان همدست است. آن‌ها موضع خود را با صراحت بیان می‌کنند: «این مرد به کمکِ بعلزبول، رئیس شیاطین، دیوها را بیرون می‌کند.» (۱۲:۲۴). رهبران دینی، مطمئن‌اند که تنها راهِ اخراجِ دیوها توسط عیسی، کمی کمک از جانبِ رئیسِ دیوها است. به عبارت دیگر، فریسیان عیسی را متهم می‌کنند که «عاملِ شیطان» است و ادعا می‌کنند عیسی فقط با اجازه و یاریِ شیطان، دست به اعمالِ خارق‌العادهِ اخراجِ دیوها می‌زند.

البته، این ادعا کاملاً بی‌اساس است و عیسی به شیوه‌ای استادانه، آن را برملا می‌کند. او افکارِ فریسیان را می‌داند — و این که اتهامِ آن‌ها ناشی از جهل نیست، بلکه از بی‌ایمانی یا حتی حسادت سرچشمه می‌گیرد — پس از دو سو به آن‌ها پاسخ می‌دهد. نخست، نکته‌ای بدیهی را بیان می‌کند: «هر کشوری که به دسته‌های مختلف تقسیم شود، ویران خواهد شد و هر شهر یا خانه‌ای که به

دسته‌های مخالف تقسیم گردد، دوام نخواهد آورد. و اگر شیطان، شیطان را بیرون کند و علیه خود تجزیه شود، حکومت او چگونه پایدار خواهد ماند؟» (متی ۲۵:۱۲-۲۶).

فریسیان، هم از تاریخ و هم بنا بر مشاهدات شخصی‌شان، می‌دانند که بسیاری از پادشاهی‌ها از درون فرو می‌پاشند. حتی قلمروهای کوچک‌تر، مانند شهرها و خانه‌ها نیز در برابر نزاع و چنددستگی تاب نمی‌آورند. شاید بعضی از فریسیان به نبردهای کنونی فرقه خود با صدوقیان، هیرودیان و غیوران فکر کنند؛ کشمکش‌هایی درباره این که چگونه در زمان اشغال روم، با ایمان درست زندگی کنند.

اگر آن‌ها به اندازه کافی زنده بمانند، خواهند دید که چگونه ساکنان اورشلیم در سال ۷۰ میلادی، با نزاع‌های داخلی خود محاصره رومی‌ها را بدتر می‌کنند. و به‌سختی می‌توان این حقیقت را انکار کرد که خانواده‌ها زمانی از هم می‌پاشند و حیثیت‌ها زمانی نابود می‌شوند که اعضای خانواده علیه یکدیگر برمی‌خیزند. حکمت معمول نشان می‌دهد سازمان‌های غیرمتحد و دچار چنددستگی، از هم می‌پاشند. اگر فریسیان فکر کنند شیطان از این حقیقت بی‌خبر است، ساده‌لوحانه عمل کرده‌اند.

از این هم فراتر، اگر شیطان، عیسی را قدرت ببخشد تا دیوها را بیرون کند، در واقع خودش کلید گاوصندوق خود را به بزرگ‌ترین دشمنش می‌دهد. آن شریر دارد این امکان را فراهم می‌کند که عیسی سپاه دیوهاش را از هم بپاشد و انسان‌های اسیر تحت قدرت او را آزاد کند. چرا سرور دیوها باید آرزوی نابودی خود را داشته باشد؟ چرا باید یک روح شریر را بر ضد روح دیگر بشوراند؟

این موضع به‌طور آشکاری بی‌معناست. عیسی این را می‌داند و، البته، فریسیان هم می‌دانند.

اما عیسی در همین جا متوقف نمی‌شود. او خطِ استدلالِ دومی را ارائه می‌کند: «و اگر من به کمک بعلزبول دیوها را بیرون می‌کنم، پیروان شما با کمک چه کسی آن‌ها را بیرون می‌کنند؟ کارهای پیروان شما دربارهٔ گفتهٔ شما قضاوت خواهد کرد.» (متی ۱۲:۲۷). فریسیان شتاب‌زده سخن گفته‌اند. آن‌ها درنگ نمی‌کنند تا به این حقیقت فکر کنند که بعضی از هم‌مسلمان خود آن‌ها نیز اخراجِ دیوها انجام می‌دهند؛ واقعیتهایی که یوسیفسوس آن را تأیید کرده و ادعا می‌کند شخصاً شاهدش بوده است (۷). حتی در کتابِ اعمالِ رسولان دربارهٔ جن‌گیرانِ یهودیِ دوره‌گرد می‌خوانیم؛ از جمله هفت پسرِ سِکیوا که به خدمتی مشکوک در زمینه‌رهایی از ارواح ادامه می‌دادند (اعمال رسولان ۱۹:۱۳-۱۶).

در هر صورت، فریسیان با تأکید می‌گفتند که جن‌گیرهای یهودی، هرگز با آن شریرِ همدست نیستند. با این حال، اگر برای بیرون کردنِ دیوها، اقتداری فراطبیعی لازم است، جن‌گیرهای یهودی این قدرت را از کجا می‌آورند؟ مسلماً غیر از شیطان!

عیسی از این حقیقتِ شناخته شده بهره می‌برد تا جن‌گیرهای یهودی را در مقامِ داوران بر فریسیان بنشانند. این جن‌گیرها بی‌گمان شهادت می‌دهند که بیرون کردنِ دیوها، کارِ شیطان نیست. و آن‌ها به‌حق، فریسیان را محکوم می‌کنند، زیرا کاری را به شیطان نسبت می‌دهند که خود، می‌دانند فقط از جانب خدا انجام‌پذیر است.

حالا عیسی نکته‌نهایی را بیان می‌کند: «اما اگر من به‌وسیله روح خدا دیوها را بیرون می‌کنم، این نشان می‌دهد که پادشاهی خدا به شما رسیده است.» (متی

۱۲:۲۸). روشن است که شیطان نمی‌تواند — یا دست کم نمی‌خواهد — دیوهای خود را بیرون کند چون این‌گونه، پادشاهی خود را تضعیف می‌نماید. و فریسیان منکر این نیستند که عمل خارق‌العاده‌ای رخ داده است؛ مسئله اصلی، منبع قدرت عیسی بر دیوهاست. پس عیسی از فریسیان می‌خواهد این احتمال را در نظر بگیرند که او با روح خدا، دیوها را بیرون می‌کند. و با این عمل الهی، نشان می‌دهد که پادشاهی خدا فرا رسیده است؛ پادشاهی‌ای که در تضاد کامل با قلمرو شیطان قرار دارد.

یک داستان هشداردهنده

شاید به همین دلیل است که عیسی بلافاصله بعد از این تصریح، مثلی را بیان می‌کند: «همچنین چگونه کسی می‌تواند به خانهٔ مرد زورمندی وارد شود و اموال او را تاراج کند جز آنکه اول دست و پای او را ببندد؟ آنگاه او می‌تواند خانهٔ او را غارت کند.» (۱۲:۲۹). در این متن، به روشنی شیطان همان مرد نیرومندی است که گنج و قدرت بسیار در اختیار دارد. اما عیسی نیامده است تا به آن شریر خدمت کند، بلکه تا او را ببندد و دارایی او را غارت کند.

پادشاهی آسمان — یعنی حاکمیت خدا — بر زمین آمده و در شخص پادشاه عیسی مجسم شده است. او یک حمله روبه‌رو به قلمرو آن شریر آغاز می‌کند، از طریق معجزات پادشاهی، مانند شفاهای و اخراج دیوها، شیطان را مغلوب می‌سازد و کسانی را که در چنگ آن شریرند، آزاد می‌کند. معجزاتی که عیسی انجام می‌دهد — معجزات آفرینش دوباره، تبدیل آب به شراب قدیمی، و معجزات احیا، مثل بیرون کردن دیوها و شفا دادن بیماران — الوهیت او را ثابت می‌کند و کار روح‌القدس را در او نشان می‌دهد.

فریسیان باید مانند جماعت، مسحور و متحیر عیسی می‌بودند. با این حال، آن‌ها دل‌های خود را آن‌قدر سخت کرده‌اند که از نقطه بی‌بازگشت گذشته‌اند. بعداً، عیسی بر فریسیان و کاتبان وای‌ها صادر می‌کند و به ایشان یادآوری می‌کند که دارند پیمانۀ گناهان پدرانشان را پر می‌کنند (متی ۲۳: ۳۱-۳۲). به نظر می‌رسد عیسی دارد می‌گوید برای شرارتی که خدا با فیض عظیمش اجازه می‌دهد، حد و مرزی هست - یا به عبارتی خطی بر زمین کشیده شده است. وقتی یک شخص، یک خانواده، یک شهر یا یک ملت از آن خط عبور می‌کند، رحمت خدا جای خود را به داوری الاهی می‌دهد.

این را در روزهای نوح می‌بینیم، در سدوم، و در شکست هر دو پادشاهی شمالی و جنوبی اسرائیل. بی‌گمان، فریسیانی که برای کشتن عیسی نقشه می‌کشند نیز از آن خط گذشته‌اند. به همین دلیل، آن‌ها روز داوری را که در سال ۷۰ میلادی بر اسرائیل فرود می‌آید تسریع می‌کنند؛ روزی که در آن، رومی‌ها اورشلیم را محاصره می‌کنند، معبد را ویران می‌سازند و بیش از یک میلیون یهودی را می‌کشند و بقیه را پراکنده می‌سازند. این اتهام تند و تیزی است که فریسیان را مرتکب گناهی غیرقابل بخشش می‌داند - این که کاری را که فقط خدا می‌تواند انجام دهد را به شیطان نسبت می‌دهند.

سپس عیسی خط دیگری می‌کشد و هر شخصی باید خودش را در یکی از دو سوی آن بیابد. او می‌گوید: «هر که با من نیست، برخلاف من است و هر که با من جمع نمی‌کند، پراکنده می‌سازد.» (۱۲: ۳۰). پسر داود حقیقتاً به‌عنوان پادشاهی فاتح آمده است، اما دشمن او رومی‌ها نیستند. بلکه، عیسی نگاهش را بر دشمنی به‌مراتب هولناک‌تر متمرکز کرده است. او آمده تا به قلمروی شیطان یورش برد،

بعل زبول را با خون خود مغلوب کند، دروازه‌های هاویه را در هم بشکند و آنانی را که در کمینگاه آن شریّر در بندند، آزاد سازد.

بعداً، وقتی عیسی از شاگردانش می‌پرسد که آن‌ها او را که می‌دانند، پطرس اعتراف می‌کند: «تو مسیح، پسر خدای زنده هستی.» (متی ۱۶:۱۶). عیسی اعتراف پطرس را تصدیق می‌کند و بعد اعلام می‌نماید: «و من به تو می‌گویم که تو پطرس هستی و من بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و نیروهای مرگ هرگز بر آن چیره نخواهد شد» (متی ۱۶:۱۸).

«این صخره» ممکن است به کوه حرمون اشاره داشته باشد؛ جایی که کانون آیین‌های بت‌پرستانه باستانی بود و در دوران عیسی، به‌منزله خود دروازه‌های هاویه شناخته می‌شد. در اصل، عیسی به آن شریّر اعلان جنگ می‌کند و بعد تقریباً بلافاصله نگاهش را به سوی اورشلیم برمی‌گرداند؛ جایی که در آن، صلیب را تحمل می‌کند و تنها سه روز بعد، ظفرمندان قیام می‌نماید. این است دلیل آمدن عیسی به جهان، و او از ما می‌خواهد به او ملحق شویم - یا در برابر او بایستیم. در جنگ جهانی برای جان انسان‌ها هیچ منطقه خنثایی - هیچ سوئیسی وجود ندارد. از آنجا که نمی‌توان بی‌طرف ماند، انتخاب‌های ما پیامدهای بسیار جدی به‌همراه دارند. عیسی آموزش را برای «هر گناه و هر کفرگویی» تأیید می‌کند، اما نه برای «کفر به روح القدس» (۱۲:۳۱). مسئله این نیست که گناهان دیگر کوچک‌اند و به‌راحتی بخشیده می‌شوند. همه گناهان قلب خدا را محزون می‌سازند، و هر گناهی حکم مرگ می‌طلبد - حکمی که فقط یک وجود ازی که جسم انسانی بی‌گناه به خود گرفته می‌تواند جریمه آن را بپردازد.

وقتی با خدا هم‌نظر می‌شویم که گناه کرده‌ایم و وقتی توبه می‌کنیم و زندگی‌مان را به مسیح می‌سپاریم، بلافاصله و به‌طور قطع از مرگ روحانی به

حیاتِ جاودان منتقل می‌شویم (یوحنا ۵: ۲۴)، اما گناهِ فریسیان در کفرگویی بر ضدِ روح‌القدس - این که کارِ روح را به سرور دیوها نسبت می‌دهند - پیمانۀ گناه‌شان را پر می‌کند. این گناه غیرقابل بخشش است، نه برای این که خدا نمی‌تواند آن را ببخشد، یا اگر آن‌ها واقعاً توبه می‌کردند، نمی‌خواست آن را ببخشد؛ بلکه برای این که کفرگوییِ آن‌ها بر ضدِ روح، دلیلِ قاطعِ دل‌هایی است که فراتر از هر درمانی سخت شده است. آن‌ها نزدِ مسیح نمی‌آیند، چون نمی‌خواهند نزدِ مسیح بیایند.

به بیانِ دیگر، در متنِ این بخش، گناه بر ضدِ پسرِ انسان، رد کردنِ انجیل است؛ تخلفی که می‌تواند از طریق توبه اصلاح شود. اما گناه بر ضدِ روح‌القدس، ردِ کامل و نهاییِ انجیل است، از آن جهت که کارِ آشکارِ هر سه شخصِ تثلیث را انکار می‌کند. این گناه، سخت‌دلی‌ای است آگاهانه، عمدی، قاطع و برگشت‌ناپذیر؛ که برای آنِ علاجی نیست، فقط داوری هست.

گناهِ غیرقابل بخششی که عیسی در این‌جا، در انجیل متی، ترسیم می‌کند، امروزه نمی‌تواند انجام شود. این گناهی خاص بود که فریسیان بر ضدِ خدایِ تثلیث مرتکب شدند. آن‌ها شهادتی را که پدر از طریق انبیا فرستاده بود رد کردند. آن‌ها در پی کشتنِ پسرِ ازلیِ خدا برآمدند که تحققِ نبوت‌های مسیحایی بود. و آن‌ها به روح‌القدس به‌خاطر برابر دانستنِ قدرتِ الهی او با نیروهای شیطانی، کفر گفتند. وقتی هر سه شخصِ الوهی کنار گذاشته می‌شوند، انسان برای نجات به کجا می‌تواند رو بیاورد؟

فریسیان کلمه‌ای را که مجسم شده بود از نزدیک دیدند (یوحنا ۱: ۱۴)، و او را رد کردند. آن‌ها قدرتِ الهی معجزاتِ او را انکار کردند. به جای پذیرفتنِ پسرِ خدا که آمده بود تا آزادی را عرضه کند، به شریعت‌گراییِ فاسد خود چسبیدند. و در

حالی در سوی نادرستِ خط ایستادند و گفتند «مصلوبش کن!» که فکر کردند دارند کارِ خدا را انجام می‌دهند.

در عین حال، از یک جهت، امروز هم شخصی می‌تواند گناهی غیرقابل بخشش مرتکب شود. هرچند ما عیسی را در جسم نمی‌بینیم - که تعلیم می‌دهد، شفا می‌دهد و دیوها را بیرون می‌کند - اما شهادتِ شاهدانِ عینی را از کارِ تمام‌شده او بر صلیب در اختیار داریم. علاوه بر این، همه انسان‌ها در وجدان و در خلقت، مکاشفه‌ای کافی از خدا دارند تا روزی که در حضور خدا بایستند، بی‌عذر باشند (رومیان ۱: ۲۰). ردِ آگاهانه، عامدانه و مکررِ پسرِ خدا یعنی در آن سوی خط در برابرِ عیسی بایستیم و دعوتِ فیض‌آمیز او را برای عبور از آن خط رد کنیم. به گفته یک مفسر:

«وقتی شخصی موضعی مانند فریسیان اتخاذ می‌کند، هنگامی که نه از سر سوءتفاهم بلکه از روی دشمنی با آنچه نیکوست، نیکی را شر می‌نامد و در مقابل شر را نیکِ خود می‌سازد، چنین شخصی خود را در وضعیتی قرار داده است که مانع آموزش او می‌شود.» (۸).

رئیس دیوها

باید به توصیفِ فریسیان از بل‌زبول به‌عنوان «رئیس دیوها» (۲۴: ۱۲)، توجه کنیم. تردیدی نیست که شیطان فرمانده لشکری عظیم از ارواح شریر است. عیسی به ما می‌گوید که جهنم برای «ابلیس و فرشتگان او» آماده شده است (متی ۲۵: ۴۱)، در حالی که بخش‌های دیگر نشان می‌دهند ارواح شریر در سلسله‌مراتبی عمل می‌کنند که خوب سازمان‌دهی شده و به‌طور راهبردی هدایت می‌شوند. واژه «رئیس» در یونانی آرخون است و به معنای «فرمانده»، «ارباب»، «شهزاده» یا «حاکم» است. در عهد جدید، آرخون چند نوع حاکم متفاوت را به

تصویر می‌کشد: حاکمان بر ملت‌ها (متی ۲۵:۲۰؛ اعمال رسولان ۴:۲۶)، رهبران دینی (متی ۹:۱۸، ۲۳؛ اعمال رسولان ۳:۱۷) و مقامات شهری (اعمال رسولان ۱۶:۱۹).

اما آرخون همچنین به رهبران در قلمرو دیوها اشاره دارد. در یکی از متن‌هایی که هم‌اکنون در حال مطالعه آن هستیم (متی ۱۲:۱۱-۲۸)، بعل‌زبول، آرخون (شهبزاده، حاکم) دیوها نامیده می‌شود (مرقس ۳:۲۲ و لوقا ۱۱:۱۵ را مطالعه کنید). در قسمت‌های دیگر، شیطان، آرخون این جهان خوانده می‌شود. توجه کنید:

یوحنا ۳۱:۱۲: بعد از آن که عیسی مصلوب شدن خود را پیش‌بینی می‌کند و پدر از آسمان سخن می‌گوید، پسر انسان اعلام می‌کند:

«اکنون زمان داوری بر این دنیاست؛ اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود. و من چون از زمین برافراشته شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.»

یوحنا ۳۰:۱۴: در سراسر یوحنا فصل ۱۴، عیسی وعده می‌دهد که «تسلی‌دهنده دیگری» مانند خود خواهد فرستاد - روح‌القدس، که با شاگردان و در ایشان خواهد ماند (۱۴:۱۶-۱۷). او سپس شیوه شگفت‌انگیزی را که در آن، پدر و پسر با کسانی که عیسی را محبت می‌کنند ساکن خواهند شد، توصیف می‌کند (۱۴:۱۸-۲۱، ۲۳)، و به شاگردان اطمینان می‌دهد که پدر روح‌القدس را به نام عیسی خواهد فرستاد تا همه چیز را به ایشان بیاموزد و هر آنچه را عیسی به ایشان گفته است، به یادشان بیاورد (۱۴:۲۶).

در نهایت، عیسی به پیروان خود وعده می‌دهد که آرامش خود را به ایشان می‌بخشد و تشویق‌شان می‌کند که دل‌هایشان مضطرب نشود (۱۴:۲۷). او در ادامه می‌گوید:

«شنیدید که به شما گفتم، ”من می‌روم، اما باز نزد شما می‌آیم.“ اگر مرا دوست می‌داشتید، شادمان می‌شدید که نزد پدر می‌روم، زیرا پدر از من بزرگتر است. اکنون این را پیش از وقوع به شما گفتم، تا چون واقع شود ایمان آورید. فرصت چندانی باقی نمانده که با شما سخن بگویم، زیرا رئیس این جهان می‌آید. او هیچ قدرتی بر من ندارد؛ اما من کاری را می‌کنم که پدر به من فرمان داده است، تا جهان بداند که پدر را دوست می‌دارم. برخیزید، برویم.» (یوحنا ۱۴:۲۸-۳۱).

یوحنا ۱۱:۱۶: عیسی به شاگردان خود می‌گوید که خود را برای آزارهای آینده آماده کنند، در حالی که به آنان از یاری روح‌القدس آینده اطمینان می‌دهد؛ روحی که از طریق بشارتِ وفادارانهِ ایشان، جهان بی‌ایمان را از گناه، عدالت و داوری «متقاعد می‌کند، زیرا رئیس این جهان محکوم شده است.»

افسیان ۲:۲: پولس به خوانندگان خود یادآوری می‌کند که پیش از تبدیل آنها، آنان «مطابق با روش این جهان رفتار می‌کردند، مطابق با رئیس قدرتِ هوا، همان روحی که اکنون در فرزندانِ نافرمانی عمل می‌کند.» (۲:۲). پولس همچنین از «سلطنت تاریکی» آن شریر سخن می‌گوید که او و ارواح شریر در آن کار می‌کنند (کولسیان ۱:۱۳). شیطان نه تنها بر قلمروی زمینی فرمان می‌راند، بلکه حاکم لشکر دیوها است که در قلمرو روحانی ساکن‌اند. ما در فصل دوازدهم، بیشتر به شیطان، به‌عنوان حاکم این جهان می‌پردازیم.

هرچند اقتدار انسانی، دیوها و شیطان، انجیل را تهدید می‌کنند، اما باید دل‌گرم باشیم. عیسی به‌عنوان آرخون بر، همه پادشاهان زمینی سلطنت می‌کند. همان‌گونه که یوحنا به هفت کلیسای آسیای صغیر اعلام می‌کند، عیسی مسیح «آن شاهدِ امین، نخست‌زاده از مردگان و حاکم پادشاهان زمین» است (مکاشفه ۱:۵).

برخورد عیسی با فریسیان در متی فصل ۱۲، درکِ مشترکی را از بعل زبول، یا شیطان، به عنوان حاکم بر قلمروی وسیع روحانی نشان می‌دهد. او ملکوتی دارد و لشکری از ارواح شریر را برای اسیر نگه داشتن انسان‌ها در گناه و بیماری به کار می‌گیرد. برخلاف جن‌گیرهای یهودی سده نخست، که در تلاش‌های گاه‌موفق خود برای بیرون راندن دیوها، مراسمی مفصل به‌جا می‌آوردند، عیسی با همان اقتدارِ کلامی خود بر دیوها فرمان می‌دهد که در آفرینش جهان به کار برد.

بدون استثنا، ارواح شریر عیسی را می‌شناسند، از او نفرت دارند و از او می‌ترسند. وقتی عیسی آن‌ها را بیرون می‌کند - چه به درون گله‌ای از خوک‌ها و چه به بیابان‌ها - اطاعت می‌کنند؛ و می‌دانند که خود آن‌ها، به همراه سرورشان، برای دریاچه آتش و گوگرد مقدر شده‌اند (متی ۲۵:۴۱؛ مکاشفه ۲۰:۱۰).

مرقس ۳:۲۲: مرقس ۳:۲۰-۳۰ متین موازی با متی ۱۲:۲۲-۲۸ است، اما جزئیات بیشتری در اختیار ما قرار می‌دهد:

«روزی دیگر عیسی به خانه رفت و باز جماعتی گرد آمدند، به گونه‌ای که او و شاگردانش را حتی مجال غذا خوردن نبود. چون خویشان عیسی این را شنیدند، روانه شدند تا او را برداشته با خود ببرند، زیرا می‌گفتند: از خود بی‌خود شده است. علمای دین نیز که از اورشلیم آمده بودند می‌گفتند: «بِعَلْزَبُول دارد و دیوها را به یاری رئیس دیوها بیرون می‌راند. پس عیسی آنها را فرا خواند و مثلهایی برایشان آورد و گفت: «چگونه ممکن است شیطان، شیطان را بیرون براند؟ اگر حکومتی بر ضد خود تجزیه شود، نمی‌تواند پابرجا ماند. نیز اگر خانه‌ای بر ضد خود تجزیه شود، آن خانه پابرجا نمی‌ماند. شیطان نیز اگر بر ضد خود قیام کند و تجزیه شود، نمی‌تواند دوام آورد، بلکه پایانش فرا رسیده است. به‌واقع هیچ‌کس نمی‌تواند به خانهٔ مردی نیرومند درآید و اموالش را غارت کند، مگر اینکه نخست آن مرد را

ببندد. پس از آن می‌تواند خانهٔ او را غارت کند. آمین، به شما می‌گویم که تمام گناهان انسان و هر کفری که بگوید آمرزیده می‌شود؛ اما هر که به روح‌القدس کفر گوید، هرگز آمرزیده نخواهد شد، بلکه مجرم به گناهی ابدی است. این سخن عیسی از آن سبب بود که می‌گفتند «روح پلید دارد.»

مرقس، خانواده عیسی را واردِ داستان می‌کند. آزاردهنده است که بخوانیم اعضای خانواده خودش فکر می‌کنند او دیو دارد و می‌کوشند او را مهار کنند. بدتر این که کاتبان آمده از اورشلیم تشخیصی تاریک‌تر ارایه می‌دهند. آن‌ها بی‌پرده ادعا می‌کنند که بعل‌زبول عیسی را تسخیر کرده و او را قادر می‌سازد دیوها را بیرون کند. این اتهامی شبیه اتهام فریسیان در متی فصل ۱۲ است، اما با این تحریف اضافه که آن شریر کاملاً بر عیسی مسلط شده است.

عیسی با همان مثال درباره خانه منقسم بر ضد خود و غارت خانه مردِ نیرومند پاسخ می‌دهد که متی نیز این موضوع را ثبت کرده است. و او روشن می‌کند که نسبت دادن کارِ روح‌القدس به شیطان، غیرقابل بخشش است، زیرا سخت‌دلی بی‌توبه بسیاری از رهبران دینی را آشکار می‌سازد.

لوقا ۱۱: ۱۵، ۱۸، ۱۹

روایتِ لوقا از همین داستان (متی ۱۲: ۲۲-۲۸؛ مرقس ۳: ۲۰-۳۰)، فقط به این نکته اشاره می‌کند که دیوها او را کور نکرده بودند فقط لال شده بود و نمی‌توانست سخن بگوید. علاوه بر این، لوقا اتهاماتِ کفرآمیز را مشخصاً به کاتبان یا فریسیان نسبت نمی‌دهد، بلکه فقط می‌نویسد: «بعضی از ایشان گفتند...» و اضافه می‌کند: «و دیگران، برای امتحانِ او، نشانه‌ای از آسمان می‌طلبدند.» متن را در بسترش

بینید:

«عیسی دیوی لال را از کسی بیرون می‌کرد. چون دیو بیرون رفت، مرد لال توانست سخن بگوید و مردم در شگفت شدند. اما برخی گفتند: «او دیوها را به یاری بَعْلَزَبُول، رئیس دیوها، بیرون می‌کند. دیگران نیز به قصد آزمودن او، خواستار آیتی آسمانی شدند. او افکار آنان را درک کرد و به ایشان گفت: «هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود، نابود خواهد شد، و هر خانه‌ای که بر ضد خود تجزیه شود، فرو خواهد ریخت. اگر شیطان نیز بر ضد خود تجزیه شود، چگونه حکومتش پابرجا ماند؟ زیرا می‌گویید من دیوها را به یاری بَعْلَزَبُول بیرون می‌رانم. اگر من به یاری بَعْلَزَبُول دیوها را بیرون می‌رانم، شاگردان شما به یاری که آنها را بیرون می‌کنند؟ پس ایشان، بر شما داوری خواهند کرد. اما اگر من به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌رانم، یقین بدانید که پادشاهی خدا بر شما وارد آمده است. هرگاه مردی نیرومند و مسلح از خانه خود پاسداری کند، اموالش در امان خواهد بود. اما چون کسی نیرومندتر از او بر وی یورش ببرد و چیره شود، سلاحی را که آن مرد بدان توکل دارد از او گرفته، غنیمت را تقسیم خواهد کرد. هر که با من نیست، بر ضد من است، و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد (لوقا ۱۱:۱۴-۲۳).

لوقا «مرد نیرومند» را بیشتر توصیف می‌کند به‌عنوان کسی که کاملاً مسلح است، در حالی که آن «قوی‌تر» همه سلاح‌هایش را از او می‌گیرد و غنایمش را تقسیم می‌کند. این، ماهیت نبرد روحانی‌ای را که در قلمروی نادیدنی در جریان است آشکار می‌سازد. شیطان نیرنگ‌هایی دارد (افسیسیان ۶:۱۱)، استتارهایی (دوم قرتیان ۱۴:۱۱) و درنده‌خو (اول پطرس ۵:۸). او همچنین فرمانده لشکری از دیوهای مجهز و سازمان‌یافته است که جنگ چریکی برای دل‌ها و افکار انسان‌هایی به‌راه انداخته‌اند که به‌شبهت خدا آفریده شده‌اند. ما ذاتاً بی‌دفاعیم. اما همان‌گونه که رسول پولس می‌گوید:

«چرا که اسلحهٔ جنگ ما دنیوی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست. ما استدلالها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می‌کنیم و هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر می‌سازیم.» (دوم قرنتیان ۱۰:۴-۵).

پولس همچنین ما را ترغیب می‌کند تا زره کامل خدا را بپوشیم تا بتوانیم در برابر ابلیس مقاومت کنیم و دوام بیاوریم. خدا کمر بند حقیقت، زره عدالت، پای‌های آراسته به آمادگی برای انجیل صلح، سپر ایمان که به وسیله آن می‌توانیم جمیع تیرهای آتشین آن شریر را خاموش کنیم، خود نجات و شمشیر روح، یعنی کلام خدا را به ما می‌بخشد. با این‌ها باید در هر زمان در روح دعا کنیم و هوشیار بمانیم (افسیان ۶:۱۰-۱۸).

نبرد طولانی است و پشتکار می‌طلبد. لشکر شیطان با حرارتی بی‌امان و قدرتی ظاهراً متوقف‌نشده‌ی حمله و ضدحمله می‌کند. اما مسیح بر شیطان و قلمروی زمینی‌اش غالب آمده است و ما می‌توانیم به این آگاهی دل‌گرم باشیم که پیروزی قطعی است، زیرا نجات‌دهنده ما بر جهان غالب شده است (یوحنا ۱۶:۳۳).

شهزاده دلربا

شیطان واقعاً گروهی انبوه از ارواح شریر را رهبری می‌کند (متی ۲۵:۴۱؛ مکاشفه ۹:۱۲). او دشمنی بسیار هولناک است، بسیار باهوش و مجهز به قدرتی ماورایی. علاوه بر این، او نیروی سازمان‌یافته‌ای را فرماندهی می‌کند که انسان‌ها را تحت نظر می‌گیرند، منتظر می‌مانند و در زمان‌های مناسب حمله می‌کنند. انجیل‌ها و کتاب اعمال رسولان، این موجودات را حدود بیست بار «ارواح ناپاک» و حدود پنجاه بار «دیو» می‌نامند. عیسی باور رایج یهودیان زمان خود را تأیید

می‌کند که شیطان - همان کسی که کاتبان و فریسیان او را بعل‌زبول می‌خوانند - بر این ارواح شریر حکمرانی می‌کند.

در هیچ جای کتاب مقدس به انسان‌ها فرمان داده نشده است که شیطان یا دیوها را تویخ کنند. حتی میکائیل رئیس فرشتگان نیز داوری را به خداوند واگذار می‌کند (یهودا ۹). اما به ما دستور داده شده که خود را مطیع خدا بگردانیم و در برابر آن شریر مقاومت کنیم (یعقوب ۴:۷). علتش این است که می‌دانیم عیسی در نبرد پیروز گشته است. او با زندگی بدون گناه، مرگ، دفن و قیام خود بر آن شریر غالب آمده است. ما هنگامی می‌توانیم مقاومت کنیم که از سر تا پا به زره الاهی ملبس باشیم. و حتی وقتی که حملات آن شریر مقاومت ما را در برابر وسوسه فرسوده می‌کند، درمی‌یابیم که خداوند راه گریزی برای ما فراهم ساخته است (اول قرننتیان ۱۰:۱۳).

بعل‌زبول بی‌تردید «شهزاده» است - شاید حتی یک شهزاده دلربا، آن‌گاه که در بهترین حالت نقاب‌زدن خود است. او بر یک پادشاهی سلطنت می‌کند و بر تابعان وفاداری که ساکن قلمروی روحانی‌اند، فرمان می‌راند. علاوه بر این، او انسان‌های بی‌شماری را به بردگی کشیده است، و آن‌ها را اسیر اراده خود نگاه می‌دارد تا خواسته‌های او را به‌جا آورند (دوم تیموتائوس ۲:۲۶).

خدا را شکر که آرخون نهایی، خداوند عیسای مسیح، به پادشاهی بعل‌زبول یورش برده و او را خلع سلاح کرده است. اکنون، عیسی فعالانه مشغول غارت‌داری‌های آن شریر است، اسیران را آزاد می‌سازد و از کسانی که پیش‌تر در بند گناه بودند و برای ابدیتی مشترک با شهزاده‌شان در دریاچه آتش مقدر شده بودند، افراد بسیاری را به فرزندخواندگی می‌پذیرد.

خلاصه

نکات کلیدی درباره بل زبول، شهزاده دیوها:

۱) هرچند ریشه‌شناسی نام بل زبول نامعلوم است و شاید به خدای فلسطینی، بل زبوب، برگردد، اما عهد جدید به روشنی بل زبول را همان شیطان، رئیس دیوها، معرفی می‌کند. عیسی و رهبران دینی‌ای که با او مخالفت می‌کنند، در قسمت‌های گوناگون در انجیل از نام بل زبول به‌عنوان مترادفی برای شیطان استفاده می‌کنند.

۲) عیسی پیروانش را برای روبرو شدن با جفا آماده می‌کند. اگر رهبران دینی عیسی را بل زبول (رئیس دیوها) بنامند و او را متهم کنند که معجزات را با قدرت آن شریر انجام می‌دهد، آن‌گاه مردان و زنان بی‌دین، پیام انجیل را رد کرده، خادمان مسیح را به خرابکاری‌ای متهم خواهند کرد که گویا از سوی دیوها الهام گرفته است (متی ۲۴:۱۰-۲۵).

۳) همان‌گونه که عیسی در طی نبردهای فراوان خود با رهبران دینی روشن می‌سازد، پسر داود حقیقتاً به‌عنوان پادشاهی فاتح آمده است، اما دشمن او رومی‌ها نیستند، بلکه عیسی نگاه خود را بر دشمنی به‌مراتب هولناک‌تر متمرکز کرده است. او آمده تا به پادشاهی شیطان یورش برد، بل زبول را با خون خود مغلوب سازد، دروازه‌های هاویه را در هم بشکند و آنانی را که در کمینگاه آن شریر در بندند، نجات بخشد.

۴) کفرگویی بر ضد روح‌القدس غیرقابل بخشش است؛ نه به این خاطر که خدا نمی‌تواند آن را ببخشد، یا اگر مردم واقعاً توبه می‌کردند، نمی‌خواست آن را ببخشد؛ بلکه بدین سبب که کفر بر روح‌القدس، دلیل محکوم‌کننده برای دل‌هایی

است که بر علیه هر درمانی، سخت شده‌اند. فریسیانِ زمانِ عیسی نزدِ مسیح نمی‌آیند، چون نمی‌خواهند نزدِ مسیح بیایند.

(۵) برخورد‌های عیسی با فریسیان در متی فصل ۱۲، درکی مشترک از بعل‌زبول به‌عنوان حاکم بر قلمروی گسترده روحانی را نشان می‌دهد. آن شریّر پادشاهی‌ای دارد و یک صفِ فشرده از ارواحِ شریّر را برای به بردگی کشاندن مردم در گناه و بیماری به کار می‌گیرد. برخلافِ جن‌گیرهای یهودیِ سده نخست، که در تلاش‌های گاه‌موفقِ خود برای بیرون راندن دیوها، مراسمی طولانی و مفصل اجرا می‌کنند، عیسی با همان اقتدارِ کلامی بر دیوها فرمان می‌دهد که در آفرینشِ جهان نیز به کار برد.

(۶) در متنِ موازی متی فصل ۱۲، یعنی مرقس فصل ۳، خانواده عیسی و نیز کاتبان وارد داستان می‌شوند. اعضای خانه خودِ عیسی فکر می‌کنند او دیوانه است. اما تشخیصِ کاتبان بی‌رحمانه‌تر است. آن‌ها بی‌درنگ این باورِ خود را به زبان می‌آورند که بعل‌زبول، عیسی را تسخیر کرده و او را قادر می‌سازد دیوها را بیرون کند. این اتهامی شبیه اتهامِ فریسیان در متی فصل ۱۲ است، اما با این تحریف اضافه که گویی آن شریّر کاملاً بر عیسی کنترل یافته است.

(۷) عیسی به پادشاهیِ بعل‌زبول یورش برده و او را خلع‌سلاح کرده است. اکنون، عیسی فعالانه مشغول غارتِ دارایی‌های آن شریّر است، اسیران را آزاد می‌کند و کسانی که پیش‌تر در بندِ گناه بودند را به فرزندخواندگی می‌پذیرد.

پرسش‌هایی برای مطالعه فردی یا گروهی

(۱) عیسی و رهبران دینیِ زمانِ او از نامِ بعل‌زبول برای اشاره به شیطان استفاده می‌کنند. ریشه‌های عهدعتیقِ این نام چیست (اول پادشاهان ۱:۱-۶)؟

چرا یهودیانِ باستان این نام را تحریف کردند تا به معنای «رئیس مگس‌ها» یا «رئیس فضولات» باشد؟

(۲) متی ۱۰:۱۴-۲۵ را بخوانید. عیسی چگونه از نامِ بعل‌زبول استفاده می‌کند تا شاگردان خود را برای جفا آماده سازد؟

(۳) به نظر شما چرا رهبران دینی زمانِ عیسی او را متهم می‌کنند که دیوها را توسط بعل‌زبول، رئیس دیوها بیرون می‌کند (متی ۱۲:۲۲-۲۸ را مطالعه کنید)؟ عیسی چگونه ریاکاریِ آن‌ها را برملا می‌سازد؟

(۴) در چندین بخش از عهد جدید (متی ۱۲:۲۴؛ مرقس ۳:۲۲؛ لوقا ۱۱:۱۵؛ یوحنا ۱۲:۳۱)، بعل‌زبول آرخون (شهبزاده، حاکم) نامیده می‌شود. شیطان بر چه کسان یا چه چیزهایی حکمرانی می‌کند؟

(۵) آیا به پیروانِ عیسی هرگز فرمان داده شده که بعل‌زبول را توبیخ کنند؟ میکائیلِ رئیس فرشتگان در نزاع بر سرِ جسد موسی چگونه با آن شریر سخن می‌گوید (یهودا ۹)؟ پاسخِ درستِ مسیحی به حملاتِ آن شریر چیست (یعقوب ۴:۷؛ مقایسه شود با اول قرن‌تین ۱۰:۱۳).

کاربردِ منحصر به فردِ پولس از نامِ بلیعالِ ممکن است هشدارِ سخت به قرن‌تیان باشد تا خود را از معلمانِ دروغینِ حيله‌گر جدا سازند؛ کسانی که زیر نفوذِ شیطان، عیساییِ دیگر، روحی دیگر، و انجیلیِ دیگر را اعلام می‌کنند (دوم قرن‌تیان ۱: ۴)

فصل یازدهم بلیعال

شیطان تنها یک بار در عهد جدید «بلیعال» یا «بلیعار» نامیده می‌شود. زمانی که پولس به قرن‌تیاں دستور می‌دهد خود را از بی‌ایمانان جدا کنند، مجموعه‌ای از پرسش‌های بلاغی را مطرح می‌سازد:

«زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مروید، زیرا پارسایی و شرارت را چه پیوندی است و نور و ظلمت را چه رفاقتی؟ مسیح و بلیعال را چه توافقی است و مؤمن و بی‌ایمان را چه شباهتی؟ و معبد خدا و بتها را چه سازگاری است؟ زیرا ما معبد خدای زنده‌ایم. چنانکه خدا می‌گوید: بین آنها سکونت خواهم گزید و در میانشان راه خواهم رفت، و من خدای ایشان خواهم بود و آنان قوم من خواهند بود.» (دوم قرن‌تیاں ۱۴:۶-۱۶).

پاسخ همه این پرسش‌ها، البته، «هیچ» است. پولس قداست مسیح را با شرارت شیطان مقایسه می‌کند. همچنین میان رفتار مورد انتظار از مسیحیان و رفتار پیروان آن شریر تمایزی روشن می‌گذارد. اما آیا کتاب مقدس سرخ‌های دیگری در مورد هویت بلیعال به ما می‌دهد؟

واژه عبری «بلیعال» beliyya'al، بیست و هفت بار در عهد عتیق به کار رفته است اما هرگز به عنوان نام خاصی برای شیطان، هرچند ارتباطی ضمنی میان بلیعال و هاویه وجود دارد.

در مزمور ۱۸:۴-۶ که در ترجمه هزاره نو تحت عنوان «سیلاب‌های نابودی» و در ترجمه قدیم «سیلاب‌های شرارت» ترجمه شده است، در کنار مرگ و شیول قرار می‌گیرد تا سه دشمن بزرگ قوم خدا را تشکیل دهند. شاید به همین دلیل، برخی مفسران «پسران بلیعال» (مانند متجاوزان و آدم‌کشان جبهه) را «دوزخی‌ها» یا «یک مشت آشوبگران جهنمی» می‌نامند (داوران ۱۹:۲۲).

در همین حال، طومارهای دریای مرده و دیگر متون کهن، بلیعال را رهبر نیروهای تاریکی معرفی می‌کنند. واقعیت این است که بلیعال در میان نسخه‌های قمران، رایج‌ترین نام برای رهبر پسران تاریکی است. او در بسیاری از نوشته‌های جعلی نیز دیده می‌شود. برای نمونه، در وصیت‌نامه یهودا، بلیعال برای همیشه به آتش افکنده می‌شود (۳:۲۵ مقایسه شود با مکاشفه ۲۰:۱۰).

هیچ چیز سودمند نیست

«بلیعال» از واژه عبری «بلل» bly'l می‌آید که به معنای «شرارت» است و با مفهوم «بی‌ارزشی» گره خورده است. «بلی» یعنی «بدون» و «یعل» یعنی «سود»؛ پس شریران چیز سودمندی تولید نمی‌کنند.

برخی مفسران بلیعال را از فعلی عبری به معنای «بلعیدن» یا «غرق کردن» گرفته‌اند. از این جهت، این واژه به شؤل (جایگاه مردگان که انسان را می‌بلعد) پیوند می‌خورد.

در سراسر عهد عتیق، بلیعال عمدتاً برای توصیف کسانی به کار می‌رود که در جنایات بزرگ علیه نظم دینی یا اجتماعی اسرائیل دست دارند. برای نمونه: بلیعال

قلب کسانی را توصیف می‌کند که در سال سبتی از قرض دادن سر باز می‌زنند (تثنیه ۹:۱۵). به کسانی اشاره دارد که علیه خداوند مشورت می‌کنند (ناحوم ۱:۱۱).
(۳).

و بیشتر از این: «فرزندان بلیعال» بنی اسرائیل را به خدمت خدایان دیگر ترغیب می‌کنند (تثنیه ۱۳:۱۳). «پسران بلیعال» در جبعه، از مهمان خانه درخواست رابطه همجنس‌گرایانه می‌کنند، و سپس به کنیزش تجاوز کرده و آن‌را می‌کشند (داوران ۱۹:۲۲-۲۸). «مردان بلیعال» از تقسیم غنایم با افراد عقب‌مانده در جنگ سر باز می‌زنند (اول سموئیل ۳۰:۲۲). پسران عیلی «پسران بلیعال» خوانده می‌شوند زیرا تقدس معبد را زیر پا می‌گذارند (اول سموئیل ۲:۱۲-۲۵). سایر ترجمه‌های انگلیسی آن‌ها را «اشرار»، «بی‌ارزش»، «بدکار» یا «آشوبگر» می‌نامند. داوود در عهد خود برای زندگی در قدوسیت می‌گوید: «چیزی بد راپیش نظر خود نخواهم گذاشت. کار کج روان را مکروه می‌دارم، به من نخواهد چسبید.» (مزمور ۱۰۱:۳). به‌طور مشخص، او فریب، تهمت، و دروغ را رد می‌کند اعمالی که در بخش‌های دیگر کتاب مقدس به‌طور خاص با شیطان مرتبط دانسته شده‌اند.

در مزمور ۴۱:۸-۹، داوود بلیعال را با «لعنتی مرگبار» و خیانت مرتبط می‌کند. عیسی این آیه را درباره یهودا نقل می‌کند، کسی که شیطان او را وسوسه کرد تا پاشنه خود را بر ضد مسیح بلند کند (یوحنا ۱۳:۱۸). با این همه، در عهد عتیق، ارتباط میان بلیعال و شیطان بیشتر ضمنی مطرح می‌شود تا صریح و آشکار.

اما در متون جعلی و یافته‌های قمران، بلیعال نام رسمی شیطان است: (برای نمونه، وصیت‌نامه لای ۱۸:۴، طومار جنگ IQM) و (طومار شکرگزاری IQH).
(۴).

پیتر بولت می‌نویسد:

«در اینجا، نبرد مداوم بین نیکویی و شرارت به شکل اسطوره‌ای در قالب نبردی آسمانی بین میکائیل و بلیعال تصویر می‌شود. عصر حاضر زمان سلطه بلیعال است، و او رهبر گروهی است که بر ضد خدا می‌ایستند. پس از نبردی سهمگین، خدا نابودی همیشگی بلیعال و تمام نیروهای شرارت (انسانی و فرشته‌گونه) را به انجام خواهد رساند.» (۵).

با ماستمه آشنا شوید

متون جعلی و یافته‌های قمران، نام دیگری را نیز برای شیطان/بلیعال یعنی «ماستمه» Mastemah معرفی می‌کنند. این واژه عبری تنها دو بار در هوشع ۷:۹-۸ به معنای «دشمنی» آمده است، اما در هیچ جای دیگر عهد عتیق دیده نمی‌شود. اما کتاب یوبیل‌ها ماستمه را «شهزاده ارواح شریر» معرفی می‌کند که برای آزار انسان‌ها فرستاده شده است (یوبیل‌ها ۱۰:۸، ۱۱). نویسندگان عهد جدید هرگز ماستمه را به عنوان نام شیطان به کار نمی‌برند، هرچند «دشمنی» به وضوح با فعالیت‌های شیطان همخوانی دارد (یوحنا ۸:۳۹-۴۴؛ اول یوحنا ۲:۱۲-۱۴؛ ۳:۱۰-۱۲؛ مقایسه شود با مکاشفه ۱۲:۱۲، ۱۷).

پس چرا پولس از واژه بلیعال استفاده می‌کند؟ ممکن است پولس در هشدار به قرن‌تیان لزوماً به شخص شیطان اشاره نکند، بلکه نگران انبیای دروغینی باشد که در کلیسا نفوذ کرده‌اند. به روشنی، او بین پارسایی و بی‌قانونی، نور و تاریکی، و معبد خدا و بت‌ها تقابلی می‌بیند. بنابراین، تقابل بین مسیح و بلیعال را می‌توان به منزله تقابل میان قدوسیت مسیح و شرارتِ معلمان دروغین معنا کرد.

با این حال، اگر پولس در اینجا شیطان را مد نظر داشته باشد، بلیعال را با بی‌قانونی، تاریکی، بی‌ایمانی و بت‌پرستی پیوند می‌دهد؛ ویژگی‌های بی‌ارزشی که «بزرگ رسولان» نفوذ کرده به کلیسا از خود نشان می‌دهند. پولس این «بزرگ

رسولان» را افشا می‌کند و آنان را رسولان دروغین و کارگزاران فریبکار می‌نامد که خود را به صورت رسولان مسیح درمی‌آورند. آنان خود را خادمان پارسایی جلوه می‌دهند، زیرا خود شیطان نیز به صورت فرشته نور تغییر چهره می‌دهد. بنابراین، کاربرد یگانه پولس از «بلیعال» می‌تواند هشداری سخت به قرن‌تیان باشد تا خود را از معلمان دروغین زیرک جدا کنند؛ کسانی که تحت تأثیر شیطان، عیسی‌ای دیگر، روحی متفاوت، و انجیلی متفاوت را اعلام می‌کنند (دوم قرن‌تیان ۴:۱۱).

خلاصه

نکات اصلی درباره بلیعال:

- ۱) شیطان تنها یک بار در عهد جدید بلیعال نامیده شده است (دوم قرن‌تیان ۱۵:۶). پولس قداست مسیح را در برابر شرارت شیطان قرار می‌دهد و تفاوتی روشن بین رفتار مسیحیان و پیروان شریر ترسیم می‌کند.
- ۲) بلیعال از واژه‌ای عبری به معنای «شرارت» و «بی‌ارزشی» می‌آید. «بلی» یعنی «بدون» و «یعل» یعنی «سود» — پس از شریران هیچ چیز سودمندی پدید نمی‌آید.
- ۳) در عهد قدیم، بلیعال معمولاً برای توصیف گناهان سنگین علیه نظام دینی و اجتماعی به کار می‌رود. اما در متون جعلی و نوشته‌های قمران، بلیعال نام رسمی شیطان است.
- ۴) استفاده یک‌باره پولس از بلیعال در دوم قرن‌تیان ۱۵:۶ احتمالاً هشدار جدی به قرن‌تیان است تا از معلمان دروغینی که تحت نفوذ شیطان پیامی تحریف‌شده اعلام می‌کنند، تفکیک شوند.

پرسش‌ها برای مطالعه فردی یا گروهی

(۱) دوم قرن‌تین ۱۴:۶-۱۶ را بخوانید. پولس بلیعال را با چه کسی مقایسه می‌کند؟ و چه سرنخ‌هایی به ما می‌دهد که نشان می‌دهد بلیعال همان شیطان است؟

(۲) عهد قدیم چگونه واژه عبری بلیعال را به هاویه پیوند می‌دهد؟ برای نمونه، به تثنیه ۱۳:۱۳؛ داوران ۱۹:۲۲-۲۸؛ و مزمور ۱۸:۴-۶ توجه کنید.

(۳) به نظر شما چرا پولس در هشدار خود به قرن‌تین از واژه بلیعال استفاده می‌کند (دوم قرن‌تین ۱۴:۶-۱۶؛ همچنین دوم قرن‌تین ۱:۵؛ ۱۳-۱۵).

شیطان فرمانروایی شرور و سلطه‌گراست که بر دل‌های بی‌ایمانان حکم می‌راند. او خدای این عصر و فرمانروای قدرتِ هواست.

فصل دوازدهم رئیس این جهان

این که سلطان باشی چیز خوبی است. کافی است از حسن البلقیه برسید، کسی که بر کشور برونتی حکومت می‌کند؛ یکی از معدود حکومت‌های مطلقه باقی‌مانده در جهان! سلطان یکی از ثروتمندترین افراد روی کره زمین است. از سال ۱۹۶۷ تاکنون، او بر کشوری بسیار کوچک حکومت کرده است؛ کشوری که به خاطر ذخایر عظیم نفت و گاز، از سطح زندگی فوق‌العاده بالایی برخوردار است.

سلطان و رعایایش هیچ مالیاتی نمی‌پردازند. علاوه بر نقش او به‌عنوان سلطان، نخست‌وزیر، رئیس وزارتخانه‌های دفاع و دارایی، ژنرال نیروهای مسلح، دریادار افتخاری نیروی دریایی سلطنتی، و بازرس کل پلیس است. او در بزرگ‌ترین کاخ جهان زندگی می‌کند: «آستانه نورالایمان» که ۱۷۸۸ اتاق دارد (۱). شاید جالب‌ترین نکته این باشد که او یکی از طولانی‌ترین نام‌های شناخته‌شده در میان پادشاهان معاصر را دارد: «سلطان حاجی حسن البلقیه معزالدین و عدالله ابن المرحوم سلطان حاجی عمرعلی سیف‌الدین سعدالخیری و عدین سلطان و یانگ‌دی پرتوان برونتی دارالسلام جونس» (بله، قبول، آن قسمت «جونس» را نویسنده اضافه کرده)! (۲).

با این که سلطان از امتیازات بسیاری برخوردار است، اما در برابر فرمانروایی دیگر که بسیار ثروتمندتر، قدرتمندتر و تأثیرگذارتر است، و پادشاهی اش محدود به مرزهای ملی نیست هیچ است. او بسیار طولانی تر از نیم قرن فرمانروایی سلطان، بر رعایای خود حکومت کرده است. کتاب مقدس نام‌های بسیاری برای این فرمانروا ذکر می‌کند: شیطان، ابلیس، شریر، بل زبول، و رئیس این جهان!

در این فصل بررسی می‌کنیم که چگونه عیسا و نویسندگان عهد جدید، شیطان را «حاکم جهان»، «رئیس این جهان»، «خدای این عصر»، و «رئیس قدرت هوا» معرفی می‌کنند. تمرکز اصلی ما بر سخنان عیسا در سه بخش از انجیل یوحنا است.

یوحنا ۱۲:۳۱

عیسا، فیلیپس و اندریاس را برای مرگ قریب‌الوقوع خود آماده می‌کند. او می‌گوید: «عیسی به آنان گفت: «ساعتِ جلال یافتن پسر انسان فرا رسیده است. آمین، آمین، به شما می‌گویم، اگر دانهٔ گندم در خاک نیفتد و نمیرد، تنها می‌ماند؛ اما اگر بمیرد بارِ بسیار می‌آورد.» (یوحنا ۱۲:۲۳-۲۴). کمی بعد، عیسا اعتراف می‌کند: «اکنون جان من مضطرب است. چه بگویم؟ آیا بگویم، ”پدر! مرا از این ساعت رهایی ده؟“ اما برای همین منظور به این ساعت رسیده‌ام. پدر، نام خود را جلال ده!» (آیات ۲۷-۲۸).

پدر از آسمان سخن می‌گوید: «جلال داده‌ام و باز جلال خواهم داد» (آیه ۲۸). جمعیتی جمع شده بودند. برخی با شنیدن این صدا گمان می‌کنند رعد بوده است؛ برخی دیگر معتقدند فرشته‌ای سخن گفته است.

عیسا پاسخ می‌دهد: «عیسی گفت: «این ندا برای شما بود، نه برای من. اکنون زمان داوری بر این دنیا است؛ اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود و من

چون از زمین برافراشته شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.» (آیات ۳۰-۳۲). او با این سخن، به چگونگی مرگی اشاره می‌کرد که انتظارش را می‌کشید یعنی مرگ با صلیب.

عیسا وقتی که از «رئیس این جهان» سخن می‌گوید، کاملاً شیطان را در نظر دارد. برای این که بهتر بفهمیم عیسا در این بخش و بخش‌های دیگر درباره شریب چه می‌گوید، لازم است لحظه‌ای دو واژه «رئیس» و «جهان» را بررسی کنیم.

رئیس

واژه «رئیس» در یوحنا ۳۱:۱۲ از واژه یونانی آرخون می‌آید؛ واژه‌ای که گاهی «شهزاده»، «حاکم»، یا «قاضی» ترجمه می‌شود. معنای آن «نخست در رتبه یا قدرت» است. در عهدجدید، آرخون برای توصیف انواع مختلفی از حاکمان به کار می‌رود: حاکمان کشورها (متی ۲۰:۲۵؛ اعمال رسولان ۴:۲۶)، پیشوایان کنیسه‌ها و دیگر رهبران یهودی (متی ۹:۱۸، ۲۳؛ ۲۳:۱۳؛ اعمال رسولان ۳:۱۷)، و مقام‌های شهری (اعمال رسولان ۱۶:۱۹).

در عین حال، نویسندگان عهدجدید از آرخون برای توصیف حاکمان جهان نادیدنی نیز استفاده می‌کنند. برای مثال، بل‌زبول «آرخون» (شهزاده، حاکم) دیوها نامیده می‌شود (متی ۱۲:۲۴؛ مرقس ۳:۲۲؛ لوقا ۱۱:۱۵). و عیسا، شیطان را «آرخون این جهان» می‌خواند (یوحنا ۳۱:۱۲؛ ۱۶:۱۱؛ افسسیان ۲:۲).

پس اگر عیسا و نویسندگان عهدجدید، شیطان را دارای اقتدار بر این جهان می‌دانند، مقصودشان از «جهان» چیست؟

جهان

واژه world در عهدجدید معمولاً ترجمه واژه یونانی kosmos است که به معنای «آنچه منظم یا مرتب شده» می‌باشد. از همین واژه، لغت انگلیسی

cosmetics گرفته شده است (۳). این واژه با فعلی مرتبط است که به معنای «مرتب کردن» یا «آراستن، زینت دادن» می‌آید. همان‌گونه که ویلیام مانس توضیح می‌دهد: «در زبان یونانی کلاسیک و ترجمه هفتاد، واژه kosmos مفهوم نظم و آراستگی را منتقل می‌کرد، و از همین جا بود که این واژه به معنای اصلی برای کیهان یا جهان تبدیل شد.» (۴).

نویسندگان عهدجدید واژه kosmos را تقریباً دویست بار در معانی گوناگون به کار می‌برند. نخست، kosmos به کل عالم اشاره دارد؛ جهانی که خدا آن را طراحی و خلق کرده تا نظمی داشته باشد. پولس در سخنرانی خود در تپه مریخ می‌گوید: «خدایی که جهان و هرآنچه را در آن است آفرید، مالک آسمان و زمین است و در معابد ساخته دست بشر ساکن نمی‌شود.» (اعمال رسولان ۱۷:۲۴). و عیسا در دعای کهناتی خود به پدر می‌گوید: «ای پدر، می‌خواهم آنها که به من بخشیده‌ای با من باشند، همان‌جا که من هستم، تا جلال مرا بنگرند، جلالی که تو به من بخشیده‌ای؛ زیرا پیش از آغاز جهان مرا دوست می‌داشتی.» (یوحنا ۱۷:۲۴).

دوم؛ kosmos برای توصیف کره زمین به کار می‌رود؛ یعنی محل سکونت انسان‌ها بعد از خروج از عدن. بعد از آن که عیسا پنج‌هزار نفر را خوراک می‌دهد، مردم با شگفتی درباره این معجزه می‌گویند: «براستی که او همان پیامبر است که می‌باید به جهان بیاید.» (یوحنا ۶:۱۴). اندکی بعد، عیسا شاگردان را دعوت می‌کند که او را تا یهودیه همراهی کنند، زیرا قصد دارد به خانه دوست تازه در گذشته‌اش، ایلعازر، برود. وقتی شاگردان یادآوری می‌کنند که یهودیان در یهودیه به تازگی قصد سنگسار کردن را داشتند، عیسا پاسخ می‌دهد: «مگر روز، دوازده ساعت نیست؟ آن که در روز راه رود، نمی‌لغزد، زیرا نور این جهان را می‌بیند.» (یوحنا ۱۱:۹).

سوم، kosmos تمامی بشریت را توصیف می‌کند. در شاید معروف‌ترین جمله عیسا، او می‌فرماید: «زیرا خدا جهان kosmos را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد. زیرا خدا پسر را به جهان kosmos نفرستاد تا جهانیان را محکوم کند، بلکه فرستاد تا به واسطه او نجات یابند.» (یوحنا ۳: ۱۶-۱۷).

پولس درباره سختی‌هایی که رسولان متحمل می‌شوند چنین می‌نویسد: «ما تا همین دم گرسنه و تشنه‌ایم، و جامه‌هایمان مندرس است. کتک خورده و آواره‌ایم. با دسترنج خود معاشمان را تأمین می‌کنیم. چون لعنمان کنند، برکت می‌طلبیم؛ و چون آزار بینیم، تحمل می‌کنیم؛ وقتی ناسزا می‌شنویم، با مهربانی پاسخ می‌دهیم. تا همین دم، ما به توفالۀ دنیا و زبالۀ همه چیز بدل گشته‌ایم.» (اول قرن‌تیا ۴: ۱۱-۱۳).

چهارم، kosmos خلاصه کل زندگی انسانی در زمان حاضر است، یعنی با همه تجربه‌ها، دارایی‌ها و احساساتی که انسان‌ها در زندگی تجربه می‌کنند. عیسا از kosmos با این معنا استفاده می‌کند وقتی که شاگردان را به انکار نفس دعوت می‌کند:

«سپس رو به شاگردان کرد و فرمود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید. زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت. انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد، اما جان خود را ببازد؟ انسان برای بازیافتن جان خود چه می‌تواند بدهد؟ زیرا پسر انسان در جلال پدر خود به همراه فرشتگانش خواهد آمد و به هر کس برای اعمالش پاداش خواهد داد. آمین، به شما می‌گویم، برخی اینجا ایستاده‌اند که تا

پسر انسان را نبینند که در پادشاهی خود می‌آید، طعم مرگ را نخواهند چشید.»
(متی ۱۶: ۲۴-۲۸).

پولس نیز kosmos را با همین مفهوم به کار می‌برد وقتی درباره تأثیر ازدواج بر خدمت خداوند سخن می‌گوید:

«خواست من این است که از هر نگرانی به دور باشید. مرد مجرد نگران امور خداوند است، نگران اینکه چگونه خداوند را خشنود سازد؛ در حالی که مرد متأهل نگران امور این دنیاست kosmos نگران اینکه چگونه همسرش را خشنود سازد، و توجه او به امری واحد معطوف نیست. به همین سان، زن مجرد و یا باکره، نگران امور خداوند است، نگران اینکه چگونه در جسم و در روح، مقدس باشد؛ در حالی که زن متأهل نگران امور این دنیاست kosmos، نگران اینکه چگونه شوهرش را خشنود سازد. من اینها را برای منفعت شما می‌گویم، نه تا در قید و بندتان بگذارم. مقصودم این است که به شایستگی زندگی کنید و هیچ دغدغه‌ای شما را از سرسپردگی به خداوند باز ندارد.» (اول قرنتیان ۷: ۳۲-۳۵).

در نهایت، kosmos به نظام جهانی‌ای اشاره می‌کند که از خدا بیگانه شده، علیه او شورش می‌کند، و به خاطر بی‌خدایی‌اش محکوم است. این همان جهانی است که طبق گفته عیسا و نویسندگان عهدجدید، شیطان بر آن حکومت می‌کند. در مناظره‌ای صریح با رهبران اسرائیل، عیسا بین «این جهان» و قلمرو آسمانی تمایز قائل می‌شود. او به آنان می‌گوید: «شما از پایینید، من از بالا. شما از این جهانید kosmos، اما من از این جهان kosmos نیستم. به شما گفتم که در گناهان خویش خواهید مرد، زیرا اگر ایمان نیاورید که من هستم، در گناهانتان خواهید مرد.» (یوحنا ۸: ۲۳-۲۴).

پولس رسول درباره حماقت حکمت انسانی که برخاسته از این جهان است می‌نویسد: «زیرا حکمت این دنیا kosmos در نظر خدا جهالت است. چنانکه نوشته شده: «حکیمان را به ترفند خودشان گرفتار می‌سازد و باز نوشته شده است: «خداوند از اندیشه‌ورزی‌های حکیمان آگاه است و می‌داند که آنها بطالت محض است.» (اول قرن‌تین ۱۹:۳-۲۰). پولس افزون بر این به مسیحیان آموزش می‌دهد که هرگاه کسی که ادعای مسیحی بودن دارد، مانند شهروندان دنیای kosmos شیطان زندگی می‌کند، انضباط کلیسایی را با جدیت اعمال کند:

«در نامهٔ پیشین خود، به شما نوشتم که با بی‌عفتان معاشرت نکنید. اما مقصودم به هیچ روی این نبود که با بی‌عفتان این دنیا kosmos یا با طمع‌ورزان یا شیادان یا بت‌پرستان معاشرت نکنید، زیرا در آن صورت می‌بایست دنیا را ترک گوید. اما اکنون به شما می‌نویسم که با کسی که خود را برادر می‌خواند، اما بی‌عفت، یا طماع یا بت‌پرست یا ناسزاگو یا میگسار و یا شیاد است، معاشرت نکنید و با چنین کس حتی همسفره مشوید. زیرا مرا چه کار است که دربارهٔ مردمان بیرون داوری کنم. ولی آیا داوری درباره آنان که در کلیسایند، بر عهدهٔ شما نیست؟ خدا خود درباره مردمان بیرون داوری خواهد کرد. پس «آن بدکار را از میان خود برانید.» (اول قرن‌تین ۹:۵-۱۳).

هیچ تردیدی نیست که شیطان بر این نظام جهانی سقوط کرده حکومت می‌کند، همان‌طور که عیسا و پولس هر دو تصدیق می‌کنند. افزون بر این، در رساله نخست یوحنا می‌خوانیم: «تمامی دنیا در آن شریر لمیده است.» (اول یوحنا ۱۹:۵).

این آیات و آیات دیگر، تنشی را توصیف می‌کنند که مسیحیان در آن زندگی می‌کنند. ما از این جهان نیستیم؛ یعنی پیروان عیسا شهروندان پادشاهی او هستند،

نه امپراتوری رو به زوال شیطان. با این حال، باید برای مدتی در قلمرو گناه‌آلود و سقوط کرده شریر به عنوان غریبه ساکن باشیم.

این بدین معناست که زیستن وفادارانه با نفرت مواجه می‌شود، چنان که عیسا توضیح می‌دهد: «اگر دنیا از شما نفرت دارد، به یاد داشته باشید که پیش از شما از من نفرت داشته است. اگر به دنیا تعلق داشتید، دنیا شما را چون کسان خود دوست می‌داشت. اما چون به دنیا تعلق ندارید، بلکه من شما را از دنیا برگزیده‌ام، دنیا از شما نفرت دارد. کلامی را که به شما گفتم، به یاد داشته باشید: ”بنده از ارباب خود بزرگتر نیستم.» (یوحنا ۱۵: ۱۸-۲۰).

این حقیقت بار دیگر در دعای کهناتی عیسا به سوی پدر آشکار می‌شود، جایی که او بارها از جهان kosmos سخن می‌گوید:

«من کلام تو را به ایشان دادم. جهان از ایشان نفرت داشت، زیرا آنان از جهان نیستند؛ همان‌گونه که من از جهان نیستم. من دعا نمی‌کنم که ایشان را از جهان بیرون ببری، بلکه این که ایشان را از شریر محافظت کنی. آنان از جهان نیستند، همان‌گونه که من از جهان نیستم. آنان را در حقیقت تقدیس کن؛ کلام تو حقیقت است. چنان که مرا به جهان فرستادی، من نیز آنان را به جهان فرستادم. و من برای ایشان خود را تقدیس می‌کنم تا آنان نیز در حقیقت تقدیس شوند.» (یوحنا ۱۷: ۱۴-۱۹).

مُرده برای جهان

چند حقیقت دیگر نیز وجود دارد که به رابطه ایمانداران با جهان مرتبط است. نخست، باید خود را نسبت به جهان مُرده بیانگاریم. یعنی ماهیت شریر قلمرو شیطان را درک کنیم و خود را از آن دور نگاه داریم. همان‌گونه که پولس می‌نویسد: «اما مباد که من هرگز به چیزی افتخار کنم جز به صلیب خداوندان عیسی»

مسیح، که به واسطهٔ آن، دنیا برای من بر صلیب شد و من برای دنیا.» (غلاطیان ۶:۱۴). یعقوب نیز می‌افزاید: «دینداری پاک و بی‌لکه در نظر پدر ما خدا، آن است که یتیمان و بیوه‌زنان را به وقت مصیبت دستگیری کنیم و خود را از آرایش این دنیا دور بداریم.» (یعقوب ۱:۲۷).

دوم، نباید میان این جهان و جهان آینده حالت دوگانه داشته باشیم. در پرتو ابدیت، نمی‌توانیم شهروندی دوگانه داشته باشیم. هر که بخواهد دوست این جهان باشد، خود را دشمن خدا می‌سازد (یعقوب ۴:۴).

سوم، محبت ما وفاداری‌های ما را آشکار می‌کند. همان‌طور که یوحنا می‌نویسد:

« دنیا و آنچه را در آن است، دوست مدارید. اگر کسی دنیا را دوست بدارد، محبت پدر در او نیست. زیرا هر چه در دنیا است، یعنی هوای نفس، هوسهای چشم و غرور مال و مقام، نه از پدر بلکه از دنیاست.» (اول یوحنا ۲:۱۵-۱۶).

در نهایت، تشویق می‌شویم که نگاهی بلندمدت داشته باشیم. این جهان گناه‌آلود و سقوط کرده که در آن زندگی می‌کنیم در حال گذر است، اما کسی که به مسیح وقف شده است، تا ابد باقی می‌ماند (اول یوحنا ۲:۱۷). تمرکز ما نباید بر چیزهای موقتی باشد که با پنج حس درک می‌کنیم، بلکه باید بر چیزهایی باشد که نادیدنی و ابدی است (دوم‌قرنتیان ۴:۱۸).

عیسا ادعای شیطان درباره اقتدارش بر این جهان را رد نمی‌کند. هنگام وسوسه‌های او در بیابان، شریر عیسا را بر کوهی بلند می‌برد و همه پادشاهی‌های جهان و جلال آن‌ها را به او نشان می‌دهد. «دیگر بار، ابلیس او را بر فراز کوهی بس بلند برد و همهٔ حکومت‌های جهان را با تمام شکوه و جلالشان به او نشان داد.» (متی ۴:۸).

عیسا توانایی شریر را برای انجام وعده‌اش یعنی بخشیدن مال و شهرت به پسر انسان، انکار نمی‌کند. بلکه مستقیماً به اصل وسوسه شیطان ضربه می‌زند. انگیزه شیطان برای این که خود را بر آدم دوم برتری دهد و طرح نجات خدا را خراب کند. در برابر وعده فریبنده شیطان، عیسا پاسخ می‌دهد: «دور شو ای شیطان! زیرا نوشته شده است: خداوند، خدای خود را پرست و تنها او را عبادت کن.» (متی ۴:۱۰).

شیطان عقب‌نشینی می‌کند، اما فقط برای مدت زمانی کوتاه (لوقا ۴:۱۳). با کنار هم قرار دادن سخنان عیسا به شاگردان - رئیس این جهان بیرون افکنده خواهد شد - اکنون موضوع روشن می‌شود. نجات‌دهنده ما شریر را به‌عنوان قدرتی حاکم به رسمیت می‌شناسد؛ قدرتی که شورشی سازمان‌یافته علیه خالق است. این نظام قدرتمند، انسان‌های سقوط کرده را با «هوای نفس، هوس چشم و غرور مال و مقام» به سوی خود می‌کشد (اول یوحنا ۲:۱۶). با این حال، شورش شیطان موقتی و محکوم به شکست است. روزی جای او که از دیرباز آماده شده، در آینده با عذابی جاودانی او را پذیرا خواهد شد (متی ۲۵:۴۱؛ مکاشفه ۲۰:۱۰). لازم است یادآوری شود که دو واژه یونانی دیگر نیز وجود دارند که گاهی در عهدجدید به «جهان» ترجمه می‌شوند. یکی *oikoumene* است که به معنای «جهان مسکون» می‌باشد، و دیگری *aion* که به «عصر» یا «دوره زمانی» اشاره دارد (۵).

یوحنا ۱۴:۳۰

عیسا در یوحنا فصل ۱۴، شیطان را «رئیس این جهان» می‌نامد. منجی به شاگردانش می‌گوید:

«برای شما آرامش به جا می‌گذارم؛ آرامش خود را به شما می‌دهم. آنچه من به شما می‌دهم، نه چنان است که جهان به شما می‌دهد. دل شما مضطرب و هراسان نباشد. شنیدید که به شما گفتم، "من می‌روم، اما باز نزد شما می‌آیم." اگر مرا دوست می‌داشتید، شادمان می‌شدید که نزد پدر می‌روم، زیرا پدر از من بزرگتر است. اکنون این را پیش از وقوع به شما گفتم، تا چون واقع شود ایمان آورید. فرصت چندانی باقی نمانده که با شما سخن بگویم، زیرا رئیس این جهان می‌آید. او هیچ قدرتی بر من ندارد؛ اما من کاری را می‌کنم که پدر به من فرمان داده است، تا جهان بداند که پدر را دوست می‌دارم. برخیزید، برویم.» (یوحنا ۱۴: ۲۷-۳۱).

پیروان عیسا ناراحت هستند زیرا او بارها و بارها رفتن قریب‌الوقوع خود را اعلام کرده است (یوحنا ۱۴: ۲-۴، ۱۲ ۱۸-۱۹). آنان با وجود این که خداوند به ایشان اطمینان داده کارهایی بزرگ‌تر از او انجام خواهند داد، نگران هستند. او وعده می‌دهد دعاهای شان را اجابت کند و تسلی‌دهنده‌ای دیگر، یعنی روح‌القدس، را بفرستد تا با آنان و در آنان باشد (آیات ۱۲-۱۷). عیسا همچنین وعده می‌دهد که آرامش الهی به آنان ببخشد - نه آرامش پوچ و دنیوی، بلکه آرامشی ماندگار. در حقیقت، جهان نمی‌تواند آرامش را به کسی بدهد، زیرا انسان‌های گناه‌آلود و سقوط کرده نمی‌توانند بر غرور، طمع، نفرت، بدخواهی و ترس خود غلبه کنند. اما آرامش برتری که عیسا وعده می‌دهد، با مرگ قریب‌الوقوع او می‌آید؛ مرگی که در آن گناهان بشر را بر خود می‌گیرد و آرامش موعود مسیحایی را به شیوه‌ای می‌بخشد که هیچ‌کس نمی‌توانست آن را تصور کند.

رومیان «صلح رومی» را با شمشیر حفظ می‌کردند، و بسیاری از یهودیان انتظار داشتند مسیح قدرتی حتی بزرگ‌تر، هم نظامی و هم سیاسی، برقرار سازد. اما عیسا،

با اطاعت فروتنانه از پدر، آرامشی عمیق‌تر، پایدارتر و ماندگارتر به ارمغان آورد که نخست برای دل‌های ایمانداران، و در نهایت برای سراسر جهان کاربرد دارد. عیسا با ملایمت پیروانش را توبیخ می‌کند و به آنان می‌گوید اگر واقعاً او را دوست می‌داشتند، از بازگشت او به سوی پدر شاد می‌شدند. رفتن او تضمین می‌کند که آنان تا ابد با او خواهند بود.

و سپس عیسا جمله‌ای می‌گوید که اغلب بد فهمیده شده یا حتی برای انکار الوهیت او تحریف شده است: «پدر از من بزرگ‌تر است.» تنش هنگامی پدید می‌آید که یوحنا به‌صراحت بر برابری عیسا با خدا تأکید می‌کند (یوحنا ۱: ۱، ۱۸؛ ۵: ۱۶-۱۸؛ ۱۰: ۳۰؛ ۲۰: ۲۸)، و هم‌زمان اطاعت عیسا از پدر و وابستگی او را آشکار می‌سازد (یوحنا ۴: ۳۴؛ ۵: ۱۹-۳۰؛ ۸: ۲۹؛ ۱۲: ۴۸-۴۹).

اشتباه است که یک حقیقت را روبروی حقیقت دیگر قرار دهیم. یعنی اشتباه است بگوییم چون عیسا انسان است بنابراین نمی‌تواند الوهیت داشته باشد؛ یا بگوییم چون او خدا است، بنابراین نمی‌تواند انسان باشد. اما بافت مستقیم متن این دشواری را حل می‌کند. جمله «پدر از من بزرگ‌تر است» نمی‌تواند به این معنا باشد که عیسا خدا نیست، زیرا او بارها در سراسر کتاب مقدس ادعای الوهیت کرده است. و نمی‌تواند به این معنا باشد که او خدایی کوچک‌تر است، زیرا یکتاپرستی یهود چنین ایده‌ای را کاملاً الحادی می‌دانست.

پس چگونه باید این جمله دشوار را فهمید؟ بهترین راه این است که «پدر از من بزرگ‌تر است» را با عبارت اصلی پیوند دهیم: «اگر مرا دوست می‌داشتید، شاد می‌شدید که نزد پدر می‌روم.» دی‌ای. کارسون توضیح می‌دهد اگر شاگردان واقعاً عیسا را دوست می‌داشتند، خوشحال می‌شدند که او نزد پدر بازمی‌گردد؛ به جایی که به آن تعلق دارد، به آن جلالی که پیش از بنیاد جهان با پدر داشت، و به جایی

که پدر در آن بدون کاهش در جلال و بی‌تردید بزرگ‌تر از پسر در حالت تجسد اوست.» کارسن ادامه می‌دهد:

«تا این لحظه، شاگردان صرفاً بر اساس برداشت خود از سود یا زیان احساسات خود واکنش نشان داده‌اند. اگر ایشان عیسا را دوست می‌داشتند، درمی‌یافتند که رفتن او به “خانه” خودش، سود اوست و با او در این چشم‌انداز شاد می‌شدند. اما در واقع، اندوه آنان نشانه‌ای از خودمحوری‌شان است.» (۶).

تمام این موارد پس‌زمینه‌ای هستند برای جمله عیسا: «رئیس این جهان می‌آید» (یوحنا ۱۴:۳۰). بی‌تردید، شاگردان این را اشاره‌ای به شیطان می‌دانستند، کسی که عیسا او را رهبر جهان بیگانه و شورشی علیه خدا معرفی می‌کند. اما شیطان چگونه می‌آید؟

شریر اغلب مستقیماً به نفع خود عمل می‌کند؛ همان‌گونه که در باغ عدن با حوا (پیدایش ۳:۱-۷) و در بیابان با عیسا (متی ۴:۱-۱۱؛ لوقا ۴:۱-۱۳) چنین کرد. با این حال، بسیار اتفاق می‌افتد که شیطان از نمایندگان اهریمنی یا انسانی استفاده می‌کند تا اراده‌اش را به انجام برساند. این را در سراسر کتاب مقدس می‌بینیم که ارواح ناپاک مردم را می‌آزارند و در برخی موارد باعث بیماری می‌شوند (مرقس ۱:۲۱-۲۷؛ ۹:۱۴-۲۹؛ لوقا ۸:۲۶-۳۹؛ افسسیان ۶:۱۲؛ اول تیموتائوس ۴:۱-۲).

هم‌زمان، شیطان گاهی از انسان‌ها برای اعمال اقتدار خود در جهان بهره می‌گیرد. برای نمونه، عیسا به یهودیان بی‌ایمان می‌گوید آنان از پدر خود، یعنی ابلیس هستند، و بنابراین می‌خواهند امیال او را انجام دهند (یوحنا ۸:۴۲-۴۷، ۸:۲). در یافت همین بخش (یوحنا ۱۴:۲۷-۳۱)، عیسا یهودای اسخریوطی را به‌عنوان عامل کار شیطان در نظر دارد.

هر نقشی که یهودا در مرگ عیسا ایفا کند، این شیطان است که نخ‌ها را می‌کشد. به یاد آورید که عیسا در یوحنا ۶:۷۰ به شاگردان خود چه گفت: «آیا من شما دوازده نفر را برنگزیدم؟ با این حال یکی از شما ابلیسی است.» یوحنا توضیح می‌دهد: «او به یهودا، پسر شمعون آسخریوطی، اشاره می‌کرد، زیرا او که یکی از آن دوازده تن بود، پس از چندی عیسی را تسلیم دشمن می‌کرد.» (آیه ۷۱).

این موضوع زمانی روشن‌تر می‌شود که عیسا و شاگردان در شب پیش از مرگ او، عید فصح را نگاه می‌دارند. پس از آن که عیسا پاهای شاگردان را می‌شوید و وعده برکت برای کسانی که از الگوی او پیروی می‌کنند می‌دهد، اعلام می‌کند: «آنچه می‌گویم دربارهٔ همهٔ شما نیست. من آنان را که برگزیده‌ام، می‌شناسم. اما این گفتهٔ کتب مقدس باید به حقیقت پیوندد که آن که نان مرا می‌خورد، با من به دشمنی برخاسته است. پس اکنون پیش از وقوع، به شما می‌گویم تا هنگامی که واقع شد، ایمان آورید که من هستم. آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که فرستادهٔ مرا بپذیرد، مرا پذیرفته، و هر که مرا پذیرفت، فرستندهٔ مرا پذیرفته است.» (یوحنا ۱۳:۱۸-۲۰؛ مقایسه شود یا مزمو ۹:۴۱).

بلافاصله پس از این، عیسا در روح خود مضطرب می‌شود و می‌گوید: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، یکی از شما مرا تسلیم دشمن خواهد کرد.» (یوحنا ۱۳:۲۱). شاگردان حیرت‌زده می‌شوند. آنان با سردرگمی به یکدیگر نگاه می‌کنند، زیرا نمی‌دانند کدام‌یک از دوازده نفر خیانتکار است. پطرس به یوحنا اشاره می‌کند که از جزئیات بیشتری باخبر شود. پس یوحنا به عقب تکیه می‌دهد و در کنار عیسا می‌پرسد: «سرورم، او کیست؟» (آیه ۲۵).

عیسا پاسخ می‌دهد: «همان که این تکه نان را پس از فرو بردن در کاسه به او می‌دهم.» آنگاه تکه‌ای نان در کاسه فرو برد و آن را به یهودا پسر شمعون

آسخریوطی داد. یهودا چون لقمه را گرفت، در دم شیطان به درون او رفت. آنگاه عیسی به او گفت: «آنچه در پی انجام آنی، زودتر به انجام رسان.» (آیه ۲۶-۲۷). این یکی از موارد نادر در کتاب مقدس است که در آن شیطان وارد وجود یک انسان می‌شود یا کنترل کامل او را به دست می‌گیرد. معمولاً دیوها اشخاص را تحت کنترل می‌گیرند، آنچه به‌طور عمومی «دیوزدگی» نامیده می‌شود، اما ترجمه دقیق‌تر آن «تسخیر شده توسط دیوها» است. یعنی دیوها در واقع مالک انسان‌ها نمی‌شوند، زیرا تنها خدا صاحب انسان‌های نجات‌یافته است که به‌عنوان فرزندان پذیرفته شده‌اند، و تنها شیطان صاحب انسان‌های گمشده است که آنان را در تاریکی به بردگی می‌گیرد. اما دیوها می‌توانند وارد روح انسان‌ها شوند و درجات مختلفی از کنترل را بر آنان اعمال کنند.

در مورد یهودای اسخریوطی، شیطان پیش از این نیز مالک او بود، زیرا یهودا پیروی واقعی عیسا نبود. اما به‌جای آن که مانند گذشته او را تنها از طریق وسوسه - خواه هوای نفس، خواه هوس چشم و خواه غرور مال و مقام (اول یوحنا ۲: ۱۶) - تحت تأثیر قرار دهد، اکنون از درون افکار و اعمال او را تحت کنترل می‌گیرد. یک مورد دیگر از مالکیت احتمالی شیطانی در کتاب مقدس وجود دارد. پولس درباره مردی که خواهد آمد و «مرد بی‌دین» نامیده می‌شود - همان کسی که معمولاً او را ضد مسیح می‌نامیم - هشدار می‌دهد. پولس رسول او را چنین توصیف می‌کند: «او با هر آنچه خدا خوانده می‌شود و مورد پرستش قرار می‌گیرد، مخالفت می‌ورزد و خود را بالاتر قرار می‌دهد، تا آنجا که در معبد خدا جلوس می‌کند و خود را خدا معرفی می‌نماید.» (دوم تسالونیکیان ۲: ۴). از آنجا که عیسی خدای مجسم است، شیطان به‌عنوان تقلید نهایی مسیح ظاهر می‌شود؛ او در روح یک فریب‌دهنده انسانی تسلیم شده ساکن می‌گردد و خود را خدا در قالب جسم انسانی اعلام

می‌کند. هر چند پولس به صراحت نمی‌گوید که آن شریر وارد انسان بی‌دین می‌شود یا او را تسخیر می‌کند، اما به نظر می‌رسد شیطان ضد مسیح را تقریباً به همان شیوه‌ای تحت کنترل دارد که یهودای اسخریوطی را در اختیار داشت.

شیطان توسط یهودا به هدف خود، یعنی خیانت به عیسی، می‌رسد؛ خیانتی که به دستگیری، محکومیت و مصلوب شدن نجات‌دهنده می‌انجامد. اما در واقع، آن شریر دچار خودفریبی است، چنان که خود عیسی روشن می‌سازد. او به شاگردانش می‌گوید که فرمانروای این جهان هیچ سلطه‌ای بر او ندارد؛ بلکه برعکس، او چنین عمل می‌کند تا جهان بداند پدر را دوست می‌دارد و دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهد که پدر به او فرمان داده است (یوحنا ۱۴:۳۰-۳۱). سخنان عیسی یادآور اصطلاحی یهودی است که غالباً در زمینه‌های حقوقی به کار می‌رفت. وقتی عیسی می‌گوید شیطان هیچ قدرتی بر او ندارد، منظور این است که آن شریر هیچ ادعایی بر عیسی ندارد و هیچ دلیل موجهی برای محکوم کردن او در اختیارش نیست (۷). و چقدر این حقیقت روشن است. عیسا از این جهان نبود (یوحنا ۸:۲۳) و هرگز گناه نکرده بود (یوحنا ۸:۴۶). شیطان تنها زمانی می‌توانست بر عیسا قدرت داشته باشد که اتهامی درست و موجه علیه او وجود می‌داشت. اما هیچ اتهامی نبود. این روشن‌ترین نمونه تاریخ از یک «شکایت واهی» است.

و عیسا می‌خواهد شاگردانش این را بدانند. مرگ قریب‌الوقوع او شکست در برابر شیطان و مأمور انسانی‌اش، یهودا نیست. بلکه برعکس، این مرگ، تحقق نقشه ابدی خداست. عیسا به این جهان آمد، هم قلمرو فیزیکی و هم نظام شریر تحت سیطره شیطان؛ تا بمیرد (یوحنا ۱۸:۳۶؛ اول تیموتائوس ۱:۱۵؛ اول یوحنا ۴:۱۰؛ مکاشفه ۸:۱۳). او در دامنه‌های کوه حرمون چالشی را متوجه شیطان کرد و اعلام نمود که کلیسای او در آستانه حمله بردن بر دروازه‌های هاویه است. سپس

رو به اورشلیم کرد و گفت، جایی که باید رنج ببیند، بمیرد و از مردگان قیام کند (متی ۱۶:۱۳-۲۳).

تمام این‌ها مطابق با قصد و تقدیر الاهی خداست (اعمال رسولان فصل ۲۲ و بعد). اطاعت عیسا از پدر، از محبت او سرچشمه می‌گیرد. این محبت و اطاعت، در نهایت، در آمادگی عیسا در قربانی کردن خود آشکار می‌شود (یوحنا ۱۰:۱۷-۱۸). و عیسا از شاگردان خود می‌خواهد همین محبت و اطاعت را با نگاه داشتن فرمان‌های او نشان دهند (یوحنا ۱۴:۱۵، ۲۱، ۲۳).

چنان‌که جان مک‌آرتور می‌نویسد:

«عیسا به زمین آمد تا خدا را بر انسان‌ها آشکار سازد. آمد تا حقیقت را تعلیم دهد. آمد تا شریعت را کامل کند. آمد تا پادشاهی خود را عرضه کند. آمد تا به ما نشان دهد چگونه باید زیست. آمد تا محبت خدا را آشکار کند. آمد تا صلح بیاورد. آمد تا بیماران را شفا دهد. آمد تا به نیازمندان خدمت کند. اما تمامی این دلایل، در برابر هدف نهایی او موضوعی فرعی محسوب می‌شوند. او می‌توانست همه این کارها را بدون تن‌گیری‌اش انجام دهد. او می‌توانست همانند «فرشته خداوند» که بارها در عهدعتیق ظاهر شد، تنها ظاهر شود و همه این‌ها را انجام دهد، بی‌آنکه واقعاً انسان شود. اما دلیل دیگری نیز برای آمدنش وجود داشت: او آمد تا بمیرد.» (۸)

رئیس این جهان می‌آید تا طرح کشتار خود را از طریق یهودای اسخریوطی و رهبران یهود که عیسا تسلیم ایشان می‌شود، اجرا کند. به همین دلیل، زمان عیسا با شاگردانش کوتاه است. اما این شکستِ پسر انسان نیست. برعکس، شریک هیچ قدرتی بر پسر بی‌گناه خدا ندارد؛ پسری که داوطلبانه جان خود را می‌نهد و در روز سوم پس از مصلوب شدن، دوباره آن را برمی‌گیرد. مرگ عیسا بر صلیب، محبت

خدا را نسبت به جهان نشان می‌دهد (یوحنا ۳:۱۶؛ رومیان ۵:۸)، و محبت ویژه عیسا را نسبت به ایمانداران آشکار می‌سازد (یوحنا ۱۳:۱۵؛ غلاطیان ۲:۲۰). اما این همه ماجرا نیست. این رویداد، اعلامی به جهان است که محبت عیسا نسبت به پدرش بسیار است.

چنان که رادنی ویتاکر توضیح می‌دهد: «صلیب هم داوری خداست و هم بشارت او، و هر دو بیانگر محبت او هستند.» (۹).

یوحنا ۱۶:۱۱

یوحنا ۱۶:۷-۱۱ چنین می‌گوید:

«با این حال، من به شما راست می‌گویم که رفتنم به سود شماست. زیرا اگر نروم، آن مدافع نزد شما نخواهد آمد؛ اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم. چون او آید، جهان را مجاب خواهد کرد که به لحاظ گناه و عدالت و داوری، تقصیرکار است. به لحاظ گناه، زیرا به من ایمان نمی‌آورند. به لحاظ عدالت، زیرا نزد پدر می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید. و به لحاظ داوری، زیرا رئیس این جهان محکوم شده است.»

این سومین بار است که عیسا در انجیل یوحنا، شیطان را «رئیس جهان» یا «رئیس این جهان» می‌نامد. عیسا شاگردان را برای رفتن خود و آزار و جفاهای حتمی که برای مقدسان در پیش است، آماده می‌کند. در عین حال، عیسا به پیروانش می‌گوید که رفتن او به سود آنان است. این به آن دلیل است که صعود عیسا پس از کامل شدن کار نجات‌بخش او - یعنی مرگ، دفن و رستاخیز - اتفاق می‌افتد. افزون بر این، هنگامی که عیسا در سمت راست پدر می‌نشیند، او به‌عنوان کاهن اعظم ما، واسط ما و شفاعت‌کننده ما خدمت می‌کند.

و حتی فراتر از این، عیسا وعده می‌دهد که «تسلی‌دهنده دیگری» هم جنس خودش را بفرستد. روح‌القدس، که برخلاف عیسا در جسم نیست و در بدن محدود نمی‌شود، هم با پیروان عیسا خواهد بود و هم در آنان. به بسیاری جهات، می‌توان روح‌القدس را عامل الاهی حیات ابدی دانست. هم پدر و هم عیسا او را می‌فرستند و اعمال او کاملاً فراگیر است.

برای نمونه، روح‌القدس گناهکاران نوایمان را تولد تازه می‌بخشد و آنان را از نظر روحانی زنده می‌گرداند. او در روح انسان‌ها ساکن می‌شود، روح‌هایی که اکنون به «قدس‌الاقداس» برای حضور شیخانا یا جلال خدا بدل شده‌اند. او ما را مَهر می‌کند، یعنی نشانه مالکیت خدا را بر ما می‌گذارد. او «روح پسرخواندگی» است و اطمینان می‌دهد که نوزادان تازه‌تولد یافته در مسیح در خانواده الاهی پذیرفته می‌شوند. او ما را تقدیس می‌کند، یعنی جدا می‌سازد و فرآیند مادام‌العمر شبیه شدن ما به مسیح را آغاز می‌کند. او در دعا به ما کمک می‌کند. او به ما عطاهای روحانی می‌بخشد تا در خدمت خدا به کار گیریم. و کارهای بسیاری دیگر نیز انجام می‌دهد. پس عیسا وعده روح‌القدس را می‌دهد تا پیروانش را تقویت کند. او به آنان اطمینان می‌دهد که «یتیم» رها نخواهند شد.

در عین حال، عیسا کار آینده روح‌القدس را در جهان بی‌ایمان توصیف می‌کند. در بافت متن این بخش، عیسا ممکن است به‌طور خاص به یهودیان بی‌ایمان و به‌ویژه رهبران یهودی بی‌ایمان اشاره داشته باشد. تا این نقطه، عیسا بارها به سران مذهبی درباره گناهان‌شان و پیامدهای هولناک بی‌ایمانی مستمر، هشدار داده است (یوحنا ۸: ۲۱، ۲۴؛ ۹: ۴۱؛ ۱۵: ۲۲، ۲۴؛ ۱۹: ۱۱). در یکی از گزنده‌ترین بیانات، عیسا می‌گوید: «به شما گفتم که در گناهان خویش خواهید مرد، زیرا اگر ایمان نیاورید که من هستم، در گناهانتان خواهید مرد.» (یوحنا ۸: ۲۴).

اما در کاربردِی گسترده‌تر، سخنان عیسا درباره همه بی‌ایمانان صادق است. به‌طور خاص، عیسا سه روش را ذکر می‌کند که روح‌القدس در آینده بی‌ایمانان را ملزم خواهد کرد. فعل یونانی elencho هجده بار در عهدجدید به کار می‌رود. این واژه می‌تواند به معنای «ملزم نمودن»، «اثبات کردن»، «امتحان کردن»، «برملا ساختن»، «افشا کردن»، «رد کردن استدلال»، «سرزنش کردن»، یا «تأدیب کردن» باشد (۱۰). اما بیش از همه، elencho به معنای نشان دادن گناه انسان‌ها و دعوت آن‌ها به توبه است (۱۱). چنان که دی. ای. کارسون می‌نویسد:

«در مقایسه با سایر کاربردهای عهدجدید، elencho یعنی ملزم ساختن جهان در معنای شخصی؛ یعنی نه استدلال درباره گناهکاری عینی جهان در برابر خدا در داوری نهایی، بلکه شرم‌نده ساختن جهان و قانع کردن آن از گناه خودش، و در نتیجه دعوت آن به توبه است.»

همان‌گونه که عیسا شرارت جهان را در ردّ کردن او آشکار کرده است (یوحنا ۱۵: ۱۸-۲۵)، روح نیز این کار را ادامه خواهد داد. در ابتدا از طریق شهادت شاگردان (یوحنا ۱۵: ۲۶-۲۷). هدف روح‌القدس این است که انسان‌ها را به سوی حقیقت‌رهایی‌بخش انجیل عیسی مسیح سوق دهد و بدین‌وسیله او را جلال دهد (یوحنا ۱۶: ۱۴). رفتن عیسا نه رویدادی غم‌انگیز، بلکه واقعه‌ای باشکوه است، زیرا پس از کامل شدن کار او در مرگ، دفن و رستاخیزش صورت می‌گیرد. سپس، هنگامی که در سمت راست پدر می‌نشیند، عیسا و پدر، روح‌القدس را می‌فرستند تا خدمت زمینی عیسا را به شیوه‌هایی شگفت‌انگیز ادامه دهد؛ شیوه‌هایی که شاگردان هنوز قادر به درکشان نیستند.

عیسا توضیح می‌دهد که روح‌القدس، بی‌ایمانان را درباره گناه، عدالت و داوری ملزم خواهد کرد. نخست، درباره گناه، «زیرا به من ایمان نمی‌آورند» (یوحنا ۱۶: ۹).

اگر مردم به عیسا ایمان می‌آوردند، سخنان راستین او درباره خودش را می‌پذیرفتند، به گناهکار بودن خود پی می‌بردند و برای نجات به سوی او بازمی‌گشتند. اما به جای این کار، بی‌ایمانی ایشان محکومیت به بار می‌آورد (یوحنا ۳: ۱۸، ۳۶)، همراه با ناآگاهی‌ای کورکننده نسبت به خطری که آن‌ها را تهدید می‌کند. همان‌گونه که جرالد بورچرت بیان می‌کند:

«ایده گناه در این جا تنها به فهرستی از رفتارهای اشتباه محدود نمی‌شود، بلکه به عمل بنیادی برگزیدن خدایی دیگر اشاره دارد. چنین ردّ کردنی بدین معناست که انسان خود را بالاتر از خدا قرار می‌دهد، همان‌گونه که آدم و حوا نخستین بار در باغ عدن علیه خدا عصیان کردند.»

پس روح‌القدس، با مهربانی اما قاطعانه، بر واقعیت ردّ عامدانه پسر خدا از سوی بی‌ایمانان - که تنها درمان گناه است - فشار می‌آورد. روح‌القدس می‌کوشد مردان و زنان را با گناه گریزناپذیر خود روبه‌رو سازد تا به سوی عیسا بازگردند و رحمت او را بطلبند.

دوم، روح‌القدس جهان بی‌ایمان را به عدالت ملزم می‌سازد «زیرا من [عیسا] نزد پدر می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید.» (یوحنا ۱۶: ۱۰). ممکن است در نگاه نخست عجیب به نظر برسد که روح‌القدس، انسان‌های گناه‌کار را به «عدالت» ملزم می‌سازد؛ اما نکته دقیقاً همین است. همان‌طور که اشعیا به برادران و خواهران یهودی خود می‌گوید که «اعمال نیک ما جملگی همچون پارچه‌ای کثیف است» (اشعیا ۶۴: ۶)، روح‌القدس تضادی تیز بین عدالت انسانی و عدالت مسیح ایجاد می‌کند. عدالت انسانی نمی‌تواند جریمه گناه ما را به خدا بپردازد و هرگز برای جلب رضایت او کفایت نمی‌کند.

در زمان عیسا نمونه‌های بسیاری از عدالت بشری وجود داشت، و عیسا زمان بسیاری صرف افشای باطل بودن آن نمود. به جای پذیرفتن عیسا به عنوان مسیح، رهبران مذهبی قصد کشتن او را داشتند (یوحنا ۷:۱۹). افزون بر این، در بسیاری از بخش‌های عهدجدید آشکار است که عدالت جهان از معیار کامل خدا پایین‌تر است (متی ۵: ۲۰؛ رومیان ۳: ۱۰؛ فیلیپیان ۳: ۶-۹؛ تیطس ۳: ۵). رسالت روح‌القدس این است که عدالت انسانی را آن‌چنان که هست (توهینی به خدا) آشکار سازد و انسان‌ها را به سوی عدالت کامل مسیح هدایت کند، عدالتی که تنها در آن، گناهکاران توبه کرده کفاره و پذیرفته می‌شوند.

روح‌القدس این کار را ادامه می‌دهد، زیرا عیسا نزد پدر بازمی‌گردد. یکی از مهم‌ترین خدمت‌های عیسا افشای عدالت‌نمایی جهان بی‌ایمان بود. او به عنوان نور جهان، هر جا می‌رفت تاریکی را می‌زدود (۳: ۱۹-۲۱؛ ۷: ۷؛ ۱۵: ۲۲، ۲۴). اما چه کسی قرار است این کار را تا بازگشت عیسا ادامه دهد؟ البته روح‌القدس، عمدتاً از طریق شهادت پیروان عیسا که روح‌القدس در آنان ساکن است و آنان را توانمند می‌سازد.

یکی از رایج‌ترین نمونه‌های عدالت‌نمایی دنیای امروز چنین است:

«من به خدا ایمان دارم و تمام تلاشم را می‌کنم که زندگی خوبی داشته باشم. همسر و فرزندانم را دوست دارم. سخت کار می‌کنم. مالیاتم را می‌دهم. به کلیسا می‌روم و حتی مقداری از پولی را که با زحمت به دست آورده‌ام در صندوق هدایا می‌گذارم. در کارهای خیریه مشارکت می‌کنم. وظیفه شهروندی‌ام را انجام می‌دهم. همسایه خوبی هستم. نمی‌گویم کامل هستیم، اما در مجموع فکر می‌کنم خدای مهربان هم موافق است که وضعم بد نیست.»

روح القدس در پاسخ، با زمزمه‌ای قاطع می‌گوید: «خیر! وضع تو خوب نیست. تو دچار خودبرتربین گشته‌ای! خودپارسا پنداری. فریب خورده‌ای. و در خطر عظیمی قرار داری!»

و این ما را به سومین روشی می‌رساند که روح القدس جهان بی‌ایمان را ملزم می‌سازد. او جهان را درباره داوری ملزم می‌کند: «زیرا رئیس این جهان محکوم شده است.» (یوحنا ۱۶:۱۱). ترجمه معاصر این‌گونه آن را ترجمه می‌کند: «زیرا رئیس این جهان هم اکنون تحت محکومیت قرار دارد.» درک جهان از داوری نادرست است، زیرا خود جهان گناه‌آلود و سقوط کرده است.

علاوه بر این، داوری اخلاقاً وارونه جهان بر پایه کسی بنا شده است که از همان آغاز دروغگو بوده است. اگر شیطان به واسطه پیروزی صلیب محکوم شده است، «داوری دروغین کسانی که در پی او حرکت می‌کنند، دو بار بر ملا می‌شود. نیاز به ملزم شدن این داوری دروغین به مراتب ضروری‌تر است؛ جهان در حال حاضر محکوم است و سخت نیاز دارد که از وضعیت خود باخبر شود.» (۱۳).

دشمنان عیسا او را به‌عنوان کسی که روز سبت را می‌شکند، نبی دروغین، و معجزه‌گری متهم می‌کنند که از قدرت شیطان بهره می‌گیرد. اما روح القدس آشکار می‌کند که این در واقع خودِ شریر است که در هنگام جلال یافتن عیسا محکوم می‌شود. این داوری، جهان بی‌ایمان را نیز محکوم می‌کند، زیرا بی‌ایمانان، شیطان را پدر خود می‌دانند (یوحنا ۸:۴۴).

پس شیطان با کار پیروزمندانه مسیح و شهادت قانع‌کننده روح القدس محکوم می‌شود. بی‌تردید، شیطان امروز به‌شدت تضعیف شده است. او از آسمان افکنده شده و اکنون فرمانروایی‌اش محدود به عالم نادیدنی است و همچون شیری غران بر زمین پرسه می‌زند (اول پطرس ۵:۸). هرچند فاصله قابل‌توجهی بین زمان

محکوم شدن شیطان و صدور حکم رسمی او وجود دارد، اما روزی فرا می‌رسد که رئیس این جهان در دریاچه آتش افکنده خواهد شد (متی ۴۱:۲۵؛ مکاشفه ۱۰:۲۰). روح‌القدس این حقیقت را آشکار می‌سازد که محکومیت شیطان واقعیتهایی انجام شده است. مجازات شریر در جهنم قطع به یقین است. و برای کسانی که در کنار او و در پادشاهی شکست خورده او می‌ایستند، ایشان نیز با همان محکومیت ابدی روبه‌رو هستند. آنان از ولی نعمت صلح، یعنی سرور صلح، جدا خواهند بود و به جای آن، تا ابد با رئیس این جهان رنج خواهند کشید. همان‌گونه که کالین کروژ می‌نویسد: «رئیس این جهان، که تحریف‌کننده داوری حقیقی است، محکوم شده است، و نقش تسلی‌دهنده این خواهد بود که اشتباه بودن کسانی از جهان را که داوری حقیقی را تحریف می‌کنند، به‌ویژه در رابطه با عیسا، ثابت کند.» (۱۵).

همان‌طور که عیسا وعده می‌دهد گناهکاران توبه کرده را از قلمرو تاریکی نجات دهد، روح‌القدس این کار پر از فیض را تأیید می‌کند. برای اینکه بی‌ایمانان رستگار شوند، روح‌القدس باید آنان را از بی‌ایمانی، از پوچی خودپارسایی، و از محکومیت ترسناک آینده‌ای که با رئیس این جهان در آن سهیم‌اند، ملزم سازد. هدف کار ملزم‌کننده روح‌القدس این است که بی‌ایمانان را از خواب آسوده و غفلت بیدار کند.

علاوه بر این، هدفش این است که آنان را با این حقیقت گریزناپذیر روبه‌رو سازد که تنها ایمان به عیسا آمرزش گناهان را به‌همراه می‌آورد، عدالت کامل مسیح را به حساب‌شان منظور می‌کند، و ایشان را از تاریکی ابدی نجات می‌دهد؛ جایی که رئیس این جهان فقط «محکوم» نشده، بلکه در واقع «ملعون» گشته است. رؤیاهای یوحنا، که در کتاب مکاشفه ثبت شده، نه تنها قدرت عظیم شرارت و راه‌های فریبنده‌اش را به تصویر می‌کشد (مکاشفه ۳:۱۲-۴؛ ۱۳:۱-۱۸؛ ۱۷:۱-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-۱۰۱۵-۱۰۱۶-۱۰۱۷-۱۰۱۸-۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲-۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-۱۰۳۵-۱۰۳۶-۱۰۳۷-۱۰۳۸-۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱-۱۰۴۲-۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-۱۰۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۵-۱۰۵۶-۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱-۱۰۶۲-۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱-۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-۱۰۷۵-۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱-۱۰۸۲-۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-۱۰۹۱-۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-۱۰۹۵-۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱-۱۱۰۲-۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-۱۱۱۱-۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-۱۱۱۵-۱۱۱۶-۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱-۱۱۲۲-۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-۱۱۳۱-۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۳۵-۱۱۳۶-۱۱۳۷-۱۱۳۸-۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۲-۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-۱۱۵۱-۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-۱۱۵۵-۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۱۵۸-۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱-۱۱۶۲-۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-۱۱۷۱-۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۱۷۷-۱۱۷۸-۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱-۱۱۸۲-۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-۱۱۹۱-۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-۱۱۹۵-۱۱۹۶-۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱-۱۲۰۲-۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-۱۲۱۵-۱۲۱۶-۱۲۱۷-۱۲۱۸-۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱-۱۲۲۲-۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۵-۱۲۳۶-۱۲۳۷-۱۲۳۸-۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۲۵۱-۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۲۵۵-۱۲۵۶-۱۲۵۷-۱۲۵۸-۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۲۶۲-۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-۱۲۷۱-۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶-۱۲۷۷-۱۲۷۸-۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱-۱۲۸۲-۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-۱۲۹۱-۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-۱۲۹۵-۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱-۱۳۰۲-۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱-۱۳۲۲-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-۱۳۳۱-۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-۱۳۵۱-۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-۱۳۵۵-۱۳۵۶-۱۳۵۷-۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱-۱۳۸۲-۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-۱۳۹۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-۱۳۹۵-۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳۹۸-۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱-۱۴۰۲-۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-۱۴۱۱-۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-۱۴۱۵-۱۴۱۶-۱۴۱۷-۱۴۱۸-۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱-۱۴۲۲-۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-۱۴۳۱-۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۳۵-۱۴۳۶-۱۴۳۷-۱۴۳۸-۱۴۳۹-۱۴۴۰-۱۴۴۱-۱۴۴۲-۱۴۴۳-۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-۱۴۴۷-۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-۱۴۵۱-۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵-۱۴۵۶-۱۴۵۷-۱۴۵۸-۱۴۵۹-۱۴۶۰-۱۴۶۱-۱۴۶۲-۱۴۶۳-۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-۱۴۶۷-۱۴۶۸-۱۴۶۹-۱۴۷۰-۱۴۷۱-۱۴۷۲-۱۴۷۳-۱۴۷۴-۱۴۷۵-۱۴۷۶-۱۴۷۷-۱۴۷۸-۱۴۷۹-۱۴۸۰-۱۴۸۱-۱۴۸۲-۱۴۸۳-۱۴۸۴-۱۴۸۵-۱۴۸۶-۱۴۸۷-۱۴۸۸-۱۴۸۹-۱۴۹۰-۱۴۹۱-۱۴۹۲-۱۴۹۳-۱۴۹۴-۱۴۹۵-۱۴۹۶-۱۴۹۷-۱۴۹۸-۱۴۹۹-۱۵۰۰-۱۵۰۱-۱۵۰۲-۱۵۰۳-۱۵۰۴-۱۵۰۵-۱۵۰۶-۱۵۰۷-۱۵۰۸-۱۵۰۹-۱۵۱۰-۱۵۱۱-۱۵۱۲-۱۵۱۳-۱۵۱۴-۱۵۱۵-۱۵۱۶-۱۵۱۷-۱۵۱۸-۱۵۱۹-۱۵۲۰-۱۵۲۱-۱۵۲۲-۱۵۲۳-۱۵۲۴-۱۵۲۵-۱۵۲۶-۱۵۲۷-۱۵۲۸-۱۵۲۹-۱۵۳۰-۱۵۳۱-۱۵۳۲-۱۵۳۳-۱۵۳۴-۱۵۳۵-۱۵۳۶-۱۵۳۷-۱۵۳۸-۱۵۳۹-۱۵۴۰-۱۵۴۱-۱۵۴۲-۱۵۴۳-۱۵۴۴

۱۴)، بلکه شکست روشن و نهایی آن را نیز نشان می‌دهد (مکاشفه ۱۴: ۱۷-۲۰؛ ۱۹: ۱۱-۲۱؛ ۲۰: ۷-۱۰).

پیش از آنکه مطلب بعدی را بررسی کنیم، باید توجه کنیم که یوحنا ی رسول در پایان نخستین رساله‌اش به موضوع شیطان به‌عنوان رئیس این جهان می‌پردازد: «ما می‌دانیم که هر که از خدا مولود شده است، در گناه زندگی نمی‌کند، بلکه آن 'مولودِ خدا' او را حفظ می‌کند و دست آن شریر به او نمی‌رسد. ما می‌دانیم که از خدا هستیم و تمامی دنیا در آن شریر لمیده است. همچنین می‌دانیم که پسر خدا آمده و به ما بصیرت بخشیده تا حق را بشناسیم، و ما در او هستیم که حق است، یعنی در پسر او عیسای مسیح. اوست خدای حق و حیات جاویدان.» (اول یوحنا ۵: ۱۸-۲۰).

یوحنا امنیت ایمانداران را در برابر وضعیت خطرناک دیگران قرار می‌دهد. شخصی که «از خدا زاده شده است» - یعنی به‌واسطه کار تمام‌شده مسیح و تولد تازه روح‌القدس از مرگ روحانی به حیات روحانی منتقل شده است - دیگر در عادات گناه‌آلودِ مستمر زندگی نمی‌کند. زیرا «آن که از خدا زاده شده است» (اشاره‌ای منحصر به فرد به عیسا؛ نگاه کنید به فصل ۹) او را از بازگشت به قلمرو تاریکی شریر محفوظ می‌دارد.

این به آن معنا نیست که مسیحیان از وسوسه، یا حتی از حملات شیطانی و ارواح پلید معاف هستند. اما شریر و دیوها تحت حاکمیت خدا عمل می‌کنند. شیطان نمی‌توانست بدون اجازه خدا به ایوب دست بزند (۱۱: ۱؛ ۱۲: ۲-۳؛ ۶).

یهودیت باستان اذعان داشت که شیطان برای آزمودن قوم خدا به رضایت خدا نیاز دارد و خدا اتهامات شیطان علیه قوم خود را رد می‌کند. همان‌طور که کریگ کینر یادآور می‌شود:

«یهودیت بر این باور بود که تمام امت‌ها به‌جز خودشان تحت سلطه شیطان و فرشتگان او هستند. دانستن منشأ این فکر چندان دشوار نیست؛ تقریباً همه غیریهودیان بت‌ها را می‌پرستیدند و بیشتر ایشان نیز به بی‌عفتی جنسی و دیگر گناهان دست می‌زدند.» (۱۶).

تفاوت بین ایمانداران حقیقی و دیگران در این است که گروه نخست از آن خدا هستند، در حالی که دیگران تحت کنترل شریر قرار دارند؛ به‌معنای دقیق کلمه «در» شریر قرار دارند. کاربرد «جهان» نزد یوحنا، جامعه انسانی را نشان می‌دهد که تحت قدرت شیطان است و با خدا و قوم او در جنگ است.

باید این تمایز ظریف را در این قسمت درک کنیم. ایمانداران «از خدا» هستند؛ در پادشاهی او متولد شده‌اند و به‌عنوان فرزندان پذیرفته شده‌اند. در مقابل، بی‌ایمانان «در شریر» هستند؛ یعنی در چنگ او و زیر کنترل او هستند. فقط دو وضعیت ممکن وجودی در کار است. هر انسان یا از آن خداست یا تحت تسلط شریر؛ هیچ حالت میانه‌ای وجود ندارد.

همان‌گونه که جان استات می‌نویسد: «جهان در این‌جا به صورت کسی به تصویر کشیده نشده که به‌طور جدی برای آزاد شدن می‌جنگد، بلکه همچون کسی است که آرام، شاید حتی ناخودآگاه در خواب، در آغوش شیطان آرمیده است. شریر نمی‌تواند یک مسیحی را لمس کند، اما جهان عاجزانه در چنگ او است.»

تعلیم پولس

پولس رسول دست‌کم در دو مورد به‌طور مستقیم به اقتدار شیطان بر جهان اشاره می‌کند (دوم قرنتیان ۴:۳-۴؛ افسسیان ۲:۱-۲). پولس در نامه دوم خود به قرنتیان، می‌نویسد:

«حتی اگر انجیل ما پوشیده است، بر کسانی پوشیده است که در طریق هلاکتند. خدای این عصر ذهنهای بی‌ایمانان را کور کرده تا نور انجیل جلال مسیح را که صورت خداست، نبینند.» (دوم قرن‌تیاں ۴:۳-۴).

در طول دوره کلیسا، تفاسیر کتاب مقدسی درباره اینکه «خدای این عصر» کیست، متفاوت بوده است. بیشتر ما طبیعتاً این عبارت را اشاره‌ای به شیطان در نظر می‌گیریم. به هر حال، پولس در بخش‌های دیگر این نامه نیز درباره شریر سخن می‌گوید. برای مثال، پولس رسول به خوانندگان خود توصیه می‌کند شخصی را که تحت انضباط کلیسایی قرار گرفته، ببخشند و او را دوباره بپذیرند، و یادآور می‌شود که نقشه‌های شیطان شامل نبخشیدن است، که این امر به او اجازه می‌دهد از مسیحیان سوءاستفاده کند (دوم قرن‌تیاں ۲:۱۱). بعداً پولس هشدار می‌دهد که شیطان خود را به شکل فرشته نور در می‌آورد (۱۴:۱۱). و سرانجام، پولس تجربه شخصی‌اش را بازگو می‌کند که «فرستاده‌ای از شیطان» برای جلوگیری از سقوط او به گناه خودبزرگ‌بینی، نزد او فرستاده شد (دوم قرن‌تیاں ۷:۱۲). بنابراین، طبیعی به نظر می‌رسد که «خدای این عصر» را شیطان بدانیم.

با این حال، پدران کلیسای اولیه، سیریل اورشلیمی و آمبروسیاستر، باور داشتند پولس درباره خدا سخن می‌گوید. استدلال آنان ساده بود: تنها خدا به راستی بر این عصر (کلمه یونانی aion که می‌تواند «عصر» یا «دوره» ترجمه شود) فرمانروایی می‌کند. سیریل و آمبروسیاستر استدلال کردند که اگر شیطان در دوم قرن‌تیاں فصل ۴ «خدا» theos خوانده شود، و عیسا در بخش‌های دیگر عهدجدید «خدا» theos نامیده شود (یوحنا ۱:۱-۳، ۱۷-۱۸؛ تیطس ۱:۳-۴)، پس آیات یوحنا و تیطس نمی‌توانند به عیسا مسیح به عنوان خدای حقیقی اشاره کنند. به بیان

دیگر، اگر شیطان theos است و عیسا نیز theos، پس چیزی منحصر به فرد درباره الوهیت پسر خدا وجود ندارد (۱۸).

اینکه «خدای این عصر» را به خدا نسبت دهیم، چندان هم دور از ذهن نیست. توجه کنید پولس در رومیان درباره کار خدا در سخت کردن دل برخی از افراد چه می‌نویسد:

«پس چه نتیجه می‌گیریم؟ اینکه اسرائیل آنچه را مشتاقانه در پی کسبش بود، به دست نیاورد. اما برگزیدگان به دست آوردند و دیگران به سختدلی دچار شدند. چنانکه نوشته شده است: تا به امروز خدا روح رخوت به آنان داد و چشمانی که نتوانند ببینند و گوشه‌هایی که نتوانند بشنوند.» (رومیان ۷:۱۱-۸؛ با اشعیا ۶:۹-۱۰ مقایسه شود).

خدا بر تمامی قدرت‌ها و قلمروها حاکمیت مطلق دارد. در این روند، او اهداف الهی خود را پیش می‌برد؛ اهدافی که ممکن است شامل بهره‌بردن از سرکشی شیطان، دیوها، یا انسان‌ها باشد.

با این همه، به نظر نمی‌رسد این دو بخش (رومیان فصل ۱۱ و دوم قرن‌تیان فصل ۴)، ارتباط مستقیمی با هم داشته باشند. افزون بر این، اگر ببینیم پولس واژه theos را در بخش‌های دیگر چگونه به کار می‌برد، روشن می‌شود که منظور او از «خدای این عصر»، شیطان است، نه خدا. برای مثال، درباره دشمنان صلیب می‌نویسد: «عاقبت چنین کسان هلاکت است. خدای آنان شکمشان است و به چیزهای ننگ‌آور مباحثات می‌کنند، و افکارشان معطوف به امور زمینی است.» (فیلیپیان ۳:۱۹). همچنین پولس می‌گوید بت‌پرستان برای «خدایان» theoi قربانی می‌کنند که در واقع دیوها هستند (اول قرن‌تیان ۱۰:۱۹-۲۰).

علاوه بر این، در دومین اشاره مستقیم پولس به شیطان و فرمانروایی او بر جهان، متنی مشابه دوم قرن‌تیاں فصل ۴ دیده می‌شود:

«و اما شما به سبب نافرمانیها و گناهان خود مرده بودید، و زمانی در آنها گام می‌زدید، آنگاه که از روشهای این دنیا و از رئیس قدرت هوا پیروی می‌کردید، از همان روحی که هم‌اکنون در سرکشان عمل می‌کند.» (افسسیان ۲: ۱-۲).

در کنار هم، این آموزه پولس حاکی از تصویری است از فرمانروایی شریری که ذهن‌های بی‌ایمانان را در اختیار دارد. بنابراین، شیطان بهترین گزینه برای «خدای این عصر» (دوم قرن‌تیاں ۴: ۴) است. این با تصویر پولس از شیطان به‌عنوان «رئیس قدرت هوا» (افسسیان ۲: ۲) همخوانی دارد.

عصر و هوا

اما واژه‌های «این عصر» و «هوا» در عهدجدید دقیقاً چه معنایی دارند؟ نگاهی دقیق‌تر لازم است.

واژه یونانی aion، که گاهی «جهان» ترجمه می‌شود، در اصل بیشتر جنبه زمانی جهان را نشان می‌دهد. این واژه گاه به معنای زمان بی‌پایان یا ابدیت به کار می‌رود (رومیان ۱: ۲۵؛ دوم قرن‌تیاں ۱: ۳۱؛ فیلیپیان ۴: ۲۰). اما غالباً به دوره‌های زمانی کوتاه‌تر، خصوصاً «عصر حاضر» اشاره دارد. شیطان «خدای این عصر» است (دوم قرن‌تیاں ۴: ۴). و «نگرانی‌های این عصر» کلام را خفه می‌کند (متی ۱۳: ۲۲).

عبارت «این عصر» اغلب در برابر «عصر آینده» قرار می‌گیرد (متی ۱۲: ۳۲؛ افسسیان ۱: ۲۱؛ عبرانیان ۵: ۶). مسیحیان دعوت می‌شوند تا هم‌مشکل این عصر نگردند (رومیان ۱۲: ۲)، بلکه زندگی پرهیزکارانه و خداترسانه داشته باشند (تیتوس ۲: ۱۲). دیماس، پولس را رها می‌کند «زیرا عصر حاضر را دوست می‌دارد» (دوم

تیموتائوس (۴: ۱۰). در مقابل، عیسا وعده می‌دهد با پیروانش «تا پایان این عصر» باشد (متی ۲۸: ۲۰).

بنابراین، بهترین تفسیر این است که «این عصر» مدت زمانی محدود است که در آن شیطان بر ملکوتی حکومت می‌کند که در برابر پادشاهی جاودانه خدا قرار دارد. به عبارت دیگر، سلطه شیطان محدود به دامنه و زمان است. او فرمانروای امپراتوری بزرگی است، اما امپراتوری‌ای که نه پایدار است و نه رقیب حاکمیت خدای قادر مطلق.

اما واژه «هوا» air در عهدجدید چه معنایی دارد؟ پولس می‌گوید شیطان «رئیس قدرت هوا» است (افسسیان ۲: ۲). این عبارت گاهی چنین ترجمه می‌شود:

- رئیس قدرت هوا (هزاره نو)
- فرمانروای قدرت هوا (معاصر)
- حکمران قدرت‌های هوا (مژده برای عصر جدید)

واژه «هوا» می‌تواند به معنای «جو» تاریک و غبارآلود» باشد؛ یعنی همان تاریکی‌ای که شیطان بدان دلبسته است. اما کل عبارت احتمالاً به این معناست که شریر فرمانروای قدرت‌هایی است که در عالم نادیدنی عمل می‌کنند (۱۹).

در باور رایج جهان باستان، ارواح شریر در پایین‌ترین لایه آسمان، یعنی «جو» زندگی می‌کردند؛ لایه‌ای که بسیار پایین‌تر از آسمان ستارگان و آسمان اعلی بود که تخت خداست. «هوا» معمول‌ترین واژه برای آسمان جوّی بود (۲۰).

در عهدجدید، aer (هوا) قلمرو دیوها است. یونانیان «هوای پایین» را ناپاک می‌دانستند و آن را مسکن ارواح شریر تلقی می‌کردند (۲۱). ای.تی. رابرتسون می‌نویسد: «واژه هوا نزد قدما برای لایه پایین و غلیظ جو به کار می‌رفت... و

شیطان در افسسیان ۲:۲ به‌عنوان فرمانروای دیوها و سایر عوامل شرارت به‌تصویر کشیده شده است.» (۲۲).

جالب اینکه پولس در اول تسالونیکیان ۱۷:۴ می‌گوید ایمانداران در رستاخیز آینده در هوا aera به ملاقات خداوند خواهند رفت؛ شاید تصویری باشد از ضربه‌ای سخت به قلمرویی که شریر هم‌اکنون بر آن حکومت می‌کند.

سیاست زمین سوخته

شیطان فرمانروای امپراتوری بزرگی‌ای است که شامل ارواح شریر، انسان‌های سقوط‌کرده، و نظام جهانی است که در برابر خدا ایستاده است. او جهانش را با همه ترفندهای یک کربوبی سابق اداره می‌کند: با دروغ، فریب، لذت‌های مخلوق‌محور، وعده‌های دروغین، و تحریک مداوم «هوای نفس؛ هوس چشم و غرور مال و مقام». پادشاهی او در تقابل با خدا، پادشاهی خدا، و قوم خدا قرار دارد. هرچند رئیس این جهان نمی‌تواند پیروز شود؛ زیرا مسیح او را با زندگی بی‌گناه و کار کاملش بر صلیب شکست داده است، اما او همچنان می‌جنگد، گویی هنوز امید دارد خالق خود را شکست دهد. و سیاست «زمین سوخته» را پیش می‌برد، به این امید که برای فرزندان رستگار خدا چیزی باقی نماند. اما این نیز حماقتی بیش نیست، زیرا وقتی مسیح باز می‌گردد، این جهان سقوط‌کرده را از گناه و آلودگی‌اش می‌پیراید و همه چیز را نو می‌سازد (مکاشفه ۵:۲۱).

خلاصه

نکات کلیدی درباره حاکم این جهان:

(۱) عیسا و نویسندگان عهدجدید، شیطان را «حاکم جهان»، «حاکم این جهان»، «خدای این عصر» و «حاکم قدرت هوا» می‌نامند. عیسا در چند بخش کلیدی از انجیل یوحنا، نور بسیاری بر این موضوع می‌تاباند.

(۲) واژه یونانی آرخون archon غالباً به صورت «حاکم»، «شهزاده»، «رئیس» یا «قاضی» ترجمه می‌شود. معنای آن «نخستین از نظر رتبه یا قدرت» است. آرخون ممکن است برای انواع مختلف حاکمان زمینی یا حاکمان در قلمرو نادیدنی به کار رود. برای نمونه، عیسا بعل زبول را «آرخون» (شهزاده، حاکم) دیوها، و نیز «آرخون این جهان» می‌نامد.

(۳) واژه انگلیسی «جهان» در عهدجدید معمولاً ترجمه واژه یونانی kosmos است که به معنای «آنچه منظم یا مرتب شده» می‌باشد. نویسندگان عهدجدید آن را نزدیک به دویست بار در معانی گوناگون به کار می‌برند تا به (۱) عالم هستی؛ (۲) کره زمین؛ (۳) تمام بشریت؛ (۴) کلیت وجود انسانی در این زندگی حاضر با همه تجربه‌ها، دارایی‌ها و احساساتش؛ (۵) نظام جهانی‌ای که از خدا بیگانه است اشهر کنند. این جهان برعلیه خدا طغیان می‌کند، و به سبب الحادش محکوم است و این همان جهانی است که شیطان بر آن حکمرانی می‌کند.

(۴) به عنوان مسیحیان، باید خود را نسبت به جهان «مرده» بیانگاریم. یعنی ماهیت ذاتاً شرور قلمرو شیطان را بشناسیم و خود را از آن جدا کنیم. همان طور که پولس می‌نویسد، جهان به واسطه صلیب برای من مصلوب شده است و من برای جهان (غلاطیان ۶: ۱۴).

(۵) به عنوان «حاکم این جهان»، شیطان ممکن است مستقیماً و به نفع خود عمل کند؛ همان گونه که در باغ عدن با حوا و در بیابان با عیسا چنین کرد. اما در بسیاری از مواقع، شیطان از عوامل شیطانی (دیوها) یا انسانی استفاده می‌کند تا

دستورهایش را اجرا کنند. هیچ‌جا این حقیقت به قدرتِ کار شیطان در تسلط کامل او بر یهودای اسخریوطی، که عیسا را تسلیم نمود، نشان داده نمی‌شود. (۶) عیسا به شاگردانش می‌گوید «حاکم این جهان بر من اقتداری ندارد.» (یوحنا ۱۴:۳۰). این گفته یادآور یک اصطلاح یهودی است که غالباً در متون حقوقی به کار می‌رفت. وقتی عیسا می‌گوید شیطان بر او اقتداری ندارد، منظورش این است که شریب هیچ ادعای حقوقی بر عیسا ندارد؛ هیچ چیز در دست او نیست که بتواند با آن، عیسا را به‌طور قانونی محکوم کند.

(۷) باید تمایزی ظریف را در اول یوحنا ۵:۱۸-۲۰ دریابیم. ایمانداران «از جانب خدا» هستند؛ در پادشاهی او به دنیا آمده و به‌عنوان فرزندان او پذیرفته شده‌اند. در مقابل، بی‌ایمانان «در شریب» هستند؛ یعنی در چنگال او و تحت کنترل او قرار دارند. فقط دو وضعیت وجود دارد: هر شخص یا از آن خداست، یا تحت نفوذ شریب است. حالت میانه‌ای وجود ندارد.

(۸) پولس رسول، شیطان را حاکمی شرور و کنترل‌گر توصیف می‌کند که بر دل‌های بی‌ایمانان فرمان می‌راند. او «خدای این عصر» است (دوم قرنتیان ۴:۴) و «حاکم قدرت هوا» (افسیان ۲:۲).

پرسش‌هایی برای مطالعه فردی یا گروهی

- ۱) برخی معانی متفاوت واژه یونانی کسموس در عهدجدید - که «جهان» ترجمه شده است - کدام‌اند؟ جهان شیطان با بقیه این معناها چه تفاوتی دارد؟
- ۲) شیطان به چه شیوه‌هایی اقتدار خود را به‌عنوان «حاکم این جهان» اعمال می‌کند؟

۳) با دانستن اینکه شیطان بر این جهان سقوط کرده حکومت می‌کند، مسیحیان باید چگونه با این جهان رابطه داشته باشند؟

۴) یوحنا ۷:۱۶-۱۱ را بخوانید. عیسا وقتی می‌گوید «حاکم این جهان محکوم شده است» چه منظوری دارد؟ اگر داوری شیطان از پیش انجام شده، چرا هنوز بر پادشاهی خود حکومت می‌کند؟

۵) سرانجام چه بر سر جهان شیطان می‌آید؟ این امر چه زمانی رخ می‌دهد؟

فصل سیزدهم نابودگر

چه کسی در صد سال گذشته شرورترین هیولای انسانی بوده است؟ ممکن است آدولف هیتلر نخستین کسی باشد که به ذهن شما برسد. او ده‌ها ملت را وارد جنگی جهانی کرد، شهرها را ویران ساخت، ملت‌ها را به بردگی کشاند، یهودیان و دیگر اقلیت‌ها را هدف قرار داد که به کشته شدن پانزده میلیون نظامی و چهل و پنج میلیون غیرنظامی انجامید (۱).

ژوزف استالین در بی‌رحمی پایه‌پای هیتلر پیش رفت و تقریباً در شمار قربانیان نیز به او رسید؛ او بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۵۳ حدود بیست میلیون مرگ غیرنظامی در اردوگاه‌های کار اجباری، یکپارچه‌سازی دولتی و اجباری، قحطی و اعدام‌ها رقم زد (۲).

مائو زدونگ چین که از ستایش‌کنندگان استالین بود نیز در درندگی هم‌تراز او بود. در پایان انقلاب فرهنگی و جهش بزرگ به جلو (که به قحطی بزرگ نیز معروف است) با مجموعه‌ای از پاکسازی‌ها، دستور مرگ حدود چهل و پنج میلیون چینی‌ها را صادر کرد.

هیتر، استالین و مائو در تاریخ ثبت شده‌اند، نه به خاطر رؤیاهای بلندپروازانه‌ای که داشتند، نه برای نظم نوین جهانی، یا خطابه‌های سرمست‌کننده‌شان، یا قدرت اراده‌شان، بلکه به خاطر مقیاس عظیم ویرانی‌ای که به جا گذاشتند. به‌رغم تمام وحشت این مستبدان، آنان چیزی بیش از بازتابی کم‌رنگ از نابودگر نهایی نیستند: آن شریب که همچون شیری غران بر زمین می‌چرخد (اول پطرس ۵: ۸)، از همان ابتدا خود را به‌عنوان نابودگر معرفی کرده است. او به آرامش باغ نفوذ می‌کند؛ جایی که خدا و انسان برای مشارکت صمیمانه یکدیگر را ملاقات می‌کردند. او رابطه انسان را با خدا، با یکدیگر و با نظم خلقت نابود می‌سازد. تمام جهان امروز به‌سبب او ویران و تهی است. عطش شیطان برای نابودی، همواره ادامه دارد.

عطش شیطان برای نابودی هرگز فرو نمی‌نشیند. هر جا شاگردان تازه عیسی مسیح شکوفا می‌شوند، نابودگر در پی آن است که رشدشان را متوقف کند. هر جا ازدواج‌ها موفق باشند، او می‌کوشد پیمان وفاداری زوجین را به‌چالش بکشد. هر جا کلیساهای سالم شکل بگیرند، او تلاش می‌کند رهبران‌شان را درگیر غرور و حساسیت‌های بی‌ارزش کند. نابودگر نقطه مقابل خدایی است که همه چیز را نیکو آفرید — از جمله شیطان را. و باین‌حال، آن شریب در برابر خداوند برخاسته است. او می‌خواهد جای خدا را به‌عنوان محور پرستش انسان از آن خود کند. او می‌خواهد تا آنجا که می‌تواند زندگی‌های بیشتری را ویران سازد، زیرا آنان تصویر خدا را بازتاب می‌دهند. او می‌خواهد نهادهایی را که خدا بنا کرده است — ازدواج، خانواده، جامعه، ملت، کلیسا — منهدم سازد، زیرا این‌ها اهداف نیکوی خدا را برای ما شکل می‌دهند.

نابودگر برای حاکمیت بر جهانی رقابت می‌کند که خودش آن را نیافریده است. و اگر نتواند جهان را از آن خود کند، قصد دارد آن را نابود کند — آن را از راه

فریب، نفرت، دشمنی، تکبر و مرگ مسموم سازد. از میان همه نام‌هایی که برای آن شریر وجود دارد، شاید «نابودگر» بهتر از همه هدف او را در شورش مداوم علیه خالق آشکار می‌سازد. او تنها یک سیاست‌زمین‌سوخته را در برابر خدا و در برابر آنان که به شباهت خدا آفریده شده‌اند اجرا می‌کند. هیچ‌جا کتاب مقدس به صراحت شیطان را «نابودگر» نمی‌نامد، مگر در مکاشفه ۱۱:۹ که به زودی آن را بررسی خواهیم کرد. با این حال، شیطان از همان ابتدا ردی گسترده از ویرانی بر جای می‌گذارد. در حالی که آگوستین و دیگران معمولاً آنچه در باغ عدن رخ داد را «سقوط» می‌نامند، ژاک الول اخیراً آن را «گسست» نامیده است؛ رخدادی که در آن نظم آفریده شده خدا از هم گسیخته شد. چنان که فرانک تیلن اشاره می‌کند: «از زمان مواجهه زن با مار فریبکار در باغ، شیطان بر ضد قوم خدا در حال تاخت و تاز بوده است.» شاید گراهام کول این حقیقت را به بهترین شکل بیان می‌کند آن‌گاه که شیطان را «خراب‌کار خبیث» معرفی می‌کند. بیایید با توصیف یوحنا رسول از آپولیون - نابودگر - در مکاشفه فصل ۹ آغاز کنیم و سپس مطالعه خود را به بخش‌های دیگری از عهد جدید، به ویژه یوحنا ۱۰:۱۰ و اول پطرس ۸:۵ گسترش دهیم.

مکاشفه ۱۱-۱-۹

«و چون فرشته پنجم نواخت، ستاره‌ای را دیدم که از آسمان بر زمین افتاده بود و کلید چاه هاویه به او داده شد و چاه هاویه را گشود و دودی چون دود تنوری بزرگ از چاه بالا آمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت و از میان دود، ملخها به زمین رفتند و به آنها قوتی چون قوت عقربهای زمین داده شد و به ایشان گفته شد که ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه به هیچ سبزی و نه به درختی بلکه به آن مردمانی که مهربان خدا را بر پیشانی خود ندارند و به آنها داده شد که ایشان را

نکشند، بلکه تا مدت پنج ماه در عذاب بدارند و اذیت آنها مثل اذیت عقرب بود، وقتی که کسی را نیش زند و در آن روزها، مردم طلب مرگ خواهند کرد و آن را نخواهند یافت و آرزوی مرگ خواهند داشت، اما مرگ از ایشان خواهد گریخت. و صورت ملخها چون اسبهای آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاجهای شبیه طلا، و چهره‌های ایشان شبیه صورت انسان بود و مویی داشتند چون موی زنان، و دندانهایشان مانند دندانهای شیران بود و جوشنها داشتند، چون جوشنهای آهنین و صدای بالهای ایشان، مثل صدای ارابه‌های اسبهای بسیار که به جنگ همی تازند و دُمها چون عقربها با نیشها داشتند؛ و در دُم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند. و بر خود، پادشاهی داشتند که پادشاه هاویه است که در عبرانی به «آبدون» معروف است و در یونانی او را «آپولیون» خوانند.» (مکاشفه ۹:۱-۱۱).

واژه عبری «آبدون» به معنای «نابودی» است، و واژه یونانی «آپولیون» را می‌توان «نابودگر» ترجمه کرد. مفسران کتاب مقدس درباره اینکه آیا آپولیون همان شیطان است، یا یک دیو نیرومند تحت فرمان شیطان، یا شخصیت بخشی به ارواح شریر، یا موجودی دیگر، اختلاف نظر دارند.

پیتر بولت می‌نویسد: «بیشتر الاهیات‌دان‌ها بر این باورند که نابودگر و پادشاه همان دیو، شاه شیاطین است. این نام کاملاً با نقش شیطان در وارد کردن مرگ به جهان و با این واقعیت سازگار است که عیسا او را قاتل نامید.» (۷). جی. آی. پَکِر یکی از الاهیات‌دان‌های برجسته‌ای است که چنین دیدگاهی دارد (۸).

اما برخی دیگر از مفسران کتاب مقدس، مانند میریل آنگر، بین آپولیون و شیطان تفاوت قائل‌اند. آنان استدلال می‌کنند که آپولیون یک از فرمانروایان بزرگ دیوهاست و زبردست آن شریر فعالیت می‌کند (۹). گروهی دیگر نیز معتقدند که

آپولیون شخصیت بخشی به ارواح شریر است، همان گونه که مرگ و هاویه در مکاشفه ۱۴:۲۰ شخصیت یافته‌اند.

لویس سوئیت می‌نویسد:

«از آنجا که آپولیون شخصیت بخشی شده است، نباید او را با شیطان یا هر موجود دیگری که وجود تاریخی و ویژگی‌های مشخص دارد یکی دانست. او چهره مرکزی تصویری ایده‌آل از نیروهای شرارت است که منشأ آن‌ها در جهان ارواح گمشده است و اجازه یافته‌اند در زندگی انسان به گونه‌ای ویرانگر عمل کنند.»

در حمایت از این دیدگاه، فرهنگ‌نامه کتاب مقدس لکسام می‌افزاید:

«عهد قدیم، آبدون را شخصیت بخشی می‌کند و آن را مترادف با نارضامندی سیری ناپذیر می‌سازد.» (امثال ۲۷:۲۰). ایوب آن را دارای صدا توصیف می‌کند (ایوب ۲۸:۲۲). آبدون اسرارآمیز است — تنها خدا آن را درک می‌کند (ایوب ۲۶:۶؛ امثال ۱۱:۱۵)، و در آنجا خدا ستوده نمی‌شود (مزمور ۸۸:۱۱).» (۱۱).

در کتاب «سفر زائر» اثر جان بانیان، آپولیون هولناک‌ترین دشمنی است که «مسیحی»، قهرمان داستان، با آن روبه‌رو می‌شود. آپولیون با فریب و زور تلاش می‌کند آن مسیحی را از مسیرش بازگرداند و به شهر نابودی — جایی که از آن آمده بود — برگرداند. هرچند اثر بانیان تمثیلی است، اما آن را به واقعیت تاریخی جنگی کیهانی برای جان انسان‌ها پیوند می‌دهد و آپولیون در هر دو نقش برجسته‌ای دارد.

در نهایت، برخی مفسران پیشنهاد می‌کنند که نام آپولیون بازی زبانی با «آپولو»، خدای یونانی مرگ و طاعون است که ملخ‌ها نماد او بودند. گفته می‌شود امپراتوران روم — کالیگولا، نرون و دومیتیان — ادعا داشتند که تجسم آپولو هستند. بنابراین ممکن است یوحنا به گونه‌ای پنهانی امپراتوران رومی را هدف قرار دهد

که خود را خدایان می‌پنداشتند اما در عمل تجسّم شر بودند. درحالی‌که هر یک از این دیدگاه‌ها ارزش بررسی دارد، به‌نظر می‌رسد بهترین برداشت این است که «ستاره‌ای که از آسمان بر زمین افتاده بود» در مکاشفه ۱:۹ و «فرشته هاویه» (آبدون، آپولیون) در آیه ۱۱، هر دو یک شخصیت هستند و به احتمال زیاد همان شیطان‌اند. مسیح شیطان را با کار کامل خود بر صلیب شکست داده است (اول یوحنا ۳:۸). او سقوط شیطان از آسمان را دیده است (لوقا ۱۰:۱۸)، و اکنون سقوط او را هدایت می‌کند (مکاشفه ۱:۹). مسیح کلیدهای مرگ و هاویه را در اختیار دارد (مکاشفه ۱:۱۸)، و اکنون او آغاز به اجرای داوری بر فرمانروای این جهان می‌کند که از پیش محکوم شده است (یوحنا ۱۶:۱۱). شیطان آرام نمی‌شود. تحت اجازه حاکمیت مسیح، آبدون کلید چاه هاویه را می‌گیرد و فوجی از دیوها را رها می‌کند تا بی‌ایمانان جهان را عذاب دهند. همان‌گونه که جی. کی. بیل می‌نویسد: «نه شیطان و نه خدمت‌گزاران شرورش دیگر نمی‌توانند نیروهای جهنمی را بر زمین آزاد کنند، مگر آنکه قدرت انجام این کار از سوی مسیح به آنها داده شود.» (۱۲). حتی اگر آپولیون نام دیگری برای شیطان نباشد، این نابودگر به‌طور قطع در هماهنگی با آن شریر عمل می‌کند تا زمین را دستخوش ویرانی سازد. هدف یوحنا شناسایی آپولیون نیست، بلکه پیشگویی دوره‌ای تاریک در تاریخ بشر است که در آن ارواح محبوس آزاد می‌شوند.

هاویه، موت و گور

درحالی‌که مکاشفه ۱۱:۹ را در نظر داریم، بیابید چند بخش از عهد قدیم را بررسی کنیم که ممکن است یوحنا از آنها بهره گرفته باشد. واژه عبری «آبدون» شش بار در عهد قدیم به‌کار رفته است. در پنج مورد از این شش مورد، این واژه با شئول، مرگ یا گور همراه شده است، به‌گونه‌ای که تمایزات اخلاقی در قلمرو

مردگان را نشان می‌دهد. به این بخش‌ها توجه کنید که برای تأکید، کلمات پررنگ شده‌اند:

ایوب ۵:۲۵-۶ - «ارواح مردگان می‌لرزند، آنان که زیر آب‌هایند و همه ساکنانش. **هاویه** به حضور وی عریان است، و **آبدون** را پوششی نیست.»
 ایوب ۲۲:۲۸ - «**آبدون** و **موت** می‌گویند: "تنها آوازه آن به گوش ما رسیده است.»

مزمیر ۱۱:۸۸ - «آیا از محبت در **گور** سخن خواهد رفت، یا از وفاداریت در **دیار هلاکت**؟»

امثال ۱۱:۱۵ - «**هاویه** و **آبدون** در نظر خداوند است، چقدر بیشتر دل آدمی.»
 امثال ۲۰:۲۷ - «**هاویه** و **آبدون** سیری ناپذیرند، نیز چنین است چشمان آدمی.»
 ششمین اشاره عهد قدیم، **آبدون** را با واژه‌ای دیگر از جهان پس از مرگ همراه نمی‌کند، اما همان پیام را می‌رساند:

ایوب ۱۲:۳۱ - «آتشی است که تا **آبدون** می‌سوزاند، و تمامی محصول مرا از ریشه برمی‌کند.»

پس در عهد قدیم، **آبدون** به معنای مکانی از ویرانی مطلق، مرگ، نابودی یا تباهی است. یوحنا ی رسول ممکن است از این آیات بهره گرفته باشد تا زیستگاه زیرزمینی ارواح شریر را توصیف کند. شیطان یا یک فرمانروای نیرومند تحت اقتدار او بر آن به عنوان پادشاه حکم می‌راند. یوحنا به نظر می‌رسد یک موجود شخصیت-مند را توصیف می‌کند، زیرا او را «پادشاه»، «فرشته **هاویه**»، «او» و «وی» می‌نامد (مکاشفه ۹:۱۱).

نیروهای شیری که آبدون گرد می‌آورد، به شکل ملخ توصیف می‌شوند، اما با تصاویری افزوده که بیانگر قدرت و ویرانگری‌اند. باوجود این، آن‌ها شرارت خود را تنها در محدوده‌ای انجام می‌دهند که خدا تعیین کرده است. تنها اجازه دارند کسانی را عذاب دهند که مَهر خدا بر پیشانی ندارند، اما اجازه کشتن آن‌ها را ندارند. همچنین از آسیب رساندن به چمن، گیاهان سبز و درختان منع شده‌اند. و سرانجام، زمانشان محدود است: تنها پنج ماه فرصت دارند تا کارهای شرارت‌آمیز خود را انجام دهند.

نابودگران دیگر

باید توجه کنیم که علاوه بر آبدون، کتاب مقدس از نابودگران دیگری نیز سخن می‌گوید - از جمله نابودگران الهی، انسانی و حیوانی. برای مثال، شمشون به‌عنوان نابودگر سرزمین فلسطینیان توصیف می‌شود (داوران ۱۶:۲۴). پادشاه شیریر آخاب، ایلیای نبی را کسی می‌خواند که اسرائیل را به نابودی می‌کشاند (اول پادشاهان ۱۷:۱۸). پادشاه بابل - شاید با اشاره‌ای دوگانه به یک پادشاه و آن شیریر پشت سر او - نابودگر ملت‌هاست (اشعیا ۱۴:۱۲). و خدا وعده می‌دهد سال‌هایی را جبران کند که ملخ‌های نابودگر محصول اسرائیل را از بین برده‌اند (یوئیل ۲:۲۵). نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد، اما نکته جالب این است که نویسندگان عهد قدیم معمولاً بین آنچه خدا باعث آن است و آنچه اجازه می‌دهد، تفاوت روشن نمی‌گذارند - یعنی بین علل اولیه و ثانویه فرقی قائل نمی‌شوند. در برخی موارد، نابودگری که خدا می‌فرستد ممکن است درواقع خودِ مسیح قبل از تجسد باشد که در قالب «فرشته خداوند» ظاهر می‌شود. این احتمال در خروج فصل ۱۲ مطرح است، جایی که نابودگر از روی خانه‌های اسرائیلی عبور می‌کند که خون بره فصیح

بر درهای شان است (خروج ۲۱:۱۲-۲۳). در این رویداد، نابودگر دقیقاً همان گونه عمل می کند که یهوه وعده داده بود خودش چنین کند (خروج ۱۲:۱۲-۱۳).

نمونه دیگری از مسیح پیشاتجسد به عنوان نابودگر در دوم سموئیل فصل ۲۴ و اول تواریخ فصل ۲۱ دیده می شود. داود پادشاه دستور یک سرشماری می دهد و مجازات می شود. خداوند طاعونی می فرستد که هفتاد هزار اسرائیلی می میرند. حامل این طاعون فرشته ای نابودگر است، «فرشته خداوند»، که میان آسمان و زمین با شمشیری برهنه ایستاده است.

تصویر «فرشته خداوند» با شمشیری برهنه در جاهای دیگر کتاب مقدس نیز ظاهر می شود. این فرشته با بلعام، نبی سودجو روبه رو می شود (اعداد ۲۲:۲۳، ۳۱). او همچنین به یوشع به عنوان فرمانده لشکر خداوند ظاهر می شود (یوشع ۵:۱۳-۱۵). و در روزهای آخر، آسمان را روشن می سازد، آنگاه که به عنوان «پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان» باز می گردد و شمشیری تیز از دهانش بیرون می آید (مکاشفه ۱۹:۱۱-۱۶).

نقش نابودگری «فرشته خداوند» همچنین در دوم پادشاهان ۱۹:۳۵-۳۶ و اشعیا ۳۷:۳۶-۳۷ دیده می شود، جایی که این فرشته در یک شب ۱۸۵ هزار آشوری را می کشد. و در نهایت، باید به اشاره عهدجدیدی «نابودگر» در کتاب عبرانیان نیز توجه کنیم: «به ایمان بود که او پسرخ و پاشیدن خون را به جا آورد تا هلاک کننده نخست زادگان، بر نخست زادگان اسرائیل دست دراز نکند.» (عبرانیان ۱۱:۲۸).

اگر گاهی مسیح پیشاتجسد به عنوان نابودگر توصیف می شود، این به هیچ وجه شیطان را تبرئه نمی کند. هنگامی که یهوه نابودگری می فرستد، این کار را با هدف انجام می دهد: داوری، جدا کردن مقدس از نامقدس، رساندن پیام یا نجات قوم

خود. اعمال او همیشه مقدّس، عادلانه و مطابق با علم مطلق اوست. چه خداوند جان هفتاد هزار اسرائیلی را بخواهد، یا «مرد بی دین» را با دمِ دهان خود نابود کند (دوم تسالونیکیان ۲: ۳، ۸)، او همیشه داوری عادل است.

در تضادی آشکار، شیطان صرفاً برای لذّتِ ویرانگری نابود می‌کند. انگیزه‌هایش، او را وادار می‌کنند که در برابر خدا بایستد — نام او را کفر بگوید، اقتدارش را رد کند، فرامینش را نپذیرد، کارهای نیکویش را تباه کند، آب‌هایش را مسموم سازد، در گندمزارش علفِ هرز بکارد، مرز بین مقدّس و نامقدّس را محو کند، حقیقت را تحریف کند و بی‌گناهان را بکشد. در تمام این مدت، شیطان سیاست زمین‌سوخته را دنبال می‌کند، درحالی که کاملاً می‌داند شکست خورده است، اما از واگذاری حتی یک وجب از قلمرو رو به کاهش خود سر باز می‌زند.

آن شیرین‌نخستین — و آخرین — نابودگر است. کمین او برای آدم و حوا به گسست بزرگ انجامید. جدایی انسان‌ها از خدا و از یکدیگر، و ورود لعنتی بر خلقت که همچنان آن را زیر بار سنگین گناه ناله‌کنان نگاه داشته است (رومیان ۸: ۲۲). اما نسل وعده‌داده‌شده زن به آن شیرین‌اعلام می‌کند که روزهای عصیان او شمارش شده است (پیدایش ۳: ۱۵).

مسیح پیشاتجسد در سراسر صفحات عهد قدیم نابودگر کامل است. او شرارت را داوری می‌کند، لشکرهایی را که با قوم مبتنی بر عهد او می‌جنگند نابود می‌سازد، به‌عنوان فرمانده سپاه خداوند می‌جنگد، شاهان متکبر زمینی را با خواری عقب می‌راند و قوم خود را تنبیه می‌کند. روزی، مسیح باز می‌گردد و نابودگران زمین را نیز نابود خواهد کرد (مکاشفه ۱۱: ۱۸). و همچنین خودِ نابودگر (آپولیون) را نیز نابود خواهد کرد.

یوحنا ۱۰:۷-۱۰

عیسای مسیح دوباره فرمود: «پس بار دیگر بدیشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، من برای گوسفندان، 'در' هستم؛ آنان که پیش از من آمدند، همگی دزد و راهزنند، اما گوسفندان به آنان گوش فرادادند. من 'در' هستم؛ هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت، و آزادانه به درون خواهد آمد و بیرون خواهد رفت و چراگاه خواهد یافت. دزد نمی‌آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن؛ من آمده‌ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره‌مند شوند.»

عیسای مسیح در این تعلیم، زبان شبانانِ خاورِ نزدیکِ باستان را به کار می‌گیرد. او به‌ویژه تصویر در، شبان و گوسفندان را به هم می‌بافد تا امنیتی را که تنها در او یافت می‌شود برجسته کند، و همچنین خطرات کسانی را به تصویر بکشد که می‌خواهند گله را بدرند.

آیه ۱۰ بسیار کلیدی است، زیرا اغلب پنداشته می‌شود که شیطان همان دزدی است که عیسای مسیح درباره او سخن می‌گوید. اگرچه آن شریر بی‌تردید می‌دزدد، می‌کشد و نابود می‌کند، اما عیسای مسیح توجه خود را بر انبیای کاذب اسرائیل و نخبگان مذهبی متمرکز می‌کند. برای نمونه، در یوحنا ۱:۱۰ اعلام می‌کند: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که از در به آغل گوسفندان داخل نشود، بلکه از راهی دیگر بالا رود، دزد و راهزن است.» این احتمالاً اشاره به رهبران مذهبی زمان اوست، کسانی که در متی فصل ۲۳ شدیدترین تویخ‌ها را از او می‌شنوند؛ جایی که او رشته‌ای از «وای بر شماها» را نثار کاتبان و فریسیان می‌کند و آنان را «ریاکار»، «راهنمایان کور»، «احمقان کور»، «مردمان کور»، «مارها» و «افعی‌زاده» می‌نامد. او به آنان می‌گوید: «چگونه می‌توانید از محکومیت جهنم بگریزید؟» (متی ۲۳:۳۳).

در یوحنا ۸:۱۰، عیسیای مسیح می‌گوید: «آنان که پیش از من آمدند، همگی دزد و راهزنند، اما گوسفندان به آنان گوش فرا ندادند.» او به رهبران وفادار عهد قدیم مانند موسی، اشعیا و دانیال اشاره نمی‌کند؛ بلکه منظور او رهبران مستبدی است که در طول تاریخ اسرائیل مردم را همراه کردند، و همچنین منجی‌یان کاذبی که وعده آزادی می‌دادند اما مردم را به جنگ، رنج و بردگی می‌کشاندند. آزادی‌ای که عیسا برای قوم خود به دست می‌آورد، نه با شمشیر و سپر، بلکه با صلیب حاصل می‌شود. اگرچه جماعت‌های بزرگی گرفتار رهبران کاذب می‌شوند، اما گوسفندان واقعی به آنان گوش فرا نمی‌دهند.»

عیسای مسیح همچنین ممکن است به بخش‌هایی از عهد قدیم مانند ارمیا فصل ۲۳ و حزقیال فصل ۳۴ اشاره داشته باشد، جایی که انبیا داوری خدا را بر رهبران اسرائیل اعلام می‌کنند، زیرا آنان در مراقبت از مردم کوتاهی کردند. علاوه بر این، او ممکن است مسیاحان کاذبی را در نظر داشته باشد (مقایسه کنید با متی ۲۴:۲۴؛ مرقس ۱۳:۲۲)، یا به احتمال بیشتر، همان یهودیانی را که با بی‌رحمی با کور مادرزاد رفتار کردند (یوحنا ۹:۱۳-۱۴). گوسفندان به چنین شبانانی گوش نمی‌دهند، زیرا صدای شبانان فاسد را نمی‌شناسند.

عیسای مسیح سپس می‌گوید: «من 'در' هستم؛ هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت، و آزادانه به درون خواهد آمد و بیرون خواهد رفت و چراگاه خواهد یافت. دزد نمی‌آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن؛ من آمده‌ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره‌مند شوند.» (یوحنا ۱۰:۹-۱۰).

به نظر می‌رسد عیسیای مسیح خود را در برابر رهبران فاسد گذشته اسرائیل و «راهنمایان کور» زمان خود قرار می‌دهد. دزدها و راهزنانی که از دیوارهای سنگی بالا می‌روند و از میان خارها می‌خزند تا به گوسفندان برسند. اما عیسیای مسیح

به‌عنوان شبان نیکو، گوسفندان خود را محافظت می‌کند و خوراک می‌دهد، آنان را به‌نام فرا می‌خواند و جان خود را برای آنان می‌دهد.

اگرچه شیطان به‌طور مستقیم دزدی نیست که عیسای مسیح به او اشاره می‌کند، اما بی‌تردید در پشت صحنه قرار دارد و عامل شورش است، فریب را ترتیب می‌دهد و گله‌ای را که عیسای مسیح وعده داده متحد بگرداند، پراکنده می‌سازد. اشاره عیسای مسیح به «گوسفندان دیگر» (یوحنا ۱۰:۱۶)، احتمالاً به غیریهودیان اشاره دارد؛ همان کسانی که خدا از ابتدا برنامه داشت بخشی از داستان نجات باشند.

دی. ای. کارسون می‌نویسد:

«عیسای مسیح یعنی آن در، تنها وسیله‌ای است که توسط آن گوسفندان می‌توانند وارد امنیت آغل شوند یا به چراگاه سرشار از خوراک دست یابند. این مفهوم شبیه ۱۴:۶ است: 'من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز از طریق من نزد پدر نمی‌آید.'^۷ درحالی‌که دزد تنها برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن می‌آید، عیسا آمده است تا حیات بدهد، و آن را به‌فراوانی ببخشد. این بیانی ضرب‌المثلی است که تأکید می‌کند تنها یک راه برای دریافت حیات جاودان وجود دارد... تنها یک سرچشمه شناخت خدا، تنها یک چشمه خوراک روحانی، تنها یک پایه امنیت روحانی - عیسای مسیح و تنها او است.

تصاویر عیسای مسیح به‌عنوان شبان نیکو، در، و کسی که گوسفندان را می‌شناسد، بهترین درک را در بستر شبانی خاورمیانه دارد. آغل گوسفندان معمولاً محوطه‌ای گرد یا مربعی با دیوارهای سنگی بلند بود که روی آن‌ها پر از خار بود تا حیوانات وحشی دور بمانند. تنها یک ورودی وجود دارد که شبان نقش «در» یا

«دروازه» را ایفا می‌کرد، تا آنجا که شب را در همان دهانه می‌خوابید و بدین ترتیب تنها راه ورود و خروج محسوب می‌شد.

واژه یونانی ترجمه‌شده «در» thyra، یعنی «دروازه» است. عیسیای مسیح خود را همچون شبانی به تصویر می‌کشد که بدن خویش را در دهانه آغل قرار می‌دهد؛ کسی که امنیت گوسفندان را تأمین می‌کند و به هرکسی که قصد آسیب رساندن به آنان را داشته باشد، هشدار جدی می‌دهد.

وقتی عیسیای مسیح می‌گوید آمده است تا حیات را «به‌فراوانی» عطا کند، واژه یونانی perisson به معنای «چیزی بسیار فراتر از ضرورت» معنا می‌دهد. یوحنا می‌خواهد خوانندگانش بدانند هدیه عیسیای مسیح و حیات جاودانی که او به ارمغان می‌آورد، فراتر از تمامی تصورات ماست.

اما عطای چنین حیاتی هزینه دارد، و عیسیای مسیح در یوحنا ۱۱:۱۰ توضیح می‌دهد: «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد.» کالین کروز می‌نویسد:

«یک شبان به‌ندرت، برای محافظت از گوسفندان خود جان می‌دهد.» (زیرا در این‌صورت گوسفندان بی‌دفاع می‌مانند). عیسا این تصویر را فراتر از حدود معمولش می‌برد و به زمانی اشاره می‌کند که او واقعاً جان خود را برای مردم خواهد داد.

بنابراین، یوحنا ۱۰:۱۰ تقریباً و قطعاً اشاره مستقیم به شیطان نمی‌کند. با این حال، رهبران فاسد دوران قدیم و رهبران مذهب‌زده خودخواه زمان عیسیای مسیح دقیقاً به شیوه‌ای رفتار می‌کنند که با اعمال پدرشان، ابلیس مطابق دارد. آنان می‌دزدند، می‌کشند و نابود می‌کنند، زیرا زندگی خود را مطابق با الگوی غیربشری‌ای شکل می‌دهند که نابودی در او امری طبیعی است.

اول پطرس ۵:۶-۹

«پس خویشتن را زیر دست نیرومند خدا فروتن سازید تا در زمان مناسب سرافرازتان سازد. همه نگرانیهای خود را به او بسپارید زیرا او به فکر شما هست. هشیار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیری غرآن در گردش است و کسی را می‌جوید تا بلعد. پس در ایمان راسخ باشید و در برابر او بایستید، زیرا آگاهید که برادران شما در دنیا با همین زحمات روبه‌رویند.»

پطرس با نیرنگ‌های ابلیس بیگانه نیست. هنگامی که پطرس نخستین رساله‌اش را به پایان می‌رساند، ایماندارانی را که تحت فشار و آزار و اذیت هستند، تشویق می‌کند که خود را فروتن سازند (۵:۶). پطرس می‌داند، همان‌طور که رسول پولس نیز می‌داند، که غرور به‌ویژه در میان رهبران، ابلیس را بر ضد آنان تقویت می‌کند (اول تیموتائوس ۳:۶-۷ را مطالعه کنید). افزون بر این، پطرس خوانندگان را تشویق می‌کند تا نگرانی‌های خود را به خدا بسپارند، با اطمینان کامل از اینکه خدا مشکلات آنان را می‌داند و عمیقاً برای مشکلات آنها چاره می‌اندیشد. هنگامی که آنان خود را نزد خدا فروتن می‌سازند و به او اعتماد می‌کنند تا از ستمگرانشان انتقام بگیرد، خدا آنان را در زمان درست سرافراز می‌کند، (شاید در این زندگی)، و یقیناً هنگامی که آنان در برابر او بر کرسی داوری مسیح می‌ایستند (رومیان ۱۴:۱۰؛ دوم قرنتیان ۵:۱۰ را مقایسه کنید).

سپس پطرس هم‌زمان ایماندارش را تشویق می‌کند که هوشیار و بیدار باشند، زیرا دشمن مشترک آنان ابلیس همچون شیری غرآن در پی کسی می‌گردد که او را بلعد. پطرس از تجربه دردناک و شخصی خود می‌نویسد. بیایید دو نمونه از چنین وقایعی را به‌طور خلاصه مرور کنیم.

متی فصل ۱۶

عیسی شاگردانش را به قیصریه فیلیپی برده است. آنجا، در دامنه‌های کوه حرمون، در جایی که از نظر تاریخی به خاطر بت‌پرستی‌اش معروف است (حتی به عنوان «دروازه‌های هاویه») او از شاگردانش می‌پرسد مردم او را چه کسی می‌دانند. شاگردان چند پاسخ می‌دهند: یحیای تعمیددهنده، ایلیا، ارمیا، یا یکی از انبیا. سپس عیسی مستقیماً می‌پرسد: «اما شما [جمعاً]... مرا چه کسی می‌دانید؟» (متی ۱۶:۱۵).

پطرس پیش می‌آید و با جسارت اعلام می‌کند: «تو مسیح هستی، پسر خدای زنده» (متی ۱۶:۱۶).

عیسی حقیقت اعلام پطرس را تأیید می‌کند، که نه از خود پطرس، بلکه مکاشفه پدر از آسمان بود. عیسی ادامه می‌دهد: «من نیز می‌گویم که تویی پطرس، و بر این صخره، کلیسای خود را بنا می‌کنم و دروازه‌های هاویه بر آن استیلا نخواهد یافت.» (متی ۱۶:۱۸). اگرچه درباره هویت این «صخره» که مسیح بر آن کلیسا را بنا می‌کند بحث‌های بسیاری وجود دارد، روشن است که اعلام حقیقی پطرس درباره عیسی، قلب پیام انجیل است (۱۷).

این نقطه اوج خدمت پطرس رسول است، اما جسارت او به‌زودی جای خود را به غرور می‌دهد:

«از آن پس عیسی به آگاه ساختن شاگردان خود از این حقیقت آغاز کرد که لازم است به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ و سران کاهنان و علمای دین آزار بسیار ببیند و کشته شود و در روز سوم برخیزد. اما پطرس او را به کناری برد و سرزنش‌کنان گفت: «دور از تو، سرورم! مباد که چنین چیزی هرگز بر تو واقع شود.»

عیسی روی برگردانیده، به او گفت: «دور شو از من، ای شیطان! تو مانع راه منی، زیرا افکار تو انسانی است نه الاهی.» (متی ۱۶: ۲۱-۲۳).

دلیل به دنیا آمدن عیسی دقیقاً همین بود که جان خود را برای گناه کاران بنهد. اکنون که پطرس به درستی اعلام کرده که او چه کسی است، عیسی نگاه خود را به سوی اورشلیم برمی گرداند، جایی که باید جان بی گناه خود را برای نجات ما بدهد. اما پطرس، گمان می کند مأموریت مسیح نشستن فوری بر تخت داوود است، دچار غرور می شود و به خود جرأت می دهد که پسر خدا را سرزنش کند.

عیسی، فوراً از ستایش به سرزنش می رسد و پطرس را «شیطان» (Satanas در یونانی) می نامد. این که عیسی فقط پطرس را «دشمن» خطاب می کند یا او را با خود ابلیس یکی می شمارد، هر چه باشد، یک توبیخ تند است. و هنگامی که پطرس پایان رساله نخستش را می نویسد، بی تردید به یاد دارد که چقدر سریع گارد دفاعی خود را پایین آورد و از یک مدافع به یک مخالف مسیح تبدیل شد.

متی فصل ۲۶ / لوقا فصل ۲۲

شاید پطرس همچنین شب پیش از مصلوب شدن عیسی را به یاد می آورد. رسولان با عیسی فصح را جشن گرفته اند، و او با اندوه به آنان می گوید: «آنگاه عیسی به آنان گفت: «امشب همه شما به سبب من خواهید لغزید. زیرا نوشته شده، شبان را خواهیم زد و گوسفندان گله پراکنده خواهند شد. اما پس از آنکه زنده شدم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.» (متی ۲۶: ۳۱-۳۲).

پطرس، طبق عادت شتابزده می گوید: «حتی اگر همه به سبب تو بلغزند، من هرگز نخواهم لغزید.» (متی ۲۶: ۳۳).

عیسی به وی گفت: «آمین، به تو می‌گویم که همین امشب، پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد! اما پطرس گفت: «حتی اگر لازم باشد با تو بمیرم، انکارت نخواهم کرد.» سایر شاگردان نیز چنین گفتند. (متی ۲۶: ۳۴-۳۵).
 لوقا یک نکته اضافی را نیز ثبت می‌کند. عیسی به پطرس می‌گوید: «ای شمعون، ای شمعون، شیطان اجازه خواست شما را همچون گندم غربال کند، اما من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود. پس چون بازگشتی، برادرانت را استوار مدار.» (لوقا ۲۲: ۳۱-۳۲).

پطرس واقعاً سه بار انکار می‌کند که عیسی را می‌شناسد (لوقا ۲۲: ۵۴-۶۲). آشکار است که خدا به شیطان اجازه داده بود تا پطرس را با وسوسه در هم بکوبد، و تا شاگردان را پراکنده سازد (ضمیر «شما» در «غربال کردن» در یونانی جمع است). پس از سومین انکار، عیسی و پطرس برای لحظه‌ای چشم در چشم می‌شوند. پطرس به شدت مجاب می‌شود و به بیرون فرار می‌کند و تلخ می‌گرید.
 اما پطرس دوباره برمی‌خیزد. عیسی برای او دعا کرده بود، و پطرس زمانی که پس از رستاخیز، عیسی را کنار ساحل ملاقات می‌کند، خادمی فروتن و تعلیم‌پذیر می‌گردد (یوحنا ۲۱: ۱۵-۲۱). همان‌طور که پطرس سه بار عیسی را انکار کرده بود، اکنون سه بار با فروتنی محبت خود را نسبت به عیسی اعلام می‌کند، و حتی حاضر نمی‌شود از واژه «آگاه» (محبت بی قید و شرط) استفاده کند؛ بلکه از «فیله‌ئو» (محبت دوستانه) استفاده می‌کند.

تمام این‌ها بیانگر آن است که پطرس شخصاً و از نزدیک، خطر پایین آوردن هوشیاری در برابر حضور شرور را می‌شناسد. بنابراین، در اول پطرس ۸: ۵، او با تأکیدی قوی خوانندگان را دعوت می‌کند تا هوشیار و بیدار باشند. همان‌طور که شیری درنده غالباً به افراد ضعیف، عقب‌مانده، سرگردان یا بی‌توجه حمله می‌کند،

شیطان نیز به آسانی کسانی را می‌بلعد که گرفتار غرور شده‌اند، یا نبردهای روحانی را با قدرت جسمانی می‌جنگند، یا در بی‌تفاوتی فرو می‌روند.

در اول پطرس ۵:۵، پطرس رسول از ترجمه هفتاد امثال ۳:۳۴ نقل می‌کند و خوانندگانش را تشویق می‌کند تا با یکدیگر «به فروتنی ملبس» شوند. زیرا «خدا در برابر متکبران می‌ایستد، اما فروتنان را فیض می‌بخشد.» او فوراً ادامه می‌دهد: «پس خویشان را زیر دست نیرومند خدا فروتن سازید تا در زمان مناسب سرفرازان سازد. همه نگرانیهای خود را به او بسپارید زیرا او به فکر شما هست.» (اول پطرس ۵:۶-۷). ایده ملبس شدن با فروتنی، شاید اشاره‌ای باشد به صحنه بالاخانه در شب فصیح، زمانی که عیسی حوله‌ای به کمر بست و پای شاگردان را شست (یوحنا ۱۳:۱-۱۷).

پطرس دریافته بود که نگرانی، شکلی از غرور است. هنگامی که اضطراب ذهن ما را پر می‌کند، قانع می‌شویم که باید مشکلات را با قدرت خودمان حل کنیم. این امر به شیطان جای پای در افکار ما می‌دهد، جایی که غرور را به مجموعه‌ای از بت‌ها بدل می‌کند: بی‌اعتمادی، ترس، داوری کردن، طمع، و غیره. اما وقتی نگرانی‌های خود را به خدا می‌سپاریم، حاکمیت او را می‌پذیریم. علاوه بر این، ما نقش خود را به‌عنوان فرزندان پذیرفته‌شده پادشاه با اعتماد انجام می‌دهیم. نگرانی پطرس درباره مرگ نزدیک عیسی، شکلی از غرور بود که او را به سرزنش پسر خدا کشاند و باعث شد با غرور اصرار کند که هرگز او را ترک نخواهد کرد. نتیجه چه بود؟ شیطان او را چون گندم خرد کرد.

بنابراین، پطرس خوانندگانش را با دو فرمان مهم فرا می‌خواند: «هوشیار باشید و بیدار بمانید.» هوشیار بودن ترجمه واژه یونانی *nephō* است و می‌تواند «آرام، متعادل و مسلط بر خویش در روح» معنا دهد. پطرس همین واژه را در اول پطرس

۱۳:۱ و ۷:۴ نیز به کار می‌برد. در هر دو مورد، او بر نیاز به تفکری روشن تأکید می‌کند، زیرا بازگشت مسیح نزدیک است.

«بیدار ماندن» ترجمه فعل یونانی grēgoreō است و به معنای «مراقب بودن»، «توجه کامل داشتن» یا «هوشیار بودن» است. این واژه نیز در متون آخرازمایی دیده می‌شود (متی ۴۲:۲۴-۴۳:۲۵؛ ۱۳:۲۵). چنان‌که توماس شراینر توضیح می‌دهد:

«ایمانداران باید تا پایان کار هوشیار و بیدار بمانند، زیرا ابلیس می‌کوشد ایمان آنان را نابود کند. ابلیس بر ایمانداران سختی و آزار وارد می‌کند تا مسیح را انکار کنند و پاداش اخروی خود را از دست بدهند.» (۱۸).

وقتی پطرس دشمن شرور را «خصم شما» می‌نامد، از واژه یونانی antidikos استفاده می‌کند. این تنها موردی است که این اصطلاح برای توصیف شیطان در کتاب مقدس به کار می‌رود. واژه یونانی anti به معنای «بر ضد»، و dikos به معنای «دادخواهی/محاکمه» است. در معنای دقیق، شرور یک دادستان است که ما را به یاد «satan» در زکریا ۳:۱-۲ می‌اندازد. بسیاری از علمای کتاب مقدس معتقدند که آن «مدعی» در شورای آسمانی همان شیطان است که در برابر خدا علیه یهوشع، کاهن اعظم، اقامه دعوی می‌کند. البته خدا خود این مدعی را سرزنش می‌کند. پطرس احتمالاً این داستان عهد قدیم را به یاد دارد، هنگامی که درباره توانایی شیطان در «بدگویی کردن» هشدار می‌دهد.

سیرکردن، غریدن، دریدن

پطرس، شیطان را همچون شیری که پرسه می‌زند، غرش می‌کند و حریصانه می‌بلعد، به تصویر می‌کشد؛ شیری که در پی «هر کسی است که بتواند بلعد.» نخست، در یونانی «او پرسه می‌زند» peripateo به معنی «راه رفتن؛ استفاده

کامل از فرصت‌ها» است. این موضوع ما را به ایوب ۷:۱ و ۲:۲ برمی‌گرداند، جایی که خداوند از شیطان می‌پرسد: «از کجا می‌آیی؟ و دشمن پاسخ می‌دهد: «از گشت‌وگذار در زمین و سیر کردن در آن.» به گفته ماروین وینسنت، واژه peripateo نام یک فرقه از فیلسوفان یونانی است که به «پریپاتتیک‌ها» معروف بودند؛ کسانی که هنگام تعلیم‌دادن یا مناظره‌کردن، قدم می‌زدند (۱۹). شیطان، پریپاتتیکِ کامل است. او همیشه در حال حرکت و همیشه در جستجو، مشاخره و نبرد است.

سپس شیطان غُرش می‌کند. واژه یونانی oruomenos تنها یک بار در عهد جدید استفاده شده است. این واژه وصفِ زوزه جانوری است که از گرسنگی می‌غرد. هدف او این است که در دل‌های ما ترس ایجاد کند. در متن اول پطرس، این شرور از جفا بدرفتاریِ کلامی و اجتماعی از سوی همسایگان یونانی/رومی، که مسیحیان را طرد می‌کنند استفاده می‌کند تا ایمانداران را بترساند. زیرا آنان دیگر در آیین‌های بت‌پرستانه ایشان شرکت نمی‌کردند (اول پطرس ۴:۳-۴). این به این علت است که ایمانداران بترسند و به سبک زندگی قبلی‌شان بازگردند. این تصویر در تضاد کامل با خدایی است، که فرزندان‌ش را با محبت تیمار می‌کند. این دشمن ایمانداران را ردیابی و مرعوب می‌کند، تا اعتماد آنها نسبت به خدایشان را بیلعد تا پادشاهی را که برای آسمان ذخیره می‌کنند از دست بدهند.

در نهایت، شیطان شیری درنده است. یوحنا رسول عیسی را به خاطر شجاعتش «شیر» می‌نامد (مکاشفه ۵:۵). در مقابل، شیطان «شیرِ عُران» است، زیرا خویی درنده دارد. یکی شیر حقیقی یهودا است، و دیگری بدلی و جعلی است. یکی برای نجات دادن می‌آید، دیگری برای بلعیدن. یکی برای فتح، دیگری برای خُرد کردن. یکی برای دفاع کردن، دیگری برای ویران کردن. یکی برای بازسازی،

دیگری برای اجرای سیاست «زمین سوخته» پیش از آنکه در قفس انداخته شود و چنگال‌هایش کشیده شوند. یکی برای ستایش، و دیگری برای ترس. یکی در نهایت باید پرستیده شود، و دیگری باید روز و شب تا ابدالآباد عذاب بکشد (مکاشفه ۱۰:۲۰).

بلعیدن

پطرس اشاره می‌کند که آن شرور، همچون شیری درنده، در پی «بلعیدن» است. واژه یونانی‌ای که پطرس در اینجا به کار می‌برد katapino است و معنای «فروردن، بلعیدن، نابود کردن» می‌دهد. نویسندگان عهد جدید این اصطلاح را به شیوه‌های گوناگون به کار برده‌اند. وقتی عیسی کاتبان و فریسیان را «راهنمایان کور» می‌خواند، آنان را متهم می‌کند که پشه را صاف می‌کنند اما شتر را فرو می‌بلعند (متی ۲۳:۲۴). پولس نیز چشم‌به‌راه روزی است که در قیام پارسایان، مرگ در پیروزی بلعیده شود (اول قرن‌تین ۱۵:۵۴). او همچنین ایمانداران قرن‌تس را ترغیب می‌کند تا گناهکار توبه‌کار را ببخشند، مبادا «... مبادا اندوه بیش از حد، وی را از پا درآورد.» (دوم قرن‌تین ۲:۷). نویسنده عبرانیان یادآوری می‌کند هنگامی که مصریان کوشیدند از دریای سرخ بر زمین خشک عبور کنند، غرق شدند (عبرانیان ۱۱:۲۹). و یوحنا در رؤیای زن، کودک و اژدها می‌بیند که زمین به زن (اسرائیل) یاری می‌رساند تا از سیلابی که اژدها در مسیرش جاری کرده بود، بگریزد: «اما زمین به یاری زن آمد و دهان گشود و سیلاب را که اژدها از دهان خود جاری ساخته بود، فرو خورد.» (مکاشفه ۱۲:۱۶). بی‌تردید، در اشاره پطرس به شیطان، اشتیاقی برای نابودی کامل پیروان عیسی دیده می‌شود؛ به‌ویژه آنان که در آزار و جفا وفادار می‌مانند.

زمین قلمرو شیطان است؛ از این رو آزادانه در آن پرسه می‌زند و از جایی به جایی دیگر می‌رود. و ایمانداران که در این جهان هستند اما از او نیستند (یوحنا ۱۷:۱۴-۱۵ را مطالعه کنید)، طعمه‌هایی آسیب‌پذیر به‌شمار می‌آیند. همان‌گونه که دیوید والز و مکس اندرس یادآور می‌شوند:

«پطرس شیطان را موجودی شخصیت‌مند، مکار و شرور تصویر می‌کند که توانایی حمله به مسیحیان و برهم‌زدن حیات و وحدت کلیسا را دارد... او استاد راهبردهای زیرکانه است و نباید اجازه داد تاکتیک‌هایش ما را غافلگیر کند. (۲۰). اما دقیقاً چگونه می‌توان شواهد کار ویرانگر شیطان را در زندگی مردم دید؟ عهد جدید برخی ویژگی‌های انسانی را آشکار می‌سازد که ممکن است شیطان و دیوها آن‌ها را برانگیزند:

(۱) رفتارهای شرورانه عجیب یا به‌شدت غیرعقلانی، به‌ویژه در مخالفت با انجیل یا با مسیحیان (مرقس ۱:۲۴؛ ۵:۲-۵؛ ۹:۱۸؛ اعمال رسولان ۱۶:۱۶-۱۸؛ مکاشفه ۲:۱۰).

(۲) تهمت بدخواهانه و دروغ‌پردازی در گفتار (یوحنا ۸:۴۴؛ اول یوحنا ۳:۱-۴).

(۳) گرفتار شدن فزاینده در رفتارهای خودویرانگر (مرقس ۵:۵؛ ۹:۲۰).

(۴) پافشاری لجوجانه بر تعلیم دروغین (اول یوحنا ۴:۱-۶).

(۵) هجوم‌های ناگهانی و توضیح‌ناپذیر احساساتی مانند ترس، نفرت، افسردگی، اضطراب، خشم خشونت‌آمیز و مانند آن (احساساتی که هم با اراده خدا ناسازگارند و هم با موقعیت فرد تناسب ندارند). (به تیره‌های آتشین در افسسیان ۱۶:۶ توجه کنید).

(۶) شرارت عمیق روحانی که خدا به برخی از مسیحیان عطا می‌کند تا آن را تشخیص دهند. (اول قرنتیان ۱۰:۱۲) (۲۱).

شیطان معابد ما را هدف می‌گیرد

شیطان نه تنها در پی آن است که زندگی روحانی ما را نابود کند - اعتماد ما به خداوند، شهادت ما، انضباط‌های روحانی ما - بلکه همچنین به دنبال نابود کردن زندگی جسمانی ماست. وارن ویرزبی اشاره می‌کند که شیطان برای دلایلی متعدد بدن‌های ما را هدف قرار می‌دهد.

نخست، بدن‌های ما معابدی هستند که خدا در آن‌ها ساکن است (اول قرن‌تینان ۱۹:۶-۲۰؛ فیلیپیان ۱:۲۰؛ اول پطرس ۲:۹). این بدان معناست که وقتی شیطان بدن شما را هدف حمله قرار می‌دهد، او تنها وسیله‌ای را هدف می‌گیرد که خدا برای آشکار ساختن فیض و محبت خود به جهانی گمشده دارد. آفرینش؛ قدرت، حکمت و جلال خدا را آشکار می‌سازد؛ اما مسیحیان فیض و محبت خدا را آشکار می‌سازند.» (۲۲).

دوم، بدن‌های ما ابزارهای خدا هستند (رومیان ۱۲:۶-۱۳). همان‌گونه که خدا توانایی‌های طبیعی نوح را به کار گرفت تا کشتی بسازد، و مهارت‌های بصلئیل و اهولیاب را برای ساختن خیمه ملاقات به کار گرفت، خداوند بدن‌های ما را همچون دست‌ها و پاها برای خود برای اجرای مأموریت عظیم به کار می‌گیرد. «همان‌گونه که خدای پسر برای انجام کار خود بر زمین مجبور شد بدنی فیزیکی برتن کند، روح‌القدس نیز به بدن‌های ما نیاز دارد.» ویرزبی می‌نویسد: اعضای بدن شما ابزارهایی در دست روح‌القدس هستند برای کمک به بنای کلیسا بر روی زمین. ما هرگز نباید نظارت بر بدن‌های خود را کم‌اهمیت بشماریم. «مسیحی‌ای که نسبت به سلامتی یا امنیت خود بی‌دقت است، دقیقاً در جهت خواسته ویرانگر عمل می‌کند.» (۲۳).

سوم، بدن‌های ما خزانه خدا هستند (دوم قرن‌تیان ۴:۷؛ اول تیموتائوس ۲:۲۰؛ دوم تیموتائوس ۱:۱۴؛ ۲:۲) وقتی خدا ما را نجات داد، گنج حیات جاودان را در بدن‌های ما قرار داد. ما در خود، همان حیاتِ خدا را داریم. «خدا این گنج عظیم را فقط برای محافظت در اختیار شما قرار نداد - ظرف خاکی امن‌ترین جا برای یک گنج نیست! - او این گنج را به شما داد تا آن را از طریق شما در زندگی دیگران سرمایه‌گذاری کند.» (۲۴).

در نهایت، بدن‌های ما حوزه آزمایش خدا هستند (رومیان ۱:۱۲؛ اول قرن‌تیان ۲۷:۹). شیطان می‌تواند با حمله به بدن‌های ما و واداشتن ما به شکستن قوانین رفتاری که خدا برای ما تعیین کرده است، پاداش‌های ما را برباید. تصویرسازی ورزشی پولس برای قرن‌تیان بستری است برای تشویق به زندگی مسیحی. در مسابقات ورزشی در قرن‌تس، ورزشکاران نه‌تنها باید با استعداد و آماده می‌بودند، بلکه مجبور بودند قوانین را رعایت کنند، وگرنه ردصلاحیت می‌شدند. ویرزبی می‌نویسد: «مسئله نجات نیست، بلکه پاداش خدمتِ وفادارانه است. ورزشکار اگر قوانین را می‌شکست، تابعیت خود را از دست نمی‌داد؛ بلکه پاداشش را از کف می‌داد - و این واقعاً تجربه‌ای شرم‌آور بود.» (۲۵).

در حالی که جان و روح ما ارزش جاودانی نزد خدا دارند، بدن‌های ما نیز همین‌گونه‌اند. ما باید نسبت به حملات ویرانگر علیه بدن‌های خود هوشیار باشیم، همان‌گونه که نسبت به حملات علیه زندگی روحانی‌مان هوشیاریم. به همین دلیل پطرس ایماندارانی را که «به‌عنوان غریبانِ پراکنده‌شده در خارج» مورد خطاب قرار می‌دهد (اول پطرس ۱:۱)، به مقاومت در برابر شریر و استواری در ایمان (اول پطرس ۵:۹) دعوت می‌کند.

«مقاومت» اصطلاحی قوی است. واژه یونانی *anthistēmi* یعنی «بر ضد کسی ایستادن»، «ایستادگی کردن»، یا «مخالفت کردن» است. لوقا از این واژه برای توصیف مقاومت الیمایِ جادوگر در برابر انجیل استفاده می‌کند. او با پولس و برنابا مخالفت می‌کرد (اعمال رسولان ۸:۱۳). پولس از همین واژه برای بیان مخالفت رودرروی خود با پطرس در انطاکیه استفاده می‌کند (غلاطیان ۲:۱۱). او همچنین این واژه را برای توصیف مقاومت یَنیس و یمبریس در برابر موسی (دوم تیموتائوس ۳:۸) و واکنش اسکندر مسگر در برابر پولس که «او به شدت با سخنان پولس مخالفت کرد» (دوم تیموتائوس ۴:۱۵)، به کار می‌گیرد.

یعقوب به مسیحیان می‌گوید: «پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت.» (یعقوب ۴:۷). بنابراین، مقاومت ما در برابر ابلیس نباید منفعلانه باشد؛ بلکه پطرس ما را تشویق می‌کند که به‌طور فعال با خطرناک‌ترین دشمن خود روبه‌رو شویم.

تشویق پطرس به ایستادن «استوار در ایمان» (اول پطرس ۵:۹) به ما یادآوری می‌کند که ما به‌تنهایی بر علیه شریر نمی‌جنگیم. بلکه پاهای ما بر زمین مقدس قرار دارد، زیرا روح خدا که در ما ساکن است هر جا که ما هستیم، حضور دارد. افزون بر این، ما سلاح‌های روحانی قدرتمند برای نبرد داریم، که ما را قادر می‌سازد استحکامات استدلال‌هایی را که علیه معرفت خدا برپا شده‌اند، درهم بشکنیم (دوم قرنتیان ۱۰:۳-۵). خداوند همچنین ما را برای نبرد روحانی با سلاح روحانی مسیحی مجهز کرده است (افسیسیان ۶:۱۱-۱۸). در نهایت، در حالی که ما در میدان نبرد روحانی با شریر درگیر می‌شویم، باید تقویت شویم، زیرا تماشاگران ما «انبوهی عظیم از شاهدان» هستند که ما را احاطه کرده‌اند (عبرانیان ۱:۱۲) قهرمانانی که با ایمان:

«که به ایمان، ممالک را فتح کردند، عدالت را برقرار نمودند، و وعده‌ها را به چنگ آوردند؛ دهان شیران را بستند، شعله‌های سوزان آتش را بی‌اثر کردند و از دم شمشیر رهایی یافتند؛ ضعفشان به قوت بدل شد، در جنگ توانمند شدند و لشکریان بیگانه را تارومار کردند. زنان، مردگان خود را قیام کرده بازیافتند. اما گروهی دیگر شکنجه شدند و رهایی را نپذیرفتند، تا به رستاخیزی نیکوتر دست یابند. بعضی استهزا شدند و تازیانه خوردند، و حتی به زنجیر کشیده شده، به زندان افکنده شدند. سنگسار گشتند، با اره دو پاره شدند و با شمشیر به قتل رسیدند. در جامه‌هایی محقر از پوست گوسفند و بز در هر جا گذر کرده، تنگدست، ستم‌دیده و مورد آزار بودند. اینان که جهان لایقشان نبود، در بیابانها و کوهها، و غارها و شکافهای زمین، آواره بودند. اینان همه به سبب ایمانشان به نیکویی یاد شدند. با این حال، هیچ‌یک آنچه را که بدیشان وعده داده شده بود، نیافتند. زیرا خدا از پیش چیزی بهتر برای ما در نظر داشت تا ایشان بدون ما به کمال نرسند.» (عبرانیان ۱۱: ۳۳-۴۰).

ماروین وینسنت اشاره می‌کند که واژه یونانی ترجمه‌شده به «استوار» stereos است و شاید بهتر باشد «ثابت‌قدم» ترجمه شود. این واژه مفهوم «فشردگی، انسجام فشرده» را منتقل می‌کند، و واژه بسیار مناسبی است، زیرا گروهی از افراد مخاطب قرار گرفته‌اند و تشویق شده‌اند که به‌عنوان یک بدن یکپارچه در برابر یورش‌های شیطان ایستادگی کنند. (۲۶).

این ممکن است به ما کمک کند تا درک عمیق‌تری از معنای ایستادن استوار داشته باشیم. خدا ما را برگزیده تا مطابق پیش‌دانی خدا پدر (اول پطرس ۱: ۲)؛ ما را تقدیس کرده است و توسط روح‌القدس (۲: ۱)؛ خون عیسی مسیح را بر ما پاشیده است (۱: ۲)؛ ما را با قیام عیسی، تولدی تازه در امیدی زنده بخشیده است

(۳:۱): به ما میراثی فناناپذیر بخشیده است (۴:۱); ما را به قدرت خود نگاه می‌دارد
 (۵:۱): ایمانداران فردی را در قالب خانه‌ای روحانی و کاهنانی مقدس بنا می‌کند
 (۵:۲): ما را قوم برگزیده، کهنات پادشاهی، امتی مقدس و قومی برای ملکیت خود
 اعلام کرده است (۹:۲); ما را از تاریکی به نور شگفت‌انگیز خود فراخوانده است
 (۹:۲) و بسیار چیزهای دیگر.

نابودگر تمام‌عیار

صدام حسین می‌دانست که جنگ تمام شده است. این دیکتاتور عراقی در تلاش خود برای اشغال کویت شکست خورده بود و چون نمی‌توانست کشور را برای خود نگه دارد، نمی‌خواست بگذارد کسی دیگر نیز از ثروتش بهره‌مند شود. وقتی ائتلاف نیروهای تحت رهبری آمریکا آخرین نیروهای او را از کویت بیرون راندند، او مزدورانی فرستاد تا بیش از ششصد چاه فعال نفت در کویت را منفجر کنند. نتیجه، جهنم‌هایی شعله‌ور و سر به فلک کشیده بود که برای خاموش کردنشان متخصصان اطفای حریق هفت ماه تلاش کردند.

مدت‌ها بعد از پایان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، خلیج هنوز آکنده از دود سمی، خاکستر و گدازه بود. دریاچه‌های واقعی از نفت شکل گرفته بود. باران سیاه می‌بارید. دام‌هایی که این هوای تیره و دودآلود را تنفس می‌کردند، بر اثر سیاه شدن ریه‌های‌شان می‌مردند. سیاست زمین سوخته صدام حسین در نهایت شکست خورد. پس از آن که نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله کردند، سربازان این دیکتاتور شکست‌خورده را در یک «سوراخ عنکبوتی» پنهان شده یافتند. دادگاهی عراقی، صدام حسین را به جرم جنایت علیه بشریت محکوم کرد و سرانجام در اواخر سال ۲۰۰۶ او را بدون تشریفات اعدام کردند.

حسین نابودگری مزمن بود. او در یک بن بست خونین با ایران درگیر شد، بیهوده کوشید کویت را تصاحب کند، مردم خودش را به وحشیانه ترین شکل ها آزار داد و تیم رهبری خود را پاکسازی کرد. هر کسی را که نمی توانست به او اعتماد کند، یا حتی به او مشکوک می شد، از میان برمی داشت و خود را با هزینه نابودی دیگران، بالا می کشید.

این ستمگر، شاید آخرین دیکتاتور بی رحم سده بیستم بود که جنایت هایش را به هزاره جدید کشاند. مثل هیتلر، استالین و مائو که پیش از او بودند، حسین به شکلی سرکش — و ویرانگرانه — زیست و مرد. اما هیچ یک از این مردان در مقایسه با نابودگر نهایی عددی به حساب نمی آیند.

از ابتدا، شیطان برای حاکمیت بر جهانی جنگیده که خودش آن را خلق نکرده است و اگر نتواند آن را به دست بیاورد، تصمیم دارد نابودش کند؛ آن را با فریب، نفرت، دشمنی، تکبر و مرگ، مسموم سازد. از میان تمام نام هایی که برای این شریر به کار می رود، شاید «نابودگر» بهتر از همه هدف او را در شورش مستمر خود بر علیه خدا به تصویر می کشد. او بی هیچ محدودیتی، جنگی تا سر حد مرگ علیه خدا و علیه آنان که به صورت خدا آفریده شده اند راه می اندازد.

هیچ شکی نیست که این شریر یک نابودگر تمام عیار است. از باغ عدن تا روزی که در دریاچه آتش افکنده شود، شیطان در هر جا که می رود شیارِ پهن و بی تمایزی از نفاق، درد، اندوه، خشونت، نفرت، بی اعتمادی، تکبر، تلخی، تفرقه، شک و بت پرستی بر جای می گذارد. اگرچه درست است که در هیچ جای کتاب مقدس صراحتاً شیطان «نابودگر» خوانده نمی شود، اما این عنوان توصیفی شایسته برای کسی است که هرچه را نیکوست برمی دارد و به فساد می کشاند.

ما دعوت شده‌ایم تا در برابر این شریر مقاومت کنیم و استوار در خدایی بایستیم که ما را آفریده و فدیهِ داده است. وقتی ستمگران جهان از صحنه کنار می‌روند، برای روزی در پیشگاه تخت سفید داوری وقت دادگاه دارند. و مانند نابودگر نادیدنی، حکم نهایی ایشان نیز دریاچه آتش و گوگرد است (مکاشفه ۲۰:۱۰).

برای مسیحیانی که تحت جفا هستند، همان‌گونه که بسیاری از ایمانداران سده نخست بودند، ما نیز فراخوانده شده‌ایم که استقامت کنیم. اجرای عدالت برای ستمگران تضمین شده است — اگر نه حالا، حتماً در بازگشت مسیح این اتفاق رخ خواهد داد و پاداش برای ایمانداران وفادار نیز یقیناً در کار است — شاید نه در این زندگی، اما بی‌گمان در داوری، آن‌جا که مسیح تاج‌های فناپذیر را بر سر ما می‌نهد. بهتر از همه این‌ها که او آن هفت کلمه پُربرکت را که هر مسیحی مشتاق شنیدن آنهاست دوباره تکرار می‌کند: «آفرین، ای خادم نیکو و امین!» (متی ۲۵:۲۱).

خلاصه

نکات کلیدی درباره نابودگر:

۱) به‌عنوان نابودگر، شیطان به‌دنبال سلطنت بر جهانی است که خودش آن را نیافریده است و اگر نتواند مالک جهان شود، تصمیم دارد آن را نابود سازد؛ آن را با فریب، نفرت، دشمنی، تکبر و مرگ مسموم کند. او عملاً سیاست «زمین سوخته» را علیه خدا و علیه آنان که به صورت خدا آفریده شده‌اند به اجرا می‌گذارد.

۲) در مکاشفه ۹:۱-۱۹ برخی صاحب‌نظران، آبدون را یا خود شیطان، یا دیوی نیرومند تحت اقتدار شیطان، یا شخصیتی نمادین برای اقامتگاه ارواح شریر، یا اشاره‌ای به امپراتوران شریر رومی می‌دانند. در حالی که نظر ما این است که آبدون خود شیطان است. هدف یوحنا بیشتر این است که دوره‌ای تاریک در تاریخ بشر را

پیشگویی کند که در آن، ارواح زندانی رها می‌شوند، نه این که به‌طور دقیق آپولیون را شناسایی کند.

(۳) واژه «آبدون» که شش بار در عهد قدیم ظاهر می‌شود، به ویرانی کامل، مرگ، خرابی یا نابودی اشاره دارد. بنابراین، در فصل ۹ مکاشفه، یوحنا شاید از این آیات عهد قدیم بهره می‌گیرد تا اقامتگاه زیرزمینی ارواح شریر را ترسیم کند. و با این حال، او به‌نظر می‌رسد شخصی را نیز معرفی می‌کند که بر این جهان زیرزمینی حکم می‌راند و از او با عنوان «پادشاه» و «فرشته هاویه» یاد می‌کند.

(۴) کتاب مقدس از نابودگران دیگری نیز غیر از شیطان سخن می‌گوید: شمشون، ایلیا، پادشاه بابل، و حتی مسیح پیشاتجسد (فرشته خداوند). اما شیطان از این نظر منحصر به فرد است که برای لذت محض ویران و نابود می‌کند. او با تمام آگاهی از این که شکست خورده است، سیاست زمین سوخته را دنبال می‌کند و با این وجود حاضر نیست حتی یک وجب از قلمرو رو به زوال خود را واگذار کند.

(۵) یوحنا ۱۰:۱۰ تقریباً به‌طور قطع اشاره‌ای مستقیم به شیطان نیست. با این حال، رهبران فاسد روزگار باستان و رهبران مذهبی خودبرتربین روزگار عیسا، رفتاری مطابق با اعمال پدر خود، یعنی ابلیس، از خود نشان می‌دهند. آنها می‌دزدند، می‌کشند و نابود می‌کنند، چون زندگی خود را بر الگویی مافوق طبیعی بنا کرده‌اند که نابودی برایش کاری عادی است.

(۶) عیسیای مسیح و شیطان در کتاب مقدس همچون دو «شیر» متضاد ترسیم می‌شوند. یکی «شیر حقیقی یهودا» است و دیگری بدل دروغین. یکی می‌آید تا رهایی بخشد، آن دیگری می‌آید تا ببلعد. یکی برای فتح، دیگری برای درهم‌شکستن. یکی برای دفاع، دیگری برای قتل‌عام. یکی برای بازگرداندن و ترمیم، دیگری برای به‌هم‌ریختن و ویران‌سازی جهان پیش از آن که در قفس

افتاده و ناخن و دندان‌ش کشیده شود. یکی شایسته جشن و سرور است، دیگری شایسته ترس. یکی در نهایت سزاوار پرستش است، و دیگری محکوم است که شبانه‌روز تا ابد عذاب بکشد.

۷) پطرس از تجربه دردناک خود — تلاش برای بازداشتن عیسا از مصلوب شدن و انکار سه‌باره او — می‌نویسد، وقتی ما را تشویق می‌کند که در مواجهه با شیطان هوشیار و بیدار باشیم. این شریر مانند شیری غُران در اطراف می‌گردد و در جست‌وجوی کسی است که او را بیلعد.

پرسش‌هایی برای مطالعه شخصی یا گروهی

۱) هرچند کتاب مقدس — به جز استثنای مکاشفه ۹:۱۱ — هیچ‌جا صراحتاً شیطان را «نابودگر» نمی‌نامد، چرا به نظر شما بر اساس تمام کتاب مقدس این عنوان، عنوانی شایسته برای این شریر است؟

۲) مکاشفه ۹:۱-۱۱ را بخوانید. چند دیدگاه مختلف درباره هویتِ آبدون وجود دارد؟ شما کدام دیدگاه را ترجیح می‌دهید و چرا؟

۳) آبدون در عهدعتیق چگونه به سئول، مرگ و قبر پیوند می‌خورد؟ یوحنا چگونه ممکن است از تصویرهای عهد قدیم بهره بگیرد تا اقامتگاه زیرزمینی ارواح شریر را ترسیم کند؛ اقامتگاهی که برای آنها فرمانروایی نیز در نظر گرفته شده است؟

۴) کتاب مقدس در واقع از نابودگران بسیاری، هم انسانی و هم الهی، سخن می‌گوید. برخی از این چهره‌ها چه کسانی هستند؟ به این آیات توجه کنید: خروج ۱۲:۲۱-۲۳؛ داوران ۱۶:۲۴؛ اشعیا ۱۴:۱۲.

(۵) عیسا از دزدی سخن می‌گوید که می‌آید تا بدزدد، بکشد و نابود کند (یوحنا ۱۰:۱۰). این دزد کیست؟

فصل چهاردهم

آن که دوزخ برای او آماده شده است

مرکز اصلاح و تربیت «سوزا-بارانووسکی» در ایالت ماساچوست اکنون بیش از سه دهه است که فعالیت می‌کند و در این مدت حتی یک مورد فرار هم گزارش نشده است. این مرکز که در میان اهل فن به SBCC معروف است، شهرت خود را به‌عنوان پیشرفته‌ترین و امن‌ترین زندان دنیا به‌دست آورده است. حتی از زندان بدنام «بلک دلفین» در روسیه یا زندان فوق‌امنیتی ADX در کلرادو، که «الکاتراز راکی» نامیده می‌شود، امن‌تر است.

حدود ششصد افسر زندان از هزار و پانصد زندانی سوزا-بارانووسکی نگهبانی می‌کنند. اما برای اطمینان کامل، چشم همیشه‌بیدار یک سامانه رباتیک همه‌چیز را تحت نظر دارد. بیش از چهل ترمینال کامپیوتری با شبکه گرافیکی، سیستم بی‌کلیدی را هدایت می‌کنند که همه جنبه‌های زندان از درها گرفته تا سامانه آب را کنترل می‌کند و اگر این کافی نباشد، سیصد و هفتاد دوربین با وضوح بالا همه‌چیز را دائماً ضبط می‌کنند. افزون بر این‌ها، حصارهای سیمی کشیده‌شده و سامانه تشخیص مایکروویو اطراف محیط را محافظت می‌کند.

اگر فکر می‌کنید می‌شود با بریدن چند سیم یا خاموش کردن سیستم از این زندان فرار کرد، دوباره فکر کنید. سوزا بارانوووسکی یکی از معدود زندان‌های آمریکاست که به‌طور کامل با انرژی خورشیدی و برقی‌آبی کار می‌کند. و برای کسانی که بخواهند از روش‌های سنتی مثل کندن زمین استفاده کنند، باید بدانند که کل زندان با محکم‌ترین بتن‌ها و فولادهای مقاوم ساخته شده است. برخلاف آنچه فیلم‌های هالیوودی مثل *Escape Plan* نشان می‌دهند، حتی آرنولد شوارتزنگر و سیلوستر استالونه هم نمی‌توانستند از اینجا فرار کنند (۱).

ساخت زندانی با چنین سطح امنیتی یک شبه انجام نمی‌شود. این کار نیازمند برنامه‌ریزی دقیق، تحقیق کامل، فهم پیشرفته از علوم، و بینشی عمیق نسبت به ذهن خطرناک‌ترین جنایتکاران جهان است. برای بیشتر زندانیان، SBCC آخرین ایستگاه آنان است؛ وقتی وارد می‌شوند، سرنوشتشان محتوم است.

حال، تصور کنید خدای دانای مطلق چگونه جایی را طراحی و بنا کرده است که «جهنم» یا «دریاچه آتش و گوگرد» نام دارد؛ جایی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است (متی ۲۵:۴۱)، و جایی که آنان در آن «روز و شب تا ابدالآباد عذاب خواهند کشید» (مکاشفه ۲۰:۱۰). این زندان بی‌بازگشت، که بی‌خدایان نیز سرانجام در آن سهمی دارند (مکاشفه ۲۰:۱۵) هم ترسناک است و هم شگفت‌انگیز. شیطان ممکن است امروز بر قلمرویی از ارواح شریر و انسان‌های سرکش حکومت کند. ممکن است همچون شیری آزاد در جهان بگردد. اما او هیچ ادعایی بر جهنم ندارد و برخلاف تصور رایج که گویا او گناهکاران را با آغوش باز برای یک جشن بی‌پایان در آن جهان می‌پذیرد، جهنم آخرین مرحله سقوط طولانی او است. آنجا، در حضور خدا و فرشتگان مقدس، بساط جشن پایان می‌یابد. او به سزای عملش می‌رسد و برای همیشه آزادی خود را از دست می‌دهد.

در بسیاری از صحنه‌هایی که کتاب مقدس از شیطان ترسیم می‌کند، به نظر می‌رسد که او دشمنی شکست‌ناپذیر است. او نخستین مرد و زن را به گناه می‌کشد و به این ترتیب تمام بشریت را وارد سقوطی عظیم نمود و جهان خلقت را زیر لعنت برد. او خدمت‌گزاران خدا را به عدم شایستگی متهم می‌کند، اموال ایوب را نابود می‌کند، خانواده‌اش را از او می‌گیرد، سلامتی‌اش را می‌رباید، و همسرش را علیه او می‌شوراند. او تلاش می‌کند قوم اسرائیل را نابود کند تا مبادا مسیح از آن قوم بیاید، و سپس هیروودیس را تحریک می‌کند تا نوزادان را در بیت‌لحم بکشد. او عیسی و رسولان را آزار می‌دهد، بیماری‌های سخت ایجاد می‌کند، یهودای خیانتکار را کنترل می‌کند، کوری روحانی ایجاد می‌کند، بسیاری را فریب می‌دهد، در کلیسا شقاق می‌اندازد، همچون شیری غران زمین را می‌پیماید، و در آخرالایام حمله‌ای تمام‌عیار علیه مسیح و کلیسای او رهبری می‌کند. گاهی انسان می‌پرسد که این همه چه زمانی پایان می‌یابد؟

اما پایان می‌یابد. داوری‌های خدا سراسر تاریخ انسان را در بر گرفته‌اند. این داوری‌ها از بیرون رانده شدن آدم و حوا از باغ آغاز می‌شود (پیدایش فصل ۳)، و با داوری بزرگ در برابر تخت سفید عظیم خاتمه می‌یابد (مکاشفه فصل ۲۰). «روز خداوند» روزی است که می‌آید؛ واقعه‌ای که انبیای عهد قدیم و نویسندگان عهد جدید بارها درباره‌اش هشدار داده‌اند (برای نمونه: اشعیا ۲: ۲۲-۶؛ عاموس ۵: ۱۸-۱۹؛ رومیان ۲: ۱-۳). عیسی با تأکید می‌گوید روزی می‌آید که همه مردم برمی‌خیزند و داوری می‌شوند، بعضی برای حیات جاودان، و بعضی برای محکومیت ابدی (یوحنا ۵: ۲۸-۲۹).

اما انسان‌ها تنها موجوداتی نیستند که با داوری نهایی روبه‌رو می‌شوند. عیسی آشکارا می‌گوید مکانی برای شیطان و فرشتگان او آماده شده است. روزی تعیین

شده که مسیح شیطان را داوری کند و برای همیشه به دریاچه آتش بیافکند. پس بیابید اکنون آیات کلیدی متی ۲۵:۳۱-۴۶ و مکاشفه ۱:۲۰-۳، ۱۰ را بررسی می‌کنیم و به رویارویی نهایی شیطان با سرنوشت از پیش تعیین شده‌اش بیندیشیم.

آتش جاودان: متی ۲۵:۳۱-۴۶

در متی فصل‌های ۲۴-۲۵، عیسیای مسیح بر کوه زیتون همراه شاگردانش نشسته است و به پرسش‌های آنان درباره ویرانی آینده هیکل و پایان عصر پاسخ می‌دهد. او گفتار معروف «موعظه کوه زیتون» را با تمثیل «گوسفندان و بزها» به پایان می‌رساند؛ تمثیلی که از آماده‌سازی مکانی نهایی برای داوری شیطان، ارواح شریر و بی‌ایمانان پرده برمی‌دارد. آیه کلیدی چنین می‌گوید: «آنگاه او [پسر انسان] به آنان که در سمت چپ او هستند نیز خواهد گفت: «آنگاه به آنان که در سمت چپ او هستند خواهد گفت: «ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش جاودانی روید که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است!» (متی ۲۵:۴۱).

موضوع اصلی این تمثیل این است که مسیح در بازگشت خود، ایمانداران را از بی‌ایمانان جدا می‌کند. عیسا همچنین به روشنی اعلام می‌کند که تمام شورشیان - چه فرشتگان و چه انسان‌ها - از حضور او رانده می‌شوند. این بخش با اعمال انسان‌ها سروکار دارد، نه به‌عنوان شرط نجات، بلکه به‌عنوان نشانه و شاهدهی بر نگرش آنان نسبت به پسر انسان.

«هنگامی که پسر انسان با شکوه و جلال خود به همراه همه فرشتگان بیاید، بر تخت پرشکوه خود خواهد نشست و همه قومها در برابر او حاضر خواهند شد و او همچون شبانی که گوسفندها را از بزها جدا می‌کند، مردمان را به دو گروه تقسیم خواهد کرد؛ گوسفندان را در سمت راست و بزها را در سمت چپ خود قرار خواهد داد. سپس به آنان که در سمت راست او هستند خواهد گفت: «بیابید، ای برکت

یافتگان از پدر من، و پادشاهی‌ای را به میراث یابید که از آغاز جهان برای شما آماده شده بود. زیرا گرسنه بودم، به من خوراک دادید؛ تشنه بودم، به من آب دادید؛ غریب بودم، به من جا دادید. عریان بودم، مرا پوشانیدید؛ مریض بودم، عیادت‌م کردید؛ در زندان بودم، به دیدارم آمدید. آنگاه پارسایان پاسخ خواهند داد: ”سرور ما، کی تو را گرسنه دیدیم و به تو خوراک دادیم، یا تشنه دیدیم و به تو آب دادیم؟ کی تو را غریب دیدیم و به تو جا دادیم و یا عریان، و تو را پوشانیدیم؟ کی تو را مریض و یا در زندان دیدیم و به دیدارت آمدیم؟“ پادشاه در پاسخ خواهد گفت: ”آمین، به شما می‌گویم، آنچه برای یکی از کوچکترین برادران من کردید، در واقع برای من کردید. آنگاه به آنان که در سمت چپ او هستند خواهد گفت: ”ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش جاودانی روید که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است، زیرا گرسنه بودم، خوراکم ندادید؛ تشنه بودم، آبم ندادید؛ غریب بودم، جایم ندادید؛ عریان بودم، مرا نپوشانیدید؛ مریض و زندانی بودم، به دیدارم نیامدید. آنان پاسخ خواهند داد: ”سرور ما، کی تو را گرسنه و تشنه و غریب و عریان و مریض و در زندان دیدیم و خدمت نکردیم؟“ در جواب خواهد گفت: ”آمین، به شما می‌گویم، آنچه برای یکی از این کوچکترینها نکردید، در واقع برای من نکردید. پس آنان به مجازات جاودان داخل خواهند شد، اما پارسایان به حیات جاودان.“ (متی ۲۵: ۳۱-۴۶).

در میان مفسران کتاب مقدس درباره زمان دقیق این داوری و اینکه چه کسانی به عنوان گوسفندان و بزها در نظر گرفته می‌شوند اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. برخی بر این باورند که این تمثیل شرحی کلی از داوری نهایی همه انسان‌هاست. - خلاصه‌ای از «مسند داوری مسیح» برای ایمانداران (رومیان ۱۴: ۱۰؛ دوم

قرنتیان ۵:۱۰) و «داوری تخت سفید عظیم» برای بی‌ایمانان (مکاشفه ۲۰:۱۱-۱۵)، با اینکه شاید هزار سال یا بیشتر بین این دو داوری فاصله باشد. گروهی دیگر معتقدند این تمثیل درباره داوری خاصی است که بر بازماندگان دوران مصیبت عظیم و شاهدان بازگشت مسیح اعمال می‌شود. این دیدگاه تا اندازه‌ای به این دلیل مطرح می‌شود که در این بخش هیچ اشاره‌ای به رستاخیز پیش از این داوری نشده است.

وقتی موضوع پیچیده‌تر می‌شود که می‌فهمیم چگونه باید واژه «قوم‌ها» در آیه ۳۲ را معنا کنیم. این واژه می‌تواند به «غیر یهودیان»، یا نمایندگان ملت‌های جهان، یا افراد زنده در هنگام ظهور باجلال مسیح اشاره داشته باشد.

حقایق کلیدی از این مثل

هر دیدگاهی که در مورد زمان و افراد حاضر در این مثل در نظر گرفته شود، می‌تواند به چند حقیقت اساسی از تعلیم عیسا درباره گوسفندان و بزها اشاره کند: نخست، این داوری پس از بازگشت شخصی، مرئی و فیزیکی مسیح همراه فرشتگانش رخ می‌دهد. همچنین این داوری پس از آن انجام می‌شود که عیسا بر «تخت پر جلال» خود می‌نشیند (آیه ۳۱). نویسندگان عهدجدید اصطلاحات گوناگونی برای توصیف این رویداد به کار می‌برند. آمدن پادشاه به زبان یونانی همان «پاروسیا»ست (اول تسالونیکیان ۴:۱۵)، اصطلاحی که در سده نخست برای توصیف دیدار رسمی یک مقام برجسته از مکانی خاص به کار می‌رفت. بازگشت مسیح همچنین «اپیفانی» یا ظهور آشکار اوست (اول تیموتائوس ۶:۱۴)، و نیز «مکاشفه» یا پرده‌برداری اوست (اول پطرس ۴:۱۳). بازگشت پادشاه چیزی جز «روز خداوند» نیست (اول قرنتیان ۱:۸). و اگرچه بازگشت مسیح رویدادی

شادی آفرین و مورد انتظار همه ایمانداران است، اما در عین حال زمان داوری هولناک نیز می‌باشد.

دوم، جدایی میان گوسفندان و بزها رخ می‌دهد. عیسا از این تصویر برای نشان دادن تمایز بین ایمانداران و بی‌ایمانان استفاده می‌کند. گوسفندان و بزها اغلب با هم می‌چرند، و این را شنوندگان عیسا به‌خوبی می‌دانستند. جدا کردن این دو نیازمند چشم یک شبان کارآموده است. گوسفند نماد ملائمت، سادگی و بی‌گناهی است که برای محافظت و مراقبت از خود، کاملاً بر شبان تکیه دارد. گوسفندان همچنین به‌خاطر پشم‌شان ارزشمند هستند. عیسا خود را شبانی معرفی می‌کند که با وفاداری گوسفندان را از بزها جدا می‌سازد.

عیسا به‌خوبی می‌داند چه کسانی به او تعلق دارند و چه کسانی ندارند. او در یوحنا ۱۰:۲۷ می‌گوید: «گوسفندان من به صدای من گوش فرا می‌دهند؛ من آنها را می‌شناسم و آنها از پی من می‌آیند.» افزون بر این، او داوطلبانه جان خود را برای گوسفندانش می‌نهد (یوحنا ۱۰:۱۱). ارجاعات بسیار دیگری نیز در کتاب مقدس وجود دارد که خدا/مسیح را به‌عنوان شبان و پیروان او را به‌عنوان گوسفندان معرفی می‌کند (مزمور ۱:۲۳؛ مزمور ۱:۸۰؛ زکریا ۷:۱۳؛ متی ۳۱:۲۶؛ یوحنا ۱۰:۱۴ و ۱۶:۱۰؛ عبرانیان ۲۰:۱۳؛ اول پطرس ۲:۲۵ و ۴:۵). در این مثل، عیسا به‌روشنی تعلیم می‌دهد که زمانی خواهد آمد که آنان که از گله او هستند از برکات پادشاهی او بهره‌مند خواهند شد، درحالی‌که آنان که او را رد کرده‌اند، خود رد خواهند شد.

در مقابل گوسفندان، بزها ذاتاً ستیزه‌جو و خودخواه‌اند - تفاوتی آشکار که به‌روشنی بر ناپاکی و نادرستی شخصیت بی‌ایمانان دلالت دارد. بزها همچنین در ادبیات و فرهنگ قدیم با نیروهای شریر و مناسک اهریمنی ارتباط داشته‌اند. عیسا

که گوسفندان را از بزها بازمی‌شناسد، این دو گروه را از هم جدا می‌کند. گوسفندان را در سمت راست خود و بزها را در سمت چپ قرار می‌دهد. در دوران باستان، سمت راست جایگاه احترام، افتخار و امتیاز ویژه بود. سمت راست نشانه قدرت و نزدیکی به سلطنت است. عیسا نیز غالباً در کتاب مقدس در سمت راست پدر در آسمان نشان داده می‌شود (متی ۲۶:۶۴؛ رومیان ۸:۳۴؛ کولسیان ۳:۱؛ عبرانیان ۲:۱۲). در مقابل، سمت چپ جای شرمساری و «سمت بدیمنی» به شمار می‌رفت (۲).

سوم، هم گوسفندان و هم بزها از معیار داوری شگفت‌زده می‌شوند. معیار این است که آنها چگونه با «کوچک‌ترین این برادران و خواهران خود» رفتار کرده‌اند. از سخنان خود عیسا به خوبی می‌دانیم که حیات جاودانی از راه ایمان دریافت می‌شود، نه اعمال (یوحنا ۵:۲۴). بنابراین، آنچه عیسا تعلیم می‌دهد به نظر این است که رفتار گوسفندان نسبت به فرزندان خدا نشان می‌دهد که آنان حقیقتاً او را می‌شناسند. در مقابل، بی‌اعتنایی بزها به همان افراد، آشکار می‌سازد که آنان در حقیقت به شبان بزرگ بی‌احترامی کرده‌اند.

وقتی عیسا رفتار با «کوچک‌ترین اینان» را امری شخصی و مستقیم نسبت به خود محسوب می‌کند، هم گوسفندان و هم بزها دچار حیرت می‌شوند. گوسفندان خواهند پرسید: «ای سرور، چه زمانی تو را گرسنه دیدیم و خوراک دادیم؟ یا تشنه و سیراب کردیم؟ چه زمانی تو را غریبه دیدیم و پذیرفتیم؟ یا برهنه و پوشاندیمت؟ کی تو را بیمار یا در زندان دیدیم و به ملاقات آمدیم؟» این شگفتی از آن است که آنان هرگز گمان نمی‌کردند کمک به دیگران به منزله خدمت مستقیم به خود مسیح محسوب شود.

پادشاه پاسخ خواهد داد: «آمین به شما می‌گویم، هر آنچه برای یکی از این کوچک‌ترین برادران و خواهران من انجام دادید، برای خود من انجام دادید.» نیکوکاران شگفت‌زده می‌شوند، نه از اینکه گفته می‌شود آنان از سر محبت به مسیح عمل کرده‌اند، بلکه از اینکه خود مسیح کارهای آنان را همچون خدمتی شخصی به خودش می‌داند. در مقابل، شیرین نیز شوکه می‌شوند؛ زیرا بی‌اعتنایی آنان به نیازمندان، در حقیقت بی‌اعتنایی به پادشاه تفسیر می‌شود. مفسران کتاب مقدس معمولاً «کوچک‌ترین اینان» را یا پیروان مسیح می‌دانند - که با فروتنی او را اطاعت می‌کنند و اغلب به خاطر ایمانشان رنج می‌کشند - یا به طور کلی افراد نیازمند هستند. در هر دو صورت، محک داوری این است که افراد با کسانی که دنیا آنها را کم‌اهمیت می‌شمارد، چگونه رفتار کرده‌اند.

چهارم، مکان‌هایی متمایز برای گوسفندان و بزها آماده شده است. عیسا به گوسفندان می‌گوید: «بیاید ای برکت‌یافتگان پدر من؛ وارث پادشاهی بشوید که از بنیاد جهان برای شما آماده شده است.» پادشاهی خدا - یعنی فرمانروایی و سلطنت او - از ازل وجود داشته و باید با ایمان وارد آن شد. مسیح گوسفندان را از ازل می‌شناسد و مکانی خاص برای آنان آماده کرده است. این افتخار زمانی عطا می‌شود که پادشاهی جهان به «پادشاهی خداوند ما و مسیح او» تبدیل شود و او تا ابدالابد سلطنت کند (مکاشفه ۱۱:۱۵). پادشاهی خدا اندیشه‌ای تازه یا غیرمنتظره نیست؛ شهروندانش از ازل برگزیده شده‌اند. پس از بازگشت مسیح، شیطان، گناه و مرگ برای همیشه از میان برداشته می‌شوند و مسیح همه چیز را در آسمان جدید و زمین جدید نو می‌سازد (دوم پطرس ۳:۱۰-۱۳؛ مکاشفه فصل - های ۲۱-۲۲؛ همچنین اشعیا ۶۵:۱۷).

اما در مورد بزها، عیسا می‌گوید: «از من دور شوید ای لعنت‌شدگان، به آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است.» برخلاف گوسفندان که در پادشاهی مسیح به آنها خوشامد می‌گویند، بزها به مکانی رانده می‌شوند که برای شیطان و ارواح شریر آماده شده است.

مفهوم «رانده‌شدن» یا «بیرون انداخته‌شدن» کاملاً با تعلیم عهدجدید درباره سرنوشت کسانی که مسیح را رد می‌کنند سازگار است. عیسا پیامبران دروغین را «بدکاران» می‌نامد، اعلام می‌کند که آنان را هرگز نشناخته است، و فرمان می‌دهد از حضور او دور شوند (متی ۲۳:۷). پولس نیز می‌نویسد روزی فرا می‌رسد که مسیح «از آسمان با فرشتگان قدرتمند خود» ظاهر می‌شود و از سوی کسانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل عیسا را خداوندان را اطاعت نمی‌کنند «با آتش شعله‌ور انتقام می‌گیرد.» «او خدانشناسان و نافرمانان به انجیل خداوند ما عیسی را کیفر خواهد داد. جزای ایشان هلاکت جاودانی از حضور خداوند و از جلال قدرت او خواهد بود.» (دوم تسالونیکیان ۱: ۸-۹). و در داوری بزرگ تخت سفید، داور، شریران را به دریاچه آتش می‌افکند (مکاشفه ۱۵:۲۰).

دقت کنید که عیسا در کلام خود به بزها اعلام می‌کند که جهنم «برای ابلیس و فرشتگان او» آماده شده است. به عبارت دیگر، مسیح نمی‌گوید جهنم برای انسان‌ها آماده شده است؛ بلکه برای نوع دیگری از مخلوقات - فرشتگان طغیان‌کرده - مهیا شده است. هیچ نشانی از امکان نجات برای شیطان و فرشتگان سقوط‌کرده وجود ندارد. مسیح در شباهت فرشتگان سقوط‌کرده نیامد، بلکه در شباهت انسان‌های گناهکار آمد. نجات هدیه‌ای است که خدا به انسان‌ها عطا کرده است، نه به فرشتگان گناهکار.

با این حال، کسانی که مسیح را رد می‌کنند، در همان مکان عذاب جاودانی قرار می‌گیرند که شیطان به آن رانده می‌شود. همان‌گونه که مقدسان حیات جاودانی را در حضور خدای تثلیث و فرشتگان مقدس تجربه می‌کنند، بی‌ایمانان به همراه «خدای این عصر» (دوم قرنتیان ۴:۴) و لشکر فرشتگان او در جهنم، از حضور خدا رانده می‌شوند. آنان نسبت به وارثان پادشاهی بی‌تفاوت‌اند، زیرا نسبت به خود پادشاه بی‌اعتنا هستند. و از همین رو، به‌اختیار خویش، بزها به آتش جاودانی می‌روند.

پنجم، این داوری نهایی و تغییرناپذیر است. گوسفندان با شادی وارد حیات جاودانی می‌شوند، که عالی‌ترین جلوه فیض خدا نسبت به آنان است. اما بزها در سکوتی حیرت‌زده به جهنم فرستاده می‌شوند. هیچ دادگاه بالاتری وجود ندارد که بتوانند تجدیدنظر کنند. هیچ فرصت دوباره‌ای وجود ندارد. نه درخواست بخشودگی پذیرفته می‌شود و نه احتمال نابودی و پایان وجود (نیست‌شدن) و نه نجات همگانی. تنها حقیقت سخت‌ابدیت باقی می‌ماند: تاریکی بیرونی، عذاب جاودانی، و جدایی بی‌پایان از حضور خدا (۳).

ما زمان قابل توجهی را صرف تفسیر این مثل کردیم تا نشان دهیم که عیسا به‌روشنی درباره داوری نهایی و سرنوشت نهایی همه انسان‌ها تعلیم می‌دهد. خدا مکانی از برکت برای کسانی آماده کرده است که به‌طور داوطلبانه به فرمانروایی پسر او تسلیم می‌شوند؛ مکانی از آرامش، صلح، امنیت و شادی در حضور خدای تثلیث، فرشتگان مقدس و تمامی موجودات آسمانی. اما در همان زمان، کسانی که فیض خدا را برای آمرزش گناهان‌شان رد می‌کنند و علیه پادشاهی او سرکشی می‌ورزند، به مکانی افکنده می‌شوند که برای آنان ساخته نشده، اما سرنوشتی مشابه با آنان خواهند داشت که آن مکان برای‌شان آماده شده است: شیطان و

ارواح شریر. آنان با هم به جایی می‌روند که «عذاب جاودانی» است، حال آنکه نجات‌یافتگان «حیات جاودانی» را تجربه می‌کنند.

اما چرا جاودانی؟

لازم است روشن کنیم که فقط خدا حقیقتاً جاودانی است. یعنی تنها خدای ازلی - پدر، پسر و روح‌القدس - این ویژگی منحصر به فرد را دارند که بی‌آغاز و بی‌انتهای هستند. پس در چه معنایی باید سرنوشت نهایی گوسفندان، بزها، شیطان و ارواح شریر را «جاودانی» درک کنیم؟

واژه یونانی که در این بخش «جاودانی» ترجمه شده، آیونیوس است، که معمولاً به معنای «بی‌آغاز و بی‌انتهای، آنچه همیشه بوده و همیشه خواهد بود» می‌باشد (۴). در برخی متون، aionios را می‌توان «بی‌آغاز» یا «بی‌انتهای، پایان - ناپذیر، پایدار تا ابد» ترجمه کرد. آر. تی. فرانس می‌گوید این واژه «ممکن است هم معنای 'ادامه یافتن برای همیشه' را برساند، و هم معنای 'تعلق داشتن به عصر آینده' را.» (۵).

از آنجا که مکان‌های برکت و مجازات «آماده شده‌اند» باید به وجود آمده باشند؛ یعنی خدا آنها را آفریده باشد. به‌طور قطع پادشاهی زمینی که گوسفندان در آن زندگی جاودانی را تجربه می‌کنند و تخت آسمانی خدا در آن برپا می‌شود، مخلوق است (و در نهایت احیا می‌شود؛ دوم پطرس ۳: ۱۰-۱۳). بنابراین، مفهوم «حیات جاودانی» فقط به معنای «بی‌پایان» نیست؛ بلکه کیفیتی از زندگی است که در آن ما از مشارکت بی‌وقفه با کسی برخورداریم که حقیقتاً جاودانی است.

آیات بسیاری به جنبه کیفی حیات جاودانی در مسیح اشاره دارند. سخنان عیسا در یوحنا ۵: ۲۴ نمونه‌ای از آن است: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که کلام

مرا به گوش گیرد و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاویدان دارد و به داوری نمی‌آید، بلکه از مرگ به حیات منتقل شده است.»

اکنون گناهکارانی که ایمان می‌آورند، در همین لحظه، حیات جاودانی را دریافت می‌کنند؛ به‌عنوان یک واقعیتِ حاضر آنها از مرگ روحانی وارد زندگی جدید در مسیح می‌شوند. پولس می‌گوید: «زیرا مُردید و زندگی شما اکنون با مسیح در خدا پنهان است.» (کولسیان ۳:۳).

این، حیات جاودانی در معنای کیفی آن است. پیروان عیسا موجوداتی «ازلی» نمی‌شوند؛ تنها خدا بی‌آغاز و بی‌انتهاست. اما چون ما وارد یک رابطه مبتنی بر عهد با پسر خدا شده‌ایم، حیات جاودانی او با حیات ما پیوند خورده است و بنابراین، تا زمانی که عیسا زنده است، ما نیز زنده‌ایم (یوحنا ۱۴:۱۹).

اما نکات بیشتری نیز وجود دارد. این جنبه کیفی حیات جاودانی، دائمی و غیرقابل لغو است؛ یعنی کسانی که با ایمان به عیسا حیات جاودانی را دریافت می‌کنند، از فواید بی‌پایان این رابطه مبتنی بر عهد بهره‌مند می‌شوند. ما مشتاق آسمان جدید و زمین جدید هستیم، جایی که برای تمام ابدیت از مشارکت رودررو با آفریدگار خویش برخوردار خواهیم شد.

شاید به همین معنا بتوان گفت شیطان، ارواح شریر، و انسان‌های شریر، هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی وارد «کیفر جاودانی» می‌شوند. خدا بی‌تردید آگاه از تبعید آنان به دریاچه آتش است و آنان از هم‌اکنون محکوم‌اند (یوحنا ۳:۱۸؛ ۱۱:۱۶). همان‌طور که ایمان‌داران از پیش، «شناخته‌شده، برگزیده و از پیش تعیین شده» هستند - می‌توان گفت در «ابدیت گذشته» - به همین شکل، شیطان، ارواح شریر، و بی‌ایمانان نیز در پیش‌دانی خدا به‌عنوان کسانی شناخته شده‌اند که خدا را رد می‌کنند و بنابراین ابدیت را جدا از او برمی‌گزینند.

فرشتگان شریر و انسان‌های بی‌ایمان امروز همچون یاغیان زندگی می‌کنند بیرون از مشارکت نزدیکی که ایمان‌داران و فرشتگان مقدس با خدا دارند. بنابراین، آنان هم‌اکنون در معنایی کیفی، مجازاتِ جاودانی را تجربه می‌کنند؛ و در آینده، پس از داوری نهایی، هنگامی که به تاریکی بیرونی افکنده می‌شوند، آن را در معنای کمی و بی‌پایان تجربه خواهند کرد. پس «کیفر جاودانی» آنان، هم از پیش دانسته شده، هم تعیین شده، هم اکنون در تاریکی روحانی تجربه می‌شود، و هم بدون پایان است.

سرانجام، هنگامی که درباره آتش جهنم می‌اندیشیم، نباید آنها را از حضور خدا جدا سازیم. به یاد داشته باشید که خدا بارها در کتاب مقدس با آتش مرتبط است. او در بوته سوزان بر موسی ظاهر شد (خروج فصل ۳). حضور او در ستون آتش و ابر که قوم را در بیابان هدایت می‌کرد، دیده می‌شود. او بر کوه سینا در آتش فرود آمد (خروج ۱۹:۱۸). نویسنده عبرانیان او را «آتش سوزاننده» می‌خواند (عبرانیان ۱۲:۲۹). در مکاشفه، روح هفت‌گانه همچون آتش فروزان در برابر تخت خدا دیده می‌شود (مکاشفه ۴:۵). افزون بر این، یوحنا می‌بیند که پرستندگان وحش، «در برابر فرشتگان مقدس و در برابر بره» با آتش و گوگرد عذاب می‌بینند (مکاشفه ۱۴:۱۰).

آتش‌هایی که با خدا مرتبط‌اند، برای فرشتگان مقدس و گناهکاران توبه‌کرده نور، گرما، حفاظت و هدایت مهیا می‌کنند. همین آتش‌ها فرشتگان شریر و گناهکاران توبه‌نکرده را عذاب می‌دهند. به نوعی می‌توان گفت درخشندگی آتش جهنم، پشتِ پرده جلال شیخانای آسمان است. این آتش به‌طور پیوسته تقدس خدا را آشکار می‌کند و دل‌های سیاه‌شده محکومان را به شکلی دائمی می‌سوزاند.

آتش آسمان و آتش جهنم دو آتش متفاوت نیستند؛ هر دو یک سرچشمه الهی دارند، اما تأثیرشان بر عادل و شریر کاملاً متفاوت است.

هاویه: مکاشفه ۱:۲۰-۳

پیش از آنکه شیطان به دریاچه آتش افکنده شود تا برای همیشه عذاب کشد، مکاشفه ۱:۲۰-۳ زندانی شدن هزارساله او را توصیف می‌کند:

«آنگاه دیدم فرشته‌ای از آسمان فرود می‌آید، و کلید هاویه با اوست، و زنجیری بزرگ در دست دارد. او اژدها را، آن مار کهن را، که همانا ابلیس یا شیطان است، گرفت و در بند کشید تا هزار سال در اسارت بماند و او را به هاویه در انداخت و در بر او قفل کرد و مهر بر آن نهاد تا قومها را دیگر نفریبد تا آن هزاره سر آید. و پس از آن چندگاهی آزاد گردد.»

واژه یونانی abyssos که در بسیاری از ترجمه‌های انگلیسی به صورت «هاویه»، «چاه»، یا «چاه بی‌انتها» آمده؛ نه بار در عهدجدید به کار رفته است. در بسیاری از موارد، به مکانی اشاره دارد که محل زندانی موقت برخی از ارواح شریر است. برای نمونه، در برخورد عیسا با «لژیون»، دیوهایی که آن مرد جراسیانی را تسخیر کرده بودند، از عیسا التماس می‌کنند تا آنان را به هاویه نفرستد. بی‌تردید ارواح شریر از آن مکان هراس داشتند (لوقا ۸:۳۱).

بعدها، پطرس و یهودا هر دو به مکانی اشاره می‌کنند که در آن، گروهی از ارواح شریر بسیار شرور برای داوری نگاه داشته می‌شوند. پطرس از واژه یونانی tartaroo استفاده می‌کند (که در برخی ترجمه‌ها به صورت «تارتاروس» در دوم پطرس ۲:۴ آمده است)، و یهودا آن را مکانی توصیف می‌کند که برخی ارواح یاغی در «زنجیرهای جاودانی در تاریکی عمیق» نگاه داشته می‌شوند (یهودا ۶). در کتاب مکاشفه، «ملخ‌های» به شکل دیوها و حیوانات خون‌ریز از هاویه بیرون

می‌آیند، و شیطان برای مدتی در آن افکنده می‌شود (مکاشفه ۹:۱-۱۱:۱۱؛ ۷:۲۰-۱:۳). تنها استثنا در رومیان ۱۰:۷ است که پولس از «هاویه» به عنوان مترادف «قبر» (یا شاید جهان زیرین) استفاده می‌کند، و فرود آمدن عیسا بدان را در برابر صعود او به آسمان قرار می‌دهد (۶).

چند ویژگی مهم درباره هاویه این است. نخست، هاویه تحت کنترل کامل و حاکمیت خداست. فرشته باید کلیدِ چاهِ هاویه را دریافت کند، زیرا او خود اختیار گشودن آن را ندارد (مکاشفه ۹:۱؛ ۲۰:۱). حیوانی که «فاحشه بزرگ» بر آن سوار است، از هاویه برمی‌خیزد، اما تنها برای آنکه به نابودی رود (مکاشفه ۱۷:۵، ۸). دیوها از هاویه می‌ترسند و تلاش می‌کنند از آن دور بمانند، اگرچه تصمیم نهایی با عیساست (لوقا ۸:۳۱). و شیطان گرفته می‌شود، بسته می‌شود، و برای هزار سال در هاویه افکنده می‌شود؛ و این حکمی است که او نمی‌تواند به چالش بکشد یا کوتاه کند (مکاشفه ۲۰:۱-۳).

همچنین، بی‌اهمیت بودنِ نسبیِ شیطان در این آیات قابل توجه است. نه پدر، نه پسرِ متعال، و نه روح‌القدس با او سر و کار پیدا نمی‌کنند؛ بلکه فرشته‌ای گمنام برای زندانی کردن او فرستاده می‌شود.

دوم، هاویه مکانِ حبس و محدودیت است. همانند شیطان، ارواح شریر نیز میل دارند آزادانه در زمین بگردند (اول پطرس ۵:۸). آنها تشنه خودمختاری‌اند. آنها می‌خواهند تحت کنترل خدا نباشند و از هر توان و فرصتی برای مخالفت با او استفاده کنند. اما در هاویه، زندانی هستند. یهودا آن را مکان «زنجیرهای جاودانی در تاریکی عمیق» می‌داند (یهودا ۶). بی‌تردید اصطلاح «زنجیر» استعاری است، زیرا ارواح شریر جسم ندارند و زنجیر نمی‌تواند آنها را ببندد. با این حال، آنها

زندانی اند، و خدا که روح است (یوحنا ۴: ۲۴)، نیک می‌داند چگونه ارواح مخلوق را در آنجا نگاهداری کند.

همچنین، باید به اهمیتِ مَهْری که فرشته بر هاویه می‌گذارد توجه کنیم. این مَهر «محکم‌تر از مَهْری است که [شیطان] بر قبر عیسا نهاد، و در سحرگاه رستاخیز شکسته شد.» (۷).

سوم، هاویه مکانِ مجازاتِ موقت است. شیطان برای هزار سال در آن نگاه داشته می‌شود و سپس به دریاچه آتش افکنده می‌گردد تا شبانه‌روز تا ابد عذاب بکشد (مکاشفه ۲۰: ۱۰). همان‌گونه که هاویه مردگان، محلِ موقتِ اشخاص بی‌ایمان تا روز داوری است، هاویه ارواح شریر نیز زندانی موقت بدون آزادی مشروط است. در نهایت، هم «مرگ» و هم «هاویه» در دریاچه آتش افکنده می‌شوند، زیرا حالت‌هایی موقتی هستند و پس از داوری نهایی دیگر کارایی ندارند (مکاشفه ۲۰: ۱۴).

به همین ترتیب، زمانی که شیطان، ارواح شریر، و انسان‌های شرور به جهنم افکنده می‌شوند، دیگر هاویه نقشی نخواهد داشت. هرچند موقت، اما هاویه مکانی حقیقی برای مجازات آنها است؛ زیرا زندانی شدن، شیطان و ارواح شریر آنها را از ادامه نبرد علیه خدا و قوم او بازمی‌دارد.

چهارم، هاویه برای شیطان و ارواح شریر است، نه انسان‌ها. ارواح انسان‌های درگذشته در مکانی موقت ساکن می‌شوند که در عهد قدیم «شئول» و در عهد جدید «هادس» نامیده می‌شود. البته پیروان عیسا پس از مرگ جسمانی، فوراً در حضور او در آسمان هستند و در انتظار رستاخیز، جلال یافتن، و زندگی جاودانی در آسمان جدید و زمین جدید هستند (دوم قرن‌تیاں ۵: ۱-۱۰؛ فیلیپیان ۱: ۲۱-۲۴؛

دوم پطرس ۳: ۱۰-۱۳؛ مکاشفه فصل‌های ۲۱-۲۲). اما در هیچ جای کتاب مقدس، انسان‌ها در هاویه توصیف نشده‌اند.

مرگ و هاویه، که یوحنا در مکاشفه ۱۴:۲۰ آنها را شخصی‌سازی می‌کند، همه انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. اما ایمانداران باید دل آسوده باشند، زیرا مسیح قیام کرده «کلیدهای مرگ و هاویه» را در اختیار دارد (مکاشفه ۱: ۱۸)، و در نهایت هر دو را در دریاچه آتش می‌افکند (مکاشفه ۱۴:۲۰).

و در نهایت، هاویه تصویری وارونه از آسمان است. همان‌گونه که «هر بخشش نیکو و هر عطای کامل از بالاست، نازل شده از پدر نورها که در او نه تغییری است و نه سایه ناشی از دگرگونی.» (یعقوب ۱: ۱۷)، هاویه تنها شرارت را از اعماق خود به بیرون می‌دهد. همان‌طور که والتر آل‌ول و بری بایتسل توضیح می‌دهند:

«این تصویر مطابق با الگوی کتاب مکاشفه است، جایی که اژدها و وحش می‌کوشند قدرت و جلالی را تقلید کنند که تنها از آن خداست. همان‌گونه که آسمان سرچشمه چیزهای ارزشمند است، چاه بی‌انتهای سرچشمه هر آنچه شیرین است.» (۸).

هزاره

اگر هاویه مکانی واقعی اما موقتی است که در آن شیطان بسته می‌شود، می‌توانیم این پرسش را نیز مطرح کنیم که آیا دوره هزارساله زندانی شدن او باید به صورت تحت‌اللفظی فهمیده شود یا تمثیلی؟ دوره هزار سال، یا «هزاره»، در مکاشفه فصل ۲۰، یکی از موضوعات بسیار بحث‌برانگیز در الاهیات است. دست‌کم چهار دیدگاه اصلی وجود دارد:

پیش‌هزاره‌گرایان تاریخی بر این باورند که کلیسا دوره‌ای از مصیبت را پشت سر می‌گذارد، و سپس مسیح بازمی‌گردد تا کلیسا را احیا کند و به مدت هزار سال

بر زمین سلطنت کند. این دیدگاه را «تاریخی» می‌نامند زیرا برخی از پدران کلیسای اولیه، همچون یوستین شهید و ایرنائوس، آن را پذیرفته‌اند. برای بحث ما، نکته مهم این است که در این دیدگاه، شیطان در آغاز هزاره بسته شده و در پایان آن برای مدتی کوتاه آزاد می‌شود، و سپس پیش از آنکه به دریاچه آتش افکنده شود (مکاشفه ۲۰:۷-۱۰) کمی آزاد می‌شود. بنابراین، در این دیدگاه، بسته شدن شیطان در آینده رخ می‌دهد.

دوران گرایانی نیز معتقدند که مسیح هزار سال بر زمین سلطنت خواهد کرد. اما پیش از آن، مسیح کلیسای خود را در واقعه‌ای به نام «ربوده شدن» قیام می‌دهد و نزد خود می‌برد. این واقعه باعث آغاز هفت سال مصیبت بر زمین می‌شود، جایی که شیطان از طریق عوامل انسانی خود - یعنی ضد مسیح و نبی کاذب - آزار و جفای شدیدی علیه یهودیان و غیر یهودیانی که به مسیح ایمان می‌آورند به راه می‌اندازد. در پایان دوره مصیبت، مسیح بازمی‌گردد و شیطان را برای هزار سال می‌بندد و سپس در پایان، برای زمانی کوتاه او را آزاد کرده و بعد به دریاچه آتش می‌افکند. همانند پیش‌هزاره‌گرایی تاریخی، بسته شدن شیطان در آینده رخ می‌دهد. ناهزاره‌گرایان که عدد هزار را نمادین می‌دانند، از نظر آنان، هزاره همان دوره کنونی است که مسیح از آسمان حکومت می‌کند. او در آینده بازمی‌گردد تا همه انسان‌ها را قیام ببخشد و داوری نماید. در این دیدگاه، شیطان از هنگام آمدن نخستین مسیح بسته شده است؛ یعنی او قادر است افراد را گمراه کند، اما نمی‌تواند «ملت‌ها» را گمراه سازد. بنابراین، بسته شدن شیطان هم‌اکنون در جریان است و با بازگشت آینده مسیح پایان می‌یابد، زمانی که او شیطان را به جهنم می‌افکند.

پس‌هزاره‌گرایان که معتقدند «هزار سال» دوره‌ای طولانی از برکت عظیم است که پیش از بازگشت مسیح رخ می‌دهد. شیطان از زمان تجسم مسیح بسته

شده است و همچنان بسته باقی می‌ماند، جز برای مدت کوتاهی درست پیش از بازگشت مسیح. همانند ناهزاره‌گرایان، پس‌هزاره‌گرایان باور دارند که شیطان همچنان وسوسه‌گر افراد است، اما نمی‌تواند ملت‌ها را گمراه کند. بنابراین، شیطان هم‌اکنون بسته شده است.

با اینکه این چهار دیدگاه در برداشت خود از آنچه کتاب مکاشفه درباره هزاره و به‌بند کشیده شدن شیطان تعلیم می‌دهد با یکدیگر تفاوت دارند، اما همگی بر سر بازگشت آینده، شخصی و باشکوه عیسی توافق دارند. همچنین هم‌نظرند که مسیح شیطان را می‌بندد - یا در آینده خواهد بست - تا نفوذ جهانی او محدود شود. و نیز همگی بر این نکته اتفاق نظر دارند که در نهایت، شیطان به دریاچه آتشی افکنده می‌شود که برای او و ارواح شریر آماده شده است (متی ۲۵:۴۱).

چه بسته شدن شیطان را مربوط به اکنون بدانیم و چه آینده، مکاشفه ۷:۲۰ می‌گوید که او «از زندان خود رها می‌شود» و بلافاصله، این مستبد اصلاح‌ناپذیر به زندگی تبه‌کارانه خود بازمی‌گردد، ملت‌ها را گمراه می‌کند تا تعداد بسیاری از پیروان - «به شمار شن‌های دریا» - به دور او جمع شوند و «اردوگاه مقدسین» را محاصره کنند (آیات ۸-۹). این شورش، بی‌خردانه و کوتاه‌مدت است، زیرا یوحنا چنین می‌نویسد:

«اما آتش از آسمان فرود آمد و آنان را فرو خورد و ابلیس، که آنان را فریب داده بود، به دریاچه آتش و گوگرد افکنده شد، جایی که آن وحش و نبی کذاب افکنده شده بودند. اینان روز و شب تا ابد عذاب خواهند کشید.»

عبارت «تا ابد» را می‌توان «تا اعصار اعصار» ترجمه کرد. همان‌گونه که مسیح درباره گوسفندان و بزها می‌گوید: «و آنان [بزها] به عذاب جاودانی خواهند رفت، و عادلان به حیات جاودانی» (متی ۲۵:۴۶). همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، واژه

انگلیسی «eternal» ترجمه واژه یونانی aionios است؛ همان واژه‌ای که در مکاشفه ۱۰:۲۰ برای رساندن مفهوم «تا ابدالآباد» به کار رفته است.

برخی استدلال می‌کنند که جهنم مکانی موقتی است که سرانجام به رستگاری یا نابودی کامل می‌انجامد؛ و در نتیجه، فرصتی دوباره پس از مرگ وجود دارد. اما اگر «عذاب جاودانی» پایان‌پذیر باشد، «حیات جاودانی» نیز شاید به همان اندازه پایان‌پذیر باشد. نوشته‌های یوحنا و سایر متون چنین دیدگاهی را رد می‌کنند. افزون بر آن، نویسندگان عبرانیان روشن می‌گویند که پس از مرگ، داوری در انتظار انسان است، نه فرصت دوباره (عبرانیان ۲۷:۹).

مشروط بودن زندگی جاودانی به مشکلات بیشتری می‌انجامد: اگر آدم و حوا در باغ عدن - در محیطی بی‌نقص - می‌توانستند سقوط کنند، آیا انسان‌های جلال‌یافته نمی‌توانند سقوط کنند و از آسمان جدید خارج شوند؟ اگر چنین باشد، کل آموزه «کیفر جاودانی در برابر حیات جاودانی» فرو می‌ریزد.

بنابراین، بهترین روش آن است که سخنان عیسا و یوحنا را درباره «عذاب جاودانی» و «تا ابدالآباد»؛ همان‌گونه که گفته شده‌اند، پذیرفته شوند.

کندال ایزلی نکته مهمی را بیان می‌کند: «هرگونه که بسته شدن شیطان در مکاشفه فصل ۲۰ تفسیر شود، نباید این حقیقت بنیادین عهدجدید را فراموش کنیم که شکست اولیه او در مرگ و رستاخیز عیسا مسیح رخ داده، و شکست نهایی او کاملاً قطعی است.» (۹).

زندانی شدن موقت شیطان در هاویه، از بسیاری جهات، شبیه وضعیت میانی انسان‌های شریر در هادس است. وقتی بی‌ایمانان می‌میرند، ارواح‌شان به هادس می‌رود تا در انتظار رستاخیز و داوری در برابر تخت سفید عظیم باشند (مکاشفه ۱۱:۲۰-۱۵). پس از محکومیت، مسیح آنها را به دریاچه آتش می‌افکند.

به همین ترتیب، شیطان نیز وضعیت میانی را در هاویه تجربه می‌کند. پس از هزار سال، برای مدتی کوتاه رها می‌شود و فوراً ماهیت ناتوبه‌کار خود را با شورشی تازه آشکار می‌کند. سپس، سریع و قاطعانه، به جهنم افکنده می‌شود تا شب و روز تا ابدالآباد عذاب بکشد. بنابراین، سرگذشت شیطان و شریران الگوی مشابهی را دنبال می‌کند: شورش، زندان، احضار به داوری، محکومیت، و صدور حکم.

همان‌گونه که مسیح «آدم دوم» است و پیروانش را از بند مرگ و هادس آزاد می‌کند، شیطان الگوی انسان‌های شریر است، که نخست زندانی موقت را تجربه کرده و سپس برای همیشه به دریاچه آتش افکنده می‌شود.

دریاچه آتش و گوگرد: مکاشفه ۱۰:۲۰

«و ابلیس، که آنان را فریب داده بود، به دریاچه آتش و گوگرد افکنده شد، جایی که آن وحش و نبی کذاب افکنده شده بودند. اینان روز و شب تا ابد عذاب خواهند کشید.» (مکاشفه ۱۰:۲۰).

در این آیه، یوحنا مقصد نهایی شیطان را «دریاچه آتش و گوگرد» توصیف می‌کند. در متی ۴۱:۲۵، عیسا آن را «آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگانش آماده شده» می‌نامد. عیسا و نویسندگان عهدجدید این مکان را با عباراتی همچون «تاریکی بیرونی»، «عذاب جاودانی» و «مرگ دوم» نیز توصیف می‌کنند. اما واژه‌ای حتی دقیق‌تر برای این مکان وجود دارد: جهنم یا گهنا.

در حالی که واژه‌های عبری شئول و یونانی هادِس معمولاً به «اقامتگاه موقت مردگان» اشاره دارند، جهنم و اصطلاحات مربوط به آن، مکان عذاب آینده جاودانی را توصیف می‌کنند؛ نه تنها برای شیطان و ارواح شریر، بلکه برای کسانی که نام‌شان در دفتر حیات مکتوب نیست (مکاشفه ۱۵:۲۰).

واژه «جهنم» یا گهنا از «دره هَنوم» گرفته شده است. این دره سنگلاخی و شیب‌دار در جنوب‌باختری اورشلیم قرار دارد؛ جایی که قربانی‌های انسانی برای خدایان بت‌پرست تقدیم می‌شد (دوم پادشاهان ۲۳:۱۰؛ دوم تواریخ ۲۸:۳ و ۳۳:۶). بخش خاصی از این دره «طُفت» نامیده می‌شد که به معنای «کوره آتش» است، جایی که کودکان بنی‌اسرائیل برای ملوک و بعل سوزانده می‌شدند. ارمیا این مکان را «وادی قتل» می‌نامد (ارمیا ۷:۳۱-۳۴). در ذهن یک یهودی، تصویر آتش و ویرانی، تصویری مناسب برای بیان سرنوشت نهایی بت‌پرستان بود.

عیسا از زبان ربانی مرتبط با جهنم استفاده می‌کند، مانند «آتش خاموش‌نشده» و «کرم‌هایی که نمی‌میرند» (اشعیا ۶۶:۲۴) تا به شنوندگان هشدار دهد که انتخاب‌های این زندگی پیامدهای جاودانی دارد. در واقع، از میان دوازده کاربرد واژه گهنا در عهدجدید، یازده مورد توسط عیسی گفته شده است. مورد دوازدهم را یعقوب به کار می‌برد، آنجا که می‌نویسد: «زبان نیز آتش است؛ دنیایی است از نادرستی در میان اعضای بدن ما که همه وجود انسان را آلوده می‌کند و دایره کائنات را به آتش می‌کشد - آتشی که جهنم آن را فروخته است!» (یعقوب ۳:۶).

احتمالاً عیسا واژه جهنم را در چهار موقعیت اصلی به کار برده است. در موعظه سر کوه (متی ۵: ۲۲، ۲۹، ۳۰)؛ در هشدار به شاگردان که از انسان‌ها ترسند (متی ۱۰: ۲۸؛ لوقا ۱۲: ۵)؛ در تعلیمی درباره روابط (متی ۱۸: ۹؛ مرقس ۹: ۴۳، ۴۵، ۴۷)؛ و در نکوهش کاتبان و فریسیان (متی ۲۳: ۱۵، ۳۳). به‌طور سنتی، این آیات به داوری نهایی اشاره دارند و عیسی با بهره‌گیری از تصاویر برگرفته از زندگی روزمره، درباره مکانی برای عذاب جاودان هشدار می‌دهد. به‌طور سنتی، این آیات اشاره به

داوری نهایی دارند، جایی که عیسا با تصاویر آشنا و روزمره، واقعیت عذاب جاودانی را توضیح می‌دهد.

برخی مفسران، مانند «استیو گرگ»^۴، معتقدند که عیسا ممکن است در برخی از این آیات، واژه جهنم را به صورت تحت‌اللفظی و تاریخی برای هشدار درباره داوری آتشین روم در سال ۷۰ میلادی استفاده کرده باشد؛ یعنی همان داوری‌ای که به سبب ردّ مسیح، بر اورشلیم فرو ریخت (۱۰).

این دیدگاه وجود جهنم را انکار نمی‌کند، زیرا آیات دیگر، به رستاخیز، داوری نهایی و مجازات آتشین برای شریران اشاره دارند. اما این دیدگاه هشدار می‌دهد که باید متن هر آیه را دقیق مطالعه کنیم و از برداشت بیش از حدّ از یک متن پرهیز کنیم.

درک اینکه چه کسانی و چه چیزهایی در دریاچه آتش افکنده می‌شوند نیز مهم است. به روشنی، وحش و نبی کاذب به آنجا افکنده می‌شوند (مکاشفه ۱۹:۲۰). شیطان نیز به آنجا افکنده می‌شود (مکاشفه ۲۰:۱۰). همچنین، هر که نامش در دفتر حیات یافت نشود (مکاشفه ۱۵:۲۰). این شامل «ترسویان، بی‌ایمانان، ناپاکان، آدم‌کشان، زناکاران، جادوگران، بت‌پرستان و همه دروغ‌گویان» است - یعنی شریران ناتوبه‌کار (مکاشفه ۸:۲۱؛ همچنین اول قرنتیان ۹:۶-۱۰؛ غلاطیان ۵:۱۹-۲۱؛ افسسیان فصل ۵). در نهایت، «مرگ» و «هادس» نیز به جهنم افکنده می‌شوند، زیرا پس از داوری نهایی، دیگر نیازی به مرگ جسمانی یا اقامتگاه موقت ارواح نیست (مکاشفه ۱۴:۲۰).

یوحنا می‌نویسد که عذاب شیطان «شبانه‌روز تا ابدالآباد» ادامه خواهد داشت. این عبارت به طور تمثیلی می‌تواند به معنای «بی‌وقفه» یا «بی‌انقطاع» باشد.

^۴ Steve Gregg, in *All You Want to Know About Hell*,

همان‌گونه که سلطنت عیسا «تا ابدالآباد» است (مکاشفه ۱۵:۱۱)، طول عذاب شیطان نیز چنین است.

همان آتشی که از آسمان بر شیریان فرود آمد تا آنان را هلاک کند، اکنون بر سر بزرگ‌ترین یاغی فرو می‌ریزد (دوم پادشاهان ۱:۱۰، ۱۲؛ مکاشفه ۹:۲۰).

آتش‌های جهنم، شیریان و ارواح ناپاک را می‌سوزاند، اما نابود نمی‌کند. برای انسان‌های بی‌ایمان، جهنم پیامدهای موقت گناه - مانند مرگ جسمانی و جدایی در هادس - را به پیامدهای دائمی و غیرقابل برگشت تبدیل می‌کند: مرگ دوم، تاریکی، و جدایی همیشگی از صمیمیتی که خدا از طریق صلیب پسرش به‌طور رایگان عرضه می‌کند.

پولس می‌نویسد کسانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما را اطاعت نمی‌کنند «جزای ایشان هلاکت جاودانی از حضور خداوند و از جلال قدرت او خواهد بود.» (دوم تسالونیکیان ۱:۹). شاید این عمل داوری، نخستین گام کاری باشد که پطرس آن را آفرینش آسمان و زمین جدید می‌داند. خدا نخست گناه و تاثیر آن را از خلقت می‌زداید، سپس زمین، آسمان‌ها و کیهان را به حالت پاک اولیه بازمی‌گرداند (دوم پطرس ۳:۱۰-۱۳؛ مکاشفه فصل‌های ۲۱-۲۲).

آیا آتش جهنم واقعی است؟ ممکن است پرسیم وقتی عیسا و نویسندگان عهدجدید جهنم را توصیف می‌کنند، آیا باید دریاچه آتش را به‌طور تحت‌اللفظی بفهمیم یا به‌شکل تمثیلی؟ صاحب‌نظران خداپاور در هر دو سوی این بحث قرار دارند. به‌عنوان مثال، چارلز اسپرچن از آتش جهنم به‌عنوان آتشی واقعی سخن گفته است:

«حالا، شروع نکنید به گفتن این که این آتش استعاری است؛ چه کسی برای آن اهمیتی قائل است؟ اگر کسی مرا تهدید کند که یک مشت استعاری به سر من

بزند، من خیلی هم اهمیتی نمی‌دهم؛ او می‌تواند هر چند تا که می‌خواهد بزند. و شیران چه می‌گویند؟ «ما برای آتش‌های استعاری ارزشی قائل نیستیم.» اما آنها واقعی‌اند، آقا - بله، به اندازه خودِ شما واقعی‌اند. در جهنم آتشی واقعی وجود دارد، همان قدر حقیقی که شما الان بدنی واقعی دارید - آتشی دقیقاً شبیه آتشی که روی زمین داریم، با این تفاوت که شما را نابود نمی‌کند، هر چند عذاب‌تان خواهد داد. شما پنبه نسوز را دیده‌اید که در آتش سرخ می‌شود، اما وقتی آن را بیرون می‌آورید نسوخته است؟ بدن شما نیز به همین ترتیب، از سوی خدا به گونه‌ای آماده خواهد شد که تا ابد خواهد سوخت بدون آن که نابود شود؛ بدن شما نه در آتشی استعاری، آنگونه که شما تصور می‌کنید، بلکه در شعله‌ای واقعی خواهد آرمید.» (۱۱).

ویلیام کراکت دیدگاهی متفاوت را ابراز می‌کند؛ دیدگاهی که الاهیات‌دان‌هایی چون ژان کالون و جی. آی. پِکر نیز آن را می‌پذیرند:

«مسیحیان هرگز نباید در برابر چنین شرمندگی‌ای قرار بگیرند - کتاب مقدس از دیدگاهی که جهنم را محلی شعله‌ور به صورت تحت‌اللفظی باشد، پشتیبانی نمی‌کند. آتش و گوگرد جهنم تصویرهای تحت‌اللفظی واقعیات جهنم نیستند، بلکه بیان‌های تمثیلی‌ای هستند که شیران را از محکومیت و نابودی در شرف وقوع برحذر می‌دارند.» (۱۲).

الاهیات‌دان معروف شارلز هاج می‌افزاید:

«به نظر نمی‌رسد دلیل بیشتری برای این فرض وجود داشته باشد که آتشی که در کتاب مقدس از آن سخن رفته، آتشی تحت‌اللفظی است، یا فرض کنیم کرمی که هرگز نمی‌میرد، واقعاً کرمی حقیقی است. ابلیس و فرشتگانش که باید

انتقام آتش جاودانی را بچشند، و ملحدان ناتوبه‌کار نیز که در سرنوشت ایشان شریک‌اند، بدن‌های مادی‌ای ندارند که آتش بتواند بر آنها اثر بگذارد.» (۱۳).
با این حال، انسان‌های شریر پس از رستاخیز، بدن‌های مادی خواهند داشت. بنابراین، آتش‌های جهنم - چه آنها را واقعی بدانیم و چه تمثیلی - برای عذاب دادن تمام وجود انسان در نظر گرفته شده‌اند.

بد نیست به یاد داشته باشیم که کتاب مقدس بارها از آتش به صورت استعاری استفاده می‌کند. دانیال تختِ خدا را در آسمان چنین می‌بیند: «چون می‌نگریستم، تختها برقرار شد، و قدیم‌الایام جلوس فرمود. جامه‌ او چون برف سپید بود، و موی سرش چون پشم پاک. عرش او شعله‌های آتش بود و چرخهای آن آتش فروزان.» (دانیال ۹:۷).

یعقوب نیز زبان را عضوی توصیف می‌کند که «تمام مسیر زندگی را به آتش می‌کشد و خود از جهنم افروخته می‌شود» (یعقوب ۳:۶). از این رو، ممکن است تصویرپردازی بسیار گرافیکی کتاب مقدس از جهنم، راه خدا برای توضیح مکانی وصف‌ناپذیر با زبانی باشد که ما بتوانیم درک کنیم.

چه آتش‌ها واقعی باشند و چه تمثیلی، جهنم چیزی است که باید به هر قیمتی از آن پرهیز کرد، و تا زمانی که فرصت باقی است، باید برای آمرزش گناهان به خون عیسی پناه برد.

آیا جهنم تا ابد ادامه دارد؟

آیا ساکنان جهنم عذابی بی‌پایان را تجربه می‌کنند؟
کشیش انگلیکن، جان استات، که کتاب تأثیرگذار «مسیحیت بنیادین» را نوشت، مفهوم رنج جاودانی در جهنم را چنان نفرت‌انگیز می‌داند که آن را رد می‌کند و به سوی دیدگاه «فناگرایی» رو می‌آورد.

کسانی که این ایده را می‌پذیرند که بدن و جان پس از مدتی عذاب در جهنم از هستی ساقط می‌شوند، به این نکته اشاره می‌کنند که «آتش» و «کرم‌ها» که عیسا در متی ۲۸:۱۰ از آنها یاد می‌کند، واقعاً جاودانی‌اند، اما بدن و جان نابود می‌شوند: «از آنانی که جسم را می‌کشند و قادر نیستند جان را بکشند، مترسید؛ بلکه از آن بترسید که قادر است هم جان و هم بدن را در جهنم نابود سازد.» (تأکید از نویسنده).

این دو عنصر را در نظر بگیرید. نخست، برداشت ربانی از این اصطلاحات این است که بدن‌ها و جان‌های شیرین جاودانی هستند، نه فقط آتش‌ها و کرم‌ها (۱۴). دوم، واژه «نابود سازد» در متی ۲۸:۱۰ به معنای نیست‌ونابود شدن نیست. همان‌گونه که واژه‌نامه یونانی - انگلیسی تیبیر، واژه یونانی *apollumi* را تعریف می‌کند، یعنی «سپرده شدن به فلاکت جاودانی». در هر موردی که واژه *apollumi* در عهدجدید به کار رفته، چیزی غیر از نابودی کامل توصیف می‌شود (۱۵). به‌عنوان مثال، وقتی مردم «از گرسنگی در حال هلاک شدن» هستند (لوقا ۱۷:۱۵)، به عدم و نیستی نمی‌رسند؛ یا مشکی‌های شراب وقتی پاره می‌شوند و «تباه می‌شوند» (متی ۹:۱۷)، دود و ناپدید نمی‌شوند. در هر یک از این موارد، نویسندگان عهدجدید باز از واژه *apollumi* استفاده کرده‌اند.

در حالی که این کتاب، دیدگاه فناگرایی را رد می‌کند، رهبران مسیحی دیگری نیز هستند که به ایده رنج در جهان بعد از مرگ به‌عنوان پیش‌نیازی برای رفتن به بهشت گرایش دارند؛ این رنج ممکن است در جهنم، یا در حالتی میانی مانند برزخ باشد. آگوستین، که گاهی به‌اشتباه «پدر برزخ» نامیده شده، هرگز کاملاً به ضرورت پاک‌سازی گناهان پس از مرگ باور نداشت. با این حال، او امکان این عقیده را می‌پذیرد. او می‌نویسد:

«تمامی کسانی که پس از مرگ عذاب‌های موقت می‌کشند، محکوم به آن دردهای جاودانی نیستند که پس از آن داوری خواهند آمد؛ زیرا برای برخی... آنچه در این جهان آمرزیده نشده، در جهان بعد، آمرزیده می‌شود؛ یعنی آنان با مجازات جاودانی جهان آینده مجازات نخواهند شد.» (۱۶).

به بیان دیگر، آگوستین سنی داشت بگوید که شاید نوعی مجازات واقعی، اما موقت، برای کسانی که برای رفتن به بهشت مقدر شده‌اند، وجود داشته باشد؛ در حالی که مجازات جاودانی برای نجات‌نیافتگان محفوظ است.

با این همه، تعالیم عیسا درباره «تاریکی بیرونی»، «آتش جاودانی» و «عذاب جاودانی» به نظر می‌رسد این برداشت را تأیید می‌کند که جهنم مکانی است برای جدایی آگاهانه و بی‌پایان از خدا. در کتاب مقدس هیچ جایگاهی برای مجازات پس از مرگ موقت به منظور پرداخت جریمه که به خدای قدوس جاودانی داریم، دیده نمی‌شود. به همین ترتیب، به نظر نمی‌رسد که برای پسران و دختران فرزندخوانده خدا، وضعیتی موقت از رنج پس از مرگ وجود داشته باشد.

پولس رسول، بهشت را - نه برزخ و نه دوران کوتاهی در جهنم و سپس بهشت - به عنوان حالت میانی بین مرگ و رستاخیز برای پیروان عیسا توصیف می‌کند. در دوم قرنتیان فصل ۵، پولس دو وضعیت متقابلاً متضاد را برای مسیحیان بیان می‌کند. «آری، ما چنین دلگرمیم و ترجیح می‌دهیم از بدن غربت جسته، نزد خداوند منزل گیریم.» (دوم قرنتیان ۵:۸).

اگر مرحله میانی بین مرگ و بهشت وجود داشت، کتاب مقدس هیچ اشاره‌ای به آن نمی‌کرد؛ و بهتر است ما به وعده‌های آشکار و مستقیم کلام خدا تکیه کنیم. برای کسانی که در خداوند می‌میرند، بهشت نمی‌تواند منتظر بماند، و نباید هم بماند. در همان حال، کتاب مقدس برای بی‌ایمان نه امید واهی و نه فرصتی دوم

ارائه نمی‌کند. همان‌طور که نویسنده رساله به عبرانیان به‌وضوح بیان می‌کند: «برای انسان مقرر شده که یک‌بار بمیرد و بعد از آن، داوری است» (عبرانیان ۲۷:۹).

نیکویی جهنم

جهنم برای هر انسانی مکانی هولناک است. سی. اس. لوئیس روزی درباره مفهوم جهنم می‌لرزد و می‌گوید: «هیچ تعلیمی در مسیحیت نیست که اگر در توانم بود، با میل بیشتری آن را کنار بگذارم.» (۱۷).

اما بیابید لحظه‌ای این نکته را در نظر بگیریم که مفهوم خدایی محبت‌آمیز و آموزه جهنم کاملاً با یکدیگر سازگارند. هیچ چیز در یکی وجود ندارد که دیگری را نفی کند. عیسا بارها درباره جهنم سخن می‌گوید و در مَثَل‌ها به آن اشاره می‌کند. او به برخی رهبران دینی می‌گوید که راهی جهنم هستند. او شنوندگان خود را نسبت به این مکان، که در آنجا کرم نمی‌میرد و آتش خاموش نمی‌شود، هشدار می‌دهد. او از جهنم به‌عنوان «تاریکی بیرونی» یاد می‌کند. و می‌گوید که جهنم برای شیطان و ارواح شریر آماده شده، هرچند به‌روشنی بیان می‌کند که بسیاری انسان‌ها نیز ابدیت را در همان‌جا خواهند گذراند.

پس، جهنم از چه نظر می‌تواند خوب باشد؟

نخست، جهنم خوب است زیرا مکانی است که خدا آن را برای کسی مهیا کرده که نیکویی آفرینش را، و نیکویی خودِ مخلوقات را که برای بازتاب او آفریده شده‌اند، تباه کرده است. واژه یونانی که در متی ۴۱:۲۵ به «آماده شده» ترجمه شده، hetoimazo است. به‌معنای انجام دادن تدارکات لازم یا آماده کردن هر چیز است. این اصطلاح از رسم شرقی‌ای گرفته شده که در آن، خدمتگزاران را پیشاپیش پادشاهان روانه می‌کردند تا راه‌ها را هموار کنند و عبور از آنها را ممکن

سازند. به همین شکل، خدا نیز برای جهنم، هرآنچه لازم است مهیا کرده تا «خدای این عصر» - پادشاهِ قلمروی فاسد و شورشی - سفرش را در تاریکی بیرونی به پایان برساند.

دوم، جهنم خوب است زیرا عدالت خدا را تأیید می‌کند. اگر خدا فقط دارای صفات نیکویی و رحمت می‌بود، جهنم خوانشی نامعقول از کتاب مقدس می‌بود. اما خدا بی‌نهایت قدوس و کاملاً عادل است. گناه کردن بر ضد او، ذات او را می‌آزارد. هیولاهای انسانی مانند هیتلر، استالین و پل پوت مسئول قتل میلیون‌ها انسان‌اند که زندگی‌شان با گرسنگی، شکنجه، آزمایش‌های انسانی یا اعدام پایان یافته است. مرگ این دیکتاتورها - به هر طریقی که رخ داده باشد - چگونه می‌تواند عدالت الاهی را، چه رسد به عدالت انسانی را، ارضا کند؟

اگر آموزه «جهانی‌گرایی» را بپذیریم، باید بپذیریم که اسامه بن لادن و مادر ترزا سر یک سفره می‌نشینند. در عین حال، اگر نظریه «فناگرایی» را بپذیریم، با این پرسش روبه‌رو می‌شویم که رنج موقت در جهان پس از مرگ چگونه می‌تواند بدهی جاودانی را بپردازد. بدون وجود جهنم، زندگی حقیقتاً بی‌رحم است و خالق زندگی، تا ابد ناعادل خواهد بود.

سوم، جهنم خوب است زیرا بر اراده آزاد صحه می‌گذارد. هرچند ممکن است بحث کنیم که آیا انسان‌ها اراده مطلق دارند یا فقط در محدوده‌های از پیش تعیین شده تصمیم می‌گیرند؟ بیشتر مسیحیان تردیدی ندارند که خدا به ما اجازه می‌دهد انتخاب‌هایی بکنیم که ما را در برابر او مسئول می‌کند. در جهانی که خدا در آن، انسان‌ها را از داشتن انتخاب‌های واقعی محروم کرده، هیچ آزادی‌ای برای محبت کردن به خدا وجود ندارد.

اگر زندگی را به شکل تقدیرگرایانه ببینیم، خدا عروسک گردانی بی‌رحم است که ما را بازیچه خود می‌کند و سپس مانند اسباب‌بازی‌های شکسته دور می‌اندازد. اما مفهوم کتاب مقدس از جهنم، تعلیمی روشن با خود دارد: مردم خود، انتخاب می‌کنند که تا ابد جدا از مسیح زندگی کنند. همان‌طور که سی. اس. لوئیس با بیانی بسیار تأثیرگذار نوشته است: «در نهایت، دو نوع انسان وجود خواهد داشت: کسانی که به خدا می‌گویند «اراده تو انجام شود»، و کسانی که خدا به آنان خواهد گفت «اراده تو انجام شود.»» (۱۸). (یعنی در عمل، درهای جهنم از درون قفل شده‌اند.) بدون جهنم، انتخاب‌های ما هیچ معنای واقعی و پیامد ماندگار نخواهند داشت.

چهارم، جهنم خوب است زیرا مستلزم وجود بهشت است. بسیاری از خداناباوران، از این ایده که خدایی نیکو مردم را تا ابد به جهنم بفرستد تا بابت گناهانی موقت مجازات شوند، سخت انتقاد می‌کنند. اما غالباً انتقاد چندانی از این ایده نمی‌کنند که همان خدا — اگر احتمالاً وجود داشته باشد — مردم را تنها به دلیل دریافت فیض او، وارد حیات جاودانی کند.

فروید استدلال کرده که بهشت، حاصل آرزواندیشی است. اما اگر چنین باشد، چگونه توضیح می‌دهیم که بسیاری از ادیان معتقد به بهشت، آموزه‌هایی روشن درباره جهنم نیز دارند؟ ما دعوت شده‌ایم که در این زندگی و در زندگی آینده، با فیض خدا و از راه ایمان، با او مشارکت داشته باشیم. می‌توانیم او را رد کنیم و وارد ابدیت شویم، اما نمی‌توانیم خدا را با خودمان ببریم؛ اگر چنین می‌بود، دیگر آن مکان جهنم نمی‌بود.

هرچند اندیشیدن به ابدیت در «تاریکی بیرونی» هولناک است، اما کتاب مقدس به روشنی اعلام می‌کند که جهنم مکانی است که انسان‌ها آگاهانه

انتخاب می‌کنند تا برای همیشه، دور از خدا زندگی کنند. ما نمی‌بینیم که آن مردِ ثروتمند، پس از آن که خود را در عذاب در هادِس می‌یابد، از گناه خود توبه کند (۱۶: ۱۹-۳۱)؛ و همچنین نمی‌بینیم کسانی که در برابر تخت سفید عظیم ایستاده‌اند، درخواست کنند به عیسا نزدیک‌تر باشند (مکاشفه ۲۰: ۱۱-۱۵). در واقع، کفرگویان و افراد ناتوبه‌کار مکاشفه، از حضور خدا پنهان می‌شوند و مرگ زیر بارانِ سنگ‌ها را به زندگی در نور مسیح ترجیح می‌دهند (مکاشفه ۶: ۱۵-۱۷).

یک هشدار پایانی: وقتی می‌گوییم جهنم خوب است، منظورمان سرنوشت کسانی نیست که بدون مسیح وارد ابدیت می‌شوند، زیرا هر قدر هم شریر باشند ما شادمان نمی‌شویم. خودِ خدا از داوری گناهکاران خشنود نمی‌شود، بلکه، او وضعیت انسان را چنان جدی گرفت که پسر خود را فرستاد تا ما را از خودمان نجات دهد.

آیا شیطان می‌تواند نجات یابد؟

کتاب مقدس به روشنی اعلام می‌کند که سرنوشت ابدی شیطان، دریاچه توقف‌ناپذیرِ آتش است. این همان مکانی است که دجال، نبی کاذب و تمامی بی‌ایمانان نیز به آن افکنده می‌شوند. به نظر نمی‌رسد هیچ برگشت و «بهبود اوضاعی» برای کسانی که در جهنم‌اند وجود داشته باشد. با این حال، بعضی از الاهیات‌دان‌ها در کلیسای اولیه دیدگاهی متفاوت داشتند.

برای نمونه، کلمنت اسکندرانی باور داشت بر اساس رحمت نامحدود خدا، برای ابلیس نیز امیدی هست. شاگرد او، اوريجن، یک گام فراتر رفت. او از آموزه‌ای کرد به نام apocatastasis دفاع کرد که می‌گفت تمام چیزهایی که خدا آفریده است، در نهایت نزد او بازگردانده می‌شوند. او نوشت: «ما معتقدیم که نیکویی خدا به واسطه مسیح، تمامی خلقت او را به یک سرانجام باز خواهد گرداند، حتی دشمنان

او نیز مغلوب و مطیع خواهند شد.» (۱۹). در نگاه اوریجن، همه — از جمله شیطان، ارواح شریر و شرورترین انسان‌ها — در نهایت در برابر حاکمیت خدا تسلیم شده و نجات می‌یابند. پس شیطان شرارت را کنار می‌گذارد و ماهیت فرشته‌ای‌اش به او بازگردانده می‌شود.

دیدگاه اوریجن هرگز مورد استقبال قرار نگرفت. جروم و آگوستین با آن مخالفت کردند. و شورای قسطنطنیه دوم در سال ۵۵۳ میلادی، این عقیده را که موجودات شیطانی می‌توانند به ماهیت فرشته‌گونه خود بازگردند، محکوم و تکفیر شد (۲۰). گراهام کول این‌گونه خلاصه می‌کند: «تاریکی، نور را خاموش نخواهد کرد. سرنوشت تاریکی، نابودی آن است. فرشتگان سقوط کرده آتش جاودانی را تجربه خواهند کرد. شیطان شاید رئیس این جهان باشد. هرچه هست، در جهان بعدی هیچ قلمرویی ندارد.» (۲۱).

شیطان حداقل به سه دلیل نمی‌تواند نجات یابد — یعنی به حالت اولیه خود بازگردد:

نخست، خدا مقرر کرده است که شیطان نجات نیابد. خدا آتش‌های جهنم را برای شیطان و فرشتگان یاغی آماده کرده است؛ ایشان به جهنم افکنده می‌شوند تا روز و شب، تا ابدالآباد، در عذاب باشند — عذابی بی‌وقفه. کتاب مقدس نه برای انسان‌ها پس از مرگ، و نه برای شیطان، در هیچ زمانی بعد از شوررش، راه نجاتی ارائه نمی‌دهد. روایت کتاب مقدس سراسر است: شرور بزرگ عصیان ورزید؛ خدا دریاچه آتش را برای او آماده کرد؛ و در پایان، خدا او را در این مکان عذاب بی‌امان می‌افکند.

دوم، شیطان اگر بتواند نجات پیدا کند نیز آن را رد خواهد کرد. عصیان شیطان که در کمال نظم و زیبایی خلق شد، و با دانشی برتر، حکمتی برتر و قدرتی برتر

صورت گرفت، برگشت‌ناپذیر است. هیچ چیز در کتاب‌مقدس حتی تلویحاً این احتمال را مطرح نمی‌کند که شیطان خطای خود را ببیند و توبه کند. او می‌داند که زمانش کوتاه است، اما به‌جای آن که توبه کند - همان‌گونه که انسان‌ها در مواجهه با مرگِ خودشان به توبه دعوت می‌شوند - شعله‌ها را تندتر می‌کند تا هرچه بیشتر به جایگاه خدا و قوم او صدمه بزند. پس از هزار سال در چاه بی‌انتهای، نه شکسته‌دل است و نه تبدیل شده. نخستین کار او این نیست که توبه کند، بلکه برانگیختن یک شورش جهانی است.

سوم، هیچ تدارکی برای نجاتِ شیطان و فرشتگان سقوط‌کرده فراهم نشده است. عیسی‌ای مسیح در شباهت فرشتگان گناهکار نیامد، بلکه در شباهت انسان‌های گناهکار آمد. بخشش گناهان، حیات جاودان، پذیرش به‌عنوان فرزندان خدا و بسیاری برکات دیگر تنها برای کسانی محفوظ است که نجاتشان در زندگی بی‌گناه، مرگ، دفن و قیام عیسی‌ای مسیح، (خدا/انسان)، تضمین شده است. همان‌گونه که نویسنده رساله به عبرانیان می‌نویسد:

«از آنجا که فرزندان از جسم و خون برخوردارند، او نیز در اینها سهیم شد تا با مرگ خود، صاحب قدرت مرگ یعنی ابلیس را به زیر کشد، و آنان را که همه عمر در بندگی ترس از مرگ به سر برده‌اند، آزاد سازد. زیرا مسلم است که او نه فرشتگان، بلکه نسل ابراهیم را یاری می‌دهد. از همین رو، لازم بود از هر حیث همانند برادران خود شود تا بتواند در مقام کاهن اعظمی رحیم و امین، در خدمت خدا باشد و برای گناهان قوم کفّاره کند.» (عبرانیان ۲: ۱۴-۱۷).

مکانی واقعی

عیسا به‌صراحت اعلام می‌کند که جهنم - یعنی همان دوزخ، دریاچه آتش و گوگرد، تاریکی بیرونی - مکانی واقعی است که برای شیطان و ارواح شریر آماده

شده است. این مکانی مملو از جدایی، تاریکی، عذاب، ناامیدی و افسوس است (اما نه توبه واقعی). و با این حال، مکانی است کاملاً در قلمرو حضور مطلق خدا؛ زیرا شیطان و دیوها - همانند پیروان شریر وحش - در حضور خدا و فرشتگان مقدس او در عذاب‌اند (مکاشفه ۱۴:۱۰).

خدا جهنم را به‌عنوان مقصد نهایی شیطان و فرشتگان یاغی طراحی کرده است. هیچ‌امیدی برای رستگاری آنان وجود ندارد. نه اکنون و نه هیچ‌وقت! اما برای انسان‌های گناهکار و سقوط‌کرده امید هست. مسیح در شباهت انسان‌های گناهکار آمد؛ او انسانیت کامل را بر الوهیتش افزود و در بی‌گناهی زیست تا بتواند آن را به‌عنوان قربانی جانشین قابل قبول، به‌جای ما به پدر تقدیم کند.

حیات جاودان مسیح، جریمه جاودانی را که ما به خدای ابدی رنجیده‌خاطر بدهکار بودیم، می‌پردازد. مرگ عیسا جایگزین مرگ ما می‌شود. قیام او کلیدهای مرگ و هادس را به‌دست او سپرد تا او نوبت خفتگان پارسا باشد (اول قرن‌تیان ۱۵:۲۰-۲۳)؛ و ما وعده او را برای رستخیز و جلال آینده در اختیار داریم.

هر انسانی تا ابد وجود خواهد داشت. اما این که «کجا» و «چگونه»، دو پرسش کلیدی‌اند. و این پرسش‌ها در پاسخ ما به مهم‌ترین پرسشی که عیسا تا به حال مطرح کرد، پاسخ داده می‌شوند: «عیسی پرسید: «شما چه می‌گویید؟ به نظر شما من کیستم؟» (متی ۱۶:۱۵). بسیاری امروز به این پرسش پاسخ اشتباه می‌دهند. آنها عیسا را مردی نیک، نبی‌ای بزرگ یا شاید حتی «اله‌ای» می‌دانند. اما داشتن نظری بلند در مورد عیسا، کافی نیست. ما باید همان پاسخی را بدهیم که پطرس داد: «تویی مسیح، پسر خدای زنده!» (متی ۱۶:۱۶).

اگر فصل‌های ۱۲ و ۲۰ مکاشفه را در کنار هم بخوانیم، خلاصه‌ای از تاریخ آن شریر بزرگ به‌دست می‌آوریم: (۱) این اژدها کار خود را در آسمان آغاز می‌کند

(۳:۱۲؛ ۲) او تلاش می‌کند مسیح را در هنگام تجسمش نابود سازد، اما ناکام می‌ماند (۴:۱۲؛ ۳) او برای مدتی به زمین افکنده می‌شود و امت‌ها را گمراه می‌کند (۱۲:۱۲؛ ۴) او برای هزار سال در چاه بی‌انتها افکنده می‌شود (۳:۲۰؛ ۵) برای مدتی کوتاه آزاد می‌شود و بلافاصله بار دیگر به فریب امت‌ها می‌پردازد (۸:۲۰؛ ۶) و سرانجام، به دریاچه آتش و گوگرد افکنده می‌شود تا تا ابد عذاب بکشد (۱۰:۲۰) (۲۲).

همان آتش مقدسی که راه را برای عبور اسرائیلیان در بیابان روشن می‌کند، و بر بالای تخت رحمت در قدس الاقداس قرار دارد، و در جان نجات‌یافتگان شعله‌ور است، در نهایت شیطان، ارواح شریر و انسان‌های بی‌ایمان را نیز در بر می‌گیرد. قدوسیت خدا گرم می‌کند؛ اما همچنین می‌سوزاند.

خلاصه

نکات کلیدی درباره آن که جهنم برای او آماده شده است:

۱) امروز ممکن است شیطان بر قلمروی ارواح شریر و انسان‌های یاغی سلطنت کند. او حتی ممکن است چون شیری ره‌اشده، بر زمین پرسه بزند. اما او بر جهنم هیچ کنترلی ندارد؛ جهنم آخرین ایستگاه در مسیر طولانی سقوط اوست. در آنجا، در حضور خدا و فرشتگان مقدسش، شریر بزرگ سزای خود را می‌بیند و تا ابد آزادی‌اش را از دست می‌دهد.

۲) محور اصلی مثل گوسفندان و بزها در تعالیم عیسا (متی ۲۵:۳۱-۴۶) این است که مسیح در هنگام بازگشتش، ایمانداران را از بی‌ایمانان جدا می‌کند. عیسا همچنین به روشنی می‌گوید که همه شورشیان - چه فرشتگان و چه انسان‌ها -

از حضور او بیرون رانده می‌شوند. این قسمت بر اعمال انسان‌ها تمرکز دارد؛ نه به‌عنوان شرط نجات، بلکه به‌عنوان نشانه‌ای از طرز نگاه هر کس به پسر انسان. (۳) عیسا می‌گوید جهنم مکانی است «که برای ابلیس و فرشتگانش آماده شده است» (متی ۲۵: ۴۱). به عبارت دیگر، او به بزها نمی‌گوید که جهنم برای ایشان مهیا شده، بلکه برای نوع دیگری از موجودات یعنی فرشتگانِ یاغی مهیا شده است. نجات، بخشش اختصاصی خدا به انسان‌هاست؛ بخشی که از شیطان و فرشتگان سقوط کرده دریغ شده است. با این حال، آنان که مسیح را رد می‌کنند، ناگزیر در همان مکان عذابِ جاودانی ساکن می‌شوند که شیطان ساکن است.

(۴) آتش‌هایی که در کتاب مقدس با خدا پیوند دارند، برای فرشتگان مقدس و گناهکاران توبه‌کار نور، گرما، حفاظت و هدایت فراهم می‌آورند. همین آتش‌ها فرشتگان یاغی و گناهکارانِ ناتوبه‌کار را عذاب می‌دهند. از برخی جهات، درخشش سوزان آتش جهنم، «پشتِ» جلالِ شیخانای آسمان است. این آتش به‌طور مستمر قدوسیت خدا را آشکار می‌کند و دائماً دل‌های سیاه‌شده محکومان را می‌سوزاند.

(۵) پیش از آن که شیطان برای همیشه برای عذاب به دریاچه آتش افکنده شود، مدتی به چاه بی‌انتهای فرستاده می‌شود؛ مکانی برای زندان موقت که در آن شیرین بزرگ و برخی دیوها دربند نگه داشته می‌شوند. زندان شیطان را اصلاح نمی‌کند. پس از هزار سال، آزاد می‌شود و بی‌درنگ، شورش نهایی را علیه خدا و قوم او رهبری می‌کند.

(۶) در حالی که «سئول» در عبری و «هادِس» در یونانی، عموماً سکونت‌گاه موقت مردگان را نشان می‌دهند، «جهنم» (گِهِنَّا) و اصطلاحات مرتبط با آن، مکانی را توصیف می‌کنند برای عذابِ جاودانی آینده — نه فقط برای شیطان و ارواح شریر، بلکه برای تمامی کسانی که نامشان در دفتر حیات نوشته نشده است.

۷) آیا آتش‌های جهنم واقعی‌اند یا نمادین؟ صاحب‌نظرانِ خداپاوار در هر دو سوی بحث قرار دارند. با این حال، چه آتش جهنم را واقعی بدانیم و چه نمادین، نتیجه عملی یکسان است: باید به هر قیمتی از آتش جهنم گریخت، و تا وقتی فرصت هست باید برای آموزش گناهان، خون عیسی مسیح را طلبید.

۸) جهان‌گرایی و فناگرایی دو دیدگاه نادرست درباره عدالت الهی هستند. اگر آموزه جهان‌گرایی را بپذیریم، باید بگوییم اسامه بن لادن و مادر ترزا بر سر یک سفره نشسته‌اند. و اگر آموزه فناگرایی را بپذیریم، با این مشکل روبه‌رو می‌شویم که چگونه رنج موقت در جهان پس از مرگ می‌تواند بدهی جاودانی را بپردازد. بدون وجود جهنم، زندگی واقعاً بی‌رحم است و خالق زندگی تا ابد ناعادل.

۹) با وجود دیدگاه برخی در کلیسای اولیه، دست کم به سه دلیل شیطان نمی‌تواند نجات یابد - یعنی به قدوسیت اولیه خود بازگردد: الف) خدا مقرر کرده است که شیطان نجات نیابد؛ ب) شیطان اگر فرصت نجات داشته باشد، آن را رد خواهد کرد؛ پ) هیچ تدارکی برای نجات شیطان و فرشتگان سقوط کرده وجود ندارد.

پرسش‌هایی برای مطالعه فردی یا گروهی

- ۱) اگر عیسا می‌گوید جهنم برای «ابلیس و فرشتگانش» آماده شده، چرا انسان‌ها را نیز به آنجا می‌فرستد؟
- ۲) از مثل گوسفندان و بزها (متی ۲۵: ۳۱-۴۶)، چه حقایق کلیدی‌ای درباره داوری نهایی می‌توانیم برداشت کنیم؟
- ۳) «حیات جاودان» و «عذاب جاودان» از چه جهاتی هم بعد کیفی دارند و هم کمی؟ یعنی چگونه این اصطلاحات، هم یک واقعیت حاضر و هم طول زمانی را توصیف می‌کنند؟

(۴) آیا فکر می‌کنید آتش جهنم واقعی است یا نمادین؟ چرا؟

(۵) از چه جهاتی می‌توان گفت که جهنم «نیکو» است؟

مسیح فرمانده کل قواست، و ما سربازان پیاده او هستیم
که برای نبرد آماده شده ایم

فصل پانزدهم در گیر شدن با شریر

در طی این مطالعه، ما نام‌ها و عناوین گوناگونی را برای دشمن اصلی بشریت بررسی کرده‌ایم. شیطان سرسختانه در برابر خدا و مخلوقات خدا می‌ایستد. او در پیدایش فصل ۳ به صورت «سوزاننده‌ای» زیبا و فریبنده‌ای ظاهر می‌شود. سپس، در سراسر صفحات کتاب مقدس، ما داستان او را می‌بینیم که به شکلی کابوس‌وار گشوده می‌شود؛ در حالی که او به خدا تهمت می‌زند، در قلمروهای آسمانی وارد نبرد تن‌به‌تن می‌شود و تلاش می‌کند همان موجوداتی که خدا به شباهت خود آفریده شده‌اند، یعنی من و تو را نابود کند.

در اغلب موارد او موفق می‌شود. اما او جنگ خود را در عرصه‌ای هرچه محدودتر پیش می‌برد. ابتدا از آسمان بیرون انداخته می‌شود، سپس به زمین افکنده می‌گردد، بعد به چاه بی‌انتهای محدود می‌شود و در نهایت، به دریاچه آتش تبعید می‌شود؛ مکانی که خدا آن را به‌طور خاص برای او و خرابکاران روحانی او آماده کرده است.

در هر پیچ‌وخم شیطانی، شریر در نهایت عقب رانده می‌شود. نخست، پس از سقوط آدم و حوا، یهوه با پرداخت بهایی سنگین، به مخلوقات انسانی‌اش وعده

یک منجی از نسل زن را می‌دهد که قرار است بیاید و سرِ شریر را له کند (پیدایش ۱۵:۳). سپس، خدا انسان‌ها را از درخت حیات دور می‌کند تا در وضعیتی سقوط کرده، ابدی نشوند (پیدایش ۳:۲۲-۲۴).

وقتی شیطان تلاش می‌کند قوم یهود را ریشه‌کن سازد، جمعیتشان را کاهش دهد یا حتی مسیح مسح‌شده ایشان را بکشد، خدا مداخله می‌کند. وقتی شریر تلاش می‌کند ایوب را وادار کند خدا را لعنت کند، خدا برای شیطان حد و مرز تعیین می‌کند و اجازه نمی‌دهد بیش از آن پیش برود (ایوب ۱:۱۲؛ ۲:۶). وقتی شیطان در شورای آسمانی حاضر می‌شود تا کاهن اعظم را به نالایق بودن متهم کند، فرشته خداوند از یهوشع دفاع می‌کند، گناهان او را می‌بخشد و لباس‌های تازه بر تن او می‌پوشاند (زکریا ۳:۱-۵).

وقتی وسوسه‌گر تلاش می‌کند در نقطه‌ای حساس از خدمت زمینی عیسا، او را به دام بیندازد، پسر خدا با نقل قول از آیات کتاب مقدس، این یورش را به عقب می‌راند (متی ۴:۱-۱۱؛ لوقا ۴:۱-۱۳). و هنگامی که نابودکننده گمان می‌کند کار پسر انسان را بر صلیب یکسره کرده است، عیسا به واسطه قیام جسمانی خود، بر شیطان، گناه و مرگ پیروز می‌شود.

در هر مورد، خدا بر این مخلوق قدرتمند و هوشمند، برتری خود را ثابت می‌کند. حتی فرشتگان مقدس نیز باید در قلمروهای آسمانی با شیطان و زیردستانش بجنگند و پس از نبردهایی سخت، پیروزمندانه بیرون آیند (دانیال ۱۰:۱-۲۱؛ مکاشفه ۷:۱۲-۱۲).

به نظر می‌رسد شیطان بیشترین موفقیت را زمانی به دست می‌آورد که جنگ را به ضعیف‌ترین خط دفاعی - یعنی انسان‌ها - می‌کشد. او با تشویق حوا به نافرمانی می‌فریبد و او نیز به نوبه خود آدم را قانع می‌کند که در برابر خدا سرکشی کند؛

امری که انسانیت و نظمِ آفرینش را به هرج و مرج می‌کشاند (پیدایش فصل ۳). شیطان ظاهراً ابرام و سارای را برمی‌انگیزد تا جدول زمانی خدا برای تولد پسرِ وعده را جلو بیندازند. این کار به رابطه‌ای جنسی با یک کنیز مصری می‌انجامد که پسری به دنیا می‌آورد و به خاری دائمی در پهلوی اسرائیل تبدیل می‌شود (پیدایش فصل ۱۶).

بعدها، شیطان قوم اسرائیل را هنگام سرگردانی از مصر تا سرزمین موعود، با شکایت و بت‌پرستی مسموم می‌کند. او به پادشاهان اسرائیل و یهودا مشورت می‌دهد که خدا را ترک کنند و بت‌ها را در آغوش گیرند. او پطرس را وا می‌دارد تا عیسا را به خاطر سخن گفتن از ضرورت صلیب، توبیخ کند (متی ۱۶: ۲۱-۲۳). سپس او پطرس را تحریک می‌کند تا سه بار عیسا را انکار کند، و بعداً در مسئله قومیت در کلیسا کوتاهی کند (لوقا ۲۲: ۵۴-۶۲؛ غلاطیان ۲: ۱۱-۱۶).

شریر، یهودای اسخریوطی و بعداً ضد مسیح را تحت تسلط خود می‌گیرد (لوقا ۲۲: ۳؛ یوحنا ۱۳: ۲۷؛ دوم تسالونیکیان ۲: ۹-۱۰؛ مکاشفه ۲: ۱۳، ۴). او حنایا و سفیره را وا می‌دارد تا در مورد یک معامله ملکی، دروغی کوچک بگویند؛ دروغی که نتیجه‌اش چالشی جدی برای سلامتِ کلیسای اولیه - و نیز مرگ خودشان - بود (اعمال رسولان ۵: ۱-۱۱). او امروز نیز همچنان مانند شیری درنده، در زمین پر سه می‌زند و در پی کسی است که او را ببلعد (اول پطرس ۵: ۸). او هرگز دست از کار نمی‌کشد و به‌طور مداوم از ترفندهای ظریف شک، یأس و سرکشی استفاده می‌کند.

اما همان‌گونه که خداوند وعده می‌دهد ما را یتیم رها نکند (یوحنا ۱۴: ۱۸)، تعهد می‌دهد که در نبرد با شریر به ما یاری رساند. پس از صعود به آسمان، عیسا روح القدس را به‌عنوان بیعانه خانه آینده‌مان در جلال می‌فرستد. افزون بر این،

روحالقدس برای ما شفاعت می‌کند، در دعا به ما کمک می‌کند، در ما ساکن می‌شود، ما را تقدیس می‌کند، تأیید می‌کند که فرزندان خداییم و کمک می‌کند وعده‌های حقیقی خدا را از تضمین‌های جعلی شیطان تشخیص دهیم.

علاوه بر این، عهدجدید به ما می‌گوید که خدا ما را تجهیز نموده تا با شیطان وارد جنگ شویم. شاید هیچ قسمت دیگری به اندازه افسسیان ۱۰:۶-۲۰ این حقیقت را روشن نسازد؛ جایی که پولس رسول می‌گوید «سلاح کامل خدا را بیوشید» تا بتوانید «در برابر نیرونگ‌های ابلیس مقاومت کنید» (آیات ۱۱-۱۲). بیایید این بخش را در متن آن بنگریم و سپس نگاهی کوتاه به سلاح کامل خدا بیندازیم که او در اختیار پیروانش قرار می‌دهد.

اسلحه کامل خدا

افسسیان ۱۰:۶-۲۰ چنین می‌فرماید:

«باری، در خداوند، و به پشتوانه قدرت مقتدر او، نیرومند باشید. اسلحه کامل خدا را بر تن کنید تا بتوانید در برابر حيله‌های ابلیس بایستید. زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی می‌جنگیم. پس اسلحه کامل خدا را بر تن کنید، تا در روز شر شما را یارای ایستادگی باشد، و بتوانید پس از انجام همه چیز، بایستید. پس استوار ایستاده، کمربند حقیقت را به میان بندید و زره پارسایی را بر تن کنید، و کفش آمادگی برای اعلام انجیل سلامتی را به پا نمایید. افزون بر این همه، سپر ایمان را بگیرید، تا بتوانید با آن، همه تیرهای آتشین آن شریر را خاموش کنید. کلاه خود نجات را بر سر نهید و شمشیر روح را که کلام خداست، به دست بگیرید و در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری

برای همهٔ مقدسین دعا کنید. برای من نیز دعا کنید، تا هرگاه دهان به سخن می‌گشایم، کلام به من عطا شود تا راز انجیل را دلیرانه اعلام کنم، که سفیر آنم، هرچند در زنجیر! دعا کنید که آن را با شهامت اعلام کنم، چنانکه شایسته است.» پولس مسیحیان را دعوت می‌کند «در خداوند و در قدرتِ عظیم او نیرومند شوید» و سپس «اسلحه کامل خدا را بپوشید.» (آیات ۱۰-۱۱). همه عناصر این بخش، ما را به سوی مسیح سوق می‌دهد. او قوتِ ماست. او اسلحه را فراهم می‌کند. محافظت اوست که به ما امکان می‌دهد بایستیم، مقاومت کنیم، برداریم، پایداری کنیم و از نبردی که در قلمرو نادیدنی در جریان است، پیروزمند بیرون آییم.

مسیح همه این موارد را فراهم می‌کند، اما ما باید آن را به وسیله ایمان به کار بگیریم. سلاح کامل خدا ضروری است، زیرا شریر بیش از یک ترکش تیر دارد. او از سلاح‌های گوناگونی استفاده می‌کند که همگی برای این طراحی شده‌اند که ما را بر زمین بزنند و به این ترتیب ما را بی‌فایده - یا حتی بدتر، به مانعی برای پادشاهی خدا - در میدان نبرد تبدیل کنند. و او سپاهی نیرومند از دیوها را رهبری می‌کند.

«سلاح کامل» به زبان یونانی، panoplia، مجموع تمام این قطعات است. از کلاه‌خود تا نعلین، و از سپر تا شمشیر را شامل می‌شود. واژه panoplia تنها یک جای دیگر به کار رفته است. لوقا مثلی از عیسا نقل می‌کند، هنگامی که او به این اتهاماتِ نادرست پاسخ می‌دهد که توسط بعلزبول، رئیس دیوها، دیوها را بیرون می‌کند:

«هرگاه مردی نیرومند و مسلح از خانهٔ خود پاسداری کند، اموالش در امان خواهد بود. اما چون کسی نیرومندتر از او بر وی یورش برد و چیره شود، سلاحی

را که آن مرد بدان توکل دارد از او گرفته، غنیمت را تقسیم خواهد کرد. هر که با من نیست، بر ضد من است، و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد.» (لوقا ۱۱: ۲۱-۲۳).

در این مثل، عیسا شیطان را به مرد نیرومندی تشبیه می‌کند که کاملاً مسلح است. اما «کسی که از او نیرومندتر وجود دارد» (یعنی عیسا) که به قلمرو شیطان یورش می‌برد و سلاح‌ها و جنگ‌افزارهایی را که شریر بر آن تکیه دارد، از کار می‌اندازد. در نتیجه، عیسا، برخلاف ادعای رهبران مذهبی اسرائیل، هم‌دست شیطان نیست. بلکه او در جنگ با شریر است و اموال او را غارت می‌کند؛ یعنی گناهکاران گمشده را از قلمرو تاریکی بیرون کشیده و به پادشاهی خدا منتقل می‌سازد. با این حال، باید توجه کنیم که شیطان برای جنگ با ما، به خوبی مسلح است. پس بسیار ضروری است که به تشویق پلُوس گوش فرا دهیم و panoplia یعنی سلاح کامل خدا را بپوشیم.

ما می‌توانیم سلاح خدا را از دو زاویه درک کنیم. نخست، به‌عنوان جنبه‌هایی از شخصیت خدا. عهد قدیم گاهی خدا را در قالب جنگجویی الهی به تصویر می‌کشد. در سرود رهایی، موسی اعلام می‌کند: «خداوند جنگاور است؛ نام او یهوه است.» (خروج ۱۵: ۳).

در بخش‌های مسیح‌شناختی نیز، اشعیا گاهی نجات‌دهنده آینده را با اصطلاحات نظامی توصیف می‌کند:

«بلکه بینوایان را به عدالت داوری خواهد کرد، و برای ستمدیدگان زمین به انصاف حکم خواهد داد. جهان را به عصای دهانش خواهد زد، و شریران را به نَفَس لبه‌ایش خواهد کشت. کمر بند او عدالت بود و شال کمرش، امانت.» (اشعیا ۱۱: ۴-۵).

در قسمت‌های دیگر، اشعیا خداوند را به‌عنوان مدافع عدالت به‌تصویر می‌کشد: «پس عدالت را چون زره بر تن کرد، و کلاهخود نجات را بر سر نهاد؛ جامهٔ انتقام را در بر کرد، و خویشتن را به‌ردای غیرت ملبس ساخت.» (اشعیا ۵۹:۱۷).

به‌عبارت دیگر، صفات خدا، نظیر عدالت، به‌عنوان قطعات زرهی به ما معرفی می‌شوند که جنگجوی الهی آنها را به تن می‌کند تا انتقام را بر شریران اجرا کند و قوم خود را برهاند. البته خدا روح است و زره فیزیکی نمی‌پوشد. با این حال، برخی نویسندگان کتاب مقدس از تصویر سربازی زره‌پوش استفاده می‌کنند تا به ما نشان دهند که خدا همواره آماده است از ما دفاع کند.

برای نمونه، می‌توانیم به چند بخش در عهد قدیم بنگریم که در آنها فرشته خداوند - یعنی مسیح پیش از تجسد - چون جنگجوی مسلح ظاهر می‌شود. او در برابر بلعام، این نبی مزدور، با شمشیری برکشیده در دست می‌ایستد (اعداد ۲۲:۲۲-۳۵). او بر یوشع به‌عنوان فرمانده لشکر خداوند ظاهر می‌شود (یوشع ۵:۱۳-۱۵). او بین آسمان و زمین، با شمشیری بر فراز اورشلیم ایستاده است (اول تواریخ ۹:۱-۳۰). او خداوند لشکرهاست که بر تخت خود نشسته است (اشعیا ۶:۱-۱۳) مقایسه شود با یوحنا ۱۲:۳۷-۴۱). و او سوار بر ارابه؛ تختی آتشین که کروبیان آن را به‌پیش می‌رانند، در آسمان‌ها حرکت می‌کند (حزقیال ۱:۱-۲۸).

تمام این‌ها بدین معناست که از برخی جهات، سلاح کامل خدا، صفات الهی او را به نمایش می‌گذارد. هنگامی که ما وارد جنگ روحانی می‌شویم، باید «خود را به عیسای خداوند ملبس سازیم (رومیان ۱۳:۱۴؛ غلاطیان ۳:۲۷)». «پوشیدن مسیح» یعنی اجازه دهیم صفات الهی او ما را بیوشاند و مسلح کند. یعنی در شاگردی، از او پیروی کنیم و بگذاریم او زندگی ما را مطابق با صورت عیسا شکل

دهد (رومیان ۸: ۲۹). یعنی به‌طور کامل بر پارسایی‌مان در مسیح در حضور خدا، تکیه کنیم (رومیان ۳: ۲۲؛ اول قرنتیان ۱: ۳۰؛ دوم قرنتیان ۵: ۲۱). و یعنی در عیسا بمانیم و برای خشنود کردن او زندگی کنیم. یک نویسنده چینی می‌گوید: «ما هنگامی به مسیح ملبس می‌شویم که بتوانیم به‌قدری به او نزدیک باشیم و پیوند بخوریم، که دیگران او را ببینند، نه ما را.» (۱). این یک راه برای فهمیدن اسلحه کامل خداست.

اما راه دیگر این است که panoplia را زرهی ببینیم که خدا برای هر یک از ما به‌طور شخصی ساخته است. همان‌گونه که داود جوان دریافت که نمی‌تواند با زره شاتول با جلیات بجنگد و پیروز شود، ما نیز باید بفهمیم که زره‌ای که خدا فراهم می‌کند، برای همه «یک اندازه» نیست. ما به سینه‌پوش، نعلین، کلاه‌خود، سپر و شمشیر خودمان نیاز داریم؛ زرهی که خدا آن را متناسب با شخصیت، میزان ایمان و عطایای روحانی ما آماده کرده است. مسیح فرمانده کل قواست و ما سربازان پیاده اویم که برای جنگ آماده شده‌ایم.

پولس کاملاً روشن می‌سازد که این جنگ، در قلمرو فیزیکی نیست؛ «زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک.» (افسیسیان ۶: ۱۱-۱۲). در نهایت، دشمنان ما معلمان دروغین، بت‌پرستان یا جفاکنندگان مسیحیان نیستند، هرچند آنها به‌طور جدی در برابر انجیل می‌ایستند، اما ما در قلمروی روحانی می‌جنگیم.

پولس سلسله‌مراتبی از ارواح شریر را تحت فرمان شیطان ترسیم می‌کند، بی‌آن‌که نمودار سازمانی مفصلی ارائه دهد. اما این هدف اصلی او نیست. او می‌خواهد ما بدانیم که این زیردستان شیطانی، تاکتیک‌هایی را به‌کار می‌گیرند که

متناسب با مهارت‌های شیطانی آنهاست. بنابراین، ما باید کاملاً مسلح باشیم تا بتوانیم در برابر نیرنگ‌های ابلیس بایستیم.

والتر لیفیلد می‌نویسد: «هرچند ممکن است شناسایی و تمایز دقیق نیروهای خاصی که در اینجا نام برده شده‌اند (افسیسیان ۱۱:۶-۱۲) دشوار باشد، اما نکته اصلی به‌روشنی بیان شده است: هر نیروهای ماورایی‌ای که در این جهان وجود داشته باشند، مسیح بر آنها پیروزی یافته است و ما نیز می‌توانیم در این پیروزی سهیم باشیم. اذعان به این حقیقت به‌هیچ‌وجه از عظمت نیروی روحانی‌ای که آنها نمایندگی می‌کنند، نمی‌کاهد. اگر چنین نبود، نه نیازی به زره بود و نه اصلاً مجالی برای نبرد وجود داشت.» (۲).

شیوه‌های حيله‌گرانه ابلیس methodeia در یونانی، بیانگر فریب، حيله‌گری و نیرنگ است. پولس همین واژه را در افسسیان ۱۴:۴ برای توصیف «مکر انسانی با زیرکی در روش‌های فریب‌کاری» به کار می‌برد. پولس رسول همچنین به کلیسای قرن‌تس درباره شیوه‌های فریبکاری شیطان از طریق معلمان دروغین هشدار می‌دهد:

«زیرا چنین کسان، رسولان دروغین و کارگزارانی فریبکارند که خود را در سیمای رسولان مسیح ظاهر می‌سازند و این عجیب نیست، زیرا شیطان نیز خود را به شکل فرشته نور درمی‌آورد؛ پس تعجبی ندارد که خادمانش نیز خود را به خادمان طریق پارسایی همانند سازند. سرانجام اینان فراخور کارهای‌شان خواهد بود.» (دوم قرن‌تیاں ۱۱:۱۳-۱۵).

در حالی که جنگ ما به عنوان مسیحیان با «خون و جسم» نیست، پیروزی در عرصه روحانی مستلزم این است که پسر ازلی خدا جسم انسانی بپوشد. و همان‌گونه که نویسنده عبرانیان تأیید می‌کند، او دقیقاً همین کار را می‌کند: «از

آنجا که فرزندان از جسم و خون برخوردارند، او نیز در اینها سهیم شد تا با مرگ خود، صاحب قدرت مرگ یعنی ابلیس را به زیر کشد.» (عبرانیان ۲: ۱۴).

به سبب پیروزی مسیح بر آن شیر، ما می‌توانیم بایستیم - یعنی جایگاه خود را حفظ کنیم، ثابت قدم بمانیم، نه عقب‌نشینی کنیم و نه بگریزیم - زیرا با اسلحه کامل خدا مسلح شده‌ایم. در شکل قدیمی جنگ تن‌به‌تن که در اینجا ترسیم شده است، نخستین وظیفه سربازانی که فراخوانده شده‌اند این است که شانه به شانه بایستند و با سپرهای بزرگ چهارگوش خود دیواری برای دفاع بسازند. همان‌گونه که یک مفسر می‌نویسد، «تصویر حاضر نه پیشروی است، نه حمله، بلکه نگاه‌داشتن قلعه جان و کلیسا برای پادشاه آسمانی است!»

در ارتباط با فرمان پولس در افسسیان فصل ۶ برای «ایستادن» و «بر جای ایستادن»، لیفیلد می‌نویسد:

«بنابراین نیازی نیست که مسیحیان کاری را انجام دهند که بیشتر انجام شده است. بلکه باید در برابر تلاش‌های شیطان برای بازپس‌گیری سرزمینی که دیگر از آن نیست مقاومت کنیم (او برای بدنام کردن مسیح و شکست پادشاهی او و ما عمل می‌کند). ایستادن به معنای ایستا بودن یا منفعل بودن نیست، بلکه تحققِ فعالِ وظیفه کنونی ماست.»

قطعات زرّه

اکنون توجه خود را به قطعات گوناگون زرّه معطوف می‌کنیم. ترتیب ذکر آن‌ها معمولاً همان ترتیب پوشیدن آن‌ها توسط سربازان است.

حقیقت مانند کمر بند

در حالی که بسیاری از ترجمه‌های امروزی از عباراتی چون «حقیقت همچون کمر بند یا «کمر بند حقیقت» استفاده می‌کنند، در ترجمه‌ای می‌گوید که «کمرهای خود را به حقیقت ببندید.» این برداشت شاید دقیق‌تر باشد.

جنگجویان و ورزشکاران باستان، مانند سایر مردم آن زمان، لباس‌های گشادی می‌پوشیدند که پیش از هر فعالیت بدنی باید جمع و محکم می‌شد. این کار به شیوه‌های گوناگون و برای اهداف متفاوتی انجام می‌شد (دوم پادشاهان ۲۹:۴؛ لوقا ۱۲:۳۵-۳۶؛ یوحنا ۱۳:۴-۵). استعاره «کمر بستن» در کتاب مقدس، ضرورت آماده‌سازی خود برای کار روحانی پیش‌رو را توصیف می‌کند.

جالب است که فصیح با کمرهای بسته و کفش پوشیده خورده می‌شد، که نشان‌دهنده آمادگی برای حرکت با فرمان خداوند بود (خروج ۱۲:۱۱). اشعیا می‌نویسد که «وفاداری» (یا «حقیقت» در ترجمه هفتاد) کمر بند کمر مسیح است (اشعیا ۱۱:۵).

سرباز ممکن است لباس خود را به روش‌های مختلفی محکم کند. مثلاً ممکن است قطعه‌ای زیربنایی زیر زره بپوشد، سپس کمر بند یا بندی روی آن ببندد، یا صرفاً چین‌های لباس را جمع کند. هر روشی که به کار رود، کمر بند بخشی از زره نیست؛ ولی بستن کمر برای پوشیدن زره و داشتن چابکی لازم در نبرد کاملاً ضروری است.

حقیقت به دو صورت بخشی از زره خداست. نخست، حقیقت کلام خداست در برابر دروغ‌های شیطان، که پدر دروغ‌ها است (یوحنا ۸:۴۴). عیسا می‌گوید: «و حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» (یوحنا ۸:۳۲). حقایق بزرگ کتاب مقدس (محبت خدای تثلیث، کار رهایی‌بخش مسیح، نجات تنها به

فیض و تنها از طریق ایمان به مسیح، و دیگر حقایق) ما را از دروغ‌های شیطان آزاد می‌سازد.

عیسا حقیقت مجسم شده است (یوحنا ۱۴:۶)، و حقیقت، دشمن آن شیر است. شیطان گاهی دروغ آشکار می‌گوید: «خیر! هرگز نخواهید مرد!» (پیدایش ۳:۴). ولی غالباً حقیقت را می‌پچاند تا ما را با دروغ خام کند و ناگهان غافلگیر شویم. فریبکاری در صدر گناهی است که خدا آن‌ها را مکروه می‌شمارد. «زبان دروغگو» برای او «مکروه» است (امثال ۱۶:۶-۱۷).

دوم، بستن کمر به معنای وقف شخصی برای حقیقت است؛ این یعنی زندگی در راستی، صداقت، درستی و وجدان پاک (دوم قرنتیان ۱:۱۲؛ اول تیموتائوس ۱:۵؛ ۱۸-۱۹؛ ۳:۹). بستن کمر بند حقیقت تضمین می‌کند که سایر قطعات زرّه سر جای خود باقی بمانند.

بدون حقیقت، نه مکاشفه معتبر از خدا وجود دارد، نه عیسای واقعی، نه پیام انجیل، نه رستاخیز آینده، نه روز داوری، نه جهنم، نه آسمان و زمین جدید، و نه امیدی برای جهانی گناه‌آلود و در حال مرگ. اگر کمرهای خود را با کمر بند حقیقت نبندیم، زرّه ما ول می‌شود، سپرمان سنگین می‌گردد، و شمشیرمان از در دسترس نخواهد بود.

پارسایی همچون زرّه سینه

بسیاری از ترجمه‌های انگلیسی از عبارت «زرّه پارسایی» استفاده می‌کنند. برای سربازان رومی در سده نخست، زرّه استاندارد، زرّه چند تکه بود. این زرّه از نوارهای آهنی تشکیل می‌شد که با قلاب یا تسمه به هم متصل می‌شد و سینه و شانه‌ها را می‌پوشاند و از نیزه، تیر و شمشیر محافظت می‌کرد. هدف آن محافظت

از بخش‌های حیاتی بدن، از گردن تا پایین قفسه سینه بود؛ جایی که ضربه‌ای به قلب یا کبد می‌توانست بسیار مرگبار باشد.

پارسایی که با آن آراسته شده‌ایم از خود ما نیست. هیچ‌یک از ما در ذات خود پارسا نیستیم؛ در واقع، از درون فاسدیم (رومیان ۳: ۱۰). بلکه پارسایی کامل مسیح است که دل‌های ما را محافظت می‌کند. بی‌گناهی او به ما نسبت داده می‌شود و نتیجه آن، پارساشمردگی ماست. و افزون بر این، روح‌القدس (که ما را زنده کرده، در روح ما ساکن شده و ما را به‌عنوان فرزندان پذیرفته‌شده پدر تقدیس نمود)، ما را مهر می‌کند و نشان خدا را بر زره ما می‌نهد و امنیت ما را در پادشاهی او هنگام جنگیدن تحت فرمان او را تضمین می‌کند.

شیطان می‌کوشد ما را قانع کند که عدالت خودمان کافی است. نجوا می‌کند که شاید برای مسائل بزرگ به عیسا نیاز داشته باشیم، اما لازم نیست برای امور کوچک او را به زحمت بیاندازیم. این وسوسه او (که بر غرور، امیال نفسانی، پیروزی‌های گذشته یا موقعیت فعلی ما در خدمت بنا شده است)، می‌خواهد ما را به این باور برساند که عدالت مسیح برتر است، اما الزاماً ضروری نیست. با این حال کتاب مقدس می‌گوید: «دل خویش را با مراقبت تمام پاس بدار، زیرا سرچشمه امور حیاتی است.» (امثال ۴: ۲۳).

شاید همین دلیل است که برخی مفسران، مانند جان کالون، معتقدند منظور از زره سینه، لزوماً پارسایی منسوب به مسیح نیست (رومیان ۳: ۲۱-۲۲)، بلکه وفاداری ایماندار در عمل به فرمان‌های خداست. شاید پولس هر دو جنبه را در نظر داشته است. او همان واژه یونانی برای زره سینه thoraka را در افسسیان ۶: ۱۴ به کار می‌برد که برای «زره ایمان و محبت» در اول تسالونیکیان ۵: ۸ نیز استفاده کرده است: «اما ما چون به روز تعلق داریم، باید هوشیار باشیم، و ایمان و محبت

را همچون زرّه سینه‌پوش بر تن کنیم، و امیدِ نجات را همچون کلاهخود بر سر نهیم.» چه عدالتِ منسوب به مسیح، چه پاسخ مبتنی بر ایمان ما به او - یا هر دو - زرّه برای محافظت از دل ماست.

پاهایی که با آمادگی برای انجیل صلح کفش پوش شده‌اند

پولس احتمالاً caligae را در نظر دارد. این‌ها صندل‌های محکم اما سبکِ روباز بودند که تا بخشی از ساق پا امتداد داشتند و کفِ میخ‌دارشان برای ایجاد اصطکاک و حفظ تعادل طراحی شده بود. به جای چکمه‌های سنگین مخصوص راه‌پیمایی‌های طولانی، سربازان می‌توانستند در جنگ تن‌به‌تن از کالیگه استفاده کنند تا چابکی و استحکام گام‌های‌شان تضمین شود. سربازان معمولاً زمین را با اشیای تیز می‌پوشاندند تا پای سپاهیان دشمن را سوراخ کنند، بنابراین این صندل‌ها هنگام پیشروی، محافظت بیشتری فراهم می‌کردند. پاهای سالم برای نقش دوگانه سرباز - جنگجو و سفیر - در پیشبرد «صلح رومی»، امری حیاتی محسوب می‌شدند.

این نقش جنگجو-سفیر، وصف سربازان مسیحی نیز هست. در حالی که با آن شریک در نبرد روحانی درگیر هستیم، پرچم انجیل صلح را برای جهانی گمشده بالا می‌بریم. پاهای ما باید سریع و استوار باشند تا نور «انجیل جلال مسیح» را برسانند (دوم قرن‌تیاں ۴:۴). اشعیا پیام امید را چنین اعلام می‌کند: «چه زیباست بر کوهساران پایه‌های آن که بشارت می‌آورد، که صلح و سلامت را ندا می‌کند، و به چیزهای نیکو بشارت می‌دهد، و نجات را اعلام می‌نماید؛ و به صهیون می‌گوید: «خدای تو پادشاهی می‌کند.» (اشعیا ۵۲:۷). پولس این آیه را نقل می‌کند و آن را به خدمت باشکوه اعلان انجیل پیوند می‌دهد (رومیان ۱۰:۱۴-۱۵).

چنان که نویسندگان کتاب مقدس شهادت می‌دهند، این خداوند است که به استواری گام‌های ما قوت می‌بخشد. داوود پادشاه، در پیامی سرشار از تصویرهای رزمی، می‌گوید: «خدا دژ استوار من است، و راهم را کامل می‌گرداند. پاهایم را همچون پاهای آهو می‌سازد، و مرا بر بلندیهاییم بر پا می‌دارد.» (دوم سموئیل ۲۲:۳۳-۳۴). و حَبَّقُوق نَبی درباره اعتماد خود به خدا می‌نویسد: «خداوندگارِ بیهوه قوت من است؛ او پاهایم را همچون پاهای آهو می‌گرداند، و مرا بر مکانهای بلندم خرامان می‌سازد. برای سالار سراینندگان، با همراهی سازهای زهی.» (حبقوق ۱۹:۳).

در همین حال، شیطان برای پاهای ما دام می‌گستراند و میان ما و کسانی که به شدت به پیام انجیل نیاز دارند، مانع ایجاد می‌کند. او در کشتزارهای مسیح علف هرز می‌کارد؛ یعنی اعتراف‌کنندگان دروغینِ ایمان مسیحی که پاک‌ی کلیسا و وضوح پیام آن را تهدید می‌کنند (متی ۱۳:۲۴-۳۰؛ ۳۶-۴۳). او ذهن‌های بی‌ایمانان را نسبت به حقیقت انجیل کور می‌کند (دوم قرنتیان ۴:۴). او انجیل را در گوش مردم «بی‌معنا» جلوه می‌دهد (اول قرنتیان ۱۴:۲). او «انجیلی دیگر» ارائه می‌دهد که مردم خیلی راحت آن را می‌پذیرند (که به اطمینانِ کاذب منجر می‌شود) یا به‌طور افراطی آن را دنبال می‌کنند (و به جست‌وجویی نومیدانه و بی‌پایان برای آرامش مبتنی بر اعمال گرفتار می‌شوند).

آن شریر همچنین آموزه‌های کاذبی همچون جهان‌گرایی و فناگرایی ارائه می‌کند تا آسمان ارزان و جهنم بی‌هراس بگردد. او آیین‌ها، مراسم و سنت‌ها را به انجیل اضافه می‌کند که با خودپارسایی ما سازگارتر باشد. او قانونی‌گرایی را ترویج می‌کند تا مردم از یافتن آرامش حقیقی در عیسا مأیوس شوند. او صداقتِ صرف را جایگزین ایمان واقعی می‌سازد و بدین‌گونه راه‌های بسیاری به‌ظاهر «به‌سوی

خدا» پیشنهاد می‌کند. او بی‌ایمانان را به دام می‌اندازد آن‌ها را اسیر می‌کند (دوم تیموتائوس ۲:۲۶). او با بی‌ایمانان دوستی ایجاد می‌کند و آنان را دشمنان خدا می‌سازد (رومیان ۵:۱۰؛ کولسیان ۱:۲۱؛ یعقوب ۴:۴). و این فهرست همچنان ادامه دارد.

از آنجا که خداوند انجیل خود را به پیروانش سپرده است، ما باید همیشه برای پاسخ دادن به هر کس که دلیل امیدی را که در ماست می‌پرسد، آماده باشیم (اول پطرس ۳:۱۵). این کار را با گام برداشتن در جای قدم‌های عیسا انجام می‌دهیم، چنان که یوحنا ی رسول می‌نویسد: «آن که می‌گوید در او می‌ماند، باید همان‌گونه رفتار کند که عیسی رفتار می‌کرد.» (اول یوحنا ۲:۶).

سپر ایمان

سپر تکه‌ای متحرک از زرّه است که سرباز آن را برای منحرف کردن نیزه‌ها، تیرها و سایر پرتابه‌ها به کار می‌گیرد. در سده نخست، سربازان رومی از سه نوع سپر استفاده می‌کردند. معروف‌ترین آن‌ها اسکوتوم بود - سپر بزرگی به اندازه تقریباً ۱۲۰ در ۷۵ سانتی‌متر، مستطیلی یا بیضی شکل، که سرباز را از سینه تا زانو محافظت می‌کرد - اسکوتوم همچنین مقعر بود و بدین ترتیب از پهلوهای سرباز نیز محافظت می‌کرد. نوع دوم پارما بود، سپری گرد به قطر حدود ۹۰ سانتی‌متر که معمولاً در مبارزه سواره‌نظام استفاده می‌شد. سومین نوع، کلیپئوس بود، سپر بیضی یا گردی که لژیون‌ها آن را همراه با اسکوتوم به کار می‌بردند. کلیپئوس از سده سوم، جایگزین اسکوتوم به‌عنوان سپر استاندارد سربازان رومی شد (۷)

پولس برای واژه «سپر» از واژه یونانی thyreos استفاده می‌کند که از Thyra یعنی «در» گرفته شده و به اسکوتوم رومی اشاره دارد. سربازان رومی هنگامی که شانه‌به‌شانه پیش می‌رفتند و این سپرهای درمانند را بالا می‌گرفتند -

گاهی حتی بالای سر - می توانستند به طور مؤثر علیه دشمنی مجهز پیشروی کنند. این تصویر دقیقی است از اینکه چگونه پیروان عیسا در اتحاد با یکدیگر پیام صلح مسیح را در سرزمین دشمن پیش می برند.

پولس می گوید سپر ایمان به ما توانایی می بخشد «تیرهای آتشین آن شریر» را خاموش کنیم. تیرهای آتشین تهدیدی دوگانه هستند: نوک تیزشان زره را می شکافد، و آتششان پوست را می سوزاند یا هر بخش قابل احتراق زره را آتش می زند. بنابراین سپر، نخستین خط دفاع شخصی است - همان گونه که ایمان ایماندار و اعتماد ما به خدا نخستین خط دفاع روحانی ما است. - یعنی اتکا و اطمینان کامل به او و وعده هایش ما را توانایی می بخشد تا در برابر رگبار تیرهای آتشین شیطان را تاب بیاوریم.

تیرهای آتشین شیطان از جهات و زوایای فراوانی پرتاب می شود؛ در اصل، تلاشی است برای تضعیف اعتماد ما به خدا و توقف پیشروی ما. برای مثال، شیطان ممکن است یک ایماندار را دچار شک تردید کند که آیا واقعاً نجات من از دست رفتنی نیست؟ آیا می توانم زمانی که صدای خدا را نمی شنوم به او اعتماد کنم؟ اگر خدا با من است، پس چرا شکست می خورم؟ اگر خدا نیکوست، چرا شرارت به نظر غالب می آید؟ آیا ایمان من واقعاً تأثیری دارد؟

اگر به خدا شک کنیم، شاید زیر وزن همان سپری خم شویم که برای محافظت مان عطا شده است. شک تنها یکی از تیرهای آتشین شیطان است. تیرهای دیگر شامل ترس، اضطراب، جفا، غرور، حسادت، طمع، ناپاکی، روحیه داوری و تکیه بر خود هستند. این وسوسه ها طراحی شده اند تا توجه ما را از خدا بردارند و متوجه خودمان کنند، یا حتی ما را به سوی اتکا بر توانایی های خودمان سوق دهند.

همان‌گونه که تیرهای آتشین موجب زخم و سوختن می‌شوند، شک‌ها، ترس‌ها، اضطراب‌ها و سایر وسوسه‌ها نیز می‌توانند ما را در جا متوقف کنند. سرباز زخمی ممکن است آن قدر مشغول مهار خونریزی یا خاموش کردن آتش شود که نتواند بجنگد. به همین شکل، اگر تیرهای آتشین شیطان از سپر ایمان ما عبور کنند، ممکن است ما را آن‌چنان درگیر نگرانی‌های این جهان سازند که توجه‌مان از پادشاهی خدا برداشته شود.

اما باید دل‌گرم باشیم. همان‌گونه که داوود پادشاه می‌نویسد: «سپر من خداست، که راست‌دلان را نجات‌دهنده است.» (مزامیر ۷:۱۰).

به بیان دیگر، سپر را ما نمی‌سازیم؛ خدا آن را به ما می‌دهد. و در یک معنا، خودِ خدا سپر است. افزون بر آن، او ایمان نجات‌بخش را عطا می‌کند تا ابزار حفاظت روحانی ما باشد. در دوران باستان، سپر را غالباً با چرم می‌پوشاندند و در آب خیس می‌کردند تا تیرهای آتشینی را که در قیر فرو برده و به آتش کشیده می‌شد، خاموش کنند. سپر ایمان ما - خود خدا و اندازه ایمانی که به ما می‌بخشد - تضمین می‌کند که تیرهای آتشین شیطان شاید زخمی بزنند، اما قادر به کشتن ما نیستند.

ایمان چیزی نیست که ما آن را تولید کنیم؛ عطای خداست. و او به هر یک از ما «اندازه‌ای از ایمان» را می‌بخشد (رومیان ۳:۱۲). بنابراین مسئله توانایی ما در اعتماد کردن نیست، بلکه تسلیم کامل ایمانی است که خدا به ما بخشیده است. وقتی هر جنبه زندگی خود را به دست‌های خدا می‌سپاریم، ایمان ما رشد می‌کند تا جایی که همچون یک اسکوتوم ما را از سینه تا زانو محافظت می‌کند.

ماروین وینسنت می‌نویسد: «ایمان، با از بین بردن اتکا بر خود، سوختِ تیر را می‌گیرد. ایمان حسّاسیتی نسبت به تأثیرات مقدس ایجاد می‌کند که قدرت و سوسه را خنثی می‌سازد. ایمان کمک مستقیم خدا را به میدان می‌آورد.»

کلاه‌خودِ نجات

همان‌طور که مشخص است، کلاه‌خود سر را محافظت می‌کند. این شاید حیاتی‌ترین بخش بدن ما باشد، زیرا جایگاه تفکر و مرکز کنش است. در سده نخست، سربازان رومی کلاه‌خودهایی به نام *galeae* می‌پوشیدند. این‌ها از برنز یا آهن ساخته می‌شد و درونشان با چرم یا کتان آستر داشت، لبه‌هایی چفت‌شونده برای حفاظت از فک‌ها، برآمدگی‌ای در پشت برای محافظت از گردن، و تاجی از موی اسب رنگ‌شده بر بالای آن قرار داشت. هر کلاه‌خود معمولاً حدود ۱.۳ پوند وزن داشت. برخی نیز نقابی برای محافظت صورت داشتند.

نجات نیز همچون یک کلاه‌خود - رهایی از شیطان، گناه و مرگ، از راه رابطه مبتنی بر عهد با مسیح - حیاتی‌ترین دارایی ماست. عطای زندگی جاودان تمام آن‌چه خدا انجام داده، اکنون انجام می‌دهد، و در آینده برای ما خواهد کرد را در بر می‌گیرد. این عطا از ازلت گذشته، در پیش‌دانی، برگزیدگی و از پیش تعیین کردن آغاز می‌شود؛ در زمان حال به تولد تازه، عادل‌شمردگی و تقدیس امتداد می‌یابد؛ و در آینده و ابدیت به جلال می‌رسد. نجات، کاری کامل‌شده با برکاتی ادامه‌دار است. پولس این نکته را در رومیان ۸: ۲۹-۳۰ روشن می‌کند، آن‌گاه که زنجیره طلایی نجات را چنین بیان می‌کند:

«زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند، تا او فرزند ارشد از برادران بسیار باشد و آنان را که از پیش

معین فرمود، همچنین فرا خواند؛ و آنان را که فرا خواند، همچنین پارسا شمرد؛ و آنان را که پارسا شمرد، همچنین جلال بخشید.»

دقت کنید که پولس حتی جلال آینده ما را نیز با فعل گذشته بیان می‌کند. زیرا این کاری انجام شده است. نجات خدا غیرقابل توقف است. این واقعاً همان کلاه خود در اسلحه کامل خداست.

با این حال، شیطان در پی آن است که جمجمه ما را در هم بکوبد. او می‌داند کسانی را که عیسای مسیح از «خانه آن زورآور» غارت کرده است، نمی‌تواند بازپس گیرد (متی ۱۲: ۲۹). او نمی‌تواند کسانی را که مسیح به آنان حیات جاودان بخشیده است، بکشد (یوحنا ۱۴: ۱۹). او نمی‌تواند آن چه را خدا در آسمان نوشته است، محو کند (لوقا ۱۰: ۲۰)، اما می‌تواند سلاح‌های خود را دیوانه‌وار به سوی سر ما پرتاب کند، به امید آن که «ضربه مغزی» روحانی به ما وارد کرده و اعتمادمان به مسیح را متزلزل سازد.

او ممکن است از آزار و جفا بهره ببرد تا ما را وادار کند که «خدا را لعنت کنیم و بمیریم!» (ایوب ۲: ۹). ممکن است با وسوسه گناه از طرفین به ما حمله کند تا شهادت خود را تباه کرده و نام عیسا را بی حرمت سازیم. شاید با آموزه‌های کاذب یا وعده‌های کامیابی ما را غافلگیر کند. یا ممکن است با ضربات تردید چنان بر ما بکوبد که به زمین بیفتیم. نجات ما - همچون کلاه خود - محفوظ است، اما توانایی ما برای مقاومت در برابر آن شریک تضعیف می‌شود.

هرچند شیطان ممکن است به شیوه‌های گوناگون ما را زیر ضرب بگیرد، اما پولس می‌خواهد بدانیم که کلاه خودِ نجات عطیه‌ای بازگشت‌ناپذیر از سوی خداست. این کلاه خود ما را از ضربه مرگبار گناه حفظ می‌کند و هم‌زمان از قدرت گناه نیز محافظت می‌نماید، در حالی که چشم‌به‌راه روزی هستیم که مسیح ما را

حتی از خودِ حضورِ گناه نیز رهایی خواهد بخشید. شاید به همین دلیل است که پولس این سخنانِ دلگرم‌کننده را برای اهالی تسالونیکه می‌نویسد:

«اما ما چون به روز تعلق داریم، باید هوشیار باشیم، و ایمان و محبت را همچون زرّه سینه‌پوش بر تن کنیم، و امیدِ نجات را همچون کلاه‌خود بر سر نهیم. زیرا خدا ما را نه برای غضب، بلکه برای کسبِ نجات به واسطهٔ خداوندمان عیسی مسیح تعیین کرده است، که به‌خاطر ما مرد، تا چه بیدار باشیم و چه خفته، با او زندگی کنیم.» (اول تسالونیکیان ۵:۸-۱۰).

همچنین داوود پادشاه در دعای رهایی خود می‌نویسد: «ای پهوه، خداوندگار من، که قوتِ نجات من هستی، تو سر مرا در روز جنگ محفوظ داشتی.» (مزامیر ۷:۱۴۰).

شمشیرِ روح - که کلامِ خداست

این تنها اسلحه تهاجمی در زرّه خداست؛ هر چند سپر نیز در مواقعی می‌تواند برای ضربه‌زدن به کار گرفته شود. پولس واژه یونانی machaira را برای «شمشیر» به کار می‌برد. این یک شمشیر یا خنجر کوچک، با تیغه‌ای صاف یا خمیده است، که برای کشتن حیوانات و جنگ تن‌به‌تن طراحی شده بود. همان دشنه‌ای که دشمنانِ عیسا هنگام دستگیری او در باغ جتسیمانی با خود داشتند (متی ۲۶:۴۷). این واژه با rhomphaia که شمشیری بلند و پهن است، تفاوت دارد. یوحنا در مکاشفه، عیساى جلال یافته را می‌بیند که «شمشیری دودم» (رومفایا) از دهان او بیرون می‌آید؛ نمادی از صدای بااقتدار او (مکاشفه ۱:۱۶؛ ۱۲:۲، ۱۶؛ ۱۹:۱۵، ۲۱).

همان‌گونه که «رومفایا» نمایانگر سخنانِ گفته‌شده عیسا است، پولس «ماخیرا» را برای توصیف کلامِ مکتوبِ خدا به کار می‌برد. در افسسیان ۶:۱۷ او

فرمان می‌دهد: «شمشیر روح را که کلام خداست، به دست گیرید.» نویسنده عبرانیان نیز می‌نویسد: «زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و برنده‌تر از هر شمشیر (ماخایرا) دو دم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیتهای دل است.» (عبرانیان ۴:۱۲).

وقتی شیطان به ما نزدیک می‌شود، باید شمشیر روح - کلام الهام‌شده، مصون از خطا، خطاناپذیر و کافی خدا - را به کار ببریم تا او را عقب برانیم. وقتی عیسا در بیابان سخت آزمایش می‌شود، با استناد به کتاب مقدس، شیطان را می‌راند (متی ۴:۱-۱۱؛ لوقا ۴:۱-۱۳).

کتاب مقدس شمشیر روح است، زیرا روح القدس عامل اصلی رساندن آن به ماست. او الهام‌بخش نویسندگان کتاب مقدس بود (دوم سموئیل ۲۳:۲؛ دوم تیموتائوس ۳:۱۶؛ عبرانیان ۷:۳-۱۱؛ ۹:۸؛ ۱۰:۱۵-۱۷؛ اول پطرس ۱:۱-۱۰:۱۲). پطرس می‌نویسد: «قبل از هر چیز، بدانید که هیچ وحی کتب مقدس زائیده تفسیر خود نبی نیست. زیرا وحی هیچ‌گاه به اراده انسان آورده نشد، بلکه آدمیان تحت نفوذ روح القدس از جانب خدا سخن گفتند.» (دوم پطرس ۱:۲۰-۲۱) (۹).

چنان‌که یکی از کتب تفسیری می‌گوید، شمشیر دودم هر دو سو را می‌برد: برخی را با مجاب‌سازی، برخی را با محکومیت. این شمشیر در دهان مسیح است (اشعیا ۴۹:۲) و در دست مقدسان او (مزامیر ۶:۱۴۶). به کارگیری این شمشیر توسط مسیح در زمان وسوسه، الگوی ما برای مقابله با شیطان است. «در زره خدا هیچ پوششی برای پشت بدن ذکر نشده است، بلکه فقط جلو محافظت می‌شود؛ این یعنی هرگز نباید پشت به دشمن کنیم؛ تنها امنیت ما در مقاومت پیوسته است.» (۱۰).

شمشیر روح، آن شریر را زخمی می‌کند و دروغ‌هایش را برملا ساخته و حقیقت را از دروغ جدا می‌کند. اما باید هوشیار بمانیم؛ زیرا شیر زخمی ممکن است بازگردد. حتی عیسا پس از راندن آزموده‌گر در بیابان، تنها «برای مدتی» آسودگی می‌یابد (لوقا ۴:۱۳). تنها در زمان بازگشت عیسا جلال یافته است که کار اژدها یکسره می‌شود و او به «دریاچه آتش و گوگرد» افکنده می‌شود تا «شبانروز تا ابدالآباد عذاب» ببیند (مکاشفه ۲۰:۱۰). تا آن زمان، پیروان عیسا مسیح باید این شمشیر را همیشه نزد خود نگاه دارند.

در همه حال دعا کنید

پولس پس از تعلیم خود درباره اسلحه کامل خدا چنین می‌نویسد: «و در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همه مقدسین دعا کنید.» (افسیان ۶:۱۸). باید همیشه به یاد داشته باشیم که زره از آن خداست، انجیل از آن خداست و مأموریت نیز از آن خداست. دعا ابزاری آگاهانه است که به واسطه آن، خود را با تدارک خدا می‌پوشانیم. دعا خداوند را به‌عنوان فرمانده کل قوای خود به رسمیت می‌شناسد و به ما توان می‌دهد صدای او را در غوغای جنگ روحانی پرهیاهو بشنویم. همان‌گونه که نجات‌دهنده ما زره مناسب برای رویارویی با دشمن در قلمرو نادیدنی را فراهم می‌کند، دعا را نیز به ما عطا می‌کند تا در طول نبرد، وسیله‌ای برای ارتباط روشن و مداوم باشد.

روح‌القدس، یاور ما در دعاست. او در ما ساکن است؛ به‌طور مشخص، در روح انسانی ما، یعنی قدس‌الاقداس هیکل‌های جسمانی ما است (اول قرنتیان ۳:۱۶؛ ۱۹:۶). او روح پسرخواندگی را به ما می‌بخشد که به ما توان می‌دهد خدا را «آبا»،

یا «بابا» بخوانیم (رومیان ۸: ۱۵-۱۶؛ غلاطیان ۴: ۶). او ما را در دعا توانمند می‌گرداند و به جای ما شفاعت می‌کند، چنان که پولس در رومیان ۸: ۲۶-۲۷ می‌نویسد: «و روح نیز در ضعف ما به یاری مان می‌آید، زیرا نمی‌دانیم چگونه باید دعا کنیم. اما روح با ناله‌هایی بیان‌ناشدنی، برای ما شفاعت می‌کند و او که کاوشگر دلهاست، فکر روح را می‌داند، زیرا روح مطابق با اراده خدا برای مقدسین شفاعت می‌کند.»

چنان که یکی از کتب تفسیری این‌گونه جمع‌بندی می‌کند: «حتی وقتی زره خدا را بر تن کرده‌اید، لازم است همه آن را در دعا غسل تعمید دهید. دعا شما را وارد رفاقت و مشارکت با خدا می‌کند، به گونه‌ای که زره او بتواند شما را محافظت کند.»

در افسسیان فصل ۶، پولس تصویری زنده از یک سپاهی مسیحی ترسیم می‌کند. او با ضربه‌های پرننگِ قلم، شدتِ نبردِ روحانی و ضرورتِ مسلح بودنِ کامل را آشکار می‌سازد. همان‌گونه که عهدعتیق، خدا را در زره خود - به‌عنوان جنگجویی نیرومند که دشمنان قومش را هلاک می‌کند - به تصویر می‌کشد، عهدجدید نیز به ما می‌گوید پیروان عیسای مسیح باید تمام زره خدا را بر تن کنند تا بتوانند در برابر نیرنگ‌های آن شریب بایستند.

خلاصه

نکات کلیدی درباره رویارویی با آن شریب:

۱) شیطان دشمن اصلی بشریت است. اگرچه در کارزار خود علیه قوم خدا اغلب موفق به نظر می‌رسد، اما میدان نبردش پیوسته محدودتر می‌شود. او نخست از آسمان به زیر افکنده شد، سپس بر زمین افکنده گردید، بعد در هاویه محصور

شد و سرانجام به «دریاچه آتش» تبعید خواهد شد؛ جایی که خدا آن را به‌طور خاص برای او و تخریب‌گران روحانی‌اش آماده کرده است.

۲) عهد جدید به ما می‌گوید که خدا ما را تجهیز نموده تا با شیطان بجنگیم. شاید هیچ بخش دیگری این حقیقت را به‌روشنی افسسیان ۶:۱۰-۲۰ بیان نکند؛ جایی که پولس رسول ما را تشویق می‌کند «اسلحه کامل خدا را بپوشید» تا بتوانیم «در برابر حيله‌های ابلیس ایستادگی» کنید (آیه ۱۱).

۳) می‌توانیم درباره زره خدا از دو جنبه فکر کنیم. نخست، به‌عنوان جنبه‌هایی از شخصیت خدا. صفات خدا، مانند عدالت، به‌صورت تکه‌های زره‌ای برای ما آشکار می‌شوند که جنگجوی الهی برای اجرای انتقام الهی بر شریران و نجات قومش بر تن می‌کند. اما نگاه دیگر به اسلحه کامل خدا این است که آن را تدارک جنگی شخصی و متناسب خدا برای خود بدانیم.

۴) به سبب پیروزی مسیح بر آن شریر، می‌توانیم بایستیم - یعنی جای خود را حفظ کنیم، استوار بمانیم، نه تسلیم شویم و نه بگریزیم - زیرا به اسلحه کامل خدا ملبس شده‌ایم. افزون بر این، ما به‌عنوان پیروان مسیح با هم می‌ایستیم. در شکل قدیمی جنگ تن‌به‌تن، نخستین وظیفه سربازانی که صف می‌کشند این است که شانه‌به‌شانه بایستند و با سپرهای بزرگ چهارگوش خود دیواری دفاعی بسازند. ۵) پولس رسول از مسیحیان می‌خواهد «اسلحه کامل خدا» را بپوشند (افسسیانم ۶:۱۱)، که شامل این موارد است:

- حقیقت همچون کمر بند - وقف شخصی به عیسای مسیح که حقیقت است، و وقف کلام او بودن.
- پارسایی همچون زره سینه - پارسایی کامل مسیح که دل‌های ما را محافظت می‌کند.

- پاهایی کفش پوشیده با آمادگی - تا پرچم انجیل صلح را برای جهانی گمشده برافرازیم.
 - سپر ایمان - اعتماد کامل ما به خدا و وعده‌های او که ما را کمک می‌کند تا در برابر رگبار تیرهای آتشین شیطان بایستیم.
 - کلاه خود نجات - رهایی ما از شیطان، گناه و مرگ از راه رابطه مبتنی بر عهد با مسیح.
 - شمشیر روح - کلام الهام‌شده، مصون از خطا، خطاناپذیر و کافی خدا.
- ۶) دعا ابزاری آگاهانه برای پوشیدن زرّه خداست. دعا خداوند را به‌عنوان فرمانده کل قوای ما به رسمیت می‌شناسد و به ما توان می‌بخشد تا صدای او را در میان غوغای جنگ روحانی پرهیاهو بشنویم. همان‌گونه که نجات‌دهنده ما زرّه مناسب برای رویارویی با دشمن در قلمرو نادیدنی را فراهم می‌کند، دعا را نیز به ما عطا می‌کند تا در طول نبرد ابزاری برای ارتباط روشن و مداوم باشد.

پرسش‌هایی برای مطالعه شخصی یا گروهی

- ۱) چند نمونه از رویدادهایی را که در کتاب مقدس ثبت شده و در آن‌ها شیطان نقش مهمی ایفا می‌کند را بیان کنید.
- ۲) خدا چگونه مسیحیان را برای مشارکت در جنگ روحانی تجهیز می‌کند؟
- ۳) برای هر تکه از اسلحه تام خدا (افسسیان ۶: ۱۰-۲۰) توضیحی کوتاه ارائه

دهید:

- الف) حقیقت همچون کمر بند
- ب) پارسایی همچون زرّه
- پ) پاهایی که با آمادگی کفش‌ها را پوشیده‌اند

ت) سپر ایمان

ث) کلاه خود نجات

ج) شمشیر روح

۴) کدام قطعه از اسلحه کامل خدا تنها سلاح تهاجمی است؟ و چگونه می‌توانیم

آن را به‌طور مؤثر به کار بگیریم؟

۵) به نظر شما، چرا پولس تعلیم خود درباره اسلحه کامل خدا را با این فرمان به

پایان می‌رساند: «در هر وقت دعا کنید»؟

پانوشتها

مقدمه:

1. "Top Names Over the Last 100 Years," <https://www.ssa.gov/oact/babynames/decades/century.html>.
2. Shel Silverstein, "A Boy Named Sue," performed by Johnny Cash.

فصل اول: کروی بی مسح شده سایه گستر

1. D. G. Hewitt, "From Hero to Zero: 20 of the Biggest Falls from Grace in History," <https://historycollection.co/fromhero-to-zero-20-of-the-biggest-falls-from-grace-inhistory/>.
2. CSB Study Bible (Nashville, TN: Holman Bible Publishers, 2017), 1063, note on Isa. 14:3-4.
3. Origen, *On First Principles*, 1,5,5.
4. CSB Study Bible, 1063, note on Isa. 14:12.
5. See *Corpus Christianorum*, Series Latina (Turnhout, Belgium: Brepols, 1953), 73:168-169.
6. John R. Gilhooly, *40 Questions About Angels, Demons, and Spiritual Warfare* (Grand Rapids, MI: Kregel Academic, 2018), 107.
7. Gilhooly, 106-107.
8. Gilhooly, 107.
9. Gilhooly, 108.
10. CSB Apologetics Study Bible (Nashville, TN: Holman Bible Publishers, 2017), 1013, note on Ezek. 28:1.
11. Kenneth D. Boa and Robert M. Bowman Jr., *Sense & Nonsense about Angels & Demons* (Grand Rapids, MI: Zondervan, 207), 117-118.
12. *Ibid.*
13. Victor Harold Matthews, Mark W. Chavalas, and John H. Walton, *The IVP Bible Background Commentary: Old*

- Testament*, electronic ed. (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 2000), Ezek. 28:14-16.
14. See G. K. Beale, "Adam as the First Priest in Eden as the Garden Temple," <https://sbts-wordpress-uploads.s3.amazonaws.com/equip/uploads/2018/10/SBJT-22,2-Adamas-Priest-Beale.pdf>.
15. Michael S. Heiser summarizes this view and rebuts it in *The Unseen Realm: Recovering the Supernatural Worldview of the Bible* (Bellingham, WA: Lexham Press, 2015), 77-82.
16. C. Fred Dickason, *Angels: Elect & Evil* (Chicago: Moody Press, 1975, 1995), 136.
17. Graham A. Cole, *Against the Darkness: the Doctrine of Angels, Satan, and Demons* (Wheaton, IL: Crossway, 2019), 92.
18. Charles H. Dyer, "Ezekiel," *The Bible Knowledge Commentary: An Exposition of the Scriptures*, ed. J. F. Walvoord and R. B. Zuck, Vol. 1 (Wheaton, IL: Victor Books, 1985), 1283-1284.
19. *Ibid.*
20. Lamar Eugene Cooper, *Ezekiel*, Vol. 17, The New American Commentary (Nashville, TN: Broadman & Holman Publishers, 1994), 264-270.
21. Michael S. Heiser, *Supernatural: What the Bible Teaches about the Unseen World – And Why It Matters* (Bellingham, WA: Lexham Press, 2015), 38.
22. Heiser, *Supernatural*, 38-39.
23. Heiser, *The Unseen Realm*, 91.
24. For more on the connection between Genesis 3, Isaiah 14, and Ezekiel 28, see Heiser, *The Unseen Realm*, 73-91.
25. John Piper, "Where Did Satan's First Desire for Evil Come From? An Interview with John Piper," <https://desiringgod.org/interviews/where-did-satans-first-desire-for-evilcome->

from.

26. Bodie Hodge, "What about Satan and the Origin of Evil?" *Answers in Genesis*, <https://answersingenesis.org/angels-anddemons/satan/what-about-satan-and-the-origin-of-evil/>.
27. "Satan's Sin," Evangelical Lutheran Synod, <https://els.org/resources/answers/satans-sin/>.
28. William D. Mounce, *Interlinear for the Rest of Us: The Reverse Interlinear for New Testament Word Studies* (Grand Rapids, MI: Zondervan, 2006), 903.

فصل دوم: مار اژدها (قسمت اول)

1. "9 Powerful Snakes from History and Mythology," <https://history.com/news/snake-symbol-history-mythology>.
2. "Krak's Dragon," https://dragons.fandom.com/wiki/Krak%27s_Dragon. There are many versions of this story. The oldest version, from the 13th century, has the king's sons killing the dragon, with the eldest son then murdering his brother in order to take full credit for slaying the beast.
3. According to Andrew Naselli, there are sixteen biblical words referring to serpents – eleven in the Hebrew Old Testament and five in the Greek New Testament. The words are: (1) *efeh* – "snake," occurring three times (Job 20:16; Isa. 30:6; 59:5); (2) *livyathan* – "Leviathan, sea monster," occurring six times (Job 3:8; 40:25; Ps. 74:14; 104:26; Isa. 27:1 [2x]); (3) *nahash* – "snake," occurring thirtyone times (Gen. 3:1, 2, 4, 13, 14; 49:17; Exod. 4:3; 7:15; Num. 21:6, 7, 9 [3x]; Deut. 8:15; 2 Kings 18:4; Job 26:13; Ps. 58:5; 140:4; Prov. 23:32; 30:19; Eccles. 10:8, 11; Isa. 14:29; 27:1 [2x]; 65:25; Jer. 8:17; 46:22; Amos 5:19; 9:3; Mic. 7:17); (4) *pethen* – "horned viper," occurring six times (Deut. 32:33; Job 20:14, 16; Ps. 58:5; 91:13; Isa. 11:8); (5) *tsefa* – "poisonous snake, viper," occurring once (Isa. 14:29); (6) *tsifoni* – "poisonous snake, viper," occurring four times (Prov. 23:32; Isa. 11:8;

59:5; Jer. 8:17); (7) *akhshuv* – “poisonous horned viper, or adder,” occurring once (Ps. 140:4); (8) *rahab* – “mythical monster ... symbolic designation for Egypt,” occurring seven times (Job 9:13; 26:12; Ps. 40:5; 87:4; 89:11; Isa. 30:7; 51:9); (9) *saraph* – “serpent ... burning one,” occurring seven times (Num. 21:6, 8; Deut. 8:15; Isa. 6:2, 6; 14:29; 30:6); (10) *shephiphon* – “horned viper,” occurring once (Gen. 49:17); (11) *tannin* – “sea monster/dragon, serpent, crocodile,” occurring fourteen times (Gen. 1:21; Exod. 7:9, 10, 12; Deut. 32:33; Job 7:12; Ps. 74:13; 91:13; 148:7; Isa. 27:1; 51:9; Jer. 51:34; Ezek. 29:3; 32:2); (12) *aspis* – “asp, Egyptian cobra,” occurring once (Rom. 3:13); (13) *drakon* – “dragon,” occurring thirteen times (Rev. 12:3, 4, 7 [2x], 9, 13, 16, 17; 13:2, 4, 11; 16:13; 20:2); (14) *herpeton* – “reptile,” occurring four times (Acts 10:12; 11:6; Rom. 1:23; Jas. 3:7); (15) *echidna* – “snake ... a poisonous one,” occurring five times (Matt. 3:7; 12:34; 23:33; Luke 3:7; Acts 28:3); (16) *ophis* – “a limbless reptile, snake ... a person perceived as dangerous ... a symbolic figure,” occurring thirteen times (Matt. 7:10; 10:16; 23:33; Luke 10:19; 11:11; John 3:14; 1 Cor. 10:9; 2 Cor. 11:3; Rev. 9:19; 12:9, 14, 15; 20:2 [also Mark 16:18]). From: *The Serpent and the Serpent Slayer* (Wheaton, IL: Crossway, 2020), 133-135. Definitions drawn from Ludwig Koehler, Walter Baumgartner, and Johann Jakob Stamm, *The Hebrew and Aramaic Lexicon of the Old Testament*, ed. and trans. M. E. J. Richardson, 2 vols. (Leiden: Brill, 1994); Walter Bauer et al., eds., *A Greek-English Lexicon of the New Testament and Other Early Christian Literature*, 3rd ed. (Chicago: University of Chicago Press, 2000).

4. Interestingly, Pharaoh’s crown is wreathed with an asp. Just as the eagle is the ensign of Rome, the serpent/dragon is the symbol of Egypt.

5. Sharon Beekmann and Peter G. Bolt, *Silencing Satan: Handbook of Biblical Demonology* (Eugene, OR: Wipf & Stock, 2012), 70.
6. Naselli, 18.
7. Justin Martyr, Irenaeus, and other church fathers believed Satan used the serpent in the garden. Augustine wrote that the devil spoke through the serpent. And Calvin taught that Satan used the serpent to seduce the first humans to “deprive God of his due honor and hurl man himself into ruin.” From Beekmann and Bolt, 71.
8. Heiser, *The Unseen Realm*, 74.
9. *Ibid.*
10. Donald Grey Barnhouse, *Genesis: A Devotional Commentary* (Grand Rapids, MI: Zondervan, 1970), 22.
11. D. A. Carson, *The God Who Is There: Finding Your Place in God’s Story* (Grand Rapids, MI: Baker, 2010), 37.
12. Beekmann and Bolt, 128.
13. CSB Apologetics Study Bible, 692 (note on Ps. 74:13-14).
14. John’s description of the woman in Revelation 12 recalls Old Testament depictions of Israel (Gen. 37:9; Isa. 54:1; Mic. 4:9-10). But these do not exclude other images taken from the culture in John’s day. As noted in the magazine *Tabletalk*, “Some pagan myths also involved a woman giving birth to a god or an emperor who defeated a dragon. That the woman gives birth to Jesus in Revelation is a powerful message for first-century pagans – the great God or emperor whom you seek is actually Jesus, who was crucified and rose again from the dead. All others are merely pretenders.” From “Michael Battles Satan,” Nov. 12, 2020, 48.
15. J. Daniel Hays, J. Scott Duvall, C. Marvin Pate, *Dictionary of Biblical Prophecy and End Times* (Grand Rapids, MI: Zondervan, 2007), 125.

16. R. J. D. Utley, *Hope in Hard Times – The Final Curtain: Revelation*, Vol. 12, Study Guide Commentary Series (Marshall, TX: Bible Lessons International, 2001), 89-90.
17. Hays, Duvall, and Pate, 399.
18. For example, Robert Jamieson, A. R. Fausset, and David Brown, *Commentary Critical & Explanatory on the Whole Bible*.
19. For example, Matthew Henry, *Matthew Henry's Commentary on the Whole Bible: Complete and Unabridged in One Volume*.
20. For example, J. F. Walvoord and Roy B. Zuck, *The Bible Knowledge Commentary: An Exposition of the Scriptures*; Warren W. Wiersbe, *The Bible Exposition Commentary*.

فصل سوم: مار/اژدها (قسمت دوم)

1. Kendell H. Easley, *Revelation*, Vol. 12, Holman New Testament Commentary (Nashville, TN: Broadman & Holman Publishers, 1998), 369-371.
2. Revelation 20 is the only place in Scripture that refers to one thousand years during which Satan is bound. Few time periods in the Bible have been written about with so much conviction – and debated with so much contention. A number of Old Testament passages speak of a coming golden age on earth – an age when swords are beaten into plowshares and the lamb lies down with the lion, when justice reigns and people joyously ascend the temple mount in Jerusalem to worship the reigning Messiah. Further, the idea of a messianic reign is rooted in Jewish thought, with a wide range of corresponding years – forty, four hundred, a thousand, and so on. Some interpreters take the thousand years literally; others, figuratively. One view is that the number one thousand is the number ten cubed: Ten is the number of completeness, and three is

the number of God; therefore, ten to the third power shows the perfect completion of the Lord's work in human history. Whatever one's view, we should keep in mind the certainty of Christ's return, the clear limits the Lord sets on the dragon's antics, and the inevitability of the dragon's final defeat as he is cast into the lake of fire.

3. "The Servant in Battle," *The Valley of Vision: A Collection of Puritan Prayers & Devotions* (Edinburgh, UK; Carlisle, PA: The Banner of Truth Trust, 1975), 328.

فصل چهارم: شیطان/ابلیس

1. "Lizzo sued for defamation after accusing delivery girl of stealing her food," *Independent*, Nov. 16, 2019, <https://www.independent.co.uk/arts-entertainment/music/news/lizzopostmates-delivery-food-stolen-sued-privacy-latesta9205381.html>.

2. "Elon Musk trial: Billionaire to face jury over 'pedo guy' tweet aimed at British cave rescuer," *Independent*, May 11, 2019, <https://www.independent.co.uk/news/world/americas/elon-musk-trial-pedo-guy-tweet-defamation-vern-non-sworn-thai-cave-rescue-a9176071.html>.

3. "Defamation by Instagram? The Game Slapped With Lawsuit from Baby Sitter," *The Hollywood Reporter*, July 25, 2018, <https://www.hollywoodreporter.com/thr-esq/defamation-by-instagram-game-slapped-593230>.

4. Norman L. Geisler and Douglas E. Potter, *The Doctrine of Angels & Demons* (Indian Trail, NC: Norm Geisler International Ministries, 2016), 28.

5. "Satan, devil," Eugene E. Carpenter and Philip W. Comfort, *Holman Treasury of Key Bible Words: 200 Greek and 200 Hebrew Words Defined and Explained* (Nashville, TN: Broadman & Holman Publishers, 2000), 386.

6. James Montgomery Boice, *Genesis: An Expository*

Commentary, Vol. 1, Genesis 1-11 (Grand Rapids, MI: Baker Books, 1982, 1998), 154.

7. M. G. Easton, *Easton's Bible Dictionary* (New York: Harper & Brothers, 1893).

8. For more on the angel of the LORD, see Rob Phillips, *Jesus Before Bethlehem: What Every Christian Should Know About the Angel of the LORD* (Jefferson City, MO: High Street Press, 2020).

9. 2 Sam. 24:1 identifies Yahweh, not Satan, as the one who incites King David to take a census. While there are several possible explanations for the apparent discrepancy between this verse and 1 Chron. 21:1, it seems best to understand this as an example of God using secondary causes – in this case, Satan – to carry out his will.

10. For a more thorough examination of Num. 22-24, 31, see Phillips, *Jesus Before Bethlehem*, 95-106.

11. *Mounce's Complete Expository Dictionary of Old & New Testament Words*, gen. ed. William D. Mounce (Grand Rapids, MI: Zondervan, 2006), 563.

12. Leon Morris, *Revelation: An Introduction and Commentary*, Vol. 20, Tyndale New Testament Commentaries (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1987), 156-157.

13. There is some question as to whether the accuser in this passage is Satan. The definite article precedes the name, thus: *the satan*. Therefore, some interpreters argue this figure is not the serpent of Gen. 3 and Rev. 12. Rather, he is an angelic accuser. For our purposes, we are pursuing *the satan* as the evil one, for his words and deeds seem consistent with those of Satan throughout Scripture.

14. Compare 2 Sam. 24:1, which says God (not Satan) stirred up David to number his troops. The same Hebrew word (*wayyaset*) is translated "incited" in 1 Chron. 21:1 and

“stirred up” in 2 Sam. 24:1. We know God is not the author of evil and does not tempt anyone to sin (Jas. 1:13). As Eric Lyons explains, “The difference lies with the sense in which the word is used: Satan incited (or tempted – cf. 1 Thess. 3:5) David more directly, while God is spoken of as having incited David because he allowed such temptation to take place.” From “Who Incited David to Number Israel?” <https://apologticspress.org/apcontent.aspx?category=6&article=784>.

15. Beekmann and Bolt, 115.

16. F. Duane Lindsey, “Zechariah,” *The Bible Knowledge Commentary: An Exposition of the Scriptures*, ed. J. F. Walvoord and R. B. Zuck, Vol. 1 (Wheaton, IL: Victor Books, 1985), 1554.

17. G. Michael Butterworth, “Zechariah,” *New Bible Commentary: 21st Century Edition*, ed. D. A. Carson et. al., 4th ed. (Leicester, England; Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1994), 869.

18. Robert James Uteley, *Hope in Hard Times - The Final Curtain: Revelation*, Vol. 12, Study Guide Commentary Series (Marshall, TX: Bible Lessons International, 2001), 91.

19. Some argue that Satan still has access to the throne of God based on Job 1-2 and Zechariah 3, but these are Old Testament references. New Testament writers do not record Satan or his angels standing in God’s presence after the resurrection of Christ. This doesn’t prove Satan lacks access to heaven today, but it casts doubt on the notion.

20. Heiser, *Supernatural*, 59-60.

1. Lois Tverberg, “Eve’s Error,” En-Gedi Resource Center, <https://engediresourcecenter.com/2015/07/03/eves-error/>.

2. Tverberg, "Eve's Error."
3. Kurt Strassner, *Opening Up Genesis*, Opening Up Commentary (Leominster: Day One Publications, 2009), 32-39.
4. According to Alfred Edersheim, a teacher of languages and Warbutonian Lecturer at Lincoln's Inn (Oxford), there are at least 465 messianic references in the Old Testament. See John Ankerberg, John Weldon, and Walter C. Kaiser Jr., *The Case for Jesus the Messiah: Incredible Prophecies That Prove God Exists* (Chattanooga, TN: The John Ankerberg Evangelistic Association, 1989), 12.
5. Ankerberg, Weldon, and Kaiser, 24.
6. See Phillips, *Jesus Before Bethlehem*.
7. Boa and Bowman, 83.
8. Boa and Bowman, 87.
9. R. C. Sproul, "Satan the Proud and Powerful (Part 1)," <https://ligonier.org/blog/satan-proud-and-powerful-part-1/>.
10. Augustine of Hippo, "Lectures or Tractates on the Gospel According to St. John," *St. Augustine: Homilies on the Gospel of John, Homilies on the First Epistle of John, Soliloquies*, ed. Philip Schaff, trans. John Gibb and James Innes, Vol. 7, A Select Library of the Nicene and Post-Nicene Fathers of the Christian Church, First Series (New York: Christian Literature Company, 1888), 238-239.
11. D. A. Carson, *The Gospel According to John*, The Pillar New Testament Commentary (Leicester, England; Grand Rapids, MI: InterVarsity Press; W. B. Eerdmans, 1991), 353.
12. Henry, 1971-1972.
13. Rodney A. Whitacre, *John*, Vol. 4, The IVP New Testament Commentary Series (Westmont, IL: IVP Academic, 1999), 223-228.

14. Henry, 1971-1972.
15. Beekmann and Bolt, 136.

فصل ششم: قاتل

1. Caroline Davies and Mark Tran, "Teenager detained for 27 years for two 'brutal and sadistic' murders," *The Guardian*, <https://theguardian.com>, April 29, 2016; Riley Paul Reese, "10 of the Youngest Serial Killers in History," <https://vocal.media/criminal/10-of-the-youngest-serial-killers-in-history>.
2. The Hebrew word for "murder" in Exod. 20:13 is *ratsach*: to dash in pieces; that is, to kill a human being, especially to murder, slay, or assassinate.
3. *The Westminster Confession*, 5:4 (Edinburgh, UK; Carlisle, PA: The Banner of Truth Trust, 2018), 28.
4. David Maxwell points out that the Greek in John 8:44 could read, "The devil is a liar and so is his father." The "devil" in this case, metaphorically speaking, is Cain, who imitates Satan by murdering his brother and then lying about it. Maxwell also points to 1 John 3:12, in which the apostle says Cain "was of the evil one," a statement that essentially makes the evil one Cain's father. However, this view seems to beg the questions: When did Cain see Satan murder? And whom did Satan murder? See "The Devil Is a Liar and So Is His Father: Why Greek Matters," <https://concordiatheology.org/2019/06/the-devil-is-a-liar-and-so-is-his-father-why-greek-matters/>.
5. <https://blueletterbible.org/lang/Lexicon/Lexicon.cfm?sgrongs=H4191&t=KJV>.
6. There is considerable debate between those who believe in a two-part division of human nature (material and immaterial) and those who believe in a three-part division (body, soul, and spirit). The difference is not as significant as it may appear, according to James Boice, who explains:

“All the three-part division is intended to imply is that man is separated from the plant world, along with the animals, by virtue of possessing a distinct, self-conscious personality. He is separated from the animals by that which makes him aware of God. The soul is that with which man thinks, feels, reacts, and aspires. The spirit, or capacity for spirit, is that with which man prays. Man worships while animals do not.” See *Genesis: An Expositional Commentary*, Vol. 1, 172.

7. Boice, 172.

8. Beekmann and Bolt, 145-146.

9. Boice, 173.

10. John R. W. Stott, *Basic Christianity* (Grand Rapids, MI: Eerdmans, 1958), 72, 75.

11. *Expository Dictionary of Bible Words*, ed. Stephen D. Renn (Peabody, MA: Hendrickson Publishers Marketing, LLC, 2005), 797.

12. John M. Frame, *Systematic Theology: An Introduction to Christian Belief* (Phillipsburg, NJ: P&R Publishing Company, 2013), 311.

فصل هفتم: وسوسه گر

1. Boa and Bowman, 114.

2. Boa and Bowman, 115.

3. Matt. 4:1-11; Mark 1:12-13; Luke 4:1-13.

4. The Greek verb used in Matt. 4:1 is *anago*; in Luke 4:1, *ago*. Both mean “to lead up” or “to take one with.”

5. Beekmann and Bolt, 132.

6. Beekmann and Bolt, 133.

7. Gene L. Green, *The Letters to the Thessalonians*, The Pillar New Testament Commentary (Grand Rapids, MI; Leicester, England: W. B. Eerdmans Pub., 2002), 164-165.

8. Tim Shenton, *Opening Up 1 Thessalonians*, Opening Up

Commentary (Leominster: Day One Publications, 2006), 56-59.

9. Mounce, *Mounce's Complete Expository Dictionary of Old & New Testament Words*, 715.

10. *Ibid.*

11. Roger Barrier, "What is the Difference between Temptations, Trials, and Tests in the Bible?", <https://www.crosswalk.com/church/pastors-or-leadership/ask-roger/what-is-the-difference-between-temptations-trials-andtests-in-the-bible.html>.

12. Juli Camarin, "Temptation vs. Testing, What's the Difference?", <https://jcblog.net/hebrews/2/18/temptationvs-testing-whats-the-difference>.

13. Beekmann and Bolt, 131.

14. Craig Blomberg, *Matthew*, Vol. 22, The New American Commentary (Nashville: Broadman & Holman Publishers, 1992), 120.

15. Leon Morris, *The Gospel According to Matthew*, The Pillar New Testament Commentary (Grand Rapids, MI; Leicester, England: W. B. Eerdmans; InterVarsity Press, 1992), 148.

16. Mounce, *Mounce's Complete Expository Dictionary of Old & New Testament Words*, 715.

فصل هشتم: فریب دهنده

1. "Deceiver," <https://merriam-webster.com/thesaurus/deceiver>.

2. "Lexicon: Strong's H5377 – *nasha*," <https://blueletterbible.org/lang/lexicon/lexicon.cfm?Strongs=H5377&t=KJV>.

3. "Lexicon: Strong's G538 – *apatao*," <https://www.blueletterbible.org/lang/lexicon/lexicon.cfm?Strongs=G538&t=KJV>.

4. Mounce, *Mounce's Complete Expository Dictionary of Old &*

New Testament Words, 161-162.

5. Beekmann and Bolt, 137.

6. Jared C. Wilson, *The Gospel According to Satan: Eight Lies About God That Sound Like the Truth* (Nashville, TN: Nelson Books, 2020), 53.

7. John Piper, "Satan's Ten Strategies Against You," <https://desiringgod.org/articles/satans-ten-strategies-against-you>.

8. R. C. Sproul defines a miracle as an "extraordinary work performed by the immediate power of God in the external perceivable world, which is an act against nature that only God can do." He further notes that there is no word for "miracle" in the original languages of Scripture. Our English term *miracle* translates Hebrew and Greek terms that are more literally rendered as "signs" or "wonders." This shows miracles are not merely to meet the physical needs of people but rather to point beyond themselves to authenticate a word from God. See "Are Miracles for Today?", <https://ligonier.org/learn/devotionals/aremiracles-today/>.

9. *Ibid.*

10. "What does the Bible say about demonic/satanic miracles?" <https://gotquestions.net/Printer/demonicsatanic-miracles-PF.html>.

11. "Who Really Is the Faithful and Discreet Slave?", <https://www.jw.org/en/library/magazines/w20130715/who-isfaithful-discreet-slave/>.

12. David E. Garland, *2 Corinthians*, Vol. 29, The New American Commentary (Nashville, TN: Broadman & Holman Publishers, 1999), 129-132.

13. See b. 'Abod. Zar. 22b; b. Sabb. 145b-146a; b. Yebam. 103b; b. Sota 9b; 1 Enoch 69:5-6; 2 Enoch 31:6; Apoc. Abr. 23:5; 4 Macc. 18:7-8.

14. Garland, 462-464.
15. C. Hodge, *An Exposition of the Second Epistle to the Corinthians* (1859; reprint, Grand Rapids, MI: Baker, 1980), 253.
16. "Lexicon: Strong's G3835 – *panourgos*," <https://blueletterbible.org/lang/lexicon/lexicon.cfm?Strong=G3835>.
17. "Lexicon: Strong's G3540 – *noema*," <https://blueletterbible.org/lang/lexicon/lexicon.cfm?Strong=G3540&t=KJV>.
18. Paul Barnett, *The Message of 2 Corinthians: Power in Weakness*, The Bible Speaks Today (Leicester, England; Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1988), 164.
19. W. E. Vine, *Vine's Expository Dictionary of Old and New Testament Words*, Vol. 2: E-Li (Old Tappan, NJ: Fleming H. Revell Company, 1981), 80.
20. Garland, 485-487.
21. These passages do not contradict each other. God sovereignly allows Satan to do what the evil one wants – and King David to do what he himself wants (2 Sam. 24:10) – in order to teach David to trust God rather than the king's armies.
22. Donald Guthrie, *Pastoral Epistles: An Introduction and Commentary*, Vol. 14, Tyndale New Testament Commentaries (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1990), 91.
23. *Ibid.*
24. "What Does It Mean that Women Will Be Saved through Childbearing? (1 Timothy 2)", <https://crossway.org/articles/what-does-it-mean-that-women-will-be-saved-throughchildbearing-1-timothy-2/>.
25. *Expository Dictionary of Bible Words: Word Studies for Key English Bible Words Based on the Hebrew and Greek Texts*, ed. Stephen D. Renn (Peabody, MA: Hendrickson Publishers

Marketing, LLC, 2005), 1065-1066.

26. William Barclay, *The Revelation of John*, Vol. 2 (Saint Andrew Press, 1960; *Daily Bible Study*), n.p.

27. David B. Barrett, George T. Kurian, Todd M. Johnson, *World Christian Encyclopedia: A Comparative Survey of Churches and Religions in the Modern World* (New York: Oxford University Press, 2001), n.p.

28. Warren W. Wiersbe, *The Bible Exposition Commentary*, Vol. 2 (Wheaton, IL: Victor Books, 1996), 603-604.

فصل نهم: شخص شریر

1. Akarsh Mehrotra, "15 of the Most Evil Men the World Has Ever Seen," <https://www.scoopwhoop.com/world/mostevil-people/>.

2. "7 Most Evil Women in History," <https://www.goliath.com/random/7-most-evil-women-in-history/>.

3. Morris, *The Gospel According to Matthew*, 122-125.

4. Craig S. Keener, *Matthew*, Vol. 1, The IVP New Testament Commentary Series (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1997), Matt. 5:33.

5. Some later manuscripts add, "For yours is the kingdom and the power and the glory forever. Amen."

6. For example, the KJV, ESV, and NASB read, "deliver us from evil."

7. Blomberg, 118-121.

8. "Strong's Definition," <https://www.blueletterbible.org/lang/lexicon/lexicon.cfm?strong=G4920>.

9. Morris, *The Gospel According to Matthew*, 345-346.

10. Blomberg, 218.

11. Fred H. Wight, *Manners and Customs of Bible Lands* (Chicago: Moody Press, 1953), n.p.

12. Boice, 154.

13. Carson, *The Gospel According to John*, 565.

14. *Ibid.*
15. Robert A. Morey, *Studies in the Atonement* (Las Vegas, NV: Christian Scholars Press, 2007), 292-293.
16. Henry, 2032.
17. Marvin Richardson Vincent, *Word Studies in the New Testament*, Vol. 3 (New York: Charles Scribner's Sons, 1887), 409-410.
18. Francis Foulkes, *Ephesians: An Introduction and Commentary*, Vol. 10, Tyndale House New Testament Commentaries (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1989), 180-181.
19. William Gurnall, *The Christian in Complete Armour*, Vol. 1, cited in John R. W. Stott, *God's New Society: The Message of Ephesians*, *The Bible Speaks Today* (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1979), 275-277.
20. Henry, 2319.
21. Green, *The Letters to the Thessalonians*, 337-339.
22. D. Michael Martin, *1, 2 Thessalonians*, Vol. 33, *The New American Commentary* (Nashville, TN: Broadman & Holman Publishers, 1995), 265-267.
23. A. T. Robertson, *Word Pictures in the New Testament* (Nashville, TN: Holman Bible Publishers, 2000), 640.
24. For example, note the second-century BC *T. Benjamin* 7:1-5 and the first- or second-century AD *Apocalypse of Abraham* 24:3-5, according to Colin G. Kruse in *The Letters of John*, *The Pillar New Testament Commentary* (Grand Rapids, MI; Leicester, England: W. B. Eerdmans Pub., 2000), 133-134.
25. *That the Worse Attacks the Better*, 32, 78, cited in Thomas R. Schreiner, *1, 2 Peter, Jude*, Vol. 37, *The New American Commentary: An Exegetical and Theological Exposition of Holy Scripture* (Nashville, TN: B&H Publishing Group, 2003), 407.
26. Or Targumim: spoken paraphrases, explanations, and

expansions of the Jewish Scriptures that rabbis give in the common language of the listeners, which in the first century is Aramaic.

27. *Pseudo-Jonathan and Neofiti*, cited in Schreiner, 462, specifically, "The Targumic Versions of Genesis 4:3-16: In *Post-Biblical Jewish Studies*, SJLA 8 (Leiden: Brill, 1975), 97-99, translated by G. Vermes.

28. Daniel L. Akin, *1, 2, 3 John*, Vol. 38, The New American Commentary (Nashville, TN: Broadman & Holman Publishers, 2001), 155.

29. Akin, 155.

30. Wiersbe, *The Bible Exposition Commentary*, Vol. 2, 554-555.

31. John R. W. Stott, *The Letters of John: An Introduction and Commentary*, Vol. 19, Tyndale New Testament Commentaries (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1988), 191-194.

32. James R. White, *Scripture Alone: Exploring the Bible's Accuracy, Authority, and Authenticity* (Bloomington, MN: Bethany House Publishers, 2004), 186-187.

33. David Jackman, *The Message of John's Letters: Living in the Love of God*, The Bible Speaks Today (Leicester, England; Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1988), 169-170.

فصل دهم: بعلزبول و رئیس دیوها

1. Seth Ferranti, "Meet the Unconventional Mafia Boss Who Inspired 'Godfather' Don Corleone," https://www.vice.com/en_us/article/nek3z/who-is-don-vito-corleonegodfather-based-on-frank-costello.

2. Aiden Mason, "The 20 Most Brutal Mob Bosses in History," <https://www.tvovermind.com/brutal-mobbosses/>.

3. Beekmann and Bolt, 121.

4. Morris, *The Gospel According to Matthew*, 259.

5. Theodore J. Lewis, "Beelzebul," ed. David Noel

Freedman, *The Anchor Yale Bible Dictionary* (New York: Doubleday, 1992), 638-640.

6. R. T. France, *Matthew: An Introduction and Commentary*, Vol. 1, Tyndale New Testament Commentaries (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1985), 189.

7. Titus Flavius Josephus, *History of the Jewish War* 7,185; *The Antiquities of the Jews* 8:45-49.

8. Morris, *The Gospel According to Matthew*, 259.

فصل یازدهم: بلیعال

1. Theodore J. Lewis, "Belial," ed. David Noel Freedman, *The Anchor Yale Bible Dictionary* (New York: Doubleday, 1992), 654-656.

2. Justin W. Bass, "Belial," ed. John D. Berry et. al., *The Lexham Bible Dictionary* (Bellingham, WA: Lexham Press), 2016.

3. Beekmann and Bolt, 123.

4. Pseudepigraphal literature consists of Jewish writings ascribed to various biblical patriarchs and prophets but composed later, roughly within 200 years of Jesus' birth. Thus, they are considered *pseudepigraphal*, or "falsely attributed." The Qumran texts, also known as the Dead Sea Scrolls, are ancient Jewish religious manuscripts found in the 1940s and 1950s in the Qumran caves in the Judean desert, near the Dead Sea.

5. Beekmann and Bolt, 124.

فصل دوازدهم: رئیس این جهان

1. "The world's longest-reigning monarchs," <https://www.bbc.com/news/uk-37628230>.

2. "Hassanal Bolkihah," https://en.wikipedia.org/wiki/Hassanal_Bolkihah.

3. Carpenter and Comfort, 425.

4. Mounce, *Mounce's Complete Expository Dictionary of Old & New Testament Words*, 808.

5. Much of our discussion of *the world* is drawn from Walter A. Elwell and Barry J. Beitzel, "World," *Baker Encyclopedia of the Bible* (Grand Rapids, MI: Baker Book House, 1988), 2163-2164.
6. Carson, *The Gospel According to John*, 505-509.
7. *Ibid.*
8. John MacArthur, "1 Timothy 1:15 – Jesus was Born to Die," <https://covenantlifetampa.org/2017/12/1-timothy-115-jesuswas-born-to-die/>.
9. Whitacre, 368-370.
10. Mounce, *Interlinear for the Rest of Us*, 823.
11. Carson, *The Gospel According to John*, 534-539. Besides John 16:8, the other uses of *elencho* are found in Matt. 18:15; Luke 3:19; John 3:20; 8:46; 1 Cor. 14:24; Eph. 5:11, 13; 1 Tim. 5:20; 2 Tim. 4:2; Tit. 1:9, 13; 2:15; Heb. 12:5; Jas. 2:9; Jude 15, 22; Rev. 3:19.
12. *Ibid.*
13. Gerald L. Borchert, *John 12-21*, Vol. 25B, The New American Commentary (Nashville, TN: Broadman & Holman Publishers, 2002), 164-167.
14. Carson, *The Gospel According to John*, 534-539.
15. Colin G. Kruse, *John: An Introduction and Commentary*, Vol. 4, Tyndale New Testament Commentaries (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 2003), 324-327.
16. Craig S. Keener, *The IVP Bible Background Commentary: New Testament* (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1993), 1 John 5:18-21.
17. John R. W. Stott, *The Letters of John*, 193-194.
18. Michael S. Heiser explains and counters this position in *The Bible Unfiltered: Approaching Scripture on Its Own Terms* (Bellingham, WA: Lexham Press, 2017), 181-184.
19. John R. W. Stott, *God's New Society: The Message of*

Ephesians, The Bible Speaks Today (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1979), 73-74.

20. Keener, *The IVP Bible Background Commentary*, Eph. 2:1-2.

21. Robert James Uteley, *Paul Bound, the Gospel Unbound: Letters from Prison (Colossians, Ephesians and Philemon, Then Later, Philippians)*, Vol. 8, Study Guide Commentary Series (Marshall, TX: Bible Lessons International, 1997), 85.

22. Robertson, 471.

فصل سیزدهم: نابودگر

1. "Research Starters: Worldwide Deaths in World War II," <https://www.nationalww2museum.org/students-teachers/student-resources/research-starters/research-startersworldwide-deaths-world-war>.

2. Bill Keller, "Major Soviet Paper Says 20 Million Died As Victims of Stalin," *The New York Times*, Feb. 4, 1989, <https://www.nytimes.com/1989/02/04/world/major-soviet-papersays-20-million-died-as-victims-of-stalin.html>.

3. Ian Johnson, "Who Killed More: Hitler, Stalin, or Mao?," *The New York Review of Books*, <https://www.nybooks.com/daily/2018/02/05/who-killed-more-hitler-stalin-or-mao/>.

4. Jacques Ellul, *The Humiliation of the Word* (Grand Rapids, MI: Eerdmans, 1985), chapter 7.

5. Frank Thielman, *Theology of the New Testament: A Canonical and Synthetic Approach* (Grand Rapids, MI: Zondervan, 2005), 634.

6. Cole, chapter 4.

7. Beekmann and Bolt, 148.

8. J. I. Packer, *Concise Theology: A Guide to Historic Christian Beliefs* (Wheaton, IL: Tyndale, 1993), 69.

9. Merrill F. Unger, *Biblical Demonology: A Study of Spiritual Forces Today* (Grand Rapids, MI: Kregel, 1994), 73-74.

10. Louis Matthews Sweet, "Apollyon," ed. James Orr et. al.,

The International Standard Bible Encyclopedia (Chicago: The Howard-Severance Company, 1915), 201-202.

11. "Abaddon," ed. John D. Barry et. al., *The Lexham Bible Dictionary* (Bellingham, WA: Lexham Press, 2016).

12. G. K. Beale, *The Book of Revelation: A Commentary on the Greek Text*, The New International Greek Testament Commentary, eds. I. Howard Marshall and Donald A. Hagner (Grand Rapids, MI: Wm. B. Eerdmans Publishing Co., 1999), 493.

13. Elwell and Beitzel, "Abaddon," *Baker Encyclopedia of the Bible*, 4.

14. Carson, *The Gospel According to John*, 383-385.

15. *Ibid.*

16. Kruse, *John: An Introduction and Commentary*, 229-233.

17. The phrase "this rock" may be a reference to Mount Hermon, where ancient paganism locates the "gates of Hades." Thus, Jesus stands at the entrance to the underworld and picks a fight with the evil one, declaring that the church will prevail through the Savior's finished work on the cross. Michael Heiser has written extensively about this. For a summary, see *The Unseen Realm*, 281-287.

18. Schreiner, *1, 2 Peter, Jude*, Vol. 37, The New American Commentary, 238-246.

19. Marvin Richardson Vincent, *Word Studies in the New Testament*, Vol. 1 (New York: Charles Scribner's Sons, 1887), 667-670.

20. David Walls and Max Anders, *I & II Peter, I, II & III John, Jude*, Vol. 1, Holman New Testament Commentary (Nashville, TN: Broadman & Holman Publishers, 1999), 90-95.

21. Wayne A. Grudem, *1 Peter: An Introduction and Commentary*, Vol. 17, Tyndale House Commentaries

(Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1988), 201-205.

22. Warren W. Wiersbe, *The Strategy of Satan: How to Detect and Defeat Him* (Carol Stream, IL: Tyndale House Publishers, Inc., 1979), 29.

23. Wiersbe, *The Strategy of Satan*, 30.

24. Wiersbe, *The Strategy of Satan*, 31.

25. Wiersbe, *The Strategy of Satan*, 32.

26. Vincent, *Word Studies in the New Testament*, Vol. 1, 667-670.

فصل چهاردهم: آن که دوزخ برای او آماده شده است

1. Quinn Myers, "5 Most Inescapable Prisons in the World,"

<https://www.maxim.com/maxim-man/5-most-inescapableprisons-world>.

2. Morris, *The Gospel According to Matthew*, 633-641.

3. We should note that Jesus refers to the fires of hell as "eternal." The Greek word *aiōnios* means "without beginning or end, that which always has been and always will be," according to *Thayer's Greek Lexicon* (Blueletterbible.com). In some contexts, *aiōnios* may be rendered "without beginning" or "without end, never to cease, everlasting." R. T. France says the word "may convey either the sense of 'going on forever' or that of 'belonging to the age to come.' If it is the former, the reference might be either to a fire which never goes out because it is constantly fed with new fuel, even though the fuel does not last forever, or to an unending experience of burning for the *cursed*. It is clear therefore that the terminology of this verse and of verse 46 [Matt. 25:46] does not by itself settle the issue between those who believe that hell consists of endless conscious torment and those who see it as annihilation. Whereas the 'kingdom' in v. 34 was prepared for the blessed, the fire here is not *prepared* for the *cursed*, but rather for *the devil and his angels*; the